

تاریخ مختصر دولت قدیم روم

تالیف میرزا محمد علیخان ذکاء الملك

حق طبع مخصوص مؤلف است

در مطبعهٔ « فاروس » بطبع رسید

طهران

تاریخ مختصر دولت قدیم روم

تالیف میرزا محمد علیخان ذکاء الملک

حق طبع مخصوص مؤلف است

در مطبعهٔ « فاروس » بطبع رسید

طهران

هو العزیز

تاریخ مختصر دولت قدیم روم

تألیف میرزا محمد علیخان ذکاء الملک

مدیر مدرسهٔ علوم سیاسی

۳۸۲۴۰۹

حق طبع محفوظ است

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۳۰۲ هجری شمسی

سنه ۱۳۲۷ هجری

در مطبعهٔ « فاروس » بطبع رسید

طهران

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعدالحمد والصلوة از جمله قبایل و امم سالفه که اعمال و آثار ایشان در جریان امور و کیفیت زندگانی سکنهٔ این کره تصرف و مدخلیت تامه داشته و یادکار های عبرت انگیز از خود گذاشته اند رومیهای قدیم میباشند که مدت چندین قرن دعوی مالك رقابی مردم روی زمین مینمودند و چندان هم بی حق نبودند زیرا که در مقابل خود کردن فرازی نمیدیدند جز ملوك اشکانی یا شاهنشاهان ساسانی ایران که گاه گاه بواسطهٔ جلوگیری از تجاوزات سرداران رومی یا بحکم دست اندازی بتصرفات ایشان آن قوم با حشمت و شأن را یاد آور میشدند که مالك الملك علی الاطلاق دیگری است ودستگاه بشر هرقدر باوسعت وعظمت باشد از انقلابات دهر مصون نیست اما طائفهٔ مزبور اگر چه عاقبت در مقابل سیل حوادث روزکار خود داری نتوانسته و

یخ میکنند و برف فقط کوهستان را میپوشاند درماه دلو وحوت باد خفیف ملایمی از جانب مغرب میوزد و پرستوها می‌آیند و شکوفهٔ بادام ظاهر میشود بعبارة اخری بهار است اما مدت آن کم و تابستان از ماه ثور شروع میشود و هوا خشك وسوزنده میگردد و این خشکی قریب چهار ماه دوام دارد در جلگه های شمالی و مرکزی ازاول حمل باد جنوب میوزد وحرارتی سنگین و ابری خفه میاورد و هوا را مکدر نموده بعضی اوقات رعد و برق و تکرك همراه دارد پائیز که فصل باران است از اواخر سنبله است تا اواخر عقرب باران شدیدی که در این فصل در کوهستان میبارد بسرعت پائین آمده نهر های سریع‌السیر تشکیل میدهد که آب آنها دارای کل و سنك است و آنها را راسب میکنند یا بدریا میکشانند اما در تابستان آن نهر ها مبدل برشتهٔ باریکی از آب میشود که در مجرای عریضی ازسنك خشك جاری میباشد

سواحل ایطالیا مستقیم و هموار است بندر های طبیعی کم دارد سنگهائیکه بواسطهٔ نهر ها از کوه میاید در دریا تخته ریکهای تحت بحری تشکیل میدهد که جلو مصب رود خانه را میگیرد در سمت دریای آدریاتیك بواسطهٔ وجود تخته ریکها ومردابها کشتی نمیتواند بساحل نزدیك شود و دریا مخصوصاً در زمستان بواسطهٔ بادهای

شدید شمالی منقلب است طرف دریای یونان فقط یك بندوخوب بوده که امروز پر از ویك است و آن بندر تارانت (۱) میباشد ساحل غربی قدری بهتر است ولی باز بندر طبیعی کم داود در دو محل یکی در تسکان و دیگری درناپل (۲) بعضی جزایر هست و دریا نزدیك ساحل عمق دارد و بندر ها ی معتبر قدیم درهمین نقاط بوده است

شبه جزیرهٔ که وصف آنرا نمودیم تمام آن خاکی است که درقدیم باسم ایطالیا موسوم بوده ولی امروز علاوه برخاك مزبور ناحیهٔ را هم که درشمال آن شبه جزیره واقع است تاجبال آلپ (۳) جزء ایطالیا محسوب میدارند و آن درقدیم اسم دیگر داشته چنانکه بعد ذکر خواهیم نمود

سواحل ایطالیا مثل یونان مستعد بحر پیمائی نبوده و مردم قدیم آن بحری و ملاح نشده اند درجلگه ها ودره ها زارع بوده و در کوهستان که داری مینمودند

سکنهٔ ایطالیا

(کوچ نشینهای یونانی) جنوب ایطالیا که از جلگه های پست و پشته ها تشکیل یافته بجانب یونان ممتد است چنانکه ازمنتها الیهٔ آن هروقت هوا صاف باشد کوهها و جزایر یونانرا میتوان مشاهده نمود سکنهٔ قدیم این ولایت موسوم به یاپیژ (٤) بوده

(1) Tarente (2) Naples (3) Alpes (4) Iapyges

و شاید ازآن طرف دریای آدریاتیك ازولایت ایلیری (۱) آمده بودند زیراکه زبان ایشان شبیه بزبان مردم ایلیری بوده است از مأئه هشتم یونانیها باین ناحیه کوچ کردند و درجلگه های حاصل خیز وسواحل درنقاطی که کشتی میتوانست نزدیك شود قرار گرفته شهر های مستحکم بنا نمودند ومرکدام ازاین‌شهرها دولتی (۲) بود که حکومتی علیحده داشت و با سایرین زد و خورد هم میکرد مهاجرین مزبور دراین ولایت همان زندگانی یونان را داشتند لکن باثروت و وسعتی زیادتر و مقتدر ترین شهر های ایشان یکی سیباریس (۳) بودکه به ثروت معروف‌است دیگر کرتن (٤) که جنگجو بوده دیگر تارانت که بندر بزرك جنوب ایطالیا بوده است

یونانیهای مذکور فقط جزئی از این خاك را متصرف بودند و سکنهٔ قدیم مملکت هم در آنجا سکنی داشتند اما فقیر تر و ضعیف تر و تمدن ایشان هم کمتر بوده متدرجاً زبان وآداب و رسوم یونانیها را قبول کردند بطوری که تمام ایطالیای جنوبی مملکتی یونانی شد و آنرا یونان کبیر خوانده اند

در طرف دریای تیرنین نیز ازقدیم کوچ نشینهای یونانی بوده‌است و قدیم ترین آنها شهر کوم (٥) روی تخته کوهی آتش فشانی ساخته شده بود بارتفاع صد متر که بردریا مشرف بود ودرجنوب

(1) Illyrie (2) Cité (3) Sybaris (4) Crotone (5) Cumes

آن ولایت کامپانی واقع شده که جلگه ایست بسیار حاصل خیز چنانکه تجار کوم کندم آن ولایت را بیونان میبردند و ظروف یونانی را بانجا میاوردند ملاحان کوم درسیر دریا ودزدی بحری معروف شدند و با سفاین اتروسك (۱) و کارتاژ (۲) جنك کردند قدری درجنوب کوم مهاجرین ازهمین شهر رفته اطراف خلیجی که بهترین بنادر این ساحل را دارا میباشد چند شهر جدید یونانی ساختند که یکی از آنها ناپل میباشد که بمعنی شهر جدیداست یونانیهای کامپانی آنقدر کثیرالعدد نبودند که بتوانند در وضع زندگانی سکنهٔ ولایت تصرفی بکنند و آنها دربلاد کوچك دور از ساحل منزل داشتند تا وقتیکه اتروسکها و سامینتها (۳) بر ایشان غلبه کردند

(طوائف اتروسك) در شمال غربی شبه جزیرهٔ ایطالیا مابین جبال اپنن و دریا ولایتی است کوهستانی که جبال آن سابقاً آتش فشان بوده زمین آن حاصل خیزاست ودروسط جنگلی داشته تاریك ومخوف وسواحل آن امروز پر ازریك و دارای باتلاقهای بد هوا میباشد سابقاً بهتر بوده وبندرهائی داشته که امروز ندارد و این ناحیه را درقدیم اتروری (٤) میگفتند و سکنهٔ آن که اتروسك خوانده میشدند بهیچیك ازمردم مجاور شباهت نداشتند وزبان ایشان با السنهٔ سایرمردم ایطالیا تفاوت داشت چنین معروف

(1) Etrusques (2) Carthage (3) Samnites (4) Etrurie

بود که اتروسکها از خارج بایطالیا آمده ولی معلوم نبود اصلشان از کجا بوده بهر حال مردمانی غنی و مقتدر بوده اند بلاد ایشان روی کوهها بنا شده و دارای حصار های سنگی بوده و هرکدام دولتی جداگانه بودند تمام اراضی وثروت مملکت متعلق به بزرگان بود و ایشان با اسلحه و حربه های گران بها بجنك میرفتند و سایر مردم مطیع ایشان بوده اند بزرگان غالباً رئیسی داشتند که بمنزلهٔ شاه بود و او لباسی رسمی با حاشیهٔ ارغوانی داشت روی صندلی عاج می نشست و همراه او یساولان بودند که تبر و چوب بدست داشتند

اتروسکها کشتیها داشتند که درسواحل سیر میکردند و مخصوصاً با کارتاژ تجارت داشتند ملاحان در آنوقت مسلح بودند واگر دست می یافتند سفاین دیگران بلکه آبادیهای ساحل را غارت میکردند و مردم را قتل کرده زنها و اطفال را باسیری برده میفروختند و این رفتار را اتروسکها مخصوصاً با یونانیها که رقیب ایشان بودند میکردند در جنوب و شمال ولایت خودشان هم دست اندازی کرده آداب ورسوم خویش را آنجا منتشر میکردند و قبایل و بلاد را مطیع میساختند

از عقاید دینی این مردم اطلاعی نداریم همینقدر میدانیم معتقد برب‌النوع ها وربةالنوعها بوده ارواح اموات را نیز بواسطهٔ ترسی که از شر ایشان داشتند میپرستیدند و برای خوشنود کردن ایشان

انسان هم قربانی میکردند ورسم جنگهای غلامان که در روم بوده و بعد شرح خواهیم داد از آن منشأ است اتروسکها معتقد بشیاطینی بوده که زیر زمین منزل داشتند و ارواح مردم را بعداز مرك بدان محل میبردند و درتصاویر ونقوش ایشان دیده میشود که صورت مالك دوزخ را با شکلی مهیب ساخته وشیاطین متعدده باشکال مختلفه نیز رسم نموده اند

درمیان اتروسکها بعضی اشخاص غیب کوئی میکرده و از آینده خبر میداده و طریق غیب کوئی ایشان مختلف بوده است هروقت حیوانی قربانی میکردند امعاء و احشاء او را ملاحظه مینمودند و از روی بعضی آثار نقل اخبار میکردند از روی رعد و برق هم علاماتی استخراج مینمودند اما معمول ترین وسایل اخبار ازغیب تطیر بود باینطریق که شخص غیب کو رو بشمال ایستاده چوبی بدست گرفته خطوط مستقیمه درهوا رسم میکرد ومربعی تشکیل میداد و در آن مربع نگاه میکرد اگر طیور از طرف راست آن عبور میکردند فال خیر بود و اگر از سمت چپ میرفتند بفال بد میگرفت از عقاب تطیر بخیر میکردند وجغد را شوم میدانستند کم کم قواعد غیب گوئی را مضبوط و مدون نموده و کتب متعدده درباب پرواز طیور ورعد وبرق و رسوم و اعمال مذهبی نوشته بودند

قوم مزبور اعمال و صنایع ملل متمدنهٔ قدیم را از کارتاژیها

ویونانیها فرا گرفته بودند ازکوههای اتروری وجزیرهٔ الب (۱) مس و آهن استخراج میکردند و اشیاء فلزی و انکشتری و گردن بند و سایر زیور ها از طلا و نقره میساختند همچنین اثاث‌البیت و آئینه های فلزی و جامهای منقش از خاك پخته نیز ظروفی میساختند که متن آن سیاه بود و نقوش قرمز داشت که غالباً تصاویر ارباب انواع و پهلوانان یونانی را ظاهر میساخت

بلاد اتروری منظم ساخته شده دارای حصار های سنگی و دروازه های طاق و کوچه های مستقیم عریض سنك فرش بود و برای آب آوردن بشهر ها و خشك کردن صحرا های مرطوب قنواتی ساخته و مابین خانه ها هم نهرهای آب جاری میکردند

از آثار اتروسکها چیزی که زیاد مکشوف شده مقبره های ایشان است بعضی از آن مقابر دارای بنائی است از سنك بشکل گنبد که درون آن اطاقهائی است مثل اینکه برای سکنای میت ساخته‌شده و نعشها پیدا کرده اند که در تابوتهای سنگی قرار داده و رختخوابهای مزین برای ایشان مهیا کرده بودند و اطراف آنها اسباب وپارچه وجواهر وظروف منقش سابق‌الذکر بسیارمیباشد در ودیوار مقبره هم منقش است وتصویر بازیها وجشنها وقتل اسرا و از این قبیل چیز ها را مینماید

برای خط نوشتن اتروسکها الف بای قدیم یونانی را قبول کرده

(۱) Elbe

و مسکوکات ایشان هم شبیه بپولهای یونانی بوده است
(قبایل کوهستانی ایطالیا) در وسط جبال اپنن مملکتی است مرکب از دره های تنك و کوههای کوچك ودرهٔ وسیع حاصل خیزی ازوسط آن بطرف مغرب پائین میرود این محل امبری (١) نام داشته و قومی در آن ساکن بودند زاوع و چوپان موسوم به امبرین (٢) شهر های آنها کوچك ومستحکم وبالای کوههای مشرف بر دریا ساخته شده بود و میکفتند درقدیم ایشان قوم معتبری بوده که در تمام تسکان (٣) و درهٔ رود پو (٤) منتشر بوده و اقوام جدیده ایشان را از آنجا رانده بودند این قبائل زبانی حرف میزدند شبیه بزبان لاتن (٥) اما یك ملت نبودند و هر شهری از آنها مستقلا دولت کوچکی بود
در جنوب امبری کوه بزرکی است که اطراف آنرا تخته سنکها مثل حصار کرفته و آن ناحیه را ابروز (٦) کویند و مسکن قومی سارق بوده است قدری جلوتر بطرف مغرب رشته کوهی است پست تر و درهٔ دارد که رود انیو (٧) درآن جاری است و آن کوهستان سابین (٨) میباشد در قدیم قوم سابن (٩) در آنجا سکنی داشتند و ایشان مردمی بودند دهقان و جنکجو و نجیب و زحمت کش و قانع و زبان ایشان هم شبیه

(1) Ombrie [(2) Ombriens (3) Toscane (4) Pô (5) Latin
(6) Abruzzes (7) Anio (8) Sabine (9) Sabius

به لاتن بود
چنین معروف بود که اکثر قبائل کوهستانی ایطالیا ازفروع قوم سابن بوده و سابلین (١) خوانده میشده و درجبال مرکزی ایطالیا در ولایاتی که بطرف آدریاتیك واقع است منزل داشتند ابتدا مساکن ایشان درکوهستان نزدیك جلکه بوده و بعد بخود جلکه آمده در پشته های کنار ساحل قرار کرفتند اسامی بعضی از آن قبائل ازاینقرار است پیسانتن (٢) هیرپن (٣) مارس (٤) وستن (٥) هرنیك (٦) اك (٧) ولسك (٨)
مقتدر ترین قبائل سابلین اقوام سامنیت (٩) بوده که در وسط اپنن درولایتی صعب الوصول سکنی داشته وقومی جنکجو بوده اند جوانهای ایشان چون درولایت فقیر خویش بصعوبت زندکی میکردند رفته بعنوان سربازی خدمت مردم شهر های آباد مینمودند وقتیکه بر میکشتند حربه های قیمتی وسپر های نقره و اشیاء نفیسه دیکر همراه میاوردند در مأئه ششم قبل از میلاد چندین دسته از جنکجویان سامنیت درولایت خارج توقف کرده سکنهٔ آنجا را مطیع خود نموده قبائل مخصوصه تشکیل دادند معروف باقوام لوکانین (١٠) وبروتین (١١) وکامپانین (١٢)

(1) Sabelliens (2) Picentins (3) Hirpins (4)Marses (5) Vestins
(6) Herniques (7) Eques (8) Volsques (9) Samnites (10) Lucaniens
(11) Bruttiens (12) Campaniens

و این کوهستانیها تقریباً مدت صد سال بر تمام جنوب ایطالیا مسلط بودند

(قوم لاتن) از وسط کوه اپنن رودخانهٔ جاری است کوچك وسریع موسوم به تیبر (۱) درجنوب این رود ولایت لاسیوم (۲) واقع است که خاکش آتش فشانی است و کوه آتش فشانی در آنجا هست موسوم بکوه البن (۳) که اکنون خاموش است ولی مواد آتش فشانی آن تمام ناحیهٔ مزبور را پوشانیده و دره و ماهور زیاد تشکیل داده است

لاسیوم ولایتی است مرطوب باران زیاد در آنجا میبارد و این آبها تماماً جاری نمیشود مقداری از آن بخاك فرو میرود و در تابستان بخار شده بیرون میاید و دربعضی نقاط هم آب جمع شده مرداب میسازد باینواسطه آن ناحیه بد هواست و تب و نوبهٔ زیاد دارد چنانکه در قدیم در بسیاری از نقاط آن مردم ربة النوعی برای تب فرض کرده آنرا پرستش مینمودند که از این مرض محفوظ باشند اما این اوقات بدهوائی آنجا زیاد تر است بجهت اینکه سابقاً آباد تر بود و بسیاری از مردابها را برای زراعت خشك کرده و آب هارا جریان داده بودند

سکنهٔ لاسیوم لاتن (٤) نام داشتند و از نژاد همان قبائل کوهستانی سابن بودند از حیث زبان و مذهب و وضع زندگانی هم

(1) Tibre (2) Latium (3) Albain (4) Latins

به آنها شباهت داشتند دهقان وچوپان بودند اما بواسطهٔ مجاورت با اتروسکها و یونانیها قدری متمدن تر شده بودند با الف بای یونانی خط مینوشتند درخت زیتون و انجیر عمل میاوردند فلز کاری میکردند بسبك اتروسکها بنا مینمودند شهر های کوچك بالای تپه ها میساختند و هریك از شهر ها محالی داشت و مردم آن ملتی بودند و دولتی علیحده داشتند و دولت را سیته (۱) یا رس پوبلیکا (۲) [یعنی مال ملت] میگفتند و از قرار مذکور اقوام لاتن قریب سی دولت تشکیل داده بودند که غالباً با یکدیگر منازعه میکردند ولی دول مزبوره هر سال یکدفعه مأمورین از جانب خود تعیین مینمودند وایشان همه بالای کوه البن جمع شده در معبدی که برای کلیهٔ اقوام لاتن مشترك بود بجهت رب النوع موسوم به ژوپیتر لاتن (۳) یك گاو قربانی میکردند

بنا بر آنچه در این فصل مذکور شد مملکت ایطالیا قبائل مختلفه داشته که درتحت عنوان واحد درنمی آمدند وهمان اقوامی هم که امروز ما میدانیم از یك نژاد میباشند خودشان بالنسبه بیکدیگر اجنبی بودند زبانشان با اینکه ابتدا یك منشأ داشته تفاوت پیدا کرده بود و حرف یکدیگر را نمیفهمیدند متمدن ترین آن اقوام در جنوب یونانیها بودند و درشمال اتروسکها واین هر دو قوم از خارج آمده بودند مردم لاتن که نزدیك ساحل سکنی داشته تمدن این

(1) Cité (2) Res-publica (3) Jupitér-latin

اجانب را اخذ کرده کم کم برتمام ایطالیا مسلط شدند

فصل دوم

سلاطین قدیم روم

(کیفیت بنای شهر روم) در سرحد شمالی لاسیوم نزدیك ولایت اروری جائیست دارای تپه های چند ورود تیبر در آن جاری است و چون هرسال طغیان میکند آن ناحیه باتلاقی است بد هوا و تپه های سابق‌الذکر هم کوچك است ومرتفع ترین آنها به پنجاه ذرع نمیرسد اما بعضی از آنها خیلی ناهموار وسراشیب است و بمنزلهٔ قلعهٔ طبیعی میباشد

بالای بلند ترین آن تپه ها که موسوم بکوه پالاتن (۱) میباشد نزدیك رود تیبر درقدیم‌الایام شهری ساخته شده که نام آن روم (۲) بوده وشهر مربع کوچکی بوده ودور تپه آن خندقی و درون خندق حصاری از سنك ودرچهار طرف چهار دروازه داشته است

اعتقاد رومیها این بوده که شهر ایشان هفتصد و پنجاه و سه سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام بنا شده و دربارهٔ کیفیت بنای آن و وقایع اولیهٔ که در آنجا واقع شده حکایاتی نقل میکردند که بافسانه بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ اما چون از تاریخ اوایل عهد

(1) Palatin (2) Rome

رومیها هیچگونه سند صحیح بدست نداریم بعضی ازهمان حکایات را که معروف است نقل مینمائیم

بنا بر روایات مزبوره بعداز آنکه واقعهٔ تروا (۱) واقع شد و آن شهر معظم خراب گشت وسوخت انه (۲) که ازدلاوران آن سرزمین بود بایطالیا و بولایت لاسیوم آمد و اولاد او در آن ناحیه شهری ساختند موسوم به الب (۳) و در آنجا سلطنت داشتند سلطان دوازدهم از اولاد آن دلاور دوپسر داشت که بزرگتر آن دو نومیتر (٤) وکوچکتر آمولیوس (٥) موسوم بود بعد از پدر پسر کوچکتر برادر بزرك خود را دستگیر کرده تبعید نمود و سلطنت را غصب کرد و برای اینکه برادرش مقطوع النسل شود دختر اورا که رئاسیلویا (٦) نام داشت مجبور کرد کاهنه شود و شوهر اختیار نکند لکن مارس (۷) رب النوع جنك به آن دختر مایل گردید و بنا براین دختر از او حامله شد ودوپسر توأم آورد که یکی رمولوس (۸) خوانده شد دیگری رموس (۹) پادشاه برای اینکه آن دوطفل را تلف کند ایشان را درسبدی گذاشته روی رود تیبر رها کرد آب رودخانه سبد را بپای کوه پالاتن برده نزدیك درخت انجیری نگاه داشت آنجا ماده گرگی آن دوطفل را شیر داد و طیور هم بالای سر

(1) Troie (2) Enée (3) Albe (4) Numitor (5) Amulius
(6) Rhéa Sylvia (7) Mars (8) Romulus (9) Rémus

ایشان پرواز کرده حشرات را ازآنها دور میکردند عاقبت چوپانی ایشان را دیده نزد زوجهٔ خویش برد و پرورش داد تا بزرك شدند و شجاع وجنگجو گردیدند و امولیوس را کشتند و جد خود را بسلطنت رسانیدند و او ایشان را فرستاد تادر مکانی که پرورده شده بودند شهری بنا نمایند پس هریك ازدوبرادر مترقب شدند که فال خیری برای ایشان ظاهر شود قرعه بنام رمولوس درآمد و مقرر شد که شهر را رمولوس بنا نماید بنا بر این یك جفت گاو به گاو آهن بسته اطراف تپهٔ پالاتن شیاری رسم کرد که محوطهٔ شهر باشد وحصاری دورآن برپا نمود وشهر را بمناسبت اسم خود روم نامید ومحوطهٔ آن را مقدس قرارداد یعنی هیچکس نباید از آن حصار تجاوز کند مگر اینکه از دروازه داخل شود برادرش رموس چون در این باب رشك میبرد علی رغم او از روی شیار جستن کرد رمولوس هم اورا بقتل رسانیده گفت اینست سزای هرکس که ازاین محوطه تجاوز نماید

بعد ازآن برای اینکه سکنهٔ شهر جدید البنا زیاد شود رمولوس بیشهٔ را که درآن نزدیکی بود مأمن قرار داد تبعید شدگان و غلامان فراری ومرتکبین جنایات ازهرنقطه به آن بیشه پناه بردند و محفوظ شدند و جزء سکنهٔ روم محسوب گردیدند و بنا براین رعایای رمولوس مرکب شدند از جماعتی که ازشهر الب همراه او آمده و مردمی که به بیشهٔ مذکور تحصن جسته بودند چون این

جماعت همه مرد بودند رمولوس از اقوام مجاور زن طلب نمود ایشان او را استهزا کردند بروی خود نیاورده ضیافتی ترتیب داد و قوم سابن را دعوت کرد ایشان بی خیال بازن و بچه بضیافت رفتند رمولوس ناگاه برومیها اشاره کرد تابرسر دخترهای ایشان ریختند و آنهارا تصاحب کردند مردان سابن برای تلافی بجنك رومیها آمدند درمقابل کوه پالاتن تپهٔ بود موسوم به کاپیتل (۱) رمولوس درآنجا قلعهٔ بنا کرده ویکدسته مستحفظ قرارداده بود دختری رومی مسماة به تارپیا (۲) چون دید مردم سابن بازوبند های طلا ببازوی چپ دارند گفت اگر شما از آنچه ببازوی چپ دارید بمن دهید قلعه را تسلیم شما میکنم ایشان وعده دادند و قلعهٔ کاپیتل را متصرف شدند و سپرهای خود را بروی آن دختر زدند و اورا تلف کردند و بخیال خود وعدهٔ خویش را وفا نمودند زیرا که نیت ایشان ازآنچه دوبازوی چپ دارند سپرهای خودشان بود باینطریق آن دختر بسزای خیانت خود رسید ویکی ازتخته سنگهای کوه کاپیتل باسم اوموسوم گردید (۳) و بعد ها مرسوم شد که اشخاص خائن و نابکار را از بالای آن سنك بزیر انداخته هلاك مینمودند

خلاصه رومیها وسابنها در درهٔ بین کاپیتل وپالاتن محاربه کردند بعد ازکشمکش چند دخترهای سابین که زوجهٔ رومیها شده بودند

(1) Capitole (2) Tarpeia (3) Roche Tarpéienne

بمیان آمده با لابه و زاری شوهر های خویش را از پدر ها و برادر ها جدا کردند آن جنگجویان غیور برقت آمده دست از محاربه برداشتند و پادشاه قوم سابن که تاسیوس (۱) نام داشت با سلطان رومیها یعنی رمولوس مصالحه کرد و آن دوقوم اتفاق پیدا کرده یکی شدند و رمولوس مدتی بعد از تاسیوس زنده بود وبا اقوام مجاور جنگها کرده غالب گردید تا اینکه روزی رومیهارا جمع کرد که سان به بیند رعد و برق شدیدی بروز نمود مردم ترسیده متفرق شدند چون طوفان زایل گردید رمولوس مفقود شده بود یکی شهادت داد من اورا دیدم روی عراده نشسته در میان رعد و برق به آسمان رفت رومیان چنین دانستند سلطان ایشان بحضور خداوندان شتافته و از آن ببعد او را بعنوان کویرنیوس (۲) پرستش مینمودند

(نوماپمپیلیوس) بعد از رمولوس میگفتند رومیها یکسال بی سلطان ماندند عاقبت یکنفر از قوم سابن را که نوماپمپیلیوس (۳) نام داشت بپادشاهی اختیار کردند و اومردی آرام و عاقل و عادل وعابد بود وشبها به بیشه های متبرك رفته با ربة النوعی مسماة به اژری (٤) مشاوره میکرد و آداب مذهبی را ازاو فراگرفته مرسوم مینمود وازجمله اعمال او بنای معبدی بود برای ژانوس (٥)

(1) Tatius (2) Quirinus (3) Numa Pompilius (4) Le nymphe Egérie (5) Janus

رب النوع ومقرر بود که در آن معبد هنگام جنك مفتوح و اوقات صلح بسته باشد ولی بعد از خود آن سلطان مدت چندین قرن درمعبد ژانوس بازماند یعنی در آن مدت رومیها دائماً درجنك بودند

رومیها ترتیب اکثر آداب دینی و طبقات کاهنین ومباشرین امور مذهبی خود را منسوب به نوماپمپیلیوس میدانستند و شرح آنرا در فصلی جداگانه نقل خواهیم نمود

(تولوس هستیلیوس) پادشاه سیم روم را تولوس هستیلیوس (۱) ذکر کرده و گفته اند او سلطانی بود جنگجو وواقعهٔ مهمی که از زمان او حکایت میکنند ازاینقرار است

شهر الب (۲) که وطن اصلی رمولوس بود با شهر روم نزاع داشت عاقبت طرفین قرار دادند این نزاع را بیك جنك تن به تن ختم کنند و بنا بر این شد که هریك از طرفین سه نفر را تعیین نمایند که از جانب آنها محاربه کنند هرطرف که نمایندگانش غالب شدند صاحب اختیار و مسلط برطرف مقابل گردد نمایندگان روم سه برادر بودند توأم موسوم به هراس (۳) ونمایندگان شهر الب هم سه برادر بودند توأم موسوم به کوریاس (٤) اتفاقاً خواهر سه برادر رومی نامزد یکی از کوریاسها بود معذلك ملاحظه خویشی را نکرده باهم جنك کردند دونفر از هراسها کشته شد

(1) Tullus Hostilius (2) Albe (3) Horaces (4) Curiaces

و سیمی هم زخم خورد و چون دید قوهٔ مقاومت طرف مقابل را
ندارد حیله کرده فرار نمود کوریاسها او را دنبال کردند و باین
واسطه بین ایشان تفرقه افتاد آنگاه هراس برگشته بایکی یکی ایشان
برابری کرد وهرسه را بقتل رسانید واسلحهٔ ایشان را ضبط نمود
چون بروم آمد دید خواهرش زاری میکند ونامزد خویش را
مطالبه مینماید ازضعف نفس او غضبناك شده خواهر را هم بهلاکت
رسانید و گفت اینست جزای کسیکه برمرك دشمن زاری کند
مردم روم میخواستند هراس را بقصاص خواهرش بکشند پدرش
درخواست کرد که همین یك پسر برای من مانده درعوض خدمتی
که بوطن کرده از خون او درگذرید قبول کردند ونتیجه این شد
که مردم الب مغلوب وتابع رومیها گردیدند و بعد ها چون
بعهدی که باتولوس هستیلیوس کرده بودند وفا ننمودند
آن پادشاه رئیس ایشانرا کشته واداشت شهر الب را هم
خراب کردند

﴿ انکوس مارسیوس ﴾ (۱) این شخص پادشاه چهارم روم بوده
با اقوام لاتن جنگها کرده چند شهر از ایشان گرفته خاك روم را
تا دریا بسط داده و درمصب رود تیبر بندری ساخت موسوم
به استی (۲) و پلی ازچوب روی رود خانه بنا نمود و بالای تپهٔ
ژانیکول (۳) که در ساحل یمین تیبر واقع است برای جلوگیری

(1) Ancus Martius (2) Ostie (3) Janicule

از حملات اتروسکها قلعهٔ برپا کرد

﴿ تارکن قدیم ﴾ (۱) پادشاه پنجم روم را باین اسم خوانده
وگفته اند ازاهل اتروری بود وزوجهٔ داشت مسماة به تاناکیل (۲)
که درغیب گوئی ماهر بود و اورا وادار کرد از ولایت خویش
به روم مهاجرت کند چون نزدیك آن شهر رسیدند عقابی بالای
سر تارکن آمده کلاه از سرش برداشت و قدری بالای سر او
پرواز کرد و باز کلاه را برسر او گذاشت تاناکیل بشوهر گفت
این واقعه دلیل است براینکه توسلطان خواهی شد بعد از آنکه
بروم رسیدند انکوس مارسیوس به تارکن وثوق پیدا کرد و
هنگام مرك پسر خویش را باو سپرد چون تارکن با مردم خوب
رفتار کرده اورا دوست میداشتند خود اورا بسلطنت قبول نمودند
و او شهر روم را زینت کرد و طریقهٔ سلاطین اتروسك و لباس
ارغوانی و علائم سلطنتی و تاج وتخت عاج وعصای سر عقاب
ایشان را اختیار نمود و اکثر عقاید و آداب اتروسکها که درمیان
مردم روم شایع بود منسوب باو میدانستند

﴿ سرویوس تولیوس ﴾ (۳) این پادشاه را میگفتند بنده وبنده
زاده بوده تاناکیل زوجهٔ تارکن درجبین او آثار و علائم بزرگی
دیده و باینواسطه اورا داماد خود کرده بود و بعد از مرك
شوهرش اسباب سلطنت او را فراهم آورد و او دو دختر خودرا

(1) Tarquin l'Ancien (2) Tanaquil (3) Servius tullius

بدو پسر تارکن داد یکی از آن دو دختر که جاه طلب و خبیث بود خواهر و شوهر خویش را کشته بمزاوجت برادر شوهر خود درآمد واوهم درطینت با آن زن متناسب بود لهذا روزی لباس سلطنت پوشیده بدربار رفت و پدر زن خود یعنی سرویوس تولیوس را از بالای پله‌کان بزیر انداخته هلاك کرد زوجهٔ او هم در اینوقت بمبارك باد او آمد وعرادهٔ که براو سوار بود از روی نعش خون آلود پدر عبور داد

﴿ لوسیوس تارکن ﴾ جوانی که مرتکب قتل سرویوس گردید لوسیوس تارکن (۱) نام داشت و او پادشاه هفتم و آخرین سلطان روم میباشد و ملقب به تارکن مغرور است با قدرت و ثروت بود اما جبار و ظالم و رعایت قوانین نمیکرد وقتی یکی از پسرهای او شبانه داخل خانهٔ پسرعم خود تارکن کلاتن (۲) گردید و بازوجهٔ او که عفیفه بود و لوکرس (۳) نام داشت بی عصمتی کرد آن زن شوهر وپدر خود را مطلع ساخته قسم داد که انتقام اورا بکشند پس از آن خود را هلاك کرد ایشان نعش زن را بمجلس سنای روم بردند و مردم را جمع کردند و حکم عزل تارکن و سلسلهٔ اورا گرفتند ودر این واقعه بروتوس (٤) که ازخویشان تارکن کلاتن بود با او کمال همراهی کرد و باتفاق او در روم ریاست یافت بعد ازآن براومعلوم شد که کاتنکان

(1) Lucius Tarquin (2) Tarquin Collatin (3) Lucrèce (4) Brutus

تارکن برعم آمده بعضی اشخاص را اغوا میکنند که دوباره اسباب سلطنت اورا فراهم آورند و ازجمله کسانیکه با ایشان مساعدت دارند دو پسر خود او میباشند پس حکم بقتل پسران خویش داد و بعد ازآن هم باز با تارکن زد و خورد ها کرد و اورا دفع نمود ولی خود اوهم بقتل رسید

سنهٔ اخراج تارکن ازروم وخلع سلسلهٔ او ازسلطنت پانصد و ده قبل ازمیلاد بوده است

این بود مجملی ازروایاتی که رومیها ازوقایع قدیم شهر خود نقل میکردند اما آنچه میتوان مسلم داشت این است که مردم روم مدتها قومی قلیل بوده وعلی‌الدوام باقوام مجاور خود زدوخورد داشته در میان ایشان هرقبیله مزرعهٔ کوچکی داشت که کندم وبقولات درآن میکاشت متمولین ایشان‌که گاو وگوسفندهم دارا بودند وآن اوقات بجهت معاملات پول نداشتند ومعاملات را بمبادله میگذراندند بنابراین رومیها مردمی بودند زارع وجوپان اما همه باهم مساوی و دریك درجه نبودند وعمدهٔ اراضی وگله ها بچند قبیلهٔ معدود تعلق داشت مقصود از قبیله (۱) مجموع اشخاصی بود که از یك پشت بوده وهرقبیله مرکب از خانواده های چند بود و رئیسی داشت که پاتر (۲) میخواندند (یعنی پدر) و معبدی داشت مخصوص بخود که در مواقع معین اعضاء قبیله آنجا رفته بعبادت وتشریفات اعیاد مذهبی

(1) Gens (2) Pater

و پرستش ارواح اجداد خویش میپرداختند ازقرار مذکور عدد
این قبائل سیصد بوده و اعضاء آنها پاتریسین (۱) یعنی اعیان
خوانده میشدند وحق حکومت وفرمانروائی وتظلم دردیوانخانه
منحصر بایشان بود و مابقی مردم همه زیر دست آنها بودند و
ایشانرا احترام و اطاعت میکردند

طبقهٔ دیکر ازمردم روم اشخاصی بودند آزاد اما فقیرتر وحقیرتر
وایشان را کلیان (۲) میخواندند وهریك ازآنها درتحت حمایت
یکنفر از اعیان بود و میبایست از او اطاعت داشته باشد و در
اوقات جنك همراه او برود و در املاك او برای او کار کند در
عوض حامی (۳) او هم او را حفظ میکرد و خوراك میداد
واکر باکسی مرافعه پیدا میکرد از جانب او در دیوانخانه
وکیل میشد

پاتریسینها و کلیانها اصل ملت (٤) روم بودند یعنی حق حضور
درانجمن ملی ومجالس مذهبی بایشان اختصاص داشت اما بسیاری
اشخاص دیکر هم بودند که از دولت روم اطاعت داشتند وجزء
لشکریان روم محاربه میکردند ولی حق حضور درانجمن ملی و
مداخله درآداب مذهبی نداشتند و ایشان را پلب (٥) یعنی رعایا
وعوام میخواندند و ازملت متمایز قرار میدادند

حکومت وفرمانفرمائی این قوم با شخص سلطان بود و او اخذ

(1) Patriciens (2) Clients (3) Patron (4) Populus, peuple (5) Plèbe

مالیات میکرد و محاکمه مینمود و هروقت لازم میشد ملت را
دعوت به تشکیل انجمن میکرد و هروقت بجنك میرفتند سردار
ایشان بود وغنائم را ضبط مینمود

اکثر اوقات سلطان قبل ازاینکه رأی وعزمی اختیار کند رؤسای
قبایل را جمع میکرد و با ایشان مشاوره مینمود و انجمن ایشان
معروف بانجمن آباء ومجلس سنا (۱) [یعنی مشایخ] بود

اما اکر امری راجع به عموم ملت پیش می‌آمد سلطان تمام ملت
روم را احضار میکرد بعبارة اخری انجمن ملی را تشکیل میداد
هر کس باقبیلهٔ خود حاضر میشد چند قبیله با هم مجتمع شده
تشکیل یك حزب میدادند که باصطلاح خودشان کوری (۲)
میکفتند و در قدیم عدد احزاب بهمه جهت سی بود هر حزب
عبادتکاه وکاهنی داشت ابتدا یك قربانی میکردند بعد در امری که
پیش آمده مذاکرات مینمودند وبالاخره رأی میدادند واکثریت
آراء احزاب رأی ملت بود و قانون محسوب میشد و سلطان
میبایست بموجب آن قانون عمل کند و وضع قوانین در روم
آنزمان به ترتیب مذکور بود

مردم روم درقدیم الایام بسیار ساده زندکانی میکردند وبه آرایش
وتجمل وتفنن ابدا نمیپرداختند تن خود را برنج وتعب میپروردند
وضیع و شریف کار میکردند وزن ومرد تحمل مشقت مینمودند

(1) Sénat (2) Curie

صبور و شجاع و با عزم بودند احترام خداوندان و اجداد و رعایت جانب وطن و خانواده و تمکین و اطاعت قانون و نظم را تکلیف دینی خود میدانستند در هر خانواده پدر صاحب اختیار مطلق بود وزن و بچه وخدام وکلیانها نسبت باو اطاعت صرف داشتند و او را مانند نبی فرض میکردند و درمقابل او خودرا نه دارای جان میدانستند نه صاحب مال و اختیار و بنابر صفات مذکوره مدت زمانی ملت روم از فساد وانحطاط محفوظ ماند بلکه روز بروز قوت گرفت و ترقی کرد و برسایر ملل واقوام تفوق یافت چنانکه ذکر خواهیم نمود

اما شهر روم ابتدا آبادی مختصری بود بالای کوه پالاتن متدرجاً بسط پیدا کرد و رومیها روی تپه های مجاور و دره های بین آنها نیز خانه ساختند و در مواقع مختلفه حصار های متعدده اطراف آبادیهای تازه کشیدند وحصار آخری را که ازهمه وسیع تر بود منسوب به سرویوس تولیوس سلطان ششم که در فوق ذکر او را کرده ایم مینمودند و آن دیواری بود تقریباً بقطر چهار ذرع وارتفاع پانزده ذرع وبرتمام هفت تپهٔ که درآن محل نزدیك یکدیگر واقع است احاطه داشت و از طرفین برود تیبر منتهی میشد و رودخانهٔ مذکور ازطرف مغرب برای آن شهر حصاری طبیعی بود و بمناسبت تپه های سابق الذکر شهر روم را شهر

هفت تپه (۱) میخواندند

اما کن مهمهٔ قابل ذکری که آن زمان در روم بوده اول همان آبادی کوه پالاتن یعنی شهر قدیم روم بود وعمارت سلطان وخانهٔ رمولوس و غاری که باعتقاد رومیها درآن کرك ماده به رمولوس شیر داده و بعضی نقاط یادگاری دیگر درآنجا واقع بود درمقابل پالاتن کوه کاپیتان (۲) مشاهده میشد تقریباً بارتفاع چهل ذرع که تخته سنك تارپیا که سابقاً بدان اشاره کرده ایم جزء آن میباشد و در قلهٔ این تپه ارك شهر واقع بود و خزینه و اسناد ودفاتر دولتی را در آنجا ضبط میکردند ودرجنب آن معبدی بود متعلق به ژوپیتر کاپیتان که اورا رب النوع حافظ شهر روم میدانستند خارج ازحصار شهر جلگهٔ کوچکی بود موسوم به شاندومارس (۳) [یعنی زمین رب النوع مارس] وعمارت ساختن درآن ممنوع بود برای رود تیبر هم فقط یك پل ازچوب ساخته بودند وهروقت بیم حملهٔ دشمن داشتند آنرا برمیداشتند درهٔ که پائین تپه ها واقع بود وآنرا محل داد وستد یعنی بازار قرار داده بودند فوروم (٤) نام داشت ومحلی بود که آب را کد درآن جمع میشد وباتلاق تشکیل میداد برای ممانعت از این امر قنات (٥) ساخته بودند بطول هشتصد ذرع که آب فوروم بتوسط آن جاری شده برود تیبر

(1) Urbis septicollis (2) Capitolin (3) Champ de Mars (4) Forum
(5) Maxima cloaca

میرفت و برای آن طاقی از سنك زده بودند و این قناة هنوز باقی است حالا بعضی نقاط آن پر شده لکن آنوقت بازورق در آن میتوانستند حرکت کنند

فصل سوم

(ترتیبات دولتی و دینی رومیها بعد از نسخ سلطنت)

(کنسولی) (۱) درفصل سابق مذکور داشتیم که ابتدا دولت روم سلطنتی بود و بعد از مدتی که وقایع آن بدرستی معلوم نیست و فقط بعضی افسانه ها از آن نقل میکنند رومیها سلسلهٔ سلاطینی که داشتند اخراج کردند وسلطنت را منسوخ نمودند و ترتیب جمهوری پیش آوردند (سنهٔ ۵۱۰ قبل ازمیلاد)

دراوایل این امر تغییری دروضع دولت روم داده نشد جزاینکه سابقاً یکنفررا انتخاب میکردند که مادام العمر فرمانروا باشد واورا رکس یا زریس (۲) یعنی سلطان میخواندند از آن ببعد دونفررا برای فرمانروائی انتخاب میکردند ومدت تسلط ایشانرا یکسال قرار میدادند وایشانرا کنسول (۳) مینامیدند و کنسولها بنوبه حکمرانی میکردند و دارای قدرت مطلقه بودند تا که وقتاوت میکردند سپهسالار لشکر بودند انجمن های ملی را منعقد مینمودند و برآنها ریاست داشتند هر کس را میخواستند حکم بدستگیری

(1) Consulat (2) Rex, regis (3) Consul

و حبس او میدادند بلکه حق جریمه کردن و فتوای قتل دادن هم داشتند محض اینکه از سایر مردم متمایز باشند علائم سلطنتی قدیم و صندلی عاج و لباس ارغوانی را هم اختیار کرده بودند همراه کنسول دوازده نفر یساول (۱) حرکت میکرد و ایشان بر روی دوش چپ یکدسته چوب (۲) میگذاشتند و یك تبر درمیان آنها قرار میدادند و این دلیل بود براینکه کنسول حق دارد هرکس را چوب بزند یا سر ببرد

بنا براین کنسول همان قدرت سلطان را دارا بود لکن رومیها میگفتند کنسول مثل سلطان نمیتواند ظلم کند زیراکه یکسال بیشتر مسلط نیست و درآن مدت شریك وهمکار هم دارد که ممکن است مانع بعضی اعمال او شود و رقیب او گردد

(دیکتاتور) (۳) هروقت برای دولت روم مشکلی پیش می‌آمد مثلا دشمنی صعب روی مینمود یا شورش وانقلابی واقع میشد برای اینکه رفع بلیه بلا مانع بشود دو کنسول را بدل بیك رئیس واحد میکردند که مثل سلاطین سابق بی منازع فرمانروائی نماید تعیین چنین شخصی را یکی از کنسولها شبانه میکرد و او را دیکتاتر (٤) میگفتند و بیست و چهار یساول داشت و در حکمرانی هیچکس مدعی و رقیب او نبود و نایب خویش را خود اختیار و انتخاب مینمود ولی بمحض اینکه آن امر

(1) Lictеurs (2) Faisceaux (3) Dictature (4) Dictateur

صعب میگذشت و رفع احتیاج از دیکتاتر میشد میبایست استعفا دهد و بهر حال زیاده ازشش ماه نمیبایست دارای این قدرت باشد (انجمن ملی) در دولت روم حکمرانی با کنسولها بود اما حق وضع قوانین و تصویب جنك و صلح و انتخاب کنسولها اختصاص بملت داشت و هروقت موارد مذکور پیش می آمد میبایست اشخاصی را که جزء ملت محسوب بودند جمع کنند و رومیها این انجمنهای ملی را کمیس (۱) میگفتند وطریق تشکیل آن مختلف بود درقدیم الایام بطریقی که در فصل سابق مذکور داشته ایم انجمن منعقد مینمودند (۲) ولی بعد ها آن قسم انجمن جز در مورد اعمال مذهبی متروك شد

طریق متعارف انجمن ملی روم این بود که ملت بهیئت لشکری بطور صده جمع شود (۳) وبرای وضع قوانین وانعقاد مصالحه وانتخاب حکام همین طریق را پیش میگرفتند وترتیب آن از اینقرار بود که کنسول بمردم امر میکرد همه در روز معین بهیئت لشکری جمع شوند شب قبل از روز موعود بعد از نصف شب کنسول بمحل انعقاد انجمن میرفت و از ارباب انواع استمزاج مینمود اگر آثار و علائم فال خیر ظاهر میشد انجمن منعقد میگردید والا بروز دیگر محول میکرد در روز انعقاد انجمن هیئت لشکری روم درخارج شهر در شان دومارس تشکیل میافت زیرا که مسلح

(1) Comices (2) Comices par curies (3) Comice par centuries

بودن درداخل شهر نزد ایشان شرعاً ممنوع بود چون انجمن منعقد میشد ابتدا رسوم مذهبی مقرر را که عبارت از قربانی کردن و دعا خواندن بود بعمل می آوردند و از خداوندان خود در خواست میکردند که رأی ملت را بروفق صواب قرار دهند آنگاه کنسول بیان میکرد که غرض ازانعقاد مجلس چیست اگر مقصود وضع قانونی بود آنرا اظهار مینمود و اگر بنای انتخاب کسی بود اسامی اشخاصی را که صلاحیت انتخاب شدن داشتند ذکر میکرد و انجمن البته میبایست یکی از اشخاص مذکور را انتخاب کند بعد از بیان مقصود کنسول بمردم میگفت اکنون بشما حکم میکنم که بطور صده مجتمع شوید توضیح آنکه از زمان سرویوس تولیوس لشکریان روم را بصده منقسم مینمودند واین دسته های صد نفری را شش طبقه قرار داده بودند و مأخذ این طبقه بندی ثروت و مکنت اشخاص بود یعنی آنها که از همه متمول تر بودند درطبقهٔ اول و آنها که تمولشان قدری کمتر بود در طبقهٔ دویم بودند و قس علیهذا طبقهٔ اول سواران بودند و هیجده دسته یاصده داشتند طبقهٔ دویم هشتاد صده بودند طبقهٔ سیم بیست صده طبقهٔ چهارم بیست صده طبقهٔ پنجم بیست صده طبقهٔ ششم سی صده علاوه بر این دوصده هم کارگران بودند و دوصده اهل طرب و یك صده اشخاصی که ثروتشان باندازهٔ نبود که جزء هیچیك ازطبقات شش‌گانه محسوب شوند وبنا براین مجموع صده ها

صد و نود و سه میشد

خلاصه مردم روم هریك در دستهٔ که جزء آن بودند میرفتند و صده ها تشکیل میافت و در هر صده یکنفر مستفسر رفته آراء مردم را اصغا مینمود چون اکثریت آراء یك صده معلوم میشد آن رأی را رأی آن صده میگفتند اکثریت آراء صده ها را معتبر میدانستند و بنا براین درانجمنهای رومی میزان اکثریت آراء رأی اجتماعی بود نه افرادی و در وقت رأی گرفتن ابتدا از دسته های سواران شروع میکردند بعد از طبقهٔ دویم و سیم الی آخر وهمینکه اکثریت آرا معلوم میشد عمل را ختم میکردند و بنا براین طبقات اخیره که ثروتشان کم بود موقع رأی دادن نمی یافتند چون عمل تمام میشد کنسول نتیجهٔ رأی انجمن را اعلان میکرد وحکم میداد متفرق شوند و عمل میبایست قبل از غروب آفتاب ختم شود واگر درحین انعقاد انجمن واقعهٔ اتفاق میافتاد که بفال شوم بود از قبیل اینکه رعد و برق بروز کند یا کسی مبتلا به غشی شود انجمن را بهم میزدند و روز دیگر برای انعقاد آن معین میکردند

(مجلس سنا) مجلس سنا کافی السابق دایر بود وهمچنانکه در قدیم سلاطین با آن مجلس مشاوره میکردند بعد ها کنسولها از آن استشاره مینمودند و دراین باب اجباری هم نداشتند یعنی اگر میخواستند استشاره ازسنا نکنند یا موافق رأی آن مجلس

عمل نمایند اختیار داشتند لکن ازآنجا که اعضای سنا همه رؤسای خانواده ها و معتبرین ملت بودند هروقت امر مهمی پیش آمد کنسولها باسنا مشاوره میکردند و رأی او را می پذیرفتند و باینواسطه سنا کم کم صاحب اختیار دولت گردید

عقاید دینی رومیها

رومیها مانند تمام اقوام قدیمه معتقد بودند که درعالم موجودات غیر مرئیه هست مقتدر تر از انسان که هریك درمکان مخصوصی منزل دارد و بر نوعی از امور مسلط و قاهر است

بنا براین رومیان موحد نبوده و ارباب انواع عدیده قائل بوده و معتبرین رب النوعهای ایشان از اینقرار است

ژوپیتر رب النوع نور و رعد وبرق و مقتدر ترین خداوندان وحامی و حافظ مردم روم وبزرگترین معابد روم که در کاپیتل واقع بود باین رب النوع تعلق داشت و هروقت میخواستند قسم بخورند او را شاهد میگرفتند

ژونن (۱) ربة النوع نور حامی وحافظ زنهای رومی وربةالنوع مزاوجت و بعد ها اورا زوجهٔ ژوپیتر نیز فرض میکردند

مارس رب النوع جنك پدر قوم رومی وکرك را حیوان مقدس خاص او میدانستند و سابنها اورا کویرینوس مینامیدند

وستا (۲) ربة النوع کانون و زندگانی خانوادهٔ

(1) Junon (2) Vesta

ژانوس رب النوع ابواب واورا دارای دو صورت فرض میکردند
بمعنی اینکه پیش و پس هر دو را می بینند
ساتورن (۱) خداوند قوم لاتن ورب النوع بذر افشانی
مینرو (۲) ربة النوع عقل وهوش
وولکن (۳) رب النوع آهنگران
نپتون (٤) رب النوع بحار
ونوس (٥) ربة النوع حدائق وتناسل
سرس (٦) ربة النوع گندم وخرمن
دیان (۷) ربة النوع جنگل وشکار
لیبر (۸) رب النوع تاك
مرکور (۹) ربة النوع تجار و مسافرین
ارکوس (۱۰) رب النوع زیرزمین ومکانی که منزل ارواح است
زمین وخورشید و ماه را هم جزء خداوندان محسوب میداشتند
در درختها و چشمه ها و کوه پاره ها هم وجود های مخفی ازقبیل
فرشتگان قائل بودند مثلا سیلون (۱۱) وفون (۱۲) به جنگلها
ونمف (۱۳) وکامن (۱٤) به چشمه ها تعلق داشت برای هر
خانهٔ هم ملکی تصور میکردند وآنرا لار (۱٥) میخواندند

(1) Saturne (2) Minerve (3) Vulcain (4) Neptune (5) Vénus (6) Cérès (7) Diane (8) Liber (9) Mercure (10) Orcus (11) Silvains (12) Faunes (13) Nymphes (14) Camène (25) Lars

هر آدمی را هم در تحت حراست ملکی میدانستند بلکه برای
هریك از جزئیات امور زندگانی یك ملك فرض میکردند
صفات و حالات واسامی معنی را هم شخصیت داده برتبهٔ الوهیت
میرسانیدند و پرستش مینمودند مثلا صلح و فتح و ایمان و امید
ووفاق وتدین نیز ارباب انواع داشتند ومحترم ترین این قسم ارباب
انواع بخت و طالع بود
رومیها برای ارباب انواع خویش شکلی تصویر نمیکردند و در
اوایل امر مانند یونانیها بت نداشتند و شاید که آنها را شبیه
بانسان هم فرض نمیکردند و میان ایشان مناکحت و مزاوجت و
اجتماع و معاشرت و وقایع زندگانی نیز قائل نبودند فقط آنها را
ظهور و بروز قوهٔ الهی غیر معلومی میدانستند و بنا بر این مثل
یونانیها برای خداوندان خود تاریخ وشجرهٔ نسب واشکال انسانی
ذکر نمیکردند لکن ازهمان عهد قدیم بعضی عقاید وآداب اقوام
مجاورهٔ خود یعنی اتروسکها و بخصوص یونانیها را اخذ کردند و
به پرستش بعضی از ارباب انواع یونانی از قبیل اپلن (۱) و
هرکول (۲) وکاستر (۳) وپلوکس (٤) نیز پرداختند وکم کم
برای خداوندان خود مجسمه ها درست کردند وآنها را پرستیدند
بعبارة اخری بت پرست شدند وتدوجاً هریك از ارباب انواع
خود را با یکی از ارباب انواع یونانی تطبیق نموده آنها را عین

(1) Apollon (2) Hercule (3) Castor (4) Pollux

یکدیگر فرض کردند و صاحب همان اشکال ووقایع وحوادث دانستند

رومیها ما بین خالق و مخلوق رابطهٔ مهر و محبت قائل نبودند فقط بر این عقیده بودند که چون خداوندان وجود های مقتدری هستند که خیر و شر کثیر ازایشان صادر میتواند بشود احتیاط مقتضی است که انسان ایشان را از خود راضی داشته باشد بنابراین عبادت رومیها معاملهٔ بود که با ارباب انواع میکردند هدیهٔ بایشان میدادند و متوقع بودند که آنها هم عوض بدهند

و از عقاید رومیها این بود که ارباب انواع ببعضی رسوم قدیمه مقید میباشند واگر کسی خلاف آنها رفتار کند غضبناك میشوند لهذا برای اعمال مذهبی خویش آداب و رسوم مقرره داشتند که تجاوز از آنرا جایز نمیدانستند (۱) هدیهٔ که بارباب انواع تقدیم میکردند غالباً از مأکولات و مشروبات بود مشروبات را بمحض خشنودی ارباب انواع بزمین نثار (۲) میکردند ومأکولاترا درمکان متبرکی امانت میگذاشتند حیوانات مخصوصاً گاو وگوسفندرا نزد ارباب انواع مرغوب میدانستند و مقید بودند آنهارا با تشریفات مخصوص قربانی کنند چنانکه قربانی بزبان ایشان بمعنی تشریفات متبرك است (۳)

شرایط قربانی این بود که حیوان بی عیب باشد وآنرا جلو مکان

(1) Rites (2) Libation (3) Sacrifice

متبرك ببرند و سر اورا ببندند و کلولهٔ ازخمیر به پیشانی او بگذارند وزیر آسمان او را ذبح کنند بعد چربی واستخوان اورا درمکان متبرك که عبارت از تپهٔ خاکی زیرآسمان بوده آتش بزنند و گوشت اورا بمصرف خوراك برسانند وغالباً همراه قربانی دعائی میخواندند وآنرا نه محض اظهار خلوص وارادت وبرای تزکیه وتهذیب نفس بلکه برای توقع و درخواست مطلبی بود و دراین معامله زورنگی بکار بردن و طرف مقابل را مغبون کردن هم جایز بود و البته هر نوع توقعی را باید از رب النوع مخصوصی کرد وهرکسی هم مکلف بنوعی از توقع است افراد ناس بجهت امور شخصی خود قربانی ودعا میکردند دولت روم برای پیشرفت امور دولت روم قربانی و دعا میکرد و بهیچیك از اعمال مهمهٔ دولتی ازقبیل جنك و صلح و بنای عمارات جرأت اقدام نمیکردند مگر اینکه تشریفات مذهبی را فراهم آورده از خداوندان خود طلب حسن عاقبت آن کار را مینمودند

یکی دیگر از اعمالی که بجهت خشنودی ارباب انواع بجا میاوردند جشن گرفتن وعید داشتن بود مثلا دربهار عیدی میگرفتند برای رب النوع کله ورمه ودرآنروز خانه ها را پاکیزه میکردند وآتشی از گاه می افروختند و سه مرتبه ازروی آن برمیجستند وگوسفندها برای رب النوع مذکور قربانی میکردند و میخوردند

دیگر از اعمال مستحسن بنا کردن خانهٔ بود بجهت رب النوعی

و باین ملاحظه درشهر روم معابد زیاد برای ارباب انواع ساخته بودند و اکثر اوقات بنای این معابد بموجب نذر بود و انجام اینکار آداب و تشریفاتی داشت که برسبیل حتم باید مجری شود و قیدی که رومیها باجرای آداب ورسوم قدیمه داشتند سابقاً مذکور داشته ایم و کمال سعی را داشتند که تغییری درآنها داده نشود حتی بعضی ادعیه و سرودها که رسم بود در بعضی مواقع بخوانند مقید بودند که بهمان زبان قدیم خوانده شود با آنکه از کمال قدمت لغت فراموش شده ومعنی آنرا نمیفهمیدند ونظر بهمین قیدی که بحفظ رسوم و آثار قدیمه داشتند اوراقی مقدس حاوی بعضی اشعار یونانی که ازقدیم بایشان رسیده بود باکمال جد و جهد محافظت مینمودند و در مواقعی که برای شهر روم خطری پیش می آمد ازکهنهٔ مستحفظین آن اوراق استشاره مینمودند وایشان با آن تفأل میزدند و نتیجهٔ میگرفتند چنانکه وقتی قبائل کلوا (۱) بجانب شهر روم حمله بردند از آن اوراق استشاره شد و این نتیجه بدست آمد که قبائل مذکور خاك روم را متصرف خواهند شد مستحفظین اوراق برای اینکه پیش بینی واقع شود و شهر روم هم بدست قبائل کلوا نیفتد گفتند تکلیف رومیها اینست که یك مرد و یك زن ازآن قبائل بدست آورده در شهر روم زنده زیر خاك کنند و همین کار را هم کردند

(1) Gaulois

اوراق مزبور را کتب سیبلن (۱) میگفتند و حکایت میکردند که سیبیل (۲) شهر کوم یعنی کاهنهٔ ایلن رب النوع آنرا نزد تارکن قدیم برد و اصلا نه کتاب بود وبه آن پادشاه تکلیف کرد که بقیمت معین خریداری نماید تارکن قبول ننمود سیبیل سه کتاب ازآن کتب را سوزانیده مابقی را باز به آن سلطان تکلیف کرد که بقیمتی مضاعف قیمت اول بخرد سلطان گفت مرا استهزا میکنی کاهنه سه کتاب دیگر را هم سوزانیده قیمت مابقی را باز مضاعف نمود ایندفعه سلطان واهمه کرده کتب باقی مانده را خرید عقایدی را که طوائف اتروسك درباب تطیر وتفأل داشتند رومیها نیز اخذ و قبول کرده بودند و قبل از اقدام بهر امر مهمی بطرق مختلفه تفأل مینمودند ودرشهر روم جماعتی ازجانب دولت مخصوصاً مأموریت داشتند که علائم و ظهورات غیبی را تعبیر و تأویل کنند واین اشخاص را اکور (۳) میگفتند ولفظ اگور که درمیان ما متداول است ازهمان مأخذ باید باشد

(کاهنین رومی) در روم جماعتی ازجانب دولت مأمور بودند که بعضی آداب ورسوم را مجری دارند و این کهنه (٤) چندین صنف بوده وهریك شغلی مخصوص داشتند از این قبیل

(فلامینها) (٥) که پانزده نفربودند ومیبایست آتش مذبح را

(1) Livres sibyllins (2) Sibylle (3) Augures (4) Sacerdotes
(5) Flamines

روشن کنند و قربانی را ذبح نمایند

(سالیها) (۱) دوازده نفر بودند و سپر مخصوص مارس رب النوع را محافظت میکردند و معروف بود که سپر مذکور روزی ازآسمان افتاده و برای اینکه کسی آنرا سرقت نکنند یازده سپر دیگر بهمان شکل ساخته بودند و سالی یکمرتبه کاهنین مستحفظ آن سپر ها عیدی گرفته هر یك یکی از آنها را بدست گرفته سرود میخواندند و میرقصیدند

(برادران اروال) (۲) جماعتی بوده که سالی یکمرتبه در بیشهٔ متبرك واقع در دو فرسخی شهر روم جمع شده میرقصیدند و سرودی برای یکی از ارباب انواع میخواندند و دعا میکردند که غله خوب شود

(لوپرکها) (۳) هرسال عیدی میگرفتند معروف به لوپرکال (٤) و پوست بز میپوشیدند و تسمهٔ چرم بز بدست گرفته میدویدند و بهر زنی میرسیدند او را میزدند

جماعتی ازکاهنین موسوم به فسیو (٥) در روابط رومیها با ملل خارجه مأموریت داشتند باین معنی که هروقت دولت روم باقومی جنك داشت یکی از این کهنه باید بسرحد خاك دشمن برود و بعنوان اعلان جنك زوبینی به آن خاك بیندازد و هنگام مصالحه

(1) Saliens (2) Frères Arvales (3) Luperques (4) Lupercales
(5) Féciaux

رئیس کهنهٔ مزبور باید ازتیهٔ کاپیتل علف چیده بایك عصا وسنك مقدس معبد ژوپیتر رفته آن سنك را ضامن داده از جانب ملت روم قسم بخورد که معاهده مجری ومرعی خواهد بود و بعد از آن یك خوك ذبح نماید

معتبر ترین اصناف کاهنین صنف پنتیف (۱) بود که میبایست آداب مذهبی ارباب انواع قدیم روم را مجری بدارند و درواقع متولیان امور دینی رومیها بودند واول سال وماه و روز های عید و ایام سعد و نحس وترتیب آداب واعیاد و امثال این امورا تعیین مینمودند رئیس ایشان که پنتیف کبیر بود از رجال معتبر روم محسوب میشد و مراقب حال مردم بود که آداب مذهبی را مرعی بدارند زیرا که معتقد بودند براینکه مصلحت دولت روم در اینست که هر کس وظایف خویش را نسبت بارباب انواع بجا آورد والا برکلیهٔ اهل آن شهر غضب خواهند نمود و ایشان را بمصائب مبتلا خواهند ساخت

پنتیفها مباشر امور دینی بودند ولی علمای دین محسوب نمیشدند با آنکه بسیار احترام و منزلت داشتند طبقهٔ مخصوصی از مردم نبودند و مثل سایر صاحبان مشاغل و مناصب در مواقع معین انتخاب میشدند و درضمن اشتغال بامور مذهبی متقلد مشاغل دیگر هم بودند

(1) Pontifes

(ارباب انواع خانگی) در وسط هرخانهٔ از خانه های رومی کانونی بود که آنرا متبرك میدانستند و میپرستیدند وقبل از شروع بخوراك برای آن دعائی میکردند و شرابی نثار مینمودند ومعتقد بودند که فرشتهٔ حافظ خانه (۱) نزدیك آن کانون قراردارد و وستا که سابق ذکر کرده ایم ربة النوع این کانون بود و پهلوی کانون بعضی بتهای کوچك خانوادهٔ نگاه میداشتند و آنها را پنات (۲) میگفتند

شهر روم هم یك کانون متبرك داشت که در معبد وستا واقع بود و بت خاص آن شهر هم که پالادیوم (۳) نام داشت همانجا بود درآن معبد دختر های بکر جوان که همه از خانواده های محترم رومی بودند بعنوان کهانت منزل داشتند ومکلف بودند که آتش کانون متبرك را حفظ کنند ونگذارند خاموش شود این دخترهارا وستال (٤) میگفتند و خیلی محترم بودند لکن هرگاه دروظائف خود مسامحه میکردند سخت سیاست میشدند واگر شوهر اختیار میکردند چون نقض عهد کرده و باعتقاد رومیها ملت را دوچار مخاطره نموده بودند ایشان را زنده مدفون میساختند

(احترام اموات) رومیها ارواح اموات را بسیار مقتدر میدانستند و آنهارا مان (۵) میگفتند وگمان میکردند که ارواح توقع مراقبت ازجانب احیا دارند وقتیکه کسی می میرد میبایست او را

(1) Lar (2) Pénates (3) Palladium (4) Vestales (5) Mânes

با آداب معینه بخاك سپارند یا نعش اورا سوزانیده خاکستر اورا در ظرفی ریخته محفوظ دارند واعتقاد ایشان این بود که اگر میت را بترتیب صحیح دفن نکنند یا نسوزانند روح او نمیتواند داخل عالم ارواح شود باز بدنیا میاید ومزاحم مردم میگردد

فصل چهارم

حصول مساوات بین طبقات مختلفهٔ روم

(بیان حال رعایای روم) سابقاً مذکور داشته ایم که رومیها دوطبقه بودند یك طبقه اعیان (پاتریسین) که خود را ملت رومی میخواندند ویك طبقه رعایا (پلب) که جزء ملت محسوب نبودند بعد از آنکه دولت روم جمهوری شد بازمثل سابق اختلاف بین این دو طبقه باقی بود پاتریسینها اولاد خانوادهای قدیمی بودند که همه وقت در روم حکومت داشته وحق حاکم بودن وقاضی شدن و کلیهٔ مشاغل ومناصب وعضویت مجلس سنا مخصوص ایشان بود قواعد معمولهٔ دیوانخانه را هم غیر ازایشان کسی نمیدانست اجرای آداب مناکحت ومزاوجت را نیز ایشان میدانستند زیرا که معمول داشتن ترتیبات قدیمهٔ مذهبی روم و رسوم تفأل و سایر امور مهمه حق آنها بود ورعایا حق نداشتند درآن موارد حضور بهم برسانند بلکه مانند اجنبی بودند از مجلس سنا خارج و از شغل و منصب محروم و با خانواده های اعیان نمیبایست مواصلت کنند

و هرگاه صدمهٔ میدیدند حق تظلم هم نداشتند وشاید که واقعاً این رعایا از اولاد مردمان اجنبی بوده چه دولت روم رسم داشت که چون بلاد مجاوره را مسخر میکرد اراضی آنها را ضمیمهٔ خاك روم مینمود و سکنهٔ آنها را ملحق بسکنهٔ روم میساخت و ایشان رعیت روم میشدند اما بحال پلب باقی میماندند

بعضی از رعایای سابق الذکر بسیار فقیر بودند و از پاتریسینها ی غنی استقراض میکردند و ربح گزاف از قرار صد دوازده (تومانی صد دینار) الی صدو بیست و پنج (تومانی یك عباسی) میدادند و هروقت نمیتوانستند قرض خود را ادا نمایند طلبکار حق داشت ایشانرا حبس کند یا بخدمت خویش وادارد

بعضی از رعایا متمول و ملاك بودند و مانند اعیان تشکیل قبیله داده بودند بنابر اینکه اجداد این جماعت دربعضی از بلاد لاسیوم حکومت داشته لهذا دراملاك خود مثل پاتریسینها زندگی میکردند و جزء لشکر روم بخرج خود خدمت مینمودند فقط تفاوتی که در بین بود این بود که پاتریسینها ازخانواده های قدیم روم بودند و آنها از خانواده های بلاد دیگر و چون در واقع پاتریسینها مزیتی بر ایشان نداشتند مدعی شدند که ما هم باید دارای همان حقوق باشیم پاتریسینها هرچند عدداً کمتر بودند حکومت واختیارات بدست ایشان بود و از قبول خواهش رعایا امتناع نمودند لکن رعایا بتدریج ایشانرا مجبور کردند که یك یك حقوق خویش را

پیش و جماعتی از نسوان را در عقب او دید که اطفال اورا با زوجه اش همراه میاوردند باستقبال ایشان رفت زوجهٔ اومیگریست ومادرش فقط این عبارت را گفت آیا با پسر خود روبرو شده ام یا با دشمن کوریولان چون این حرف شنید وقت کرد ولشکر ولسك را مراجعت داد و درغربت بسر برد تا مرك او درنرسید و بعضی گفته اند چون قبائل ولسك دیدند کوریولا ن وعدهٔ را که بایشان کرده وفا نمود او را بقتل رسانیدند

(داستان رجال عشره) قوانین معمولهٔ شهر روم مکتوب و مدون نبود وعلم بهآن قوانین به پاتریسینها اختصاص داشت وچون حکام و قضاة هم همه ازآن طبقه بودند درموقع محاکمه بمیل خود و مطابق صرفهٔ اعیان حکم میکردند و باین جهت رعایا بواسطهٔ جهل قوانین مظلوم و مغبون واقع میشدند لهذا وکلای رعایا اظهار داشتند که باید قوانین را مدون نمود تا همه کس بتواند برآن واقف شود بعد از کشمکش چند مجلس سنا این تکلیف را قبول کرد و سه نفر بممالك خارجه فرستاد تا قوانینی را که مناسب دولت روم باشد درك و اخذ کنند پس از آن ده نفر از پاتریسینها را انتخاب کردند تا قوانین جدیده را بنویسند ودرمدتی که اشتغال باین کار دارند حکومت باخود ایشان باشد یعنی کنسول و وکیل الرعایا درکار نباشد رجال عشره (١) هرکدام یك روز

(1) Les décemvirs

حکومت داشتند ویساولان دوازده‌گانه ملازم ایشان بودند یکسال گذشت و کار رجال عشره بانتها نرسید لهذا ده نفر دیگر منتخب شدند و اینواقعه درسنهٔ ٤٥١ قبل از میلاد واقع شد

(قانون الواح اثناعشر) قوانینی که رجال عشره مدون نمودند بر روی دوازده لوح سنگی نقش کردند و بمردم نشان دادند و بعد درکاپیتل ضبط کردند و آن قوانین مدتها مجری میشد و مرکب بود از عبارات موجز بی پیرایه ودرحقیقت همان آداب و رسوم قدیمهٔ رومیها را باوجود خشونت بشکل قانون درآورده بودند مثلا پدر هر خانواده صاحب اختیار جان اولاد خویش بود یعنی حق داشت که چون متولد میشوند آنهارا سر راه بگذارد و تا سه مرتبه میتوانست ایشانرا بفروشد زن چون بمزاوجت مرد درمی‌آمد بکلی درتحت اختیار او بود شوهر حق داشت اورا طلاق دهد یا بکشد وکلیهٔ زنها هیچوقت آزادی و اختیار نداشتند چون دختر بودند درتحت تسلط پدر بودند چنانکه بدون رضای ایشان میتوانست آنهارا شوهر بدهد وچون زن میشدند باختیار شوهر درمی‌آمدند و اگر بیوه میشدند میبایست مطیع وارث شوهر باشند دیگر از قوانین مزبوره این بود که چون رومیها معتقد بسحر وجادو بودند مقرر بود که هرگاه کسی خرمن همسایهٔ خویش را بطریق سحر و جادو بمزرعهٔ خود ببرد اورا بکشند اگر شخصی مقروض بود و نمیتوانست ادای دین نماید

قانون این بود که اورا باتسمهٔ یازنجیری به بندند و بعد از دو ماه آنطرف رود تیبر برده اورا بفروشند و اگر طلبکار او متعدد باشد بدن اورا قطعه قطعه کنند

حاصل کلام اینکه ترتیبات و قوانین تفاوت نکرد همینقدر شد که تمام مردم ازقوانین مطلع شدند و اعیان و رعایا هنگام محاکمه و درمقابل قانون یکسان گردیدند

(ختم عمل رجال عشره) از قراری که گفته‌اند رجال عشره درسال دویم مثل سال اول خوب رفتار نکردند همه تابع رأی یکی که شدید العمل تر از سایرین بود واپیوس کلودیوس (١) نام داشت گردیدند هریك ازایشان دوازده نفر یساول ملازم خویش کردکه مجموعاً صدو بیست یساول داشتند وبواسطهٔ ظلم وبدرفتاری مردم را رنجانیدند علاوه بر این وقتیکه تدوین قوانین انجام یافت و الواح اثناعشر حاضر شد دست از رتبه ومنصب خود بر نداشتند و از حکومت کناره نکرفتند تا بالاخره ایشانرا اخراج کردند و ختم عمل ایشان بواسطهٔ شورش و انقلابی بوده که ازآن مطلع نیستیم وفقط قصهٔ در آن باب بما رسیده که از قرار ذیل است

اپیوس کلودیوس دختر یکی از رعایا را مسماة به ویرژنی (٢) دید و باو مایل شد و خواست او را بکیرد دختر نامزد داشت وممکن نمیشد کلودیوس یکنفر کلیانرا واداشت ادعا کند که

(1) Appius Claudius (2) Virginie

به آنها بدهند و عاقبت با ایشان مساوی شدند اما برای حصول مساوات کامل مدت دویست سال زحمت کشیدند وکشمکش کردند و درخصوص این تنازع دویست ساله قصه ها نقل کرده اند اما مطلب صحیح خیلی کم بدست است

(قصهٔ اعتزال رعایا از اعیان) ابتدای نزاع رعایا را با اعیان اینطور نقل میکردند که وقتی رومیها باقبایل ولسك جنك داشتند و کنسول روم اشخاصی را که میبایست بجنك بروند میطلبید در این اثنا شخصی ضعیف ولاغر با بدن مجروح آمده درحضور مردم سرگذشت خویش را نقل کرد و گفت من درتمام عمر برای روم جنك کرده ام و در بیست و هشت محاربه داخل بوده و بدرجهٔ سانتوریون (۱) یعنی یوز باشی رسیده ام لکن لشکر دشمن خانهٔ مرا آتش زد و خرمن مرا تلف کرد و کلهٔ مرا برد لهذا مجبور باستقراض شدم و نتوانستم ادای دین کنم طلبکارم مرا زنجیر کرد و زد تا بایحال افتادم به بینید که خدام وطن در روم چگونه اجر میبرند

رعایا از شنیدن این واقعه خشمناك شده از جنك کردن امتناع ورزیدند کنسول بایشان وعده داد که اگر بروید و محاربه کنید شکایت شما را میشنوم ورسیدگی میکنم رفتند اما چون برگشتند کسی اعتنائی بایشان ننمود لهذا متعرضاً از شهر روم خارج شده

(1) Centurion

ویرژینی کنیز من است دختر و نامزد او هرچه تضرع و تظلم نمودند و برهان برای بطلان ادعا آوردند فایده نکرد زیرا که کلو دیوس خود حاکم بود پدر دختر بجنك رفته و در شهر روم حاضر نبود چون این واقعه را شنید بروم آمد و بمحکمه رفت اما کلو دیوس اورا مانع از حرف زدن شد او هم دست دختر خود را گرفته نزدیك تختهٔ قصابی برد وکارد برداشته ویرژینی را کشت وباردوی جنك مراجعت کرده رفقا را از سرگذشت خویش مطلع ساخت و ایشانرا بعصیان وا داشت اردو بجانب شهر روم حرکت کرد ورجال عشره مجبور باستعفا گردیدند

(قانون مزاوجت) از قدیم الایام چنین رسم بود که رعایا حق نداشتند با اعیان مواصلت کنند رجال عشره هم این ترتیب را بطور قانون در الواح اثنا عشر قید کرده بودند یکی از وکلای رعایا اظهار نمود که این قانون را خوبست منسوخ کنند ومواصلت اعیانرا با رعایا جایز نمایند از قراری که حکایت کرده اند مجلس سنا با این رأی سخت مخالفت کرد و عاقبت رعایا مجددا بکوه مقدس اعتزال جستند تا سنا مجبور شد مقصود ایشانرا بعمل آورد وازاین حیث هم رعایا را با اعیان مساوی نماید (سنه ٤٤٥)

(رسیدن رعایا بمناصب عالیه) وکلای رعایا توقع دیگرهم داشتند وآن این بود که اختصاص رتبهٔ کنسولی باعیان منسوخ شود و رعایا هم حق داشته باشند که باین منصب برسند اما این مطلب مانع

بالای کوه مقدس متحصن گردیدند و گفتند دیگر نمیخواهیم به روم برگردیم مجلس سنا چون دید شهر خالی شد ده نفر از کنسولهای قدیم نزد ایشان فرستاد تا آنها را برگردانند یکی از کنسولها برای رعایا مثلی زد و گفت یك روز دست وپای انسان ازکار کردن امتناع ورزیدند وگفتند چرا ما زحمت بکشیم ومعده بخورد و بخوابد چون مدتی غذا بمعده نرسید تمام بدن ضعیف شد و دست و پا هم از قوت افتادند اکنون مجلس سنا هم در مملکت حکم معده را دارد ورعایا بمنزلهٔ دست و پا میباشند اگر عصیان کنند بخود صدمه میرسانند رعایا این نصیحت را پذیرفته به روم مراجعت نمودند و سنا وعده داد برای ایشان رؤسای مخصوص تعیین نماید تا ایشانرا محافظت کنند

(وکلای رعایا) بنا بر مسطورات فوق برای رعایا تعیین رؤسا نمودند و ایشانرا وکیل‌الرعایا (۱) خواندند وترتیب از این قرار بود که وکلای رعایا ازمیان خود طبقهٔ پلب منتخب شوند ومدت یکسال دارای این رتبه باشند و وظیفهٔ ایشان این بود که رعایا را درمقابل حکام و قضاة حمایت کنند و معاونت نمایند و حق مداخلهٔ در امور داشتند اگر کسی میخواست یکنفر از اهل پلب را دستگیر کند اگرچه دستگیر کننده کنسول بود وکیل الرعایا حق داشت مانع شود و هیچکس نمیتوانست با وکیل

(1) Tribun de la plèbe

مخالفت نماید وکلای رعایا مثل کنسولها در وقت حرکت پساولان مسلح نداشتند فقط یکنفر فراش جلو ایشان میرفت که مردم را پس و پیش کند لکن محتاج بزور هم نبودند زیرا که دین حامی ایشان بود یعنی هرکس با وکیل مخالفت میکرد خونش هدر و مالش مباح بود

وکلای رعایا میبایست همیشه در شهر روم حاضر باشند ودر خانهٔ ایشان شب و روز باز باشد تا مردم همه وقت بتوانند نزد ایشان متحصن شوند ولی در خارج شهر روم هیچ قدرتی نداشتند و در آنجا کنسولها صاحب اختیار مطلق بودند

ابتدا بنا بود وکلای رعایا دو نفر باشند کم کم زیاد شدند و عدهٔ ایشان بده نفر رسید قدرت ایشان متدرجاً زیاد شد بدرجهٔ که اگر مجلس سنا یا حکام و کنسولها میخواستند اقدامی بکنند که وکلا نمی پسندیدند ممانعت میکردند و همینقدر که میگفتند Veto (یعنی من مانع هستم) امر موقوف میشد کم کم اجازهٔ حضور درمجلس سنا هم یافتند وعاقبت ذیحق شدند که مردم را درمیدان جمع کنند و با ایشان مشاوره و مذاکره نمایند و از ایشان رأی بگیرند و در این حال وکلای رعایا در شهر روم تمام قدرت و اختیارات کنسولها را دارا بودند

(قصهٔ کوریولان) وکلای رعایا ازبدو امر با کنسولها وپاتریسینهای معتبر منازعه داشتند چنانکه معروف است‌که درعرض بیست وشش

سال هفت نفر کنسول را مقصر کردند و از جمله حکایاتی که در این مورد نقل میکنند اینست که یکی از اعیان شجاع روم همواره بارعایا ووکلای ایشان عداوت داشت واومعروف به کوریولان (۱) بود بواسطهٔ اینکه شهر کوریول (۲) را که درنزدیکی شهر الب واقع بود مسخر کرده واز قبایل ولسك گرفته بود درآن اوقات در روم قحط و غلا شد و مجلس سنا تهیهٔ کندم کرد که بمردم بدهد کوریولان برای اظهار عداوت خویش با رعایا موقع پیدا کرده گفت باید باین طبقه کندم ندهیم تا بمعزولی وکلای خود و نسخ این رتبه و منصب راضی شوند وکلای رعایا چون ازاین مسئله مطلع شدند کوریولان را مقصر خواندند و اسباب تبعید او را فراهم آوردند کوریولان نزد همان قبایل ولسك که سابقاً ایشانرا مغلوب کرده بود رفته گفت اگر بمن لشکر بدهید شهر روم را برای شما مسخر میکنم چنین کردند و کوریولان با لشکری از قبایل ولسك تانزدیکی شهر روم رفت ودراین لشکر کشی هرجا باراضی و املاك رعایا میرسید غارت میکرد رومیها پریشان خاطر شدند و کنسولها و کاهنین را نزد کوریولان فرستادند که خواهش کنند دست از تخریب وطن بردارد مفید نیفتاد عاقبت زنهای روم مادر کوریولان را برداشته بهیئت اجماع بجانب اردوی دشمن رفتند کوریولان چون مادر خود را در

(۱) Coriolan (۲) Corioles

مذهبی داشت باین معنی که اعیان مدعی بودند هرکس میخواهد به کنسولی منتخب شود باید اول دوبارهٔ او آداب تفأل بعمل آید وبدون تفأل انتخاب کنسولی جایز نیست ازآنطرف تفأل زدن در مورد اهل پلب شرعاً ممنوع است بنابرین نمیتوان رعایا را برای کنسولی نامزد کرد

چون برای کنسول شدن اهل پلب مانع دینی پیش آورده بودند واز دلجوئی آن طبقه هم چاره نداشتند قرار دادند بعدها برای رؤسای سالیانه عنوان دیگری اختیار کنند ودرموقع انتخاب ایشان آداب تفأل بجانیاورند تابتوان ایشانرا ازاهل پلب نیز منتخب نمود این رؤسای جدید را فرمانفرمای عساکر قرار دادند و ایشان را (سرکردهٔ لشکریان با اقتدار کنسولی) (۱) نامیدند و ضمناً حاکمی هم برای شهرروم معین میکردند (۲) ولی برای اینکه باز مزیت وشرافتی برای پاتریسینها باقی باشد منصب تازهٔ باسم سانسور (۳) جعل کردند و آنرا مخصوص اعیان قرار دادند و وظیفهٔ این صاحبمنصبان جدید این بود که تعداد اهل روم را بنمایند و اسامی ایشانرا ثبت کنند ورتبه وطبقهٔ ایشانرا مقیدسازند ومالیهٔ دولت را اداره کنند ومراقب حسن اخلاق وتهذیب مردم باشند (سنه ۴۴۵) شغل کنسولی را بطریق مذکور تجزیه کردند ولی بازبعضی اوقات

(۱) Tribuns des soldats avec puissance consulaire (۲) Préfet de la ville
(۳) Censeur

کنسول هم معین میشد و همواره این رتبه باعیان اختصاص داشت عاقبت این انحصار نیز موقوف شد وقرار دادند همه وقت یکی ازدو کنسول ازاهل پلب انتخاب شود ودراین باب قصهٔ هم نقل میکردند که خلاصهٔ آن از اینقرار است

یکنفر از اعیان دو دختر داشت اولی را بیکی از پاتریسینها شوهر داده بود که سولپیسیوس (۱) نام داشت دومی را بزاوجت یکی ازاهل پلب در آورده و او موسوم به لیسینیوس (۲) بود روزی این هردو خواهر درخانهٔ سولپیسیوس بودند صدای دق الباب شنیده شد خواهر کوچکتر وحشت کرد وپرسید چه واقع شده دیگری خندید وکفت حادثهٔ رخ نداده شوهر من کنسول است و هروقت بخانه می آید حسب الرسم یکنفر بیساول در پیش او با چوب در میزند خواهر کوچك از این رسم بی خبر بود خجل شد و مهموم کردید که چون شوهرش ازرعایاست هرگز نخواهد شد که بایساول حرکت کند پس درد دل خود را بپدر اظهار نمود مشار الیه باو وعده داد اسبابی فراهم آورد که شوهر او هم مثل شوهر خواهرش برتبهٔ کنسولی برسد پس با داماد خویش در این باب اتفاق نمود و لیسینیوس چون بوکالت رعایا منتخب شد بمجلس سنا تکلیف کرد که قانونی وضع شودکه بعد ها یکی از دو کنسول از اهل پلب باشد سنا امتناع ورزید لکن مدت

(1) Sulpicius (2) Licinius

ده سال لیسینیوس بایکی ازدوستان خویش سکستیوس (۱) همدست شده هرسال اسباب فراهم آوردند که خودشان بوکالت رعایا منتخب شوند ودر این مدت همواره دومطالبهٔ قانون سابق الذکر پافشردند تا عاقبت پاتریسینها تمکین کردند وسکستیوس به کنسولی منتخب کردید (سنهٔ ۳۶۶ قبل از میلاد)

همان اوقاتیکه رعایا حق کنسول شدن را دارا شدند منصب جدیدی در روم تأسیس شد و به پاتریسینها اختصاص یافت و آن منصب مدیر محکمهٔ عدلیه بعبارة اخری رئیس دیوانخانه بود و اورا پرتور (۲) میکفتند و دارای این منصب هنکام غیبت کنسولها میتوانست مجلس سنا یامجلس ملی را دعوت بانعقاد نماید و فرمانفرمای لشکر شود

چیزی نکذشت که تمام امتیازات اعیان ازمیان رفت یعنی رعایا در رتبهٔ سانسور و پرتور و پنتیف و اکور هم ذیحق شدند و از حیث مناصب ومشاغل دولتی مطلقا با اعیان مساوات پیدا کردند فقط امتیازی که برای اعیان باقی ماند مباشرت بعضی آداب قدیمهٔ مذهبی بود که رعایا شرعاً نمیتوانستند متصدی آن شوند وحصول این مساوات بتدریج واقع شد و تاسنهٔ سیصد قبل ازمیلاد طول کشید و ازآن ببعد اختلافی که مابین مردم روم دیده میشد فقط ازحیث تمول و فقر وغنی بود ولی اشخاص مقروض مجبور به

(1) Sextius (2) Préteur

کرو دادن تن خویش نمیشدند و طلبکاران نمیتوانستند ایشان را حبس کنند یا بفروشند

(انجمن طوائف) دومدتی که اهل پلب با پاتریسینها تنازع داشتند وکلای رعایا یکنوع انجمن مخصوص علاوه بر انجمنهائیکه سابق شرح داده ایم تأسیس نمودند و آنرا انجمن طوائف (۱) میخواندند درموقع انعقادآن هیئت تفأل زدن و استبذان از ارباب انواع لازم نبود و وکیل الرعایا همینقدر روز انعقاد آنرا تعیین میکرد و آن میبایست روزی باشد که در شهر بازار دایر باشد برای اینکه رعایا در روم حضور داشته باشند پس در فوروم که محل بازار بود جمع میشدند و وکیل الرعایا مطلب را برای حضار تقریر و بیان میکرد و از ایشان رأی میخواست و میزان اجتماع مردم مبنی برتقسیم محلاتی بود باین معنی که شهر روم را تقسیم بچند محله کرده بودند و اهل محل را یك طائفه میگفتند واجزاء یك طائفه پهلوی یکدیگر مجتمع شده رأی میدادند و حکمی که از این قسم انجمن نتیجه میشد پلبیسیت (۲) یعنی رأی عامه مینامیدند

کم کم اعیان هم مجبور شدند احکام انجمن طوائف را قبول کنند و مقرر شد که اجرای این احکام هم مانند اجرای قوانینی که از انجمن ملی قدیم صادر میشد حتمی باشد بعبارة اخری رأی

(1) Assemblée des tribus (2) Plébiscite

عامه (پلبیسیت) با قانون عیناً یك حال پیدا کرد

فصل پنجم

(تسخیر ایطالیا)

از آنچه در فصول سابق بیان کرده ایم معلوم میشود که در مأئه هشتم قبل ازمیلاد ملت رومی فقط دارای شهر کوچکی بود که روی تپهٔ پالاتن بنا شده بود لکن در سال ۲۶۶ قبل از میلاد می بینیم همان مردم مالك تمام شبه جزیره ایطالیا میباشند و از ابتدای جبال اپنن تاجزیره سیسیل را متصرفند و شهر روم یکی از بزرگترین بلاد دنیا شده است

پس تقریباً درعرض پانصد سال این تغییر در وضع رومیها پیدا شده وآن مردم در این مدت دائماً درجنك بوده ودرمعبد ژانوس که میبایست اوقات صلح بسته باشد همواره باز مانده و رومیها متعرض تمام قبایل ایطالیا شده وزد و خورد کرده دربسیاری از مواقع شکست خورده ولی عاقبت بر همه غالب شده و ایشانرا مطیع خویش ساخته اند اما تاریخ این جنگها بخوبی معلوم نیست و خود رومیها هم درآن باب جز بعضی امور مسلمه که مخلوط بافسانه های بسیار میباشد چیزی نمیدانستند

(تسخیر لاسیوم) اول قومی که رومیها بانقیاد آن پرداختند همسایه های خویش یعنی مردم لاسیوم بودند و ازقرار معروف

این امر در قدیم یعنی زمانیکه دولت روم سلطنتی بوده صورت گرفته و بالای کوه اوانتن (۱) که ازتلال سبعهٔ شهر روم بود معبدی بود متعلق بربة النوع دیان و اهل بلاد سی کانهٔ لاسیوم درآنجا آمده آداب و رسومی مذهبی بجا میاوردند و از جمله افسانه ها که در بارهٔ مقهور شدن قوم لاتن نقل میکردند یکی این بود که بعد از آنکه رومیها تارکن مغرور را اخراج نمودند مردم لاتن بحمایت او برخاستند و نزدیك دریاچهٔ رزیل (۲) باز رومیها محاربهٔ بزرگی کردند و در اثنای این جنك دو نفر دلاور دیده شدند که سوار اسب سفید بودند وپیشاپیش رومیها محاربه مینمودند و داخل اردوی دشمن شدند و لشکر روم را تحریض کردند تا بردشمن تفوق یافتند آنگاه سردار لشکر خواست به آن دو دلاور انعام و احسان کند لکن هرچه بجستجوی ایشان پرداختند نیافتند و هماروز در شهر روم دو نفر جنگجو دیده شده بودند خون آلود و غبار آلود که حربهٔ خود را برسر چشمه می‌شستند و خبر فتح را بمردم میدادند و عقیدهٔ رومیها این بود که ایشان کاستر وپلوکس (۳) رب النوع بوده که بمعاونت مردم روم آمده و ادعا میکردند که در میدان جنك هم در روی تخته سنگی نقش پای اسبی عظیم‌الجثه دیده بودند و بنا بر این عقیده در شهر روم معبدی برای آن دو رب النوع بشکرانه بنا نمودند

(1) Aventin (2) Lac Régille (3) Castor et Pollux

بهر حال مابین رومیها و لاتن ها از قدیم معاهده و عقد اتحادی بسته شده و بر روی ستونی از برنج منقوش بود باین مضمون که تا آسمان بالای زمین وزمین زیر خور شید است مابین رومیها و لاتنها صلح خواهد بود و دشمن یکدیگر را هم درخاك خود راه نخواهند داد و باتمام قوی بهم معاونت خواهند نمود وغنایم وفتوحات را بالسویه میان یکدیگر تقسیم خواهندکرد (سنه ۴۹۳) (افسانهٔ پرسنا) درهمان اوقات پرسنا (۱) پادشاه شهر کلوزیوم (۲) که ازبلاد اتروسك بوده رومیهارا مغلوب نمود و شهر ایشان را محاصره کرد ولی عاقبت این جنك معلوم نیست و اقوال مختلفه روایت کرده اند از جمله یکی افسانهٔ ذیل میباشد که گفته اند غرض پرسنا ازتعرض رومیها این بود که خانوادهٔ تارکن را دوباره بسلطنت روم برسانند وقتیکه میخواست وارد شهر شود یکنفر از دلاوران رومی موسوم به هراسیوس کلکس (۳) (یعنی هراسیوس اعور) به تنهائی در سر پل چوبی رود تیبر از لشکر اتروسك جلوگیری کرد تا اینکه رومیها آن پل را خراب کردند وراه ورود روم بر اتباع پرسنا بسته شد آنگاه هراسیوس خود را برود خانه انداخته بشناوری بشهر رفت و مردم برای او مجسمهٔ برپا کردند پس ازآن پرسنا شهر را محاصره کرد روزی جوانی رومی موسوم به موسیوس (٤) مصمم شد خود را برای

(1) Porsenna (2) Clusium (3) Horatius Coclès (4) Mucius

نجات وطن فدا کنند لهذا خنجری زیر لباس خویش پنهان نموده از شهر خارج گردید و داخل جماعتی که در اطراف پرسنا بودند شد اتفاقاً آنوقت یکنفر نزدیك شاه نشسته بلشکریان اتروسك مواجب میداد موسیوس اورا سلطان تصور کرد وبضرب خنجر بقتل رسانید دستگیرش کرده بحضور پرسنا بردند و در تحت استنطاق درآوردند بشاه گفت میخواستم تورا بکشم سهو کردم اما سیصد نفر جوان رومی غیر از من هستند که عهد کرده اند تو را هلاك نمایند آنگاه برای اینکه پرسنا به بیند که او از مرك و عذاب باك ندارد دست راست خویش را در آتشی که بجهت قربانی افروخته بودند گذاشت تا سوخت بدون اینکه هیچگونه اظهار تألم و کراهت نماید پرسنا از این حال متأثر شد و ترسید و موسیوس را رها کرد و با رومیها مصالحه نمود و از آن ببعد موسیوس را سولا (۱) یعنی اشل لقب دادند وقرار براین شد که محض اطمینان پرسنا رومیها چند نفر دختر ازنجیب زادگان خود باوکروکان دهند یکی از این دختر ها مسماة به کلیا (۲) خویش را در رود تیبر انداخته بروم باز گردید و هموطنان او مجسمهٔ اورا ساخته در شارع عام نصب نمودند

(محاربات رومیها با قبایل ولسك و اك واهالی ویس) همسایهٔ رومیها درطرف مشرق قبایل کوهستانی اك بودند ودرجانب جنوب

(1) Scœvo'a (2) Clélia

قبایل ولسك و درشمال غربی مردم شهر ویس (۱) واقع در نزدیکی رود تیبر که از قوم اتروسك محسوب میشدند دولت روم قریب دویست سال با این قبایل دوزد و خورد بود وغالباً لاتنها هم که با رومیها عقد اتحاد داشتند بایشان معاونت مینمودند لکن تاریخ صحیح این محاربات بدست نیست فقط بعضی افسانه ها درخصوص دلاورانیکه در آن موقع رشادت ظاهر ساخته نقل کرده اند

قصهٔ معروفی که درباب جنك باقبایل ولسك منقول است سرگذشت کوریولان میباشد که درفصل سابق بیان کردیم دربارهٔ زد و خورد با قوم اك هم افسانهٔ سنسیناتوس (۲) را نقل میکردند ومیگفتند این سردار رشید با قبایل اك جنگها کرده و ایشانرا مغلوب نموده و لشکر روم را از مخاطره نجات داده وچندین دفعه رتبهٔ کنسول و دیکتاتور یافته و معتبر ترین رجال روم شده و بقدری محبوب و محترم بود که اورا پدر لشکریان میخواندند یك روز خبر رسید سپاهی که با قبایل اك مشغول جدال است محصور شده و عنقریب درتنگنای کوهستان گرفتار خواهد شد وکسیکه ازعهدهٔ استخلاص ایشان برآید سنسیناتوس میباشد پس مجلس سنا آدم فرستاد تا اورا بیاورند چون نزد او رفتند درزمین خود مشغول بیل زدن بود و قبای مخفف دربر داشت محض اینکه فرستادگان سنا را بطور شایسته پذیرائی کنند زوجهٔ خویش را روانه کرد تا لباس رسمی

(1) Vélès (2) Cincinnatus

اورا بیاورد آنگاه دست و رو شسته لباس پوشید و مأمورین سنا باو اظهار داشتند که دولت روم تو را دیکتاتور نموده و باید معجلا روانهٔ شهر شوی چنین کرد و فردای آنروز تمام دکاکین روم را بست و جمع اهل شهر را اعلان کرد که هریك با اسلحه و مقدار نانی که خوراك پنج روز باشد درشاندو مارس جمع شوند و همانروز حرکت کرده و درعرض چهار ساعت با لشکریان شش فرسخ راه پیموده اطراف اردوی دشمن یك خندق حفر نمود وحصاری چوبی برپا کرد قبایل اك محصور شدند و مجبوراً سر تمکین پیش آوردند و سنسیناتوس لشکریان رومی را که ازمهلکه نجات داده بود بروم باز گردانید و چون خطری که برای وطن پیش آمده مرتفع شد بعد از پانزده روز استعفا داد و دو باره برسر اعمال رویستائی خویش رفت (سنه ٤٥٨)

(تسخیر ویس) قوم ویس یعنی جماعتی از اتروسکها که مرکز ایشان شهر مذکور بود یکی از مقتدر ترین اعداء رومیها بودند و شهر مستحکم ایشان بیش ازچهار فرسخ ازروم مسافت نداشت وهمینقدر که از رود تیبر عبور میکردند باراضی رومیها میتوانستند صدمات زیاد وارد آورند و محاربات زیاد بین این دو شهر واقع شده و رومیها افسانه های متعدد درآن خصوص داشته ازجمله

یکی اینست

یکی ازخانواده های کثیر العدد روم خانوادهٔ فابیوس (١) بود که سیصد و شش نفر پاتریسین و چهار هزار کلیان داشت و قنی مردم روم از کثرت قدرت این خانواده بیم کرده و ایشانرا از شهر خارج نمودند و این امر درزمانی واقع شد که با اهل ویس جنك داشتند خانوادهٔ فابیوس با آنکه مطرود شده بودند عزم کردند خود را فدای وطن کنند لهذا جمیعاً بالای تپهٔ نزدیك رودخانهٔ کرمر (٢) مقابل شهر ویس اقامت نمودند و ازآنجا مکرر دراراضی مردم بلدهٔ مذکوره تاخت وتاز وغارت میکردند وعاقبت دشمن ایشانرا غافل گرفتار نموده همه را بهلاکت رسانید و ازآن خانواده جز یکنفر که بسبب صغر سن درروم مانده بود کسی جان بدر نبرد (سنه ٤٧٧)

خلاصه عاقبت کار رومیها و اهل ویس بسختی کشید ولشکر روم بمحاصرهٔ آن شهر پرداختند تا آنزمان در روم رسم این بود که سپاهیان از خود خرج میکردند و درفصل زمستان جنك متروك میشد در این موقع دولت روم قرارداد لشکریان را مواجب دهند و درزمستان هم ایشانرا نگاه بدارند و محاربه را قطع نکنند بدین طریق مدت ده سال شهر ویس را دربند محاصره داشتند و بالاخره آنرا مسخر کردند و سکنهٔ آنرا فروختند یا کشتند و خاکش را غارت نمودند و در این باب هم افسانهٔ ذیل را نقل

(1) Fabius (2) Crémère

میکردند که بعد ازآنکه محاصرهٔ ویس ده سال طول کشید وآنشهر مسخر نشد یکی از اعیان رشید روم را که کامیل (۱) نام‌داشت دیکتاتور معین کردند و او در زیر زمین راهی حفر نمود که از بیرون حصار ویس تا ارك شهر و معبد ژونن ربة النوع حافظ آن بلد میرسید پس بسپاه خود امر کرد بحصار شهر حمله ببرند چون محصورین مشغول دفع حملهٔ رومیها شدند کامیل دستهٔ از لشکریان را واداشت ازآن راه زیر زمینی رفته بمعبد ژونن رسیدند در این وقت پادشاه شهر ویس برای ربة النوع قربانی کرده و استخراج کنندکان احکام غیبی مشغول بودند و رومیها این عبارت را ازایشان شنیدند که هرکس احشاء این حیوان مذبوح را تقدیم ارباب انواع کند فیروز خواهد شد پس رومیها ناگاه فریاد برآورده هیاهو کردند وحضار معبد را ترسانیده گریزاندند و احشاء قربانی را ضبط کرده به کامیل تسلیم نمودند و او آداب قربانی را انجام داده فیروز شد وشهر را مسخر کرد (سنهٔ ۳۹٦) بعد از این واقعه کامیل نذر کرد مجسمه ژونن را بروم ببرد و معبدی را مخصوص او نماید اما هیچکس جرأت نمیکرد بمجسمهٔ ربة النوع دست بزند عاقبت کامیل بعضی نجیب زادکان رومی را با البسهٔ فاخره حاضر نمود و از بت سئوال کرد آیا راضی هستی بروم بروی از بت صدا بلند شد که راضی هستم آنگاه خود

(۱) Camille

بنای حرکت گذاشت و ازعقب سر رومیها رفت

نیز میگویند کامیل نذر کرده بود هرچه ازشهر ویس غنائم بدست آورد عشر آنرا بمعبد اپلن بفرستد لهذا سپاهیان را مجبور کرد عشر عایدی خویش را پس بدهند باینجهت با او عداوت پیدا کردند و تقصیر برای او تراشیده اخراجش نمودند و مشار الیه در وقت خروج بارباب انواع التجا برده گفت اگر همشهریان من دربارهٔ من ظلم کرده باشند امید واروم اسباب پشیمانی ایشان فراهم آید

(حملات قبایل کلوا) مملکتی که امروز معروف به فرانسه است درقدیم الایام گل (۱) نام داشته وسکنهٔ آنرا کلوا (۲) میگفتند و این جماعت علاوه بر فرانسهٔ حالیه ناحیهٔ را که در شمال شبه جزیرهٔ ایطالیا واقع و امروز جزء خاك ایطالیا محسوب میشود و رود پو (۳) در آن جاری است نیز متصرف شده بودند و رومیها باین مناسبت آنرا هم گل میخواندند الا اینکه چون خاك فرانسه بالنسبه برومیها درپشت جبال الپ و ناحیهٔ پو درپیش آن واقع است لهذا آنرا گل پشت کوه (٤) میگفتند و ناحیهٔ پو را گل پیش کوه (٥) مینامیدند

در اوایل مأئه چهارم قبل از میلاد یکی ازقبایل گل که در کنار

(۱) Gaule (2) Gaulois (3) Pō (4) Gaule transalpine (5) Gaule cisalpine

دریای آدریاتیك قرار گرفته بودند بشهر کلوزیوم که ازبلاد انروسك بود حمله بردند ودر این مورد رومیها از اهل آن بلد حمایت کردند و این امر بین قبایل کلوا و مردم روم تولید نزاع کرد و قبائل مزبور رو بشهر روم آوردند و درکنار رودخانهٔ الیا (۱) که قریب چهار فرسخ از روم فاصله دارد با رومیها تلاقی نمودند وبرحسب رسم خویش نعره برآوردند وحربه ها را بسپر زدند و بضرب شمشیر های طویلی که در دست داشتند پرداختند و چون رومیها تا آنوقت این قوم را ندیده بودند رعب کردند وهزیمت اختیار نمودند بسیاری از ایشان بقتل رسیدند جماعتی در رود تیبر غرق شدند و بعضی بروم مراجعت کردند و این مغلوبی درکنار رود آلیا همه وقت در ذهن رومیها بود و روزی که این واقعه درآن واقع شده روز نحس میدانستند و اقدام بکاری نمیکردند و تا مدتی مردم کل را مهیب ترین دشمنان خویش می پنداشتند باری بعدازآن وقعه رومیها درصدد محافظت شهر خود برنیامدند بزرگان و معتبرین بارك کاپیتل پناه بردند و سایر سکنه ببلاد مجاوره فرار کردند و مردم کل شهر روم را آتش زدند و کاپیتل را محاصره نمودند ودرباب ختم این واقعه بازاطلاع صحیح نداریم ومجبور بنقل بعضی افسانه ها هستیم ازجمله حکایت کرده اند که وقتی قبایل کلوا وارد روم شدند

(1) Allia

دیدند هیچکس در شهر نیست فقط در دهلیز خانه ها بعضی پیر مردها دیده میشدند که لباس سفید حاشیه قرمز پوشیده عصائی ازعاج بدست گرفته ساکت و بی حرکت روی کرسی عاج نشسته اند این جماعت کنسولهای قدیمی روم بودند که جان خودرا فدا کرده بودند برای اینکه دشمنان ایشان مغضوب ارباب انواع شوند کلوا ها ابتدا متعرض این اشخاص نشدند تا اینکه یکنفر از ایشان دست بریش یکی ازپیر مردها برد اوهم عصای خودرا بسر او زد کلوا ها متغیر شده تمام آن جماعت را بقتل رسانیدند وبعد شهر را هم آتش زدند آنگاه خواستند کاپیتل را بیورش بگیرند ممکن نشد لهذا آن را محصور نمودند و مدتی بدین حال باقی ماندند اما رومیهائیکه فرار کرده بودند کامیل را که سابقاً مطرود شده بود طلبیده رئیس قراردادند و دیکتاتور نامیدند واو مهیای استخلاص کاپیتل گردید وجوانی رومی درصددبرآمد که متحصنین کاپیتل را ازمسئله مطلع سازد تا در مقابل دشمن پاداری کنند لهذا از طرفی که کوه کاپیتل بسیار صعب الوصول بود وکلواها مراقبت آنرا غیرلازم میدانستند بالا رفت وخودرا بارك رسانید و مقصود را حاصل کرد اما کلوا ها اثر پای او را دیدند و شبانه ازهمان راهی که او رفته بود رفتند و ببالای کاپیتل رسیدند وکسی هم ملتفت نشد لکن قاز های متبرك معبد ژونن چون صدای پا شنیدند بنای بال زدن وفریاد کردن گذاشتند و

رومیها آمدند به بینند چه واقع شده واول کسیکه باکلوا ها ملاقات کرد مانلیوس (۱) بود وباسپر خود یکنفر از ایشانرا سرنگون نمود و همراهانش نیز سایرین را سرازیر کردند بدینطریق مانلیوس کاپیتل را از دشمن حفظ کرد و باینواسطه او را کاپیتلینوس (۲) لقب دادند اما عاقبت چون آذوقهٔ متحصنین کاپیتل تمام شد مجبور به تسلیم گردیدند و باکلوا ها شرط کردند که یك خروار طلا با آذوقه و وسایل حمل و نقل بایشان بدهند و ایشان دست ازشهر روم بردارند کلوا ها راضی شدند اما در وقت وزن کردن طلا وزنه های غلط بکار بردند رومیها مدعی شدند که این وزنه ها زیاده ازآن مقداری است که ما باید بدهیم رئیس کلوا ها شمشیر خود را هم درترازو گذاشت و بروزنه ها اضافه کرد و کیفیت مغلوبین عاجزند (۳)

نیز نقل میکردند که رومیها آنچه به کلوا ها داده بودند پس گرفتند باینطریق که کامیل آمد و گفت وطن را با آهن (یعنی شمشیر) باید نجات داد نه با طلا پس با قبایل کلوا محاربه کرده ایشانرا شکست داد و بهلاکت رسانید

آنچه مسلم است اینست که کاپیتل سالم ماند شهر روم خراب شد و رومیها مجبور شدند آنرا معجلا چوب و خشت دوباره بسازند و بعد از آن هم باز مدتها قبایل کلوا درجبال آپنن مقر

(1) Manlius (2) Capitolinus (3) Vae victis

داشتند و مزاحم رومیها بودند وبا دشمنان ایشان همدست میشدند و مکرر بغارت وچپاول اطراف روم میرفتند و رومیها در آن موارد از همه کار دست میکشیدند وجمیعاً مسلح و مهیای محاربه میگردیدند و زیاده از پنجاه سال حال براین منوال بود و ازآن وقایع خبر صحیحی بدست نیست جز قصه های چند که رشادت بعضی از رومیها را حکایت میکند ازجمله معروف بود که یکنفر مانلیوس نام وقتی بایکی ازشجعان کلوا ها که بسیار قوی هیکل بود جنك تن به تن کرده اورا بقتل رسانید و گردن بند او را درآورده درگردن خویش کرد وباین مناسبت اورا ترکواتوس (۱) لقب دادند زیرا که گردن بند را بزبان رومی ترکوس (۲) میگفتند نیز حکایت میکردند که یکنفر رومی موسوم به والریوس (۳) بایکی ازمردم گل جنك تن به تن کرد دوبین منازعه کلاغی آمده روی مغفر مرد کلوا نشست و منقار و بال خویش را بصورت او زد و اورا عاجز کرد و والریوس باینجهت بر او غالب شد و ملقب به کروووس (٤) گردید واین کلمه بزبان رومی بمعنی کلاغ است خلاصه رومیها در اثنای زد و خورد با قبایل کلوا انقیاد طائفهٔ ولسك را نیز کامل و مسلم ساختند و بلاد ایشانرا خراب کردند و به تسخیر ولایت کامپانی پرداختند

(انقیاد اقوام لاتن) در این وقت اقوام لاتن که با رومیها عقد

(1) Torquatus (2) Torques (3) Valérius (4) Corvus

اتحاد داشتند با ایشان بنای مخالفت گذاشتند و محاربهٔ شدیدی در بین واقع شد (سنه ۳٤۰) لکن از وقایع آن جز افسانه چیزی بدست نیست مثلا نقل کرده اند که علت این نزاع آن بود که لاتنها چون با رومیها متحد بودند درمحاربات ومخاطرات با ایشان شرکت داشتند لکن درحقوق با رومیها مساوی نبودند و در امور دولتی مداخله نمیتوانستند بکنند لهذا آدم بمجلس سنای روم فرستادند و گفتند باید بعد از این یکی از کنسولها ونصف اعضای سنا از قوم لاتن باشند مانلیوس کنسول از شنیدن این حرف بسیار غضبناك شد و گفت اگر یکنفر لاتن پا بمجلس سنا بگذارد اورا با خنجر هلاك خواهم ساخت بنا بر این کار بجنك کشید وقریب کوه وزوو (۱) محاربه واقع شد و نزدیك بود لشکر روم مغلوب شود یکی از کنسولها که دسیوس (۲) نام داشت مصمم شد جان خود را برای پیشرفت کار رومیها فدا کند زیرا که اعتقاد آن مردم این بود که اگر ازمیان قومی یکی فدائی شود ارباب انواع ازآن قوم خشنود میشوند وایشانرا منصور میگردانند لهذا دسیوس پارچهٔ بر سر کشیده حربهٔ خویش را برداشت و سوار اسب شده ارباب انواع را بشهادت گرفت که من خود را قربانی سپاه روم کردم آنگاه بصف دشمن حمله برد و بهلاکت رسید لکن جانبازی او همشهریانش را فاتح

(1) Vésuve (2) Decius

گردانید

حاصل کلام اینکه دولت روم اقوام لاتن را هم مطیع و منقاد خویش کرد و اجتماع ایشانرا بهم زد و غدغن کرد که بعد ها انجمن نداشته باشند و با کسی عقد اتحاد نبندند و محاربه ننمایند (سنه ۳۳۸)

(جنك با قبایل سامنیت) قبایل کوهستانی سامنیت با رومیها در جنك با کلواها و طوائف ولسك متفق و شریك بودند لکن در سر ولایت کامپانی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و آن ناحیهٔ بود بسیار حاصلخیز و شهر کاپو که کرسی آن محسوب میشد بواسطهٔ ثروت و مکنت معروف بود سکنهٔ این شهر مایل شدند که در تحت حکومت روم درآیند سایر بلاد کامپانی که با ایشان موافق نبودند جنگجویان سامنیت را بکمك خود طلبیدند و این امر منشأ نزاع بین قبایل سامنیت و رومیان گردید واین نزاع متجاوز از بیست سال طول کشید (ازسنهٔ ۳۲٦ تا سنهٔ ۳۰٤ قبل از میلاد) و سامنیتها مقاومت شدید کردند و بعضی اوقات هم کار بر رومیها سخت شد و محاربات بین این دو قوم هم در لاسیوم واقع شده هم در کامپانی و هم در اپولی (۱) عاقبت رومیها تفوق یافتند و درولایت سامنیتها داخل شدند و ایشانرا مغلوب کردند و مجبور بمصالحه نمودند و بلاد کامپانی و قبایل کوهستانی

(1) Apulie

آن نواحی را هم طوعاً و کرهاً درعقد اتحاد خویش درآوردند
ازجمله وقایعی که رومیها درخصوص محاربات مذکوره نقل مینمودند
این بود که وقتی کنسولهای رومی بی احتیاطی کرده در بین سوق
عسکر درمعبر باریکی موسوم به فورش کدین (۱) گرفتار شدند
و راه برلشکریان روم از پس و پیش بسته شد طوری که مطلقا
در تحت اختیار دشمن درآمدند اما رئیس سامنیتها که معرفت
بطبع و احوال رومیان نداشت آسیبی بایشان نرسانیده با کنسولهای
رومی عهد کرد لشکر روم را مرخص کند بشرط اینکه رومیهاهم
عساکر خویش را ازولایت سامنیوم (۲) ببرند و متعرض آن
ناحیه نشوند و ششصد نفر ازنجیب زادگان خود را بطور گروگان
نزد ایشان بگذارند

آنزمان مردم ایطالیا رسم داشتند که هرگاه لشکر دشمن تسلیم
میشد به نشانهٔ عجز و مقهوری ایشان آدابی بعمل میاوردند وآن
این بود که دو نیزه را برزمین قائماً نصب کرده نیزهٔ ثالثی بالای
آن دو قرار میدادند و باین طریق دروازهٔ میساختند و لشکریان
مغلوب را وا میداشتند که سر خود خم کرده از زیر آن دروازه
بگذرند (۳) آنگاه اسلحه واسباب وهرچه داشتند ضبط میکردند
رئیس قبایل سامنیت با رومیهای گرفتار در فورش کدین همین
رفتار را کرده ایشانرا بشرایط سابق الذکر مرخص نمود اما در

(1) Fourches Caudines (2) Samnium (3) Passer sous le joug

دولت روم بستن معاهده فقط حق دولت روم بود ومجلس سنا
تعهدی را که کنسولها از جانب خویش کرده بودند نپذیرفت و
اظهار کرد که کنسولها از حد خود تجاوز نموده و آن معاهده
باطل است و برای اینکه بصورت ظاهر اینکار خلاف عهد محسوب
نشود کنسولهائیکه آن عهد را کرده بودند زنجیر نموده با کاهنین
موسوم به فسیو (۱) که وظیفهٔ ایشان اعلان جنگ بود باردوی
سامنیتها فرستادند وکهنهٔ مذکور گفتند چون این اشخاص بدون
اجازهٔ ملت رومی با شما معاهده نموده هم بوطن خیانت کرده
هم بشما ضرر رسانیده اند ما ایشانرا تسلیم شما میکنیم آنگاه
یکی از آن کنسولها لگدی بیکی ازآن کاهنین زد و گفت من
اکنون از قوم سامنیت محسوب میشوم وبواسطهٔ لگدی که
برخلاف قاعده بتو زدم وتوهین نمودم دولت روم ذیحق شد که
با سامنیتها ترك مصالحه کند رئیس قوم سامنیت این حرکت را
بازیچه دانسته وفای عهد را مطالبه نمود اما رومیها بمحاربه پرداختند
و عاقبت غالب شدند

چند سال بعد از آنکه سامنیتها مغلوب و مطیع رومیان گردیدند
مجدداً سر بلند کردند و ایندفعه قبایل اتروسك ولوکانین (۲)
و امبرین و سابن نیز باایشان همدست شدند و لشکری هم از
قبایل گلوا رو بجانب روم کرد و بنا بر این آن دولت گرفتار

(1) Féciaux (2) Lucaniens

مخاطرهٔ عظیم گردید وازقراری که نقل میکردند در این جنك هم دسیوس ثانی برای استخلاص هموطنان مانند پدر جان خود وا فدا کرد وحاصل کلام اینکه لشکریان روم درولایت قوم سامنیت تاخت و تاز و خرابی فوق العاده کردند و جنگجو یان آنها را تماماً بهلاکت رسانیدند وآخر الامر قوم مزبور را مطیع ومنقاد نمودند (سنهٔ ۲۹۰)

تقریباً مقارن همان اوقات رومیها قبایل سابن کوهستان را هم مطیع ساختند وقوم اتروسك را نیز کاملا مغلوب ومقهورنمودند و با طائفهٔ گلوا زدو خورد ها کرده عاقبت محاربهٔ شدیدی بین ایشان واقع شد وگلوا ها تماماً بقتل رسیدند چنانکه رومیان میگفتند تلافی شکست آلیا را کردیم ویکنفر از بازماندگان کسانیکه در آن جنك بر ما غلبه نمودند زنده نگذاشتیم و این واقعه درسنهٔ ۲۸۳ قبل از میلاد اتفاق افتاد و در اینوقت رومیها تمام شبه جزیرهٔ ایطالیا را مسخر نموده بودند غیر از قسمت جنوبی آن که در تحت تصرف یونانیان بود

(جنك رومیان با پیروس) معظمترین بلاد یونانی ایطالیا شهر تارانت (۱) بود و بندر خوبی داشت و مردم آن درصنعت و تجارت دارای مقامی بودند و ثروت و تمولی حاصل کرده زندگی خویش را بعیش و عشرت میگذراندند و خود را قومی با قدرت

(1) Tarente

و شوکت میدانستند وقتی رومیها سفاین چند در دریا انداخته آنها را از مقابل شهر تارانت عبور دادند این امر بر مردم آن بلد گران آمد و بر آن سفاین حمله کرده بعضی را غرق نمودند و در برخی از نقاط متعرض رومیها شدند مجلس سنا سفرا به تارانت فرستاده مطالبهٔ تلافی و غرامت نمود اما چون سفرای روم خواستند درمجمع عمومی اهل تارانت تکلم و تقریر مطلب نمایند مردم بنای خنده و استهزاء ایشان گذاشتند و یکنفر مسخره لباس رئیس سفرای روم را ملوث کرد و او گفت هرچه میخواهید بخندید اما لوث لباس من بخون شما شسته خواهد شد خلاصه دولت روم بمردم تارانت اعلان جنك کرد و آن قوم چون عادت بمحاربه نداشتند پیروس (۱) پادشاه اپیر (۲) را که درجانب دیگر دریای آدریاتیك برقومی جنگجو سلطنت داشت بکمك خود طلبیدند (سنه ۲۸۱)

پیروس بشجاعت وکفایت معروف بود ومقدونیه را مسخرکرده و در آسیا نیز محاربات نموده و نسب خویش را هم به آشیل (۳) که دلاور معروف جنك تروا (٤) میباشد میرسانید و ازقراری که نقل کرده اند خیال داشت ایطالیا و جزیرهٔ سیسیل را بگیرد بعد تمام مغرب زمین را تا دریای محیط مسخر نماید بهر حال با بیست و پنجهزار نفر و بیست زنجیر فیل آسیائی حرکت کرده

(1) Pyrrhus (2) Epire (3) Achille (4) Troie

وارد تارانت شد و حکم کرد جوانهای آن شهر هم داخل قشون او شوند و برای اینکه ایشانرا از فرار ممانعت کند دروازه های شهر را بست وتماشا خانه ها را موقوف نمود وسکنه را بمشقهای نظامی واداشت

رومیها بموجب عقیدهٔ دینی میبایست قبل از اقدام بمحاربهٔ قومی بتوسط کهنهٔ فسیو بطریقی که در فصل سوم مذکور داشته ایم به آن قوم اعلان جنك نمایند لهذا در این مورد برای ایشان مشکلی پیش آمد زیرا که بین رومیها و ولایت پیروس دریا حایل بود و اجرای آداب مذکور ممکن نمیشد آخرالامر تدبیری اندیشیدند وآن این بود که یکی از اهل اپیر را که از اردوی پیروس فرار کرده بود واداشتند در ایطالیا قطعه زمینی خرید پس آن زمین را جزء خاك اپیر محسوب داشتند وکاهن را آنجا فرستادند تا زوبین خویش را انداخته جنك را اعلان نماید

تلاقی فریقین نزدیك شهر هراکله (۱) واقع شد و هردو جانب سخت کوشیدند پیروس بشیوهٔ اسکندر کبیر جنك میکرد وچون فیلهای او هم بمیدان آمدند رومیان که آن حیوان را ندیده بودند بوحشت افتادند و اردوی خود را گذاشته فرار کردند پیشرفت با پیروس شد اما ازهمراهانش جمع کثیری بهلاکت رسیده بودند چنانکه معروف است که بعد از ختم عمل پیروس گفت اگر

(۱) Héraclée

بخواهم یك فتح دیگر بهمین قسم نصیب من شود باید تنها به اپیر مراجعت نمایم نیز میگویند وقتیکه پیروس بمیدان جنك تماشای مقتولین رفت دید تمام رومیها از پیش مجروح شده یعنی هیچیك پشت بدشمن نکرده اند بعد ازآن باسرای رومی تکلیف کرد که اگر خدمت مرا قبول کنید شما را آزادی میدهم هیچکدام از رومیها آن آزادی را بخود روا نداشتند

چندی بعد پیروس با رومیها بنای مذاکرهٔ صلح گذاشت و واسطهٔ بین او و دولت روم یکنفر از دانشمندان یونان بود موسوم به سینئاس (۱) واز قرار معروف این شخص هدایا و تحف برای اعضای سنا و زوجات ایشان برده بود اما هیچیك فریفته نشدند و قبول نکردند و چون در مجلس رومیها تکلیف مصالحه نمود یکی ازمشایخ روم که کور بود باکمال زحمت خودرا بمجلس رسانیده بشدت و حرارت برخلاف مصالحه صحبت کرد و گفت اول پیروس باید از ایطالیا بیرون رود بعد گفتگوی صلح کند مجلس سنا هم به سینئاس حکم کرد هم امشب باید از روم خارج شوی و سینئاس چون نزد پیروس رفت گفت مجلس سنا را من مانند مجمعی از سلاطین یافتم و چنین می پندارم که محاربه بارومیان جایز نیست زیرا که عده ایشان کثیر وشجاعتشان به کمال است

(۱) Cinéas

در بهار سال بعد پیروس شهر آسکولوم (۱) را محاصره کرد کنسولهای رومی با هفتاد هزار نفر باوحمله بردند ولی ایندفعه هم فیلهای پیروس مانع پیشرفت ایشان شدند وتدبیری که برای دفع فیلها اندیشیده بودند مفید نیفتاد یعنی سیصد عرادهٔ جنگی تهیه کرده مشعلهای قیر اندوده به آنها نصب نموده بودند که دود و بوی آن فیلها را عاجز نماید اما پیروس بالای هر فیلی کانداری نشانیده بود و ایشان ساتقین عراده های رومی را بضرب تیر بکشتند وآنها را ازکار انداختند چون شب شد طرفین دست از کار زارکشیدند و پیروس از این محاربه ملول شد و چون مردم سیسیل از او درمقابل کارتاژیها استعانت میجستند ایطالیا را رها کرده به آن جزیره رفت حکایت کرده اند که طبیب پیروس به کنسول رومی تکلیف کرده بود که اگر بخواهی من پیروس را مسموم میکنم فابریسیوس (۲) کنسول این حرکت را خلاف جوانمردی دانسته پیروس را از مسئله مطلع ساخت او هم در عوض تمام اسرای رومی را بدون مطالبهٔ فدیه مرخص نمود

درزمان غیبت پیروس رومیها تمام طوائف جنوبی ایطالیا را منقاد ساختند و ولایت سامنیتها را غارت نمودند

پیروس بعد از دوسال توقف در سیسیل بایطالیا مراجعت کرد و در نزدیکی شهر بنوان (۳) باز با لشکر روم محاربه نمود اما

(1) Asculum (2) Fabricius (3) Bénévent

رومیها طریق دفع فیلها را یافته بودند یعنی تیرهای مشتعل بجانب آنها میانداختند و آنها را رم میدادند لهذا سپاه پیروس را عقب زدند و اردوی اورا ضبط کردند (سنهٔ ۲۷۵)

دوسال بعد پیروس دریونان درمحاصرهٔ شهر آرگس (۱) بواسطهٔ پاره خشتی که پیرزنی برسر اوانداخت بهلاکت رسید ولشکریانی که در تارانت بطور ساخلوی گذاشته بود آن شهر را تسلیم رومیها کردند آنگاه بعد از زدو خوردی چند که درکوهستانها واقع شد دولت روم صاحب اختیار تمام شبه جزیرهٔ ایطالیا گردید (سنه ۲۶۶)

فصل ششم

ترتیبات لشکر روم

سابقاً مذکور داشته ایم که در شهر روم معبدی بود منسوب به ژانوس رب النوع و بنا بر این بود که هر وقت دولت روم جنك دارد درمعبد ژانوس مفتوح باشد و هنگام صلح و امنیت بسته شود و از بدو بنای آن تا پانصد سال در معبد باز ماند و در این مدت فقط چند سال معدود مسدود بود و بنا بر این مردم روم تمام آن اوقات مشغول محاربه بوده و جمیع ملل واقوام ایطالیا را مقهور و منقاد خویش نموده اکنون میخواهیم بدانیم ترتیبات جنگی و لشکری این ملت چگونه بوده که باین مقصود نایل گردیده است

(1) Argos

(ترتیب قدیم لشکری روم) در اوایل امر لشکر روم مانند قشون سایر اقوام لاتن و یونانی بوده است وقتیکه جنگی شروع میشد سلطان و بعد ها کنسولها احضار قشون میکردند و تمام رومیها میبایست برای خدمت نظامی حاضر باشند و بخرج خود اسلحه ولوازم سفر جنگی را فراهم آورند مقام هرکس در سپاه بسته بمیزان تمول او بود آنها که ازهمه بیشتر مکنت داشتند سوار بودند (۱) وکسانیکه استطاعت فراهم کردن لوازم جنك نداشتند خارج ازاصل قشون محاربه میکردند وبدشمن سنك یاتیر میانداختند و موسوم به ولیت (۲) بودند

سپاه حقیقی منظم روم پیادکانی بودند که میتوانستند تهیهٔ لوازم جنك را بنمایند و آن سپاه را لژیون (۳) میگفتند در زمان سلاطین تمام لشکر روم یك لژیون بوده بعد هر کنسولی یك لژیون در تحت فرمان داشت وکم کم هرچه عدهٔ نفوس ملت روم زیاد شد برعدهٔ لژیونها هم اضافه کردند

هنگام جنك سپاهیان روم مثل یونانیها صفوف مترا کمه تشکیل میدادند یعنی پهلوی یکدیگر قرار میگرفتند ونیزه های خویش را در پیش نگاه میداشتند وسعی میکردند که لشکریان دشمن را عقب بنشانند حربهٔ تمام سپاهیان روم یکسان بود یعنی یك نیزه و یك شمشیر کوتاه عریض داشتند اما اسباب دفاع ایشان یکسان

(1) Eqnites (2) Vélites (3) Légion

نبود و آنها که از این حیث مکمل تر بودند درصفوف جلو قرار میگرفتند وکلیهٔ پیادکان از روی میزان استطاعت و تمول منقسم به پنج دسته میشدند دستهٔ اول دارای اسلحهٔ کامل بودند و آن عبارت بود از مغفر و جوشن و زانو بند و سپر دستهٔ دویم مغفر نداشتند و دستهٔ سیم مغفر وزانو بند هردو را فاقد بودند دستهٔ چهارم و پنجم بطور ولیت خدمت میکردند

احضار سپاه در بهار واقع میشد و در فصل زمستان لشکریان را مرخص میکردند که در پی کارهای خود روند

تأسیس ترتیب مذکور در فوق را رومیها به سرویوس تولیوس نسبت میدادند هنگام محاربات با قبایل کلوا و سامنیتها آن ترتیب تغییر کرد ولی بدرستی معلوم نیست چه وقت و کدام کس وضع را تبدیل داد بعضی امر را راجع به کامیل مینمودند بهر حال اطلاع صحیح ما از وضع لشکریان روم ازمأئه دویم قبل از میلاد میباشد و آن از قراری است که اجمالا در ذیل مذکور میداریم

(ترتیب لشکر روم درمأئه دویم) رعایت تمول و تقسیم طبقات ازمیان رفته و لشکریان ازدولت مواجب واسلحه میگرفتند لکن باز کسانیکه بکلی فقیر وبی بضاعت بودند (۱) از شرف سربازی محروم بودند هریك از افراد ملت روم ازسن هفده تا سن چهل

(1) Prolétaires

و شش مکلف بود که هرگاه اورا برای خدمت نظامی احضار کنند اطاعت نماید اگر سوار بود اقلا در ده جنك میبایست خدمت کند واگر پیاده بود دربیست جنك ومادام که باین مقام نایل نشده درتحت فرمان سردار بود لکن تجهیز سپاه وقت معین نداشت فقط درموقع ضرورت واقع میشد ودرآن صورت کنسول بتمام افراد ملت حکم میکرد در کاپیتل حاضر شوند آنگاه ازهریك از طوائف سی و پنج گانهٔ روم برای هر لژیون یکنفر اختیار میکردند و این عمل را چندان مکرر مینمودند که عدد سپاهیان لژیونها کامل شود وچون این مقصود حاصل میشد تمام لشکریان قسم یاد میکردند که از اطاعت سردار سر نه پیچند و تا او ایشانرا مرخص نکنند از جمع خارج نشوند

عدد سپاهیان یك لژیون از چهار هزارو دویست الی شش هزار نفر بود بدواً عدهٔ قلیلی از سواران هم که عبارت از جوانهای متمول بودند نیز با هرلژیون همراه بودند بعد ها ایشانرا سرداران بعنوان صاحبمنصب ملازم خویش قرار دادند و سوارانی که در لشکر رومی خدمت میکردند منحصر شد بکسانی که ازملل خارجه داخل سپاه روم میگردیدند هیچ دسته قشون رومی کمتر از یك لژیون نمیشد و هرکنسولی اقلا دو لژیون و گاهی هم بیشتر در تحت فرمان خود داشت

بعد از آنکه ایطالیا مسخر رومیان شد قبایل مجاور روم را نیز

مجبور کردند داخل لشکر رومی شوند و آنها را متحدین (۱) خویش مینامیدند فراهم کردن لشکریان متحدین و ادای مواجب وتعیین صاحب منصبان ایشان باخود آن اقوام بود لکن فرمانفرمائی ایشان به سردار رومی تعلق داشت و کم کم عدد سپاهیان متحدین با عدد لشکریان رومی برابر بلکه زیاده گردید واز مأئه سیم قبل ازمیلاد رومیها جنگجویان خارج از ایطالیا را هم بخدمت خود قبول میکردند و آنها را دسته های جداگانه قرار میدادند و معاونین (۲) خویش میخواندند و ایشان باحربه های عادی خود جنك میکردند و مجبور باختیار حربهٔ رومیان نبودند

هنگام جنك لژیون رومی منقسم بسه صف میشد و بین آنها فاصلهٔ زیادی بود وهرصف را هم تقسیم بده قسمت (۳) مینمودند در هر دسته شش نفر پشت سر یکدیگر میایستادند و بین یکدسته و دسته های یمین ویسار آن اقلا بقدر طول دسته فاصله میدادند دسته های صف دویم هم شش نفر پشت سریکدیگر قرار میگرفتند و این دسته ها محاذی فواصل بین دسته های صف اول میایستادند دسته های صف سیم هم بالنسبه بدسته های صف دویم همین قسم قرار میگرفتند آنگاه صف اول شروع بمحاربه میکردند نیزه های بلند باریك خود را بجانب دشمن میانداختند وبسوی او شتافته با شمشیر بنای زدو خورد را میگذاشتند اگر تاب مقاومت

(1) Alliés (2) Auxiliaires (3) Manipules

نمی آوردند عقب می نشستند و در فواصل بین دسته های صف دویم واقع میشدند ودسته های مزبور پیش رفته بمنازعه میپرداختند وآنها هم اگر مجبور بعقب نشینی میشدند دسته های صف سیم پیش می آمدند و زبده و نخبهٔ جنگجویان رومی آنجا بودند و با نیزه های محکم کار را تمام میکردند ولشکریان متحدین درجناحین لژیونها جا داشتند

ترتیب مذکور این مزیت را داشت که هرگاه زمینی که لشکر در آن حرکت میکرد ناهموار بود سپاهیان پراکنده نمی شدند و نظام بهم نمیخورد وچون تمام لژیون جمع واحد نبود و بدسته‌های متعدد منقسم میشد حرکت دادن آن اشکال نداشت ودرهرموقع بهر طرف لزوم پیدا میکرد میتوانستند سپاهیان را متوجه سازند ولی عمدهٔ پیشرفت لشکر رومی بواسطهٔ پیادگان بود و سواران رومی چندان استحکامی نداشتند ونمیتوانستند بهیئت اجماع بدشمن حمله ببرند و کاری بسازند

حرکت کردن سپاه رومی غالباً باین طریق بود که درمقدمه نخبهٔ لشکریان متحدین پیش میرفت و بعدازآن متحدینی که درطرفی از جناحین بودند و در مرتبهٔ سیم یکی از لژیونها و پشت سر او بار و بنهٔ آن و در مرتبهٔ چهارم لژیون ثانی وبار و بنهٔ آن ودر مرتبهٔ پنجم متحدین جناح دیگر و هریك از لژیونها و جناحین بنوبت یك روز پیش میافتادند و یك روز پس و اگر بیم حملهٔ

دشمن را داشتند شکل مربع اختیار میکردند یعنی بار و بنه را وسط میگذاشتند و یك لژیون در جلو و یك لژیون در عقب و جناحین هم در طرفین قرار میگرفتند

هریك از سپاهیان میبایست اسلحهٔ خود را بایك قدح و یك تبر و یك چوب وآذوقهٔ هفده روز خویش حمل نماید و چادر ها و خیمه ها را بار دواب مینمودند وعراده بکار نمیبردند وباینواسطه سهل تر و سریع تر از قشونهای سایر ملل قدیمه میتوانستند حرکت کنند

هروقت سپاهیان روم برای استراحت در بیابان توقف مینمودند بجهت اینکه ناگاه گرفتار حملهٔ دشمن نشوند قلعهٔ فوری ترتیب میدادند که عبارت از اردوی ایشان بود و برای این کار هم آداب دینی معین داشتند یکنفر کاهن دو خط مستقیم روی زمین نصب میکرد بطوری که احداث زاویهٔ قائمه بنمایند در محل تقاطع آن دوخط چوبی با بیرق سفیدی نصب مینمودند ودرآنجا که مرکز اردو بود خیمهٔ سردار را میزدند و در اطراف آن مربعی رسم میکردند شصت متری و مکان متبرك مذبح و دیوانخانه و خزانه و نظارتخانه و بازار یا محل اجتماع لشکریان را درموقع احضار سردار آنجا قرار میدادند بعدازآن یکنفر صاحبمنصب محوطهٔ خارجی اردو را بشکل مربع رسم مینمود سپاهیان چون بمکان اردو میرسیدند بیلها برداشته درچهار طرف اردو خندقی عریض

وعمیق حفر میکردند و خاك آنرا بدرون ریخته خاکریزی ترتیب میدادند و بالای آن چوبها نصب کرده آنها را بهم می بستند و باینطریق اردوی ایشان دارای حصاری و خندقی میگردید و در وسط هریك از اضلاع مربع یك دروازه قرار میدادند و میان اردو یك کوچه میدادند بعرض سی متر که اردو را دو قسمت میکرد خیمهٔ سردار را در جائی میزدند که جانب دشمن بود همچنین خیمه های صاحبمنصبان معتبر وسپاهیان نخبه ومعاونین‌را ودرنیمهٔ دیگر اردو لژیونهای رومی وجناحین که ازمعاونین بودند قرار میگرفتند وبین آنها هم یك کوچه بود وخیمه ها را دوبدو دریك خط مستقیم میزدند و پشتهای آنها بیکدیگر بود و درها بطرف کوچه های فرعی بازمیشد که منتهی بکوچهٔ اصلی میگردید وبرای هرده یکینفر یك خیمه میزدند ودر اردوها مکان لشکریان تغییر نمییابست بکنند وبمحض ورود هرکس میدانست کجا باید برود ومثل این بود که سرباز خانهٔ خود را همه جا همراه داشتند مابین خیمه ها و حصار اردو هم فضائی بعرض چهل و پنج متر بازمیگذاشتند ودواب ومواشی که‌بطور غنیمت گرفته بودند درآن محل جا میدادند نزدیك هریك از دروازه ها قراولها میگذاشتند و شب را چند قسمت کرده هر قسمتی را کشیکی قرار داده و هنگام تبدیل کشیك‌را بواسطهٔ شیپور اعلام مینمودند وسوار هم دراطراف کردش میکرد که مراقب قراولها وصحت کشیك باشد

سپاهیان روم از دولت جیره و مواجب داشتند لکن مثل سایر لشکر های قدیمه ولایت دشمن را هم غارت میکردند و حیوانات سکنه را نیز دستگیر مینمودند اما این کار را هم ازروی ترتیب صورت میدادند باین معنی که جماعتی از لشکریان مأمور تحصیل غنائم میشدند وهرچه بدست میاوردند باردو میبردند پول و فلزات را کنار میگذاشتند ومابقی را از اموال و مواشی واسرا و غیر ها میفروختند و ماحصل را بصندوق دولت روم تحویل مینمودند باستثنای مبلغی که سردار بموجب نذر میبایست تقدیم ارباب انواع کند و بصاحبمنصبان و سپاهیان انعام دهد

در لشکر روم عدهٔ صاحبمنصبان قلیل بود یك لژیون یك سردار داشت که میبایست کنسول یا پرتور باشد و او یك نایب داشت و شش صاحبمنصب دیگر (۱) که کار عمدهٔ آنها ادارهٔ امور لشکری بود و این جمله را ملت از خانواده های محترم برای مدت یکسال انتخاب مینمود

رؤسای حقیقی سپاهیان یوزباشی ها (۲) بودند هرصده یك یوزباشی داشت و هر دسته (۳) دو یوزباشی ودریك لژیون عدد ایشان سی نفر میشد و از میان لشکریان منتخب میگردیدند و با سایر سپاهیان تفاوتی نداشتند فقط یك قطعه چوب تاك بدست میگرفتند که هنگام فرمان رفقا را متنبه سازند

(1) Tribuni militum (2) Centurions (2) Manipule

لشکر روم بیش از تمام لشکرهای ازمنهٔ قدیمه درتحت نظام بوده همینکه از شهر روم قدم بیرون میگذاشتند میبایست از سردار اطاعت مطلق داشته باشند و سردار صاحب اختیار نفوس ایشان بود هرگاه کسی درزمان کشیك میخوابید یا هنگام جنك از مقام خود فرار میکرد یا از حکم سردار سر پیچی مینمود محکوم بقتل بود و این مجازات را هم بدو طریق میدادند یکی آنکه مقصر را به تیری می بستند وچوب میزدند بعد باتبر سرش را قطع مینمودند قسم دیگر آنکه اورا بین دوصف از سپاهیان عبور میدادند و و ایشان کلهٔ اورا بضرب چوب متلاشی میکردند هرگاه یك دستهٔ تمام از لشکریان نا فرمانی میکردند وقتل جمیع ایشان مناسب نبود سردار آن جماعت را منقسم بدسته های ده نفری مینمود ودر هردسته یکنفر را بحکم قرعه بقتل میرسانید و در باب سختی نظام رومی قصه های غریب نقل کرده ازجمله گفته اند دروقتیکه رومیها با اقوام لاتن جنك داشتند مانلیوس کنسول سپاهیان خود را از جنك تن به تن با جنگجویان لاتن منع نموده بود یکی از سواران دشمن بمیدان آمده مبارز طلبید پسر مانلیوس بمحاربهٔ او رفت و اورا کشته با شادی تمام اسلحهٔ او را نزد پدر آورد کنسول جمیع عساکر را احضار کرده پسر خویش را بجرم اینکه از حکم او تخطی نموده سر برید

لشکریانی که هزیمت مینمودند یا تسلیم دشمن میشدند نیز مجازات

داشتند چنانکه مجلس سنا بعد از جنك پیروس حکم کرد کسانی‌را که گرفتار دشمن شده بودند تخفیف رتبه دهند و آنها خارج از اردو جا بگیرند و اشخاصی را که فرار کرده بودند سیاست نمایند بجرم اینکه چرا در میدان جنك ایستادگی نکردند تا کشته شوند رومیها رسم داشتند که در اوقات صلح و امنیت مشقهای نظامی میکردند و در شاندو مارس (۱) جوانان روم آمده مشق دویدن و جست و خیز کردن و نیزه انداختن و شمشیر زدن مینمودند بعد در حالیکه عرق دار بودند خودرا برودخانهٔ تیبر میانداختند وبشنا ازآن عبور میکردند استعمال بیل وکلند هم میبایست‌بدانند وبسیار اتفاق میافتاد که سرداران ایشانرا بساختن طرق وشوارع و پل وقناة و امثال اینکار وامیداشتند

بالا ترین افتخار وشرفی که برای سرداران فاتح رومی میسر میشد این بود که مجلس سنا بایشان اجازه دهد که با جمعیت و دستگاه بمعبد کاپیتل ورود کنند و آدابی را که در این موقع بعمل میاوردند تریومف (۲) میگویند و ما آنرا تشریفات نصرت ترجمه میکنیم

سرداری که متوقع نیل این شرف بود میبایست با لشکر خود پشت دروازهٔ روم توقف کند و ازمجلس سنا مطلوب خویش را بخواهد زیرا که با حربه وارد شهر شدن بموجب عقیدهٔ دینی

(1) Champ de Mars (2) Triomphe

رومیها ممنوع بود اعضاء مجلس سنا ملاحظهٔ استحقاق سردار را میکردند واگر شایسته میدیدند اجازه میدادند ومیزان شایستگی هم غالباً این بود که باید سردار در جنك بزرگی فتح کرده باشد که درآن مورد اقلا پنجهزار نفر از دشمن بهلاکت رسیده باشد و ترتیب تشریفات نصرت از اینقرار بود که ابتدا رؤسای دولت و اعضاء سنا از بیرون شهر راه افتاده رو بکاپیتل مینمودند و در دنبال ایشان عراده هائیکه غنائم را شامل بود حرکت میکرد و بعد از آن اسرا پیاده و با زنجیر میرفتند و گاه اتفاق میافتاد که مرور این جماعت یك روز تمام بلکه بیشتر طول میکشید پشت سر ایشان عرادهٔ نصرت میامد و آن عرادهٔ بود مذهب بشکل برج وچهار اسب آنرا میکشید و سردار منصور (۱) بالباس ارغوانی زرین حاشیه در آن عراده بالای تختی از عاج نشسته بیازوهای خود بازوبندها بسته و تاجی ازشاخهٔ درخت غار (۲) بر سر گذاشته سپاهیان هم دنبال عرادهٔ او میامدند وهریك شاخهٔ ازدرخت غار بدست داشتند وسرود میخواندند ومناسبت درخت غار در این موقع آن بود که رومیها و یونانیهای قدیم درخت مزبور را نمایندهٔ فتح وظفر وافتخار میدانستند باری جماعت مذکور بترتیب مسطور از شهر عبور نموده و از میدان فوروم گذشته از تپهٔ کاپیتل بالا میرفتند ودرآنجا سردار تاج خود را برداشته

(1) Triomphateur (2) Laurier

روی زانوی مجسمهٔ ژوپیتر میگذاشت واز آن رب النوع تشکر میکرد که نصرت نصیب او نموده است و در این ضمن در محبس زیر کاپیتل اسرا را بقتل میرسانیدند

یکی ازخصایص رومیان این بود که چون ولایتی بتصرف ایشان در می آمد بجهت سهولت لشکر فرستادن به آن ناحیه از شهر روم راهی بدانجانب میساختند وشوارع رومی تماماً بخط مستقیم بود و حتی در جبال هم رعایت نشیب و فراز را نکرده آنرا راست بالا میبردند هرگاه بمرداب وباتلاقی میرسیدند باندازهٔ عرض شارع آنرا پر میکردند وروی دره ها و رودخانه ها پل میزدند و در زمینی که میخواستند راه بسازند ابتدا آنرا میکوبیدند و سخت میکردند بعد چندین طبقه سنك و آهك روی آن کار میگذاشتند و چنان محکم مینمودند که هنوز بعضی از قطعات آن طرق باقی است کم کم کار بجائی رسید که از شهر روم با کثر نقاط ایطالیا راه ساخته شد وغالباً راه را باسم کنسولی که مباشر بنای آن بوده میخواندند چنانکه راهی که بولایت کامپانی میرفت و تمام جنوب ایطالیا را طی نموده بدریای یونان میرسید منسوب به اپیوس (۱) بود و آن شارع پیش از سایر طرق عظمت و اهمیت پیدا کرد

(1) Via appia

فصل هفتم

(جنك اول كارتاژ)

(كارتاژ) شهر كارتاژ كه اصلا از ابنیهٔ مهاجرین صور بوده از مأئه پنجم قبل از میلاد ببعد با مکنت ترین دول مجاور دریای مدیترانه محسوب میشد درمنتهی الیه شمالی خاك افریقا که ناحیهٔ بود غله خیز واقع و با جزیرهٔ سیسیل که یکی ازممالك آباد و با ثروت قدیم بوده مجاورت داشت مردم کارتاژ ابتدا در قسمت غربی جزیرهٔ مذکور استقرار یافتند بعد سواحل جزیرهٔ ساردنی (۱) را نیز متصرف شدند و جمیع بلادی که فنیقیها در سواحل افریقا بنا نموده تا دریای محیط باخود متحد نمودند و بالاخره بساحل جنوبی اسپانیا هم رفتند در مأئه ششم قبل از میلاد با طوائف اتروسك نیز اتحاد کردند وباین وسیله تجارت ایطالیای شمالی را در دست خود گرفتند زبان وآداب ومذهب کارتاژیها کماقی السابق فنیقی بود رب النوع خود را بعل میخواندند و ربة النوع را تانیت (۲) وبطریق فنیقیها آن اوباب انواع را پرستش مینمودند مجسمهٔ بعل را بشکل آدم عظیم الجثه‌ساخته بودند که بازو های او کسترده بود وبرای او انسان قربانی میکردند باینطریق که قربانی را روی دست مجسمه میگذاشتند فوراً بدرون آن میلغزید ودرآنجا

(1) Sardaigne (2) Thanit

آتشی افروخته بود واورا میسوزانید و مکرر اتفاق افتاده که چون خطر عظیمی برای مردم کارتاژ پیش آمده بزرگان آن قوم برای استرضای خاطر بعل اولاد خود را قربانی کرده بودند

وسیلهٔ معاش کارتاژیها عمده تجارت بود باین معنی که به فنیقیه رفته محصولات مشرق زمین را ازآنجا حمل میکردند واز اسپانیا و جزیرهٔ ساردنی نقره میاوردند و غلهٔ مملکت خود و همچنین جواهر آلات واسلحه وبتهائی را که کارگر های ایشان میساختند بخارجه برده بفروش میرسانیدند و برای اینکه امتیاز این تجارت و منافع آن منحصر بخودشان باشد سایر بلاد افریقا را از پذیرفتن سفاین خارجه منع میکردند

دولت کارتاژ درتحت ریاست دونفر رئیس بود که سال بسال باید تبدیل یابند و یك مجلس مشایخ هم داشتند مرکب از صدنفر که همه تجار معتبر متمول شهر بودند واین مجلس در کارتاژ بمنزلهٔ مجلس سنای روم بود اما بقیهٔ اهل شهر هیچ دخالتی در امور نداشتند و اعضاء مجلس هم البته مطابق صرفهٔ تجار رأی میدادند و کار میکردند

کارتاژیها جنگی نبودند ومروقت مجبور بمحاربه میشدند ازلشکریان ملل خارجه بمزدوری میگرفتند وبنا بر این قشون کارتاژ ازقبایل و طوائف مختلفه مرکب بود که هرکدام بزبان مخصوص تکلم مینمودند ولباس وحربهٔ خاص داشتند لکن سردار وصاحبمنصبان

از اهل کارتاژ میبایست باشند و چون دولت کارتاژ بایشان نیز اطمینان نداشت چند نفر از اعضاء مجلس را همراه ایشان میفرستاد که مراقب و ناظر اعمال آنها باشند و اگر در جنك مغلوب میشدند ایشانرا بدار میزد

دولتین کارتاژ و روم همه وقت با هم بطور مسالمت رفتار کرده و چندین مرتبه عقد دوستی بسته کارتاژیها متعهد شده بودند متعرض سواحل لاسیوم نشوند رومیها قرار داده بودند بسواحل افریقا کشتی نبرند هنگام جنك پیروس هم کارتاژیها برومیان معاونت کردند و برای ایشان سفاین فرستادند اما برسر جزیرهٔ سیسیل با یکدیگر اختلاف پیدا کردند توضیح آنکه کارتاژ تمام جزیرهٔ مذکور را مسخر نموده بود غیر از ساحل شرقی آنرا که در تصرف مهاجرین یونانی بود و شهر سیراکوز (۱) درآن ناحیه واقع ویکنفر از جنگجویان یونانی موسوم به هیرن (۲) درآنجا بسلطنت رسیده و با کارتاژیها مقاومت نموده بود در نقطهٔ شمال شرقی جزیره یعنی درمسین (۳) هم جمعی ازمردم ایطالیا آمده و استقرار یافته و معروف بقوم مامرتن (٤) شده بودند

هیرن پادشاه سیراکوز بنای تعرض بقوم مامرتن گذاشت وایشان در صدد یافتن مدد و معاون برآمدند ولی با یکدیگر اتفاق ننمودند بعضی از دولت روم استمداد نمودند و جماعتی بکارتاژ

(1) Syracuse (2) Hiéron (3) Messine (4) Mamertins

ملتجی شدند اما کارتاژیها با هیرن متحد گردیدند ورومیها بعنوان معاونت قوم مامرتن لشکر بجزیرهٔ سیسیل وارد کرده سپاهیان هیرن را مغلوب نموده نزدیك سیراکوز رسیدند هیرن ازرومیها درخواست صلح کرد پذیرفتند و مبلغی از او گرفته او را باخویش متحد ساختند وبنای محاربه با کارتاژیها گذاشتند وکشمکش روم با کارتاژ مدتی طول کشیده و از وقایع مهمهٔ تاریخ قدیم محسوب میشود و معروف بجنگهای پونیك (۱) میباشد زیرا که رومیها قنیقی را پونی میگفتند و کارتاژیها هم اصلا قنیقی بودند

(محاربهٔ رومیان باکارتاژیها) دولت روم تا آن زمان دارای کشتی جنگی نشده وهروقت احتیاج بسفاین پیدا کرده ازیونانیهای ایطالیا که با او متحد بودند عاریه گرفته بود اما کارتاژیها در سیر دریا و جنك بحری دست داشتند و بنای خراب کردن سواحل ایطالیا را گذاشتند و معروف است که در ابتدای نزاع با رومیها گفته بودند آن قوم بدون اجازهٔ ما دست خود را هم نمیتوانند در دریا شست شو دهند چگونه میتوانند با ما برابری نمایند

برای جنك با کارتاژ مجلس سنای روم حکم کرد سفاین جنگی بسازند و درآن ایام با کشتیهای طویل باریك محاربه میکردند و بواسطهٔ پاروزنی آنها را در دریا حرکت میدادند و سفاین کارتاژیها طوری ساخته شده بود که برای عدهٔ کثیری پاروزن

(1) Guerres puniques

جا داشت و بانجهت سریع تر از سایر کشتیها سیر میکرد رومیها لاشهٔ یك کشتی کارتاژی را که در سواحل ایطالیا شکسته و افتاده بود پیدا کرده برای کشتی سازی سرمشق خود قرار دادند و درعرض دو ماه صدو سی سفینه ساختند وچون پاروزن ماهر هم نداشتند درهمین ضمن کنار دریا مشق پاروزنی هم میکردند باینطریق که ابتدا یك مدت منجنیقها ساخته بالای آن میرفتند و پاروها را درهوا حرکت داده بازوهای خویش را ورزش میدادند بعد چندی هم سفاین را درکنار ساحل نگاه داشته لنگر آنها را میانداختند وبانحال پارو میزدند لکن با وجود این همه عزم و همت از آنجا که تازه کار بودند و بعجله اسباب فراهم نموده چون با کارتاژیها روبرو شدند درمانده گردیدند و هزیمت اختیار نمودند لهذا دوئیلیوس (۱) کنسول تدبیری اندیشید که مهارت کارتاژیانرا در بحر بیمانی بی فایده و باطل کند باین معنی که در هریك از سفاین رومی اسبابی تعبیه کرد که بتوسط آن یك قلاب عظیم بکشتی دشمن بیندازند بطوری که آنرا بسفینهٔ خود گرفتار کنند تا در حرکت آزاد نباشد در آن صورت سپاهیان رومی خود را داخل کشتی دشمن میانداختند و با کارتاژیها دست و گریبان میشدند و ایشانرا مقهور میساختند بعارهٔ اخری جنك بحری را بدل بحرب بری نمودند و بطریق مذکور در مقابل

(1) Duillius

شهر میله (۱) واقع درساحل جزیرهٔ سیسیل برکارتاژیها غلبه کردند وسی سفینه از ایشان دستگیر نمودند (سنه ۲۶۰ قبل‌ازمیلاد) چون دوئیلیوس در این موقع هنری ظاهر ساخته وخدمتی بزرك بوطن نموده بود دولت باواجازه داد که شبها با مشعل درکوچه ها حرکت کند و یك نی زن همراه داشته باشد و بیادکار این فتح در میدان فوروم ستونی از مفرغ (۲) برپا کردند بعد از آن لشکریان روم مشغول تسخیر بلاد سیسیل شدند و بجزیرهٔ کرس (۳) سفاین فرستاده آنرا نیز از تصرف کارتاژیها بیرون آوردند

بعد از آنکه رومیها در سیسیل برکارتاژیها غلبه کردند مصمم شدند به کارتاژروند لهذا سیصد و سی کشتی وچهل هزار سپاهی فراهم نمودند کارتاژیها هم سیصد و پنجاه سفینه و پنجاه هزار لشکر بجلوگیری ایشان فرستادند در دماغهٔ اکنوم (٤) واقع در جنوب سیسیل تلاقی فریقین شد ورومیها غالب گردیدند وبلا مانع در ساحل افریقا درمحل آباد و باثروت پیاده شدند وبنای غارت گری گذاشتند چون زمستان در رسید سفاین ایشان باجماعتی از سپاهیان بایطالیا مراجعت کردند ولی قسمت عمدهٔ قشون با رگولوس (۵) که کنسول بود ماندند وبتسخیر بلاد پرداختند و اهالی افریقا هم که تبعیت کارتاژیها را بعنف قبول کرده بودند

(1) Mylée (2) Colome rostrale (3) Corse (4) Ecnome (5) Régulus

با رومیها همراه شدند و عاقبت رکولوس شهر کارتاژ را در تحت محاصره در آورد

دراین وقت یکنفر جنگجوی اسپارتی موسوم به کزانتیپ (۱) مستخدم کارتاژ شد وبمردم آن شهر قوت قلب داد و لشکریان ایشانرا تربیت کرد و انتفاع از فیل را بایشان آموخت آنگاه از شهر بیرون آمده بجانب رومیها حمله نمود و بر آنها غلبه کرد وهمه را بقتل رسانید ورکولوس گرفتار شد وسایر رومیهائی که درافریقا بودند مجبور بمراجعت بایطالیا گردیدند ودرین موقع سفاین ایشان هم بواسطهٔ طوفان تلف شد وکارتاژیها افریقائیانرا نیز سیاست کردند وجریمهٔ گزاف ازایشان گرفتند ورؤسای آن جماعت را بدار زدند (۲۵۵ قبل از میلاد)

دولت روم درظرف مدتی قلیل تهیهٔ سفاین نمود ومجددا درافریقا و مخصوصاً در سیسیل بنای زد و خورد باکارتاژیها را گذاشت وهمواره در این محاربات غلبه میکرد چنانکه یکی از سرداران رومی بعد از یکی ازفتوحات خود در روم برای خویش تشریفات نصرت فراهم آورد ودر آن موقع یکنفره از غنائمی که عرضه داد صد و چهار زنجیر فیل بود و آنها را بعد از ختم تشریفات نصرت محض تفنن وتفریح مردم روم درمیدانی تماماً بقتل رسانیدند عاقبت کارتاژیها در زاویهٔ جنوب غربی سیسیل به تنگنا افتادند

(1) Xantippe

ودر صدد مصالحهٔ بارومیها بر آمدند وایشان امتناع نمودند ودر این باب حکایتی منقول است که خالی از غرابتی نیست و آن از قرار ذیل است

دولت کارتاژ رکولوس سردار رومی را که نزد خود اسیر داشت مأمور کرد که بروم رفته ازجانب کارتاژ تکلیف مصالحه یا مبادلهٔ اسرا نماید اما قبل ازوقت او را قسم دادند که اگر دولت روم تکلیف ایشانرا قبول نکرد باز بکارتاژ مراجعت کند و کما فی‌السابق باسیری باقی بماند رکولوس این مأموریت را قبول نمود لکن چون بایطالیا رفت بداخل شهر روم قدم نگذاشت وگفت من عنوان اسیری دارم و بنا بر این فعلا رومی محسوب نمیشوم اما درباب تکلیفی که کارتاژیها کرده اند باینکه صرفهٔ من درآنست مصلحت دولت روم نیست که آنرا قبول کند مجلس سنا هم بموجب سفارش او تکلیف دولت کارتاژ را ردّ نمود و رکولوس باسیری رجعت کرد وهرچه اعضاء سنا و دوستان او خواهش و اصرار کردند در روم بماند و زوجه و اولادش تضرع و زاری نمودند نپذیرفت و گفت قول داده و عهد کرده ام که مراجعت نمایم وخلاف وعده جایز نیست چون بکارتاژ رفت مردم آنشهر بتلافی اینکه رومیها تکلیف ایشانرا نپذیرفته رکولوس را باشکنجه وعذاب کشتند یعنی پلك چشمهای او را بریده درمقابل آفتاب نگاهش داشتند و بعد از آزار های بسیار او را بدرون چلیکی که

جدار آن دارای سیخهای آهنین بود انداخته چلیك را از بالای مکانی مرتفع بزیر غلطانیدند

در این وقت درسیسیل برای کارتاژیها جز دو بندر لیلیبه (۱) و دریان (۲) واقع درمغرب آن جزیره جائی باقی نمانده بود رومیها درصدد تسخیر این دومحل برآمدند اما موفق نشدند یك نوبت سردار ایشان کلودیوس پولکر (۳) در دریان مغلوب شد و بعقیدهٔ رومیها علت مغلوبی او این بود که بطیور متبرك بی احترامی کرده بود باین معنی که یکی از طرق استخاره کردن رومیان این بود که در وقت اقدام بامری طیور متبرکی را که دولت محض همین کار نگاه میداشت حاضر میکردند و خوراك میدادند هرگاه خوراك میخوردند اقدام را جایز میشمردند والا فلا در موقع عزیمت کلودیوس پولکر هم این استخاره را بعمل آوردند طیور متبرك از خوراك امتناع نمودند کلودیوس گفت اکنون که خوراك نمیخورند آب باتها میدهیم پس فرمان داد آنها را بدریا انداختند بهر حال نوبت دیکر هم طوفان سفاین رومی را تلف کرد و مقارن این حال دولت کارتاژ سر داری قابل موسوم به هامیلکار (٤) ملقب به برکا (٥) (یعنی برق) به سیسیل فرستاد و او لشکریان کارتاژی را در تحت نظم در آورد و در

(1) Lilybée (2) Drépane (3) Claudius Pulcher (4) Hamilcar (5) Barca

بالای کوه اریکس (۱) واقع در مغرب سیسیل استحکامات فراهم کرده آنجارا مقر خویش قرار داد و مدت سه سال اسباب زحمت قوای رومیان کردید بالاخره دولت روم باز تهیهٔ سفاین جنکی نمود وبمحاصرهٔ دریان ولیلیبه فرستاد محاذی جزایر اکات (۲) نزدیك ساحل غربی سیسیل جنك واقع شد و قوای بحری کارتاژ پراکنده کردید و دولت کارتاژ عاجز شده با رومیها تعهد کرد که ازجزیرهٔ سیسیل صرف نظر نماید و مبلغ کزافی بدولت روم بپردازد واسرای رومی را بدون فدیه رها کند و من بعد متعرض متحدین روم نشود

جنك اول پونیك با شرایط مذکور به آخر رسید و نتیجهٔ آن این شد که جزیرهٔ سیسیل بتصرف رومیها در آمد و حدود متصرفات روم از ایطالیا بخارج آن شبه جزیره نیز تجاوز نمود

(سنهٔ ۲٤۱ قبل از میلاد)

(طغیان مزدوران کارتاژ) بعد از آنکه محاربهٔ کارتاژ و روم باتها رسید لشکریان کارتاژ که اکثر مزدور های خارجه بودند مطالبهٔ اجرت نمودند و غرامت اسیرانی هم که درحین جنك از ایشان کرفته شده میکردند از آنطرف کارتاژ بی پول شده و استطاعت ادای مبالغ کزاف نداشت این مسئله بین کارتاژیها و مزدوران تولید نزاع کرد و مدت سه سال با هم زدو خورد

(1) Eryx (2) Egates

نمودند و کار بر دولت کارتاژ سخت شد مزدوران هر کس از کارتاژیها را دست می‌یافتند میکشتند و معاونین ایشانرا دست میبریدند در عوض هامیلکار هم تمام اسرای ایشانرا طعمهٔ سباع نمود و عاقبت اردوی ایشانرا در محل تنکنا گرفتار کرد و جمیعاً بهلاکت رسانید و کارتاژ از مخاطرهٔ عظیمی نجات یافت لکن در این مدت دولت روم موقع بدست آورده جزایر کرس و ساردنی را نیز تصرف کرد

واقعهٔ مزدوران کارتاژی بواسطهٔ کثرت خونریزی واعمال بیرحمانهٔ که متضمن بوده معروف به جنك ناپایر میباشد (۱)

تسخیر کل پیش کوه — بعداز فراغت از محاربهٔ کارتاژ و تصرف جزایر کرس و ساردنی رومیها بخیال درهٔ پو (۲) یعنی کل پیش کوه (۳) افتادند و بنای تعرض بان ناحیه نهادند قبایل کلوا از این امر بسیار غضبناك شدند و بجانب ایطالیا حمله آوردند رومیها دو فقره لشکر عظیم فراهم کرده باستقبال ایشان فرستادند کلواها یکی ازاین دو لشکر را مغلوب نموده پیش آمدند لکن دواتروری نزدیك دماغهٔ تلامن (٤) از پس و پیش مبتلا بسپاهیان رومی گردیدند و باوجود کمال شجاعت چون شمشیرهای ایشان بد جنس بود مغلوب شدند و چهل هزار نفر بقتل رسیدند و بعداز این واقعه رومیها در کل پیش کوه تسلط پیدا کردند و برای جلوگیری از قبایل کلوا

(1) La guerre inexpiable (2) Pô (3) gaule transalpine (4) Télamon

درآن ناحیه سه شهر بنا نمودند و بتوسط مهاجرین رومی مسکون ساختند و بلاد مذکور عبارت بود از مدن (۱) وپلزانس (۲) و کرمن (۳) (سنه ۲۱۸)

سردار این جنك مارسلوس (٤) نام داشت واو چون بروم آمد برای نصرت خویش تشریفاتی باعظمت وشکوه فوق‌العاده فراهم آورد

(فصل هشتم)

(جنك دویم کارتاژ)

(ذکر احوال انیبال) — هامیلکار سردار کارتاژ بعد از آنکه فتنهٔ مزدوران را خوابانید بفرمانفرمائی قشونیکه دولت کارتاژ در اسپانیا داشت مأمور گردید ومدت نه سال در انجا ماند و لشکریان او که بیشتر ازاهل ولایت یعنی از قوم ایبر (٥) و مردمانی شجاع وجنگجو بودند باو و خانوادهٔ او تعلق خاطر پیدا کردند و بعد از وفات او دامادش اسدروبال (٦) را بسرداری خود اختیارنمودند و دولت کارتاژ هم این انتخاب را تصدیق کرد و اسدروبال با قبایل آن مملکت عهد اتحاد بست وشهر کارتاژن (۷) (قرطاجنه) را کنار دریا بنانمود وآن‌مکان مرکزحکومت کارتاژ دراسپانیا گردید بعد ازاسدروبال لشکریان پسرها میلکار را که جوانی بود موسوم به انیبال (۸) سردار خود قرار دادند واو از طفولیت با سپاهیان

(1) Modène (2) Plaisance (3) Crémone (4) Marcellus (5) Ibères (6) Asdrubal (7) Carthagène (8) Annibal

بزرك شده و جز اردو معسکر مأوی و منزلی ندیده بود مانند افراد لشکر زندکی میکرد کم میخورد زیر خیمه میخوابید باسپاهیان بموانست حرف میزد وتمام حواس و خیالش مصروف جنك بود و مانند پدر نسبت بروم عداوت شدید داشت واز قراری که خود او حکایت کرده بود منشاء عداوتش با روم این بوده که پدرش در وقت حرکت کردن بسوی اسپانیا بعداز انجام دادن آداب قربانی اورا نزدیك خود طلبیده سئوال کرد آیا میل نداری همراه من باسپانیا بیائی آنیبال با آنکه نه سال بیشتر از عمرش نکذشته بود کمال اشتیاق را برفتن اظهار کرد آنکاه هامیلکار اورا پهلوی مذبح برده قسم داد که مادام العمر رومیها را دشمن داشته باشد وعداوت ایشانرا از دل بیرون ننماید

باری انیبال در اسپانیا بتسخیر بعضی بلاد پرداخت و باینواسطه تحصیل پولی کرد وچون بلشکریان خود انعام واحسان زیاد مینمود محبوب القلوب ایشان واقع شد و تمام مملکت اسپانیا را تا رود خانهٔ ابر (۱) مسخر کرد و درانجا فرستادکان دولت روم باو اظهار نمودند که بموجب عهدی که اسدروبال با ما کرده است ازاین حد نباید تجاوز نمائی و در جنوب رود خانهٔ سابق الذکر متعرض مردم ساکنت (۲) نشوی زیرا که آن مردم با ما اتحاد دارند اما انیبال باین حرف اعتنائی نکرده بمحاصرهٔ ساکنت

(1) Ebre (2) Sagonte

پرداخت و اهل آن شهر چون جنکجو و غیور بودند بخوبی دفاع کردند و هشت ماه انیبال را معطل نمودند عاقبت سردار کارتاژی شهر را مسخر کرد وغنیمت وافر بدست آورد و سکنه را بلشکریان خویش بخشید تا بغلامی فروختند و چون این خبر بروم رسید دو نفر از اعضاء سنا مأمور کارتاژ شدند که بجهت رفتار انیبال مطالبهٔ غرامت نمایند وتوقع ایشان آن بود که کارتاژ انیبال را تسلیم دولت روم کنند تا اورا بمجازات رسانند کارتاژیها عذر وبهانه آوردند بالاخره یکی از فرستادکان روم دامن لباس خویش را بلند کرده کفت من در این دامن جنك و صلح هر دو دارم کدام یك را اختیار میکنید کفتند اختیار با شماست کفت پس من جنك اختیار کردم و این واقعه مقدمهٔ جنك دویم پونیك کردید (درسنهٔ ۲۱۸ قبل از میلاد)

(لشکرکشی انیبال بایطالیا) دولت روم برای حمله بافریقا و اسپانیا تهیهٔ لشکر نمود اما انیبال مجال نداده از افریقا سوار وپیاده طلبیده برادر خود اسدروبال را باقوای حربی و بحری مختصر بمحافظت اسپانیا کذاشته ازقرطاجنه حرکت کرد وازرود ابر (۱) عبور نموده بسرعت خود را بجبال پیرنه (۲) رسانید ودر آنجا قسمتی از سپاهیان را که چندان امیدواری بایشان نداشت مرخص کرد و بار و بنه را هم بیکنفر صاحبمنصب موسوم به

(1) Ebre (2) Pyrénées

هانن (۱) واگذار نمود و با پنجاه هزار پیاده وده هزار سوار و بیست و یك زنجیر فیل داخل مملکت گل (فرانسه) گردید ومعجلا بطرف رود رن (۲) رفت در ساحل یسار رود مزبور جمعی از سکنهٔ ولایت خواستند از عبور او ممانعت نمایند انیبال در ساحل یمین توقف کرده وا داشت زورقها ساختند و شبانه جماعتی از سپاهیان خویش را فرستاد که درنقطهٔ فوق مکان اردو از رود عبور کردند وفردای آن شب اصل لشکر خود را سوار زورقها نمود و مشغول رفتن بساحل یسار گردید دشمنان چون اینحرکت را دیدند بنای ممانعت ومحاربهٔ ایشان را گذاشتند در این اثنا جماعتی از سپاهیان انیبال که شبانه از رود گذشته ودر مکانی پشت سر دشمن کمین کرده بودند بایشان حمله آوردند واردوی آنها را آتش زدندوبابنواسطه آن جماعت منهزم گردیدند ولشکر انیبال از رود گذشت فیلها را هم بزحمت زیاد بازورقهای بزرك عبور دادند پس از آن روانهٔ ایطالیا شدند و در اینوقت رومیها گرفتار محاربهٔ قبایل گل پیش کوه بودند زیرا که بعضی از آن قبایل با دولت روم بنای خصومت را گذاشته ویکدسته لشکر رومی را هم مغلوب نموده بودند وانیبال در حملهٔ بدولت روم باین طایفه اطمینان داشت وبامیدواری همراهی ایشان پیش می آمد

باری انیبال وعساکراو داخل جبال الپ شدند ومدت هشت روز

(۱) Hannon (2) Rhône

مشغول صعود از آن کوهستان صعب بودند و در این مورد مزاحمت کوهستانیها برصدمات ومشقتهای ایشان میافزود درنزول از دامنهٔ جبال هم بواسطهٔ ناهمواری و صعوبت جاده های تنك کوهستانی وبرف وسرما همراهان انیبال رنج وتعب فوق‌العاده کشیدند وحاصل کلام اینکه پنجماه بعد از حرکت از قرطاجنه به جلگهٔ پو (۱) رسیدند ودراینوقت بیست‌هزار پیاده وشش‌هزار سوار بیشتر برای انیبال باقی نمانده وهمه خسته ودر مانده بودند لکن مردمان گل پیش کوه بایشان آذوقه و البسه واسلحه دادند و آنها تجدید قوه کرده بطرف جنوب روانه شدند

دولت روم برای جلوگیری از انیبال کنسول موسوم بپوبلیوس سیپیون (۲) را مأمور کرده بود و او ابتدا قصد داشت انیبال را ازعبور از رود رن ممانعت کند چون دیر رسید و آن امر واقع شده بود لشکریان خود را بناحیهٔ پو بر گردانید در کناره رودخانهٔ تسن (۳) که از فروع رود پو میباشد اردو زد سپاه انیبال چون بدان محل رسیدند جنگی بین ایشان ورومیها واقع شد و کارتازیها غلبه کردند وسیپیون زخم برداشت ولشکر خود را عقب نشانیده از رود پو گذشت وچون قبایل گلوا که در آن نواحی بودند با او بنای مخالفت گذاشتند ازرودخانهٔ تربی (٤) که در جنوب رود پو واز فروع آن میباشد نیز عبور نموده بالای

(1) Pô (2) Publius Scipion (3) Tessin (4) Trébie

تپهٔ اردو زد ومنتظر شد تا لشکر جدیدی که دولت روم از سیسیل میبایست بمعاونت اوبفرستد برسد انیبال هم ازرود پو عبور کرده در دو فرسخی اردوی سیپیون توقف نمود

لشکری که سیپیون منتظر آن بود رسید و سردار تازه رسیده که سامپرونیوس (۱) نام داشت اصرار کرد که اقدام بجنك نمایند بواسطه اینکه سال نزدیك بود به آخر برسد و مدت کنسولی و سرداری سیپیون وسامپرونیوس سرمیامد ودرآن صورت شرف مغلوب ساختن انیبال عاید دیگران میشد سیپیون باآنکه راغب نبود قبول کرد ودر کنار رود تربی جنك واقع شد وانیبال ترتیبی فراهم آورد که سپاهیان روم قبل ازغذا خوردن مجبور بکارشوند و ایشانرا مدتی بتعاقب سواران خویش مشغول ساخت تا خسته شدند و از گرسنگی وسرما تیز درمانده گردیدند آنگاه لشکریان خود را ازکمین گاه بدرآورده برایشان حمله نمود وقریب سی‌هزار نفر ازآن جماعت بهلاکت رسانید وباقی منهزم شدند و دو محاربهٔ تسن و تربی که درکل پیش‌کوه واقع شد تمام کلواها را ازرومیان رو گردان نموده باکارتاژ متفق ساخت

آنسال زمستان را انیبال درآن ناحیه گذرانید واتباع افریقائی او چون بهوای گرم معتاد بودند صدمهٔ زیاد کشیدند وبعضی ازسرما تلف شدند وفیلهاهم همه بهلاکت رسیدند ویکی ازآنها بیشتر باقی نماند

(1) Sempronius

(غلبه انیبال برروميها درترازيمن) دربهارسال بعد (سنه ۲۱۷) انیبال باز بنای حرکت گذاشت و بجانب کنسول جدید رومی که فلامینیوس (۱) نام داشت ودر اتروری بود رفت و برای اینکه زودتر باو برسد و اورا غافل گرفتارنماید راه متعارف کوهستان را که سهل‌تر بود رها نموده سپاهیان خویش را از باتلاقهای صعب العبور که هیچکس تصور نمیکرد لشکر بتواند ازآن بگذرد حرکت داد چهار شبانروز کسان انیبال درآب راه میرفتند ونخوابیدند و صدمات فوق العاده دیدند چنانکه یك چشم خود انیبال بواسطهٔ بیخوابی ومشقت ورطوبت ناپینا گردید لکن بمقصود خویش نایل‌شد یعنی در وقتیکه رومیها او را بسیار دور میدانستند نزدیك ایشان رسید وبنای غارت آبادیها وسوزانیدن خانه‌ها را گذاشت وبجانب شهرروم روانه شد و فلامینیوس بتعاقب اوپرداخت انیبال سپاهیان خود را بدرهٔ کوچکی واردکرد که درپاچهٔ درآن واقع بود، وسوم به ترازیمن (۲) واز اطراف تپه‌ها برآن احاطه داشت آنگاه سپاهیان را بالای تپه‌ها جای داد فلامینیوس شب آنروز بدرهٔ مزبور رسید ودرآن داخل شد غافل ازاینکه لشکریان دشمن براو احاطه دارند چون روز شد و سردار رومی فرمان حرکت داد کارتاژیها از اطراف برروميها حمله‌ور گردیدند چنانکه بایشان مجال صف آرائی هم ندادند وپانزده هزارنفر ازایشانرا بهلاکت رسانیدند

(1) Flaminius (2) Trasimène

ومعادل همین جمعیت هم اسیر نمودند

بعد از این واقعه دلاور کارتاژی از جبال اپنن عبور نموده بکنار دریای ادریاتیك رفت ودرضمن حرکت هرچه رومی میدید مقتول میساخت ولی از ایطالیائیهای دیگر چون گرفتار او میشدند محض جلب قلوب ایشان مهربانی میکرد و آزاد مینمود و بهمین منوال بطرف جنوب ایطالیا رفت تابه کامپانی رسید ودر آن ناحیهٔ آباد پر نعمت اقامت اختیار نمود

(فابیوس کونکتاتور) مجلس سنای روم چون کار را سخت و خطررا عظیم دید یکنفر دیکتاتور معین کرد واو فابیوس نام داشت وملقب به کونکتاتور (۱) یعنی مماطله کننده گردید زیرا که سلیقهٔ اواین بود که درمحاربهٔ با انیبال مماطله نماید تاسپاهیان اوکار آزموده و جنگجو شوند تو چون عمده پیشرفت کارتاژیها بواسطهٔ سواران افریقائی واقع میشد لشکریان رومی را درجائیکه محل جولان سواران بود حرکت نمیداد و از دامنهای جبال میبرد وضمناً اگر ببعضی از سواران انیبال که از اصل قشون او جدا مانده بودند برمیخورد ایشان را میکشت وباینطریق مزاحم حرکات سردار کارتاژ میگردید ویك نوبت هم نزدیك بود او را گرفتار نماید باین معنی که انیبال اردوی خویش را در درهٔ تنگی قرار داده بود فابیوس از اینحال مسبوق شده اتباع خودرا بالای تپه های مشرف بر آن دره

(۱) Cunctator

ودر معابری که محل خروج لشکر از آن تنگنابود جا داد و مهیای حمله گردید انیبال دیدگرفتاراست متوسل بحیله و خدعه جنگی شد باین طریق که لشکریان او در ضمن غنائمی که بدست آورده بودند مواشی زیاد گرفته بودند انیبال دو هزار گاو از آن میان اختیار کرده هیمه وبوته بشاخهای آنهابست وچون شب شد هیمه وبوته را آتش زده گاوها را رها کرد وسپاهیان خودرا واداشت تابدوند وفریاد کنند وگاوها را بجانب تپه ها برانند و در این ضمن لشکر خویش را در کمال آرامی وسکوت داخل معبر دره نمود رومیان بگمان اینکه دوچار حملهٔ کارتاژیها شده از آن معبر خارج گردیدند وفابیوس هم ندانست این غوغا چه معنی دارد وجرأت نکرد حرکتی کند وباینواسطه انیبال و لشکرش از مهلکه نجات یافتند وبولایت اپولی (۱) رفتند وزمستان را درآنجا بسر بردند

(جنك کان) بهارسالی بعد (سنه ۲۱٦) انیبال شهرکان (۲) را که آذوقهٔ رومیان ازآنجا میرسید تصرف کرد و باینواسطه غرصه برآن قوم بیشتر تنك شده کنسولهای این سال هم که یکی پل امیل (۳) ودیگری وارن (٤) نام داشتند متفق الرأی نبودند اولی از محاربه اکراه داشت دومی اصرار میکرد وچون اختیار مطلق یك روز بدست یکی و روز دیگر بدست دیگری بود وارن در نوبت صاحب اختیاری خود برای جنك صف آرائی کرد و

(1) Apulie (2) Cannes (3) Paul Emile (4) Varron

جلگهٔ مجاور شهرکان را میدان قرار داد و درین موقع رومیها
هشتاد هزار پیاده وششهزار سوار داشتند و کارتاژیها چهل هزار
پیاده وده هزار سوار یعنی عدهٔ لشکریان کارتاژ تقریباً نصف
سپاهیان روم بود اما سواران انیبال بیشتر بودند و میدان جنك
نیز برای جولان ایشان مناسبت داشت ورومیها از تجارب
گذشته عبرت حاصل ننموده بودند و خلاصهٔ مطلب اینکه
سواران انیبال باز اسباب غلبهٔ او شدند و سپاه روم محصور
لشکر کارتاژ گردید وشکستی بروم واردآمد که در تاریخ آن
دولت نظیر ندارد هفتاد هزار نفر از رومیها بهلاکت رسیدند که
ازجمله پل امیل کنسول بود باجمعی از بزرگان و رجال معتبر اما از
کسان انیبال پنجهزار وبانصد نفر بیشتر تلف نشدند و از این عدّه
چهار هزار نفر گلوا و هزار و پانصد نفر اسپانیولی وافریقائی بودند
شکست کان بزرگترین مصیبتی است که بدولت روم واردآمده است
معذلك رومیها دامن صبر وقوت قلب را از دست ندادند و وقتیکه
وارن که در واقع باعث این مصیبت بود بقیة السیف لشکر را جمع
کرده بروم برد اورا استقبال کردند و مجلس سنا از او تشکر نمود
که از سلامت و نجات وطن مأیوس نشده و دست از کار برنداشته
اماّ آنیبال قصد شهد روم ننمود وشاید که سپاه خود را بواسطهٔ رنج
و تعبی که تحمل نموده مستعد اینکار نمیدانست لکن این رفتار از آن
سردار بلند همت خلاف ترقب بود چنانکه حکایت میکنند که شب

همانروز که جنك کان واقع شد یکی ازصاحبمنصبان سواران انیبال باو
گفت فرمان بده بجانب روم برویم زیرا که تا سه روز دیگر میتوانیم
بالای کاپیتل شام بخوریم انیبال انحراف را نپذیرفت و صاحبمنصب
مزبور گفت ای انیبال تو فتح کردن میدانی لکن از فتح بهره
بردن نمیدانی
اما رومیها درهمین حال بدبختی و عجز وذلّت باز دست ازمردانگی و
غیرتمندی خود برنمیداشتند چنانکه انیبال بدولت روم تکلیف کرد
که اسرای رومی را بمبلغ نازلی تسلیم کند مجلس سنا گفت رومیان
سلامت را از غیر راه غلبه وظفر قبول نباید بکنند و این درصورتی
بود که دولت روم کمال احتیاج را بمردان جنگی داشت علاوه براین
رومیهائی را هم که در میدان جنك کشته نشده و بوطن مراجعت
نموده بودند سیاست کرد که چرا در جنك تا جان داشتند نکوشیدند
باری انیبال در جنوب ایطالیا ماند و مشغول روکردان کردن مردم
آن مملکت از رومیها گردید بسیاری از ایطالیائیها از قبیل سامنیتها و
اهل لوکانی و مردم شهر کاپو با انیبال مستعد شدند و زمستان سال
بعد از وقعهٔ کان را سردار کارتاژی در آن شهر پرنعمت که محل
عیش و عشرت بود گذرانید و اهل نظر گفتند لشکریان انیبال در
آن نزهت سرا از مردانگی و جنگجوئی افتادند چنانکه از آن ببعد
دیگر فتح و ظفری نصیب ایشان نشد و رومیها کم کم پیشرفت حاصل
کردند و در سال ۲۱۱ بمحاصرهٔ کاپو آمدند انیبال برای اینکه آنها

را مجبور برها کردن آنشهر نماید با عجله بطرف روم لشکر کشید اما رومیها که از استحکام شهر خود مطمئن بودند تزلزل بخود راه ندادند ودست از محاصرهٔ کاپو برنداشتند و انیبال چون دید تدبیر او مثمر نشد و تسخیر روم هم چندان سهل نیست مراجعت کرد و شهر کاپو از تسلیم ناچار شد و رؤسای مخالفین خودرا مسموم کردند که گرفتار غضب وسخط رومیان نشوند

(تسخیر سیراکوز بدست رومیها) — از جمله اقدامات کارتازیها این بود که در صدد برآمدند دوباره در جزیرهٔ سیسیل تصرف پیدا کنند و در شهر سیراکوز که تا آنزمان با روم متحد بود سرداری از مخالفین روم تسلط یافت و با کارتاژ متفق گردید دولت روم لشکر و سفاین جنگی فرستاد تا آن شهر را ازجانب خشکی و دریا محاصره کنند ارشمیدس (۱) که معروفترین حکمای ریاضی قدیم است آنوقت در سیراکوز بود وآلات و ادوات جدیده اختراع کرده بود که بتوسط آنها اهل شهرسفاین جنگی رومیهارا میشکستند و غرق میکردند بطوری که سردار رومی مأیوس شد از اینکه بتواند سیراکوز را بطریق حمله و یورش بگیرد عاقبت راه آذوقه را از همه طرف برآنشهر بست وباینوسیله اهالیرا مستأصل کرده شهر را متصرف شد و بباد غارت داد وارشمیدس هم بقتل رسید و دراین باب حکایتی نقل میکنند و آن اینست که یکنفر ازسپاهیان

(1) Archimède

رومی بعد از تسخیر سیراکوز از جانب مارسلوس سردار مأمور شد که ارشمیدس را بحضور اوببرد درآن حین مرد حکیم مشغول حل مسئلهٔ هندسی و چنان مستغرق فکر و خیال بود که ملتفت نشده بود وطن او بدست دشمن افتاده از آن سپاهی خواهش کرد مهلتی باو بدهد تا ازحل مسئله فراغت یابد سپاهی غضبناك شده اورا کشت ومارسلوس ازاین امر بسیار متأسف گردید

(سنه ۲۱۲)

(هلاك اسدروبال) درهمان اوقات که انیبال در ایطالیا مجاهده میکرد برادرش اسدروبال نیز در اسپانیا بارومیان کشمکش داشت وبعد از چندین سال زد و خورد چون همواره در مقابل رومیها ضعف پیدا میکرد مصمم شد از اسپانیا بیرون رفته ببرادر خود در ایطالیا ملحق شود با لشکر مختصری از جبال پیرنه گذشته داخل گل شد و بعد بگل پیش کوه رفت و گلواها همه جا با او همراهی کردند تا نزدیك دریای ادریاتیك رسید ودولت روم مبتلا بهر دو برادر گردید لشکری بسرداری کلودیوس درطرف جنوب مقابل انیبال فرستاد و سپاه دیگر بسرداری لیویوس (۱) بجلو گیری اسدروبال روانه کرد اما دراین ضمن قاصدی که از جانب اسدروبال نزد انیبال میرفت گرفتار رومیان گردید و معلوم شد که اسدروبال عزم ملحق شدن ببرادر دارد لهذا کلودیوس قسمتی

(1) Livius

از قشون خود را در مقابل انیبال گذاشت وجزء اعظم آن را برداشته بعجلهٔ تمام خودرا باردوی لیویوس رسانید وهر دو سردار رومی متفقاً به اسدروبال حمله کردند و نزدیك نهر متور (۱) جنك واقع شد اسدروبال تاب مقاومت لشکر کثیر العدد رومیرا نیاورده مغلوب و مقتول شد ورومیها سر او را آورده باردوی انیبال انداختند (۲۰۷)

(خروج انیبال از ایطالیا) در اسپانیا نیز کارتاژیها روز بروز ضعیف شدند وبالاخره ناچار بکلی آن مملکت را رها کردند ودر زد و خوردهائیکه رومیها در اسپانیا باکارتاژیان نمودند یکنفر سردار جوان رومی اشتهار تام یافت و او سیپیون پسر سیپیون سابق الذکر بود لهذا دولت روم او را به کنسولی معین کرده به سیسیل فرستاد واو در آنجا سفاین جنگی فراهم کرده لشکر خویش را بافریقا برد ومیدان جنك با کارتاژ را که تا آن وقت در ایطالیا واسپانیا بود به افریقا منتقل نمود ودو سال در آنجا ماند ودر سال دویم کارتاژیها که در دو محاربه مغلوب شده بودند خواهش مصالحه نمودند سیپیون گفت فقط راضی میشوم باینکه جنك را موقتاً متارکه کنیم بشرط آنکه کارتاژ تمام لشکریان خود را از ایطالیا بیرون ببرد بنا براین دولت کارتاژ انیبال را احضار کرد واو سپاهیان خویش را با ایطالیائیها ئیکه با او متفق

(۱) Métaure

شده ومتابعت مینمودند بکشتی نشانیده بافریقا برد ورومیها حکایت کرده اند که انیبال در وقت حرکت از ایطالیا گریه کرد که چرا باید از این مملکتی که در آنجا فتوحات کرده وافتخارات حاصل نموده مفارقت کند بدون اینکه آنرا مسخر نموده و مقاصد خویش را حاصل کرده باشد

(واقعهٔ زاما وختم جنك دویم پونیك) — انیبال درجنوب کارتاژ پیاده شد و بملاقات سیپیون حرکت کرد ودر نزدیکی شهر زاما (۱) که پنج روز راه تاکارتاژ فاصله داشت باو رسید قبل از محاربه از سیپیون خواهش کرد ملاقاتی باهم بکنند و سردار رومی هم پذیرفت اما این ملاقات نتیجهٔ نبخشید و غیر از جدال تکلیفی باقی نماند وومیان پیست و دو هزار نفر بودند و کارتاژیها پنجاه هزار و طرفین پیادگان خودرا در قلب وسواران را در جناحین جادادند ولی انیبال هشتاد زنجیر فیل داشت وآنها را در مقدم لشکر گذاشت هنگام معرکه فیلها رم کردند و قسمتی از سپاه کارتاژ را پریشان نمودند چنانکه مجبور شدند آنها را از میدان جنك بیرون ببرند بعد از آن هم صف مزدوران انیبال چون طاقت مقاومت سپاهیان روم را نیاوردند برگشته صفوف پشت سرخود را مغشوش کردند وحاصل آنکه قشون انیبال با وجود کمال کفایت وکار دانی اومغلوب شد وپیست هزار نفرآنها بهلاکت رسید وسیپیون فراریان را تعاقب

(۱) Zama

کرده اردوی انیبال را هم ضبط نمود (سنه ۲۰۲)

بعد از این واقعه دیگر برای کارتاژ قوهٔ مقاومت نماند ازسیپیون خواهش مصالحه کرد و شرایطی را که آن سردار برای صلح تکلیف نمود پذیرفت باین معنی که متعهد شد اسرائی که از روم گرفته رد کند و فراریهای رومی را هم تسلیم نماید وتمام قیلهای خود را با سفاین جنگی بدولت روم واگذارد و فقط ده سفینه نگاه بدارد و ده هزار تالان (۱) در مدت پنجسال جریمه بدهد (تالان نزد رومیها ویونانیها اصطلاحی بوده است برای تعیین وزن فلزات واقسام داشته متداول تر آن تقریباً با نه من تبریز معادل بوده و همین اصطلاح را برای تعیین مبلغی ازپول نقره و طلا نیز بکار میبردند ودر اینجا ده هزار تالان تقریباً بیست و دو کرور تومان میشود)

مصالحهٔ روم و کارتاژ شرط دیگر هم داشت و آن این بود که کارتاژ ممالك ماسینیسا (۲) را باو مسترد دارد توضیح آنکه مملکتی که در مغرب کارتاژ واقع وامروز موسوم به الجزایر میباشدآنزمان نومیدی (۳) خوانده میشد و سکنهٔ آن در قدیم بسواری وشجاعت و جنگجوئی معروف بودند و انیبال وقتیکه میخواست بایطالیا لشکر کشی نماید جماعتی از سواران آن ناحیه همراه خود برده و در جنگها اکثر اوقات سواران مزبور خدمات نمایان باو نموده واسباب فتح وغلبهٔ او شده بودند رومیها چون چنین دیدند اسباب فراهم آوردند وپادشاه

1) Talent (2) Massinissa (3) Numidie

مملکت نومیدی راکه ماسینیسا نام داشت باخودهمدست کردند وباینواسطه چون سیپیون بافریقا رفت بسهولت برکارتاژیها غلبه یافت دولت کارتاژ هم محض تلافی ممالك ماسینیسا را ضبط کرده بود ولی چنانکه مذکور شد بموجب معاهده که با روم کرد آنرا مسترد داشت

شرط دیگر مصالحهٔ سابق الذکر این بود که ازآن ببعد دولت کارتاژ بدون رضای دولت روم با کسی جنك نکند و سیپیون محض اطمینان از مرعی شدن شرایط مذکور حق داشته باشد صد نفر از اهل کارتاژ را که سن ایشان بین چهارده وسی سال باشد انتخاب نموده بطور گروگان بروم ببرد

حاصل اینکه بعد از جنك دویم پونیك دولت کارتاژ از عظمت و قدرت افتاد و دولت روم تنها دولت معظم مقتدر مغرب زمین گردید (سنه ۲۰۱ قبل ازمیلاد)

بعد از فراغت از جنك کارتاژ دولت روم در صدد برآمد که از اقوامی که به انیبال معاونت نموده بودند انتقام بکشد از جمله قبایل کل پیش کوه بودند که از اتحاد روم رو گردانیده وبا کارتاژیها همراه شده و در این موقع چاره جز محاربه ومقاومت نداشتند چندین سال زد وخورد کردند لکن عاقبت مغلوب ومطیع گردیدند و بعضی از ایشان که تبعیت دولت روم را بر خود نتوانستند هموار کنند مهاجرت کرده بناحیهٔ

رود دانوب (۱) رفتند ودولت روم در ولایت کل پیش کوه کوچ نشینها فرستاده شهرها بنا نمودند از قبیل بلنی (۲) و مدن (۳) وپارم (٤) واز شهر روم تا پلزانس (٥) راه ساختند مختصر نتیجهٔ جنك دویم پونیك علاوه برضعیف کردن دولت کارتاژ این شد که مملکت کل پیش کوه (٦) بتصرف روم در آمد و در اسپانیا هم رومیها بی مدعی و بی منازع گردیدند اما سیپیون که این فتح بزرك را کرده و قدرت و شوکت نامه برای دولت روم حاصل نموده چون بروم مراجعت نمود اسباب تشریفات بسیار با شکوه برای خود فراهم آورد وهموطنان او باوجد وشوق وافر اورا پذیرفتند وملقب به افریقائی یعنی فاتح افریقا نمودند

فصل نهم

تسخیر حوزهٔ مدیترانه

(جنك بافیلیپ پادشاه مقدونیه) درناحیهٔ شرقی دریای مدیترانه سه دولت بزرك بود که از تجزیهٔ دولت اسکندر کبیر صورت گرفته و سلاطین آنها هم یونانی و از اولاد سرداران اسکندر بودند سه دولت مذکور یکی مقدونیه (۷) بود که داعیهٔ تسلط

(1) Danube (2) Bologne (3) Modène (4) Parme (5) Plaisance
(6) Gaule Cisalpine (7) Macédoine

بریونان هم داشت دیگری سوریه که ما بقی آسیا نیز ضمیمه آن محسوب میشد و سیمی مصر بود و از این جمله مقدونیه بروم نزدیکتر بود وباینواسطه قبل از سایرین با رومیها منازعه پیدا کرد هنگامی که انیبال بایطالیا لشکر کشیده بود فیلیپ پادشاه مقدونیه برضد روم باسردار کارتازی متحد شد اما چون یونانیها ازفیلیپ تنفر داشتند درین موقع با او همراهی نکردند و بعد از نه سال کوشش وزد و خورد بیهوده باروم مصالحه کرد لکن دست از تعرض یونانیها وسواحل آسیا برنداشت ایشان وحشت کردند واز روم استمداد نمودند بعد از ختم جنك پونیك مجلس سنا چنین مقتضی دید که با فیلیپ جنك را از سر گیرد مردم روم که از محاربه خسته شده بودند رأی نمیدادند مجلس سنا مردم را نصیحت وموعظه کرد که اگر از حالا از فیلیپ جلوگیری نکنیم عنقریب مبتلا به بلیهٔ نظیر انیبال خواهیم شد عاقبت ملت روم جنك را تصویب کرد ودرین مورد دولت روم متحد ومعاون بسیارداشت ماسینیسا وکارتاژ ویونانیهای آسیای صغیر و جزایر و بعضی از یونانیهای یونان هر کدام قسمی کمك برای روم میفرستادند یکی آذوقه میرسانید بعضی سوار میفرستادند برخی کشتی تهیه میکردند اما در دو سال اول پیشرفتی برای رومیها حاصل نشد و سپاهیان ملالت پیدا کردند تا اینکه سردار جوانی موسوم بهفلامی نینوس(۱)

(1) Flamininus

مأمور فرماندهی اردوی رومی که در ایپر (۱) مقابل اردوی مقدونیها بود گردید و ایشانرا غافل کرده ناگاه بر آن جماعت حمله برد و غلبه یافت وداخل ولایت تسالی (۲) شد و باینواسطه جماعتی از یونانیها هم که بافیلیپ همراه بودند مجبور شدند دست از او بردارند ومطابق میل روم رفتار کنند

فیلیپ تنها ماند و ناچار شد از رعایای خود برای محاربهٔ با روم لشکر فراهم کند لهذا جوانان شانزده ساله را هم در فوج داخل کرد وباینوسیله بیست وپنجهزار قشون تهیه نمود تلاقی فریقین در تسالی در محلی واقع شد موسوم به سینو سفال (۳) یعنی رؤس الکلاب و مناسبت این اسم آن بود که محل مذکور دارای تلال وپشته‌های چندشبیه بسرسك بوده ووجود همین پشته‌ها برای لشکریان مقدونی مضر واقع شد زیرا که دسته های آنها کثیرالعدد و مجتمع بود وبرای حرکت وجولان خود زمین مسطح وهموار لازم داشتند و دراراضی ناهموار سینوسفال ناچار نظام آنها بهم میخورد و از یکدیگر جدا میشدند و پراکنده میگردیدند اما دسته های لشکر رومی چون عریك قلیل العدد بودند این حال را پیدا نمیکردند ودرهرحال با هم اجتماع داشتندباری مقدونیها نتوانستند با سپاهیان رومی برابری کنند فراری شدند و هشت هزار نفر از ایشان بقتل رسید و پنجهزار نفر گرفتار گردیدند وحال آنکه

(۱) Epire (۲) Thessalie (۳) Cynocéphales

از رومیان بیش از هفتصد نفر بهلاکت نرسید پس از اینواقعه فیلیپ خواهش مصالحه نمود دولت روم قبول کرد باین شرط که سفاین جنگی خویش را تسلیم نماید و از اینکه دریونان متصرفات داشته باشد صرف نظر کند وبا دوستان روم دوست و بادشمنان او دشمن باشد (سنه ۱۹۷)

بعد از اینواقعه فلامی نینوس بیونان رفت و در کرنت (۱) در موقعی که یونانیها بجهت جشن اجتماع کرده بودند اعلان کرد که دولت روم مردم یونان را ازتحت تسلط فیلیپ مقدونیه درآورد و آزاد و مستقل گردانید آن مردم از شنیدن این حرف منتهای وجد وسرور را پیدا کردند وچنانکه درتاریخ یونان مذکوراست به فلامی نینوس اعزاز و اکرام فراوان نمودند

(جنك با انطیوکوس سیم) پادشاه سوریه انطیوکوس سیم (۲) از سلسلهٔ سلوسید (۳) بواسطهٔ بعضی فتوحات و مسافرتها که در اقطار بعیدهٔ آسیا از قبیل باختر و هندوستان نموده خودرا بسیار مقتدر وباعظمت دانسته جانشین حقیقی داراو اسکندر میپنداشت و لقب کبیر اختیار کرده سواحل آسیای صغیر را متصرف شد و از هلسپن (٤) یعنی بوغاز داردانل (٥) گذشته مشغول تسخیر بلاد طراس (٦) گردید دولت روم برای او پیغام داد

(1) Corinthe (2) Antiochus (3) Séleucides (4) Hellespont (5) Dardanelles (9) Thrace

که باید اروپا را تخلیه کنی و متعرض یونانیها نشوی جوابداد من کاری برومیها و ممالك ایشان ندارم آنها هم نباید درکارهای من و ممالك مشرق مداخله کنند

دراین اثنا انیبال بدربار انطیوکوس آمد و علت آن این بود که بعد از جنك دویم پونیك آن مرد بلند همت در کارتاژ مشغول اصلاح امور و قوت دادن دولت و فراهم کردن لشکر و سپاه گردید مجلس سنای روم دید عنقریب کارتاژ باز دولتی مقتدر خواهد شد خوف کرد و ازآن دولت انیبال را مطالبه نمود اما چون انیبال رومیها را میشناخت و مترقب چنین امری بود همیشه یك کشتی برای فرار حاضر داشت لهذا به آسیا آمد و بخدمت انطیوکوس رفت واز قراری که حکایت میکنند به آن سلطان اظهار کرد که اگر لشکر بمن بدهی بایطالیا میروم و با دولت روم محاربه از سر میگیرم انطیوکوس راضی نشد که انیبال اینکار را صورت دهد واین شرف وافتخار اورا حاصل کردد از طرف دیکر یونانیهای اتولی (۱) که با رومیها همراهی کرده و با فیلیپ محاربه نموده بودند از دولت روم رنجیدند بواسطهٔ اینکه ولایت تسالی را بایشان واکذار نکرده بود لهذا رئیس ایشان نزد انطیوکوس رفت و او را از همراهی یونانیها مطمئن نمود و باخراج رومیها از یونان وادار کرد و دولت روم دراینوقت

(1) Etolie

مشغول نزاع با قبایل کل پیش کوه ومردم اسپانیا بود ونمیتوانست متعرض انطیوکوس شود اما این پادشاه بقدری درتهیهٔ لشکر تأنی و تأخیر کرد که رومیها از کرفتاریهای خود فارغ شدند عاقبت پادشاه سوریه لشکر مختصری بیونان برد و تسالی را متصرف شد ولی باز یکسال تمام ببطالت کذرانید رومیها سپاهی به تسالی فرستاده آنرا پس کرفتند و انطیوکوس به ترموپیل (۱) رفت و آنجا متحصن شد اما رومیها از همان راهی که دویست و نود سال قبل از آن ایرانیها بریونانیها فائق آمدند رفتند و اتباع پادشاه سوریه را کرفتار و فراری نمودند و انطیوکوس از اروپا به آسیا رفت لشکر روم هم او را تعاقب نمود سردار روم دراین موقع برادر سیپیون فاتح زاما بود و آن سردار نامدار دراین جنك نیابت برادر کوچکتر خود مینمود باری رومیها از مقدونیه و طراس عبور کرده داخل آسیای صغیر شدند نزدیك شهر منیزی (۲) جنك واقع شد سپاه روم سی هزار نفر وهمراهان انطیوکوس از قرار مذکور هفتاد هزار نفر بودند معذلك رومیها غلبه کردند و پنجاه هزار نفر ازکسان انطیوکوس تلف شدند و پادشاه درخواست صلح نمود و متقبل شد تمام فیلها وسفاین جنکی خود را تسلیم کند و پانزده هزار تالان در مدت دوازده سال بپردازد و بعد ازآن متعرض جزایر یونانی نشود و به آسیای

(1) Thermopyles (2) Magnésie

صغیر هم تجاوز نکنند ووعده داد انیبال وبعضی دیکر ازمستشاران خود را که بر ضد دولت روم بودند نیز تسلیم نماید (سنه ۱۸۹) برادر سیپیون افریقائی که این پیشرفت را حاصل نمود چون بروم مراجعت کرد ملقب به سیپیون آسیائی کردید

(جنك با پرسه پادشاه مقدونیه) چون دولت روم فیلیپ و انطیوکوس را که معتبر ترین سلاطین آنزمان بودند مغلوب کرد مقتدر ترین دول کردید وبنابراین بنای مداخله در منازعات ملل مشرق کذاشت

آن ایام در ابتدای خاك آسیای صغیر دو دولت یونانی تشکیل یافته بود یکی موسوم به بی‌تینی (۱) دیکری موسوم به پرکام (۲) پادشاه بی تینی که پروز یاس (۳) نام داشت با اومن (٤) پادشاه پرکام محاربه کود و بر او غلبه یافت و علت پیشرفت او این بود که بدستورالعمل و رأی انیبال کار کرده بود زیرا بعد از آنکه انطیوکوس برومیها وعده داد انیبال را بایشان تسلیم کنند دلاور کارتاژی از نزد پادشاه سوریه فرار کرده بدربار پروزیاس رفت رومیها چون سراغ انیبال را در بی تینی یافتند فلامی نینوس را به آنجا فرستادند که او را از پروزیاس مطالبه کنند و بکیرد انیبال قبل از وقت احتیاطاً درخانهٔ منزل کرده بود که هفت مخرج داشت تا اکر لازم شود بتواند فرار کند فلامی نینوس این

(1) Bithynie (2) Pergame (3) Prusias (4) Eumène

نکته را ملتفت شد و در تمام مخارج پاسبان کذاشت انیبال چون دید راه نجات ندارد کفت باید رومیها را از اضطراب و وحشت برهانیم آنکاه سمّ شدیدی که همیشه همراه خود داشت خورد و راه جهان دیکر کرفت (سنه ۱۸۳)

اما فیلیپ پادشاه مقدونیه در صدد کینه جوئی از رومیها بود و اسباب محاربه فراهم میاورد لکن اجل مهلتش نداد پسرش پرسه (۱) که جانشین اوشد نیزمانند او با رومیها عداوت داشت بنای تهیهٔ پول و لشکر و آذوقه کذاشت چهل و پنجهزار سپاه و آذوقهٔ ده ساله جمع کرد و با قبایل و سلاطین همسایهٔ خود متحد شد و بیونان رفت اما اومن پادشاه پرکام با او دشمن بود لهذا بروم رفته خیالات او را مکشوف کرد در ضمن مراجعت به آسیا در یونان سارقین به اومن حمله بردند رومیها پرسه را محرك سارقین خواندند و باو اعلان جنك کردند مدت دوسال پرسه با روم مقاومت کرد وپیشرفت حاصل نمود سال سیم لشکر رومی خود را بمقدونیه رسانید و نزدیك شهر پیدنا (۲) در جلکهٔ واقع مابین دریا و جبال جنك عظیمی درکرفت مقدونیها بکلی مغلوب شدند وبیست هزارنفر ازایشان بهلاکت رسیده یازده هزار نفر کرفتار کردیدند و از رومیها بیش از صد نفر بقتل نرسید (سنه ۱٦۹)

(1) Persée (2) Pydna

پرسه بعد از جنك پید نا دیگر نتوانست در مقدونیه بماند بکشتی نشسته بجزیرهٔ ساموطراس (۱) رفت و در معبدی متحصن شد سفاین رومی جزیره را محاصره کردند لکن برای گرفتن پرسه نمیخواستند بمعبد توهین نمایند اما پرسه هم درصدد فرار بود شخصی باو وعده داد که یك کشتی آورده شبانه اورا باعیال و اطفال و خزائن ازجزیره بیرون ببرد چون خزائن را در کشتی بار کرد منتظر مسافرین نشده براه افتاد و پرسه بازن و فرزندان سر کردان مانده بمعبد مراجعت نمود اما فرزندان او را کاشتهٔ خود او از راه خیانت برده تسلیم رومیان کردند پرسه چون چنین دید از زندگی و آزادی بیزار شده باختیار تسلیم دشمن گردید سردار رومی در این جنك پل امیل (۲) نام داشت و او از جانب مجلس سنا بمردم مقدونیه اعلام کرد که بعد از این دولت مقدونیه وجود نخواهد داشت و آن مملکت منقسم بچهارقسمت خواهد بود و سکنهٔ هر قسمت با سکنهٔ قسمتهای دیگر رابطه نباید داشته باشند ومعادل نصف مالیاتی که به پرسه میدادند باید بروم بدهند وحربه واسلحه نداشته باشند ودوستان پرسه وصاحبمنصبان وحکام قلاع بافرزندان خود بایطالیا بروند

بعد از آن برای اینکه لشکریان روم ازاین جنك بی بهره نباشند وفایدهٔ عاید ایشان شده باشد بلاد مملکت اپیررا خراب کردند

(1) Samothrace (2) Paul Emile

و سکنهٔ آنرا بغلامی فروختند و قیمت آنهارا مابین سپاهیان تقسیم کردند

چون پل امیل از این سفر بروم مراجعت کرد تشریفات نصرتی برای خود فراهم آورد که نظیر آن دیده نشده بود مدت آن تشریفات سه روز بود روز اول دویست و پنجاه عراده وارد شهر شد تمام مملو از مجسمه ها و پرده های نقاشی که از یونان آورده بودند روز دویم عراده هائیکه حامل اسلحه ومغفر وسپر وجوشن وتیر وترکش ونیزه وشمشیر وامثال آن بود و دنبال آنها ظروف عظیمه پر از پول که هر یك را چهار نفر حمل میکردند وجامها و صراحیها و قدحها ونظایر آن روز سیم شیپور چیها می آمدند ومینواختند ودنبال ایشان صد و بیست رأس گاو بود بجهت قربانی که شاخهای آنهارا طلا کرفته و زینت کرده بودند و پشت سر آنها پسرهای جوان با البسهٔ فاخر حامل ظروف طلا و نقره و مرصع بعد از آن عرادهٔ سلطنتی پرسه که اسلحه وتاج اورا درآن بار کرده بودند ودنبال عراده پسرها و دختر پرسه و خدام ایشان و عقب آنها خود پرسه ملبس بلباس سیاه و بعد از او اهل دربار او همه پیاده میرفتند و اشك میریختند و دنبال آنها چهارصد تاج طلا حمل میشد که بلاد یونان بعنوان مبارکباد برای پل امیل فرستاده بودند و بعد از آن خود پل امیل می آمد سوار عرادهٔ نصرت ملبس بلباس زردوزی ارغوانی

یك شاخهٔ زیتون دردست ولشکریان او هم از پشت سر او حرکت میکردند و سرود میخواندند (شاخهٔ زیتون نزد یونانیها و رومیها علامت فتح وظفر و افتخار و دانش و صلح و امنیت و وفور نعمت بوده است)

سردار منصور بترتیب مسطور بالای کاپیتل رفت وحسب الرسم برای ژوپیتر قربانی کرد و غنائمی که بخزانهٔ روم تفویض نمود چنان دولت را غنی کرد که بعدها از رومیها بجهت مخارج جنك مطالبهٔ مالیات ننمودند اما پرسه را بزندان انداختند و آن پادشاه از قرار مذکور درمحبس از گرسنگی بهلاکت رسید

چون پرسه ازمیان رفت و دولت او منقرض گردید دولت روم درتمام حوزهٔ مدیترانه اعتبار واقتدار کامل یافت وسلاطین مجبور باظهار موافقت و همراهی با آن دولت گردیدند چنانکه پادشاه بی تیق بروم رفت و آستان مجلس سنارا بوسید واعضاء آن مجلس را خداوندگار خواند وخود را آزاد کردهٔ ایشان نامید و پادشاه پرگام هم خواست بروم برود اورا نپذیرفتند

پادشاه سوریه انطیوکوس چهارم میخواست مصر را مسخر کند و تصاحب نماید مأموری از جانب دولت روم باردوی او رفت پادشاه باو سلام داده دست خود را دراز کرد که با او مصافحه کند مأمور روم ابا کرد و بدون سلام و تعارف نامهٔ مجلس سنارا که حکم بمتارکهٔ جنك بود باو داد پادشاه آنرا خوانده

گفت باید قدری دراین باب فکر کنم بعد جواب میدهم مأمور روم باچوبی که دردست داشت روی زمین دایرهٔ دور انطیوکوس رسم کرد و گفت تا جواب ندهی نباید از این دایره پا بیرون گذاری آنطیوکوس را رعب گرفت و گفت میل مجلس سنارا متابعت خواهم کرد آنوقت مأمور روم با پادشاه مصافحه کرد و تعارف بجا آورد

در یونان هرکس را که از پرسه طرفداری کرده بود رومیها بقتل رسانیدند یا بایطالیا مهاجرت دادند حاصل اینکه هرچند در این موقع دولت روم ممالك یونان و مقدونیه و آسیای صغیر وغیرها را تملك نکرد در واقع بر آن ممالك تسلط وصاحب اختیاری یافت و اول دولت گردید

(جنك سیم کارتاژ) — دولت کارتاژ از عظمت و اقتدار افتاد لکن باز شهری بود با ثروت و اباد و رومیها دست از عداوت با آن بر نمیداشتند ماسینیسا پادشاه نومیدی که با رومیها متحد وبا کارتاژیها همسایه بود مکرّر متعرّض ایشان شد و بهانه های مختلف بایشان حمله کرد و هر دفعه که کارتاژیها بروم شکایت بردند و اجازهٔ محاربه با پادشاه نومیدی خواستند رومیها اجازه ندادند و با ماسینیسا همراهی کردند وقتی یکی ازرجال روم معروف به کاتن (۱) از جانب مجلس سنا در کارتاژ مأموریتی پیدا کرد وثروت آن مملکت را دید رشك

(1) Caton

وحسدش بحرکت آمد چون بروم مراجعت نمود مقداری انجیرهای درشت که از افریقا آورده بود در دامن خود ریخته بمجلس سنا برد وباعضانشان داد وگفت خاکی که این انجیرها را میدهد زیاده از سه روز راه از روم فاصله ندارد چرا باید در تملك آن مسامحه نمود واز آن ببعد هر وقت در هرباب از او رأی میخواستند بعد از آنکه جواب میداد میگفت ازاین گذشته رأی من آنست که باید کارتاژ را خراب کرد

عاقبت جماعتی در کارتاژ عازم جنك روم شدند و بایونانیها و مقدونیه متحد گردیدند اما کارتاژیها از روم ترسیدند وآن جماعت را اخراج کردند و مأمور بروم فرستاده اعتذار جستند اعضای سنا بایشان گفتند باید غرامت بدهید هرچه سئوال کردند آن غرامت چیست جوابدادند خودتان باید بدانید آنگاه هشتاد هزار نفر لشکر رومی در افریقا پیاده شد و کارتاژیها چون قوهٔ مقاومت نداشتند برای سرداران رومی پیغام دادند که هرچه شما بگوئید ما حاضریم جواب آمد که استقلال شما را محفوظ خواهیم داشت لکن باید حربه و مایلزم جنگی خود را بما تسلیم کنید کارتاژیها سفاین و اسلحه و آلات حربی خودرا دادند سرداران رومی چون دیدند اکنون کارتاژیها بکلی بیقوه و بی‌اسباب شده‌اند مقصود آخری خویش را اظهار کردند وآن این بود که باید شهرکارتاژ را رها کرده بفاصلهٔ ده میل‌راه بدرون خشکی بروید ونتیجه این میشد که دست کارتاژیها

بکلی از دریا کوتاه شده از تجارت که مایهٔ ثروت و مکنت ایشان بود محروم میگردیدند مردم کارتاژ دیدند رومیها با ایشان حیله ونزویر کرده‌اند غضبناك شده طرفداران روم را که در شهر ایشان بودند بقتل رسانیدند و دروازه‌ها را بستند و با کمال عجله مشغول ساختن حربه و اسلحه شدند و معابد را کارخانه کردند از قراری که معروفست درین موقع بجهت آلات جنگی محتاج بطناب شدند زنهای کارتاژی گیسوهای خود را بریده با آن طناب ساختند و حاصل اینکه دفعهٔ ثالث مابین کارتاژ و روم جنك در گرفت و چون سرداران روم آمدند که کارتاژ را متصرف شوند دیدند اهالی برای مدافعه حاضرشده وخیال ایشان بسهولت انجام گرفتنی نیست بنای محاصرهٔ شهر را گذاشتند و مدتی معطل ماندند و کاری از پیش نبردند عاقبت کنسولی جدید بفرماندهی لشکر روم آمد واو سیپیون امیلین (۱) پسر پل‌امیل و پسرخواندهٔ پسر سیپیون افریقائی بود و نظام لشکری را که از میان رفته بود دوباره برقرار کرد و محاصره را تجدید نمود و بواسطهٔ حفر خندق و ساختن سدّ واین قبیل اعمال رابطهٔ کارتاژ را با خارج بکلی مقطوع ساخت آنگاه بمنهدم ساختن قوای کارتاژیها در خارج مشغول شد تا بهار در رسید دراین ضمن مردم کارتاژ مبتلا به قحط گردیدند عاقبت سیپیون فرمان یورش داد و

(1) Scipion Emilien

رومیها داخل شهر شدند اما مدت شش شبانه روز در کوچه ها باکارتاژیها زد وخورد کردند روز هفتم اهالی تسلیم شدند وسیپیون ایشان را بجان امان داده فقط بعنوان غلامی وبندگی بفروش رسانید رئیس کارتاژیها در این موقع اسدروبال نام داشت واو با جماعتی از لشکریان در یکی از معابد متحصن شده بود لکن اتباع خودرا غافل کرده نزد سیپیون رفت و تسلیم شد و سردار رومی اورا زنده گذاشت تا جزء تشریفات نصرت خویش قرار دهد اتباع اسدروبال معبدرا آتش زدند وبهلاکت رسیدند وازقراریکه حکایت کرده اند زن ننگی را که شوهر اوحاصل کرده بود نتوانست برخود هموار کند اطفال خود را بالای معبد برد و از آنجا بشوهر خطاب کرده فریاد زد ای ارذل ناس بروتشریفات نصرت دشمن منصور را مزین کن و در روم اجر بی ناموسی خود را بگیر بعد از این گفته فرزندان خویش را بقتل رسانیده خود را هم در آتش حریق معبد انداخت

حریق شهر کارتاژ هفده روز طول کشید و مجلس سنای روم حکم کرد آنشهر را خراب کنند پس آنرا باخاك یکسان نمودند و زمین آنرا شیار کردند و یکنفر کاهن آمده لعنت کرد کسی را که بعد ها در آن نقطه سکنی نماید و دولت روم ولایتی را که شهر کارتاژ در آن واقع بود تملك کرده ایالت افریقا نامید (سنه ۱٤٦) هنگامیکه رومیان مشغول تخریب ابنیهٔ کارتاژ بودند سیپیون امیلین

که انجام این مهم بدست او واقع شد بالای بلندی ایستاده تماشا میکرد لکن وجد و سروری از او ظاهر نمیشد همانا بی اعتباری و بیقراری شوکت و قدرت دنیوی را بخاطر آورده در عاقبت کار شهر روم فکر میکرد و شنیده شد که شعری از هومر (۱) شاعر معروف یونانی (اومیروس) میخواند که مضمون آن اینست روزی بیاید که شهر متبرك طروا (۲) نیز منهدم گردد و پریام (۳) و قوم با حشمت او هلاك شوند

(تملك مقدونیه و یونان) در مقدونیه شخصی موسوم به آندریسکوس (٤) با لشکر مختصری آمده ادعا کرد که من پسر پرسه میباشم و از زندان رومیان گریخته ام مقدونیها باو گرویدند و برضد رومیها برخاستند و دو سال زد وخورد کردند عاقبت آندریسکوس مغلوب وگرفتارشد ومجلس سنا مملکت مقدونیهرا جزء متصرفات روم و از ایالات آندولت قرار داد (سنه ۱٤٦) در همانسال مردم یونان بخصوص اهل کرنت (٥) نیز برضد رومیها بلند شدند لکن مغلوب مومیوس (٦) کنسول رومی گردیدند و آن سردار وارد کرنت شد و سکنه را بغلامی فروخت و آنشهر را که آبادترین و متمول ترین بلاد یونان بود غارت کرد ومجسمه ها وپرده های نقاشی فراوان وظروف طلای

(1) Homère (2) Troie (3) Priam (4) Andriscus (5) Corinthe (6) Mummius

بسیار که در زیبائی شهره عالم بود از آنجا بروم حمل کرد واز جهل وبی بصیرتی رومیها در باب این نفایس چیز ها نقل کرده مثلا گفته اند لشکریان رومی صفحات نقاشی کرانیها را نطع بازی قرار داده بودند و مومیوس وقتیکه میخواست بمأمورین حمل آن اشیأ سفارش کند میگفت مراقب حفظ این اموال باشید وهرگاه آنها را ضایع کنید خود شما را مجبور ومکلف باصلاح وساختن آنها خواهم نمود

باری مملکت یونان نیز جزء متصرفات روم محسوب شد وبعدها باسم ایالت آکائی (۱) موسوم گردید

﴿ تصرف اسپانیا ﴾ دربدو امر که رومیها باسپانیا رفتند بمردم آن مملکت چنین عنوان نمودند که مقصود ما اینست شمارا از زیر دست کارتاژیها بیرون آوریم بعد از آنکه جنك دوم پونیك باتها رسید دولت روم دو نفر حاکم با دو دسته قشون در اسپانیا گذاشت یکی در شمال شرقی ودیگری در جنوب شرقی وایشان ساحل جلگهٔ اندلس را که قدما بتیك (۲) میگفتند متصرف شدند ولکن داخلهٔ اسپانیا که محل سکنای قبایل کوهستانی موسوم به ایبر (۳) بود مستقل ماند زنهای این قوم کار وزراعت میکردند ومردان ایشان بجنك اشتغال داشتند وبسیار شجاع وپرهیزکار و غیور بودند ومرك را بربندگی ترجیح میدادند .

(1) Achaïe (2) Betique (3) Ibères

حکام رومی که باسپانیا مأمور میشدند چون یکسال بیشتر بحکومت باقی نبودند برای تحصیل غنیمت و شرف و افتخار بجهت اقدام بجنك مینمودند و ایطالیائیها هم بواسطهٔ بعد مسافت و صعوبت محاربات در کوهستان چندان راغب باین جنك نبودند لهذا کشمکش رومیها با قبایل اسپانیا متجاوز از هفتاد سال طول کشید و در اوایل امر لشکریان روم چندین مرتبه مغلوب شدند و بهلاك رسیدند و نزدیك بود اهل اسپانیا بکلی رومیها را از آن مملکت خارج کنند یکچند بعضی کنسولهای روم با آن قبایل بملایمت و درستی رفتار کردند و ایشانرا مطمئن وآرام نمودند لکن این حال دوام نکرد و چندین قبیله از قبایل اسپانیا یکمرتبه شورش کردند و مدت بیست سال زد وخورد طول کشید و چندین مرتبه لشکریان روم مغلوب شدند طوری که دیگر هیچکس برای رفتن باسپانیا حاضر نمیشد

در همین اوقات در کوهستانهای شمال غربی اسپانیا که امروز پرتقال خوانده میشود قوم معروف به لوزیتانی (۱) بنای مخالفت با رومیها گذاشته دو دسته لشکر ایشان را هلاك کردند ولی بعد از دو سال کشمکش سرداری رومی موسوم به کالبا (۲) ایشانرا فریب داده تکلیف کرد که اراضی بایشان وا گذار کند پذیرفتند کالبا ایشانرا منقسم بسه دسته کرده گفت اکنون که صلح کردیم حربه های خود را ترك کنید چنین کردند آنگاه آنها را محاصره

(1) Lusitaniens (2) Galba

کرده بقتل رسانید (سنه ۱۵۰)

یکنفر از جماعت مذکور که ازاین قتال فرار کرده بود جمعیتی دور خودگرد آورده بمخالفت رومیها برخاست و او از فرار منقول شبانی بود کوهستانی زورنك وشجاع موسوم به ویریات(۱) و مدت ده سال با لشکریان روم مقاومت کرد و چندین دفعه آنهارا شکست داد وجمع کثیری از ایشان بقتل رسانید ومصیبتها بر رومیها وارد آورد و خفتها و ذلتها بایشان داد و عاقبت دسته قشونی رومی را در کوهستان گرفتار کرد و سردار روم را وا داشت مصالحه نوشته امضا کند وقوم لوزیتانی را آزاد ومستقل بخواند اما رومیها باز نقض عهد کردند وچون بمردانگی ازعهدهٔ ویریات بر نیامدند حیله بکار بردند و بعضی از دوستان او را با خود همدست نمودند وایشان بعنوان مذاکرات صلح نزد ویریات رفتند وباخنجر آورا هلاك ساختند وبعد از آن مردم لوزیتانی مغلوب شدند ومقهور گردیدند (سنه ۱۳۹)

در شمال اسپانیا بعداز اینکه مدت ده سال جنك متارکه بود باز زد وخورد شروع شد ویکی از قبایل آن مملکت مدت ده سال از تمام لشکریان روم جلوگیری نمود دو صورتیکه یك شهر کوچك بیشتر نداشت وآن شهر نومانس (۲) بود که فقط خندق و حصار چوبی مختصری داشت ودفاع کنندگان آن نیز عدهٔ قلیلی بودند در

(1) Viriathe (2) Numance

ضمن مخاصمت هم برومیها اظهار کرده بودند که ما برای مصالحه حاضریم وغرامت و گروگان میدهیم اما سردار رومی اسلحه و حربهٔ ایشانرا نیز مطالبه میکرد زیربار نرفتند وباز چندی مقاومت کردند چون لشکریان روم ازبابت سردی هوا و کمی آذوقه صدمهٔ زیاد میدیدند سردار جدید رومی تکلیف مصالحه نمود و ایشان پذیرفتند واسرائیکه گرفته بودند رد کردند و گروگان نیز دادند ولی چون حاکم جدید آمد آن مصالحه را باطل نمود و بشهر نومانس حمله برد اما مغلوب شد سردار دیگر آمد لشکریان او هم محصور وگرفتار گردیدند وقسم خوردند که استقلال نومانس را قبول کنند مجلس سنا این مصالحه را هم باطل کرد و سرداری را که معاهده بتوسط او شده بود برهنه و دست بسته به نومانس روانه نمود که تسلیم اهالی کند قبول نکردند و سردار را پس فرستادند عاقبت دولت روم معتبرترین سردارهای خودرا برای دفع این غائله روانه کرد و اوسیپیون خراب کنندهٔ کارتاژبود ابتدا به برقرار کردن نظم و ترتیب لشکر پرداخت اشخاص غیرلازم از قبیل خدّام و تجار و غیب گویان را که در اردو ازدحام کرده بودند خارج کرد مواشی وعرّاده ها وتخت خواب وسایر آلات وادوات تن پروری را نیز موقوف نمود و سپاهیان را مجبور کرد که مثل خود او روی کاه بخوابند و آنها را بکار واداشت و مشق داد و پخته و آزموده کرد آنگاه با شصت هزار نفر

بمحاصرهٔ نومانس پرداخت واز همه طرف راه آذوقه را براهالی آن‌شهر بست تا کرفتار قحط وبی‌قوتی کردیدند وهرچه خواستند سیپون باایشان محاربه کنند قبول ننمود چون دیدند بلیهٔ که برایشان واردشده لاعلاج است مصمم شدند بواسطهٔ هلاك‌خود را ازچنك رومیان نجات دهند یعنی غیرت ایشان قبول نکرد تسلیم شوند همه یکدیکر را بقتل رسانیدند وبیش از پنجاه نفر از ایشان کرفتار سیپیون نشدند درهر حال سردار رومی شهررا خراب کرد چنانکه امروز مکان آنهم بدرستی معلوم نیست واین واقعه آخرین جنك معتبر اسپانیا بود (۱۳۳)

(تسخیر پروانس) (۱) رومیها بکشتی رانی در وسط دریا راغب نبودند ومیخواستند حتی‌الامکان از کنار سواحل راه بپیمایند چنانکه هروقت میخواستند کشتی باسپانیا بفرستند بجای اینکه دریای مدیترانه را قطع کنند از کنار سواحل ایطالیا وفرانسه که آزمان موسوم به‌کل بود کشتی رانی میکردند یا اینکه لشکریان خود را از راه خشکی باسپانیا میبردند اما دراین مسافرت در کنار خلیج ژن (۲) وسواحل جنوب کل (۳) از جانب قبایل و سکنهٔ آن نواحی مزاحمت میدیدند

سکنهٔ کوهستان کنار خلیج ژن موسوم به لیکور (٤) بودند رومیها در صدد دفع ایشان برآمدند وقریب پنجاه سال برای این

(1) Provence (2) Gênes (3) Gaule (4) Ligures

مقصود کشمکش کردند ومکرر بلیات سخت کشیدند وعاقبت چهل هزار نفر از ایشانرا وادار کردند که بولایت سامنیوم مهاجرت نمایند و در آنجا اراضی بایشان داده مستقر نمودند بعد ازآن بقیهٔ آن جماعت را متدرجاً بدرون کوهستان راندند و ولایت لیکوری (۱) را تا جبال الپ متصرف شدند واز حرکات قبیحهٔ رومیان این بود که یکنفر از سرداران ایشان برای تحصیل اسرا و فروختن آنها بیکدسته از این قبایل که بکلی بیطرف بوده و صدمهٔ برومیها وارد نیاورده بودند حمله کرد هرکس را که در صدد مدافعه برآمد بقتل رسانید وسایرین را فروخت وبا وجود اینکه مجلس سنا بملامت و سرزنش او پرداخت وحکم کرد اسرا را رها کنند نپذیرفت واعتنا نکرد (سنه ۱۷۴)

اما تسخیر سواحل کل باینطریق واقع شد که شهر مارسیل (۲) که اصلا از آبادیهای یونانیها بود در سواحل دریا بمضی رج لشینها داشت وقبایل کوهستانی جبال الپ متعرض آنها میشدند بنا برین میبایست از قبایل مذکور جلوکیری نماید از آنطرف دولت روم هم برای آسایش خیال خود میخواست سواحل مدیترانه را تماماً در تحت تسلط خویش داشته باشد لهذا روم ومارسیل با یکدیکر در این باب متفق شدند ورومیها باهالی مارسیل در محاربهٔ با قبایل مجاور دریا کمك کردند وشهری در آن ناحیه

(1) Ligurie (2) Marseille

بنا نموده مهاجرین رومی به آنجا فرستادند و آن شهر اکس (۱) است که قدیمترین بلاد رومی کل میباشد

این مسئله منجر بنزاع رومیها با بعضی از قبایل کل گردید ومعتبرین طوائف کلوا که دراین مورد باروم زد و خورد کردند البرژ (۲) و اورون (۳) نام داشتند عاقبت اقوام مزبور مغلوب و مقهور شدند و مجلس سنا در خاك کل کنار دریای مدیترانه ایالتی تشکیل داد ازدریاچهٔ ژنو (٤) تاجبال پیرنه وآنرا ایالت رومی (٥) نامید وبمناسبت همین لفظ آن ناحیه بعدها باسم پروانس (٦) موسوم گردید ودولت روم برای مراقبت متصرفات جدید خود در طرف جبال پیرنه شهری رومی باسم ناربن (۷) بنا کرد

(فصل دهم)

نتایج فتوحات رومیان وتغییر احوال ایشان

تامائه سیم قبل ازمیلاد رومیها تماماً عمر خود را بدهقانی وتجارت و جنگجوئی میگذرانیدند وجز اعمال مذکوره اشتغالی نداشتند بخواندن و نوشتن و علم و ادب وصنعت وحکمت نمیپرداختند و از هرقسم تفنن و تفریح محروم بودند لکن چون ممالك واقعه در مشرق ایطالیا که سکنهٔ آن یونانی بودند بتصرف ایشان درآمد

(۱) Aix (2) Allobroges (3) Arvernes (4) Génève (5) Province romaine (6) Provence (7) Narbonne

وضع زندگانی ایشان بکلی تغییر یافت جمع کثیری از یونانیها در حال اسیری و غلامی بروم رفتند و جماعتی هم ازروی اختیار برای تحصیل معاش و ثروت ومکنت بدانجا شتافتند و با رومیها معاشرت کردند و در میان ایشان همه قسم مردم بود از طبیب و معلم و کاهن و مقلد و غیر ذلك همچنین بسیاری از رومیها در ضمن لشکر کشی دولت روم یا بعنوان تجارت بممالك شرقی رفتند و سنوات عدیده میان اجانب بسر بردند و باینواسطه آداب ورسوم و معلومات و خیالات جدیده دیدند و با آنها مأنوس شدند و بتدریج آداب و رسوم قدیمهٔ خویش را رها کرده ترتیبات یونانی اختیار نمودند

(تغییر عادات رومیها) از جمله تغییرات که در وضع زندگانی رومیها واقع شد درامر سکنی ومنزل بود در قدیم خانه های رومی کوتاه و یك طبقه وعبارت بود از یك عمارت مختصر که یك جانب آن کوچه و جانب دیگر حیاط بود بنیان عمارت از سنك و دیوارها از خشت خام و اندود از کاه کل اطاقها از یکدیگر بواسطه دیوارهای چوبی جدا میشد و کف آنها از سنك و کل و سفال مفروش بود عمارات ایشان دو در داشت یکی بجانب کوچه دیگری بسمت حیاط ازدر بزرك که درکوچه بودوارد دهلیزی میشدند واز آنجا به تالار بزرك خانه (۱) میرسیدند و در وسط

(۱) Atrium

سقف این تالار مابین چهار ستون چوبی سوراخ مربعی قرار میدادند که روشنائی از آن داخل اطاق شود لکن در وقت بارندگی آبهم از آن داخل میشد وبحوضی که درزیر قرارداده بودند میریخت در اطراف تالار بزرك اطاقهای کوچك میساختند ودر یك گوشهٔ خانه کانون واقع بود که مکانی متبرك محسوب میشد وبتهای خانوادهٔ (۱) وتخت‌خواب زن وشوهر نیز در آنجا بود غالب اوقات‌را اهل خانه درتالاربزرك بسرمیبردند وآنجاغذا میخوردند ومهمانان‌را میپذیرفتند وکارگاه بافندگی وصندوق ودولابچه که اسباب خانه را شامل بود نیز در آن تالار میگذاشتند

از مأئه دویم قبل از میلاد بنای تغییر وضع شد کانون را دراطاق مخصوص قرار دادند وبزرگان و اغنیا خانه های خویش را شبیه بعمارات یونانی بنا نمودند وسفره خانه وکتابخانه وحمام وحرمخانهٔ مخصوص ترتیب دادند و میز و صندلیهای مزین وتخت خوابهای مفرغی وظروف نقره وفرش وامثال آن فراهم کردند وازهرحیث مقلد یونانیها شدند

امالباس رومیهای قدیم بطورمتعارف یك قبای (۲) پشمی ساده بود که ازمرد ها تا زیر زانو واز زنها به‌نجهٔ پا میرسید ودرموقع تشریفات وامور رسمانه لباس بلندی (۳) از پشم سفید روی قبا میپوشیدند که تمام بدن را تا پاشنهٔ پا مستور میداشت ولی در صحرا

(1) Pénates, lar (2) Tunique (3) Toge

وهنگام زراعت قباهم دوبر نمیکردند فقط کمربندی داشتند وپارچهٔ که به کمر می بستند وتا زانو میرسید کلاه ایشان از نمد بود و کفش فقط پارچهٔ از چرم که کف پا را محفوظ میداشت ودر دست چپ انکشتری آهن بانگشت میکردند بعد از آنکه دولت روم بسط یافت وفتوحات کرد متدرجاً رومیان بتفصیل و تزئین لباس پرداختند پارچه های کتان وپنبه وپشم لطیف را از یونانیها و مشرق زمینی ها اخذ کردند و زنها و مردهای ایشان البسهٔ یونانی پوشیدند ودست از سادگی وخشونت قدیم بر داشتند

ترتیب خوراك رومیها هم درقدیم خیلی ساده بود غذای صحیح معتبر در شبانه روز یك مرتبه وقت ظهر میخوردند وآن عبارت بود از نان کرده وسبزی تازه یا سبزی نمك سود وغذا را روی میزی بدون سفره میگذاشتند وباقاشق یا انگشت صرف میکردند در مواقع مهمانی و ضیافت یك خوراك از گوشت یا ماهی یا تخم مرغ یا باقلا یا پیاز نیز اضافه میکردند با قدری میوه وشیرینی و شراب یافقاع مخلوط با آب ولی زنهای رومی هیچوقت شراب نمیخوردند و غالباً گوشت خوردن رومیها منحصر بود باوقاتیکه جوانی قربانی مینمودند اما غیر از غذای ظهر صبح و عصر نیز خوراك مختصری از نان وپنیر یا نان و کردو ومیوه و کمی شراب میکردند این بود وضع اکل وشرب رومیها در قدیم اما بعد از فتوحات اطعمه واشربهٔ ایشان نیز تنوع پیدا کرد وذوق

و سلیقه بیشتر شد غذای معتبر را هم در شبانروز دو نوبت قرار دادند یکی وقت ظهر دویمی هنگام شب و در هر نوبت مدت خوراك را زیاد کردند خوردن کوشت دائمی شد و به تفنن نیز پرداختند یعنی ماهیها و کوشت شکار و شرابهای متنوع فراهم کردند وبعادت یونانیها رسم شد که بخانهٔ دوستان رفته شرب کنند و هنکام خوراك روی تخت خواب دراز بکشند و بعضی اوقات تاجی از برك اشجار بر سر بکذارند وسازندکان را بنواختن ورقاصان را برقصیدن وا دارند تا درضمن خوراك تفریح واشتغال خاطر هم داشته باشند

زندکانی رومیهای قدیم ساده و یکسان بوده و صبح که از خواب بر میخاستند بعد از شست و شو و ادعیهٔ متداولهٔ خود تا شب مرد ها در صحرا بزراعت وزنها درخانه برشتن و بافندکی مشغول میشدند در شهر هم داد وستد دائمی نبود یعنی نه روز یکمرتبه بازار دایرمیشد واجناس خرید وفروش منحصر بود بکندم وچهارپا وبعضی اشیاء فلزی وچرمی و سفالی و تفنن و تفریح بهیچوجه نداشتند جز اینکه در عرض سال دو سه مرتبه در شهر روم جشن و عید میکرفتند و اسب دوانی و عراده رانی میکردند مسافرتهای رومیها هم بخوشی واقع نمیشد یعنی در خشکی پیاده طی طریق میکردند و راهها تنك و صعب بود ودر روی آب با قایقهای بسیار بطی حرکت میکردند اما بعد از فتوحات از این

حیثیات هم وضع زندکانی مردم روم تغییر کرد و اغنیا رسم عیش و عشرت آموختند صحرا ودهات را رها کردند ودر شهر خانه ها ساختند و تفرجات یونانیها را اختیار نمودند و از آن ببعد ضیافت دادن و اسباب تماشا و بازیهای مختلف فراهم آوردن و بجهت تفریح و تفنن بکنار دریا سفر کردن رسم و شایع کردید (تغییر عقاید رومیها) رومیها چون از قدیم الایام با یونانیهای جنوب ایطالیا مجاورت داشتند بعضی عقاید ایشان را اخذ کرده بودند لکن بعد از فتوحات با یونان مستقیماً مربوط شدند و با اعتقادات و ارباب انواع مردم آن مملکت مأنوس کردیدند تا کار بجائی رسید که خداوندان قدیم خود را با ارباب انواع یونانی مخلوط و مشتبه کردند هر یك از ارباب انواعی را که خود میپرستیدند با یکی از خداوندان یونانیها مطابقه نمودند و همان قسم صورت برای او فرض کردند و چون در بارهٔ ارباب انواع خویش حکایت و روایتی نداشتند همان قصص و وقایعی که یونانیها دربارهٔ معبودین خود نقل میکردند اخذ نمودند و بطریق مذکور زئوس (۱) رب النوع یونانی در نظر رومیها باژوپیتر (۲) مطابق کردید و همچنین سایر ارباب انواع و کم کم عادت برین جاری شد که ارباب انواع یونانی را باسامی رومی بخوانند واین اسم هنوزنزد مردم فرنکستان باقی است وما درانجا

(1) Zeus (2) Jupiter

اسامی ارباب انواع معتبر یونانی را با اسامی معبودین رومی که با آنها مطابق است دو مقابل یکدیگر درج میکنیم

Zeus	(زئوس)	Jupiter	(ژوپیتر)
Héra	(هرا)	Junon	(ژونن)
Pallas	(پالاس)	Minerve	(مینرو)
Artémis	(ارتمیس)	Diane	(دیان)
Héphaistos	(هفائیستس)	Vulcain	(وولکن)
Hermès	(هرمس)	Mercure	(مرکور)
Arès	(ارس)	Mars	(مارس)
Déméter	(دمتر)	Cérès	(سرس)
Aphrodite	(افردیت)	Venus	(ونوس)
Dionysos	(دیونیزس)	Liber, Bacchus	(باکوس - لیبر)
Poseidon	(پزیدن)	Neptune	(نپتون)

بعضی ارباب انواع یونانی از قبیل اپلن (۱) و کاستر (۲) و پلوکس (۳) را هم از قدیم الایام رومیها اخذ وقبول کرده بودند و بهمین اسامی میخواندند

گذشته از عقاید یونانی رومیها بعضی اعتقادات مذهبی مشرق زمینی‌ها را هم اخذ کردند چنانکه درمأئه سیم قبل از میلاد یکی از معبودین مصری را که سرابیس (٤) نام داشت بعضی از اهل روم پرستش

(1) Apollon (2) Castor (3) Pollux (4) Sérapis

مینمودند ومعبدی برای او بنا کرده بودند و مجلس سنا حکم بتخریب آن داد ولی هیچکس جرأت نداشت دست بجانب آن دراز کند عاقبت کنسول مجبور شد شخصاً اقدام نماید

در اواخر جنك دویم پونیك مجلس سنا چند نفر را باسپای صغیر فرستاد تا ربة النوعی را که یونانیها سیبل (۱) مینامیدند وبصورت سنك سیاهی ظاهر میساختند با جلال و شکوه تمام بروم آورده در معبدی جا دادند وکاهنین آن بت با لباس مشرق زمینی و آداب ورسوم خود در آنجا قرار گرفتند همچنین بعدها مجلس سنا یکی از ربة النوعهای کاپادس (۲) را پذیرفته درشهر روم برای او معبدی برپا کرد و او باسم بلن (۳) معروف بود و خدمهٔ او در بعضی موارد برای خشنودی خاطر او بدن و صورت خود را با چکش مجروح مینمودند از مملکت بابل هم جادوگران ومنجمین بسیار بروم می آمدند وفنون خویش را مجری ومعمول میداشتند و از غیب خبر میدادند

یکی از نتایج معاشرت رومیها با یونانیها بروز ضعف وسستی عقاید مذهبی بود باین معنی که اهل علم و دانشمندان یونانی بمعبودین خود بی اعتقاد شده و درك کرده بودند که روایات مذهبی ایشان اساطیر و خرافات است و آنچه مردم عوام دربارهٔ ارباب انواع معتقدند و نقل میکنند در حقیقت راجع بافراد بشر باشد و

(1) Cybèle (2) Cappadoce (3) Bellone

شایستهٔ مقام الوهیت نیست بزرگان و خواص روم هم چون با یونانیان محشور شدند همین حال را پیدا کردند در ظاهر آداب مذهبی را بعمل می آوردند اما در باطن بعقاید عوام بی اعتنا بودند و استهزا مینمودند و حتی یکی از رؤسای دینی روم وقتی گفته است هرچند در ملأ عام انکار ارباب انواع مشکل است ولی در خلوت جایز باشد

(ترقی علمی و صنعتی رومیها) رومیان قدیم کتاب و ادبیات نداشتند بعضی از بزرگان ایشان که در ممالک یونان برای لشکر کشی و جنگ رفتند با ادبا و حکمای یونانی ملاقات کردند و بذوقیات مایل شدند و بتکلم زبان یونانی که آنوقت لسان اهل علم بود پرداختند چنانکه فلامی‌نینوس سردار رومی وقتیکه بجنگ مقدونیه رفت یونانیها دیدند بخوبی بزبان ایشان تکلم میکنند و از این امر استعجاب کردند و اول کتابی که درتاریخ روم نوشته شده بزبان یونانی بوده و یکی از اعیان روم آنرا نوشته است خانوادهٔ سیپیون حکما و فضلا را دور خود جمع کرده با ایشان محشور بودند و پل امیل در منزل خود کتابخانهٔ از کتب یونانی که از پرسه پادشاه مقدونیه گرفته بود ترتیب داد و کم کم بزرگان دیگر روم هم باو دراین باب اقتدا کردند ضمناً بعضی اشخاص بترجمهٔ برخی از کتب یونانی بزبان لاتن که زبان رومیان بود مشغول شدند ومخصوصاً تئاتر های یونانی را ترجمه و تقلید کردند

و دو نفر از این تئاتر نویس های رومی که خیلی معروف ومعتبر میباشند پلوت (۱) و ترانس (۲) نام داشته اند

مردم روم چون هنوز خشن و بی ذوق بودند درك این قسم تمتعات لطیفه را بدرستی نمی نمودند چنانکه وقتی یکی از تئاتر های ترانس را درآورده بودند تماشا کنندگان صبر نکردند تاتمام شود رفتند و بتماشای جنك وحوش و سباع پرداختند لکن بعد از آن بتدریج باین قسم تمتعات ذوقی هم معتاد شدند ابتدا در موقع تماشای تئاتر ناظرین می ایستادند سناتور های روم تماشا خانهٔ ساختند و محل نظار را بطور پله‌کان ترتیب دادند که بتوانند بنشینند مجلس سنا حکم کرد آنرا خراب کنند و گفت رومیها باید آنقدر قوه ومردانگی داشته باشند که دروقت تفریح وتفنن هم بتوانند چند ساعتی سر پا بایستند

صنایع نقاشی و مجسمه سازی و معماری وموسیقی وامثال آنهارا نیز رومیها از یونانیها اخذ کردند ابتدا سرداران رومی که بممالك یونان رفته بودند اشیاء نفیسهٔ بلادیرا که مسخر کرده بروم بردند و چون بزرگان روم دیدند یونانیها باین اشیاء خیلی توجه و اعتنا دارند از راه تقلید و محض تفاخر ومباهات بتجسس وجمع آوری آنها پرداختند وکم کم ذوق هم پیدا کردند و دارا بودن مجموعه ها از پرده های نقاشی و مجسمه و ظروف نفیسه رسم و

(1) Plaute (2) Térence

معمول شد از آن پس اغنیا و بزرگان روم خانه های خویش را نقاشی و مزین میکردند و مثل یونانیها وامیداشتند مجسمه سازان مجسمهٔ ایشانرا بسازند و در جشنها و ضیافتها سازندگان یونانی بنوازند و ابتدای امر رومیها خود باعمال صنعتی نمیپرداختند و هنرمندان یونانی را بکار میگرفتند لکن بتدریج درمیان ایشان هم اهل صنعت و هنر پیدا شدند ومخصوصاً معمارهای قابل داشته‌اند رومیهای قدیم پسرهای خود را فقط ورزش و زراعت وآداب مذهبی می آموختند و در خانوادهای معتبر اگر از این حد تجاوز میکردند همینقدر بود که حروف الف با وارقام را بشناسند و اما تربیت دختر ها منحصر بود بر شتن و بافتن لکن بعد از فتوحات ملتفت شدند که این اندازه تربیت وتعلیم کفایت نمیکند لهذا بعضی از مردم یونان در روم مکاتب دایر کرده باطفال خواندن و نوشتن وحساب ونحو وصرف وموسیقی می آموختند واغنیای روم از اسرای یونانی برای اولاد خود لله ومعلم میگرفتند بعضی از دانشمندان هم در روم بجوانان رومی تدریس فلسفه و علم بلاغت نمودند ولی مجلس سنا از این امر اندیشناك شد و اشخاص مزبور را اخراج کرد و آموختن علم بلاغت ممنوع گردید اما بزودی در میان خانواده های باعضاءت رسم شد که جوانان خودرا بمدارس یونانی که در شهر آتن (۱) و جزیرهٔ ردس (۲) دایر بود

(1) Athènes (2) Rhodes

بفرستند وبایتواسطه بلاغت وفلسفهٔ یونانی نزد رومیان شیوع یافت هرچند رومیان بنا بر مسطورات فوق آداب وصنایع و هنرهای یونانیان را قبول کرده و در هر امر تقلید ایشانرا نمودند معهذا در باب موسیقی ورقص چندان پیروی رسم یونانی را نکردند واشتغال باین فنون را شایستهٔ مردمان ذیشان ندانسته لایق اشخاص مقلد ومسخره پنداشتند

(تغییر اخلاق رومیها) رفتار رومیان قدیم همه مبنی بر این بود که هرچه آبا و اجداد ایشان میکرده همان کار را باید بکنند وتمام عمر ایشان بکار و جنك و صرفه جوئی و امساك میگذشت وبنا برین زندگانی یکسان صعب خالی از نشاط وفرحی داشتند آنچه در نظرشان مرغوب و پسندیده بود قناعت وصرفه جوئی ومتانت ومناعت بود منتهای همت ایشان این بود که سردار با قساوت و امیر با مناعتی باشند و بطور روستائی و دهقانی زندگی کنند و مطابق همین اعتقاد از رجال قدیم خود با کمال اعجاب حکایتها میکردند از قبیل قصهٔ سنسیناتوس که سابقاً مذکور شده وحکایتیکه ذیلا نقل می نمائیم

میگفتند سردار موسوم به کوریوس دانتاتوس (۱) بعد از آنکه سامنیتها را مغلوب کرد آن طائفه نزد او سفرا فرستادند که اورا بالنسبه بخود پرسر شفقت آورند چون بحضور او رفتند سردار

(1) Curius Dentatus

با شهامت روی نشیمنی چوبی نشسته کاسهٔ چوبی در پیش داشت
ومشغول خوردن شلغم پخته بود فرستادگان سامنیت مبلغی پول
طلا باو تقدیم کردند نپذیرفت وگفت من خوشتر دارم برصاحبان
سیم وزر فرمانروا باشم تا اینکه خود صاحب سیم وزر باشم
اما بعد از آنکه رومیها فتوحات کردند و وضع سایر مردم را
دیدند آداب اجداد خود را شاق وناهموار دانستند وبزندگانی با
تنوع مرفه مایل شدند و اسباب تجمل و تنعم فراهم آوردند
سرداران رومی مقداری از طلا و نقره وجواهر ونفایسی که در
ممالك یونانی جمع شده بود بروم بردند وهنگامی که در مشرق
توقف داشتند مثل سلاطین وبا آن حشمت و جلال حرکت
میکردند و چون بروم میرفتند همان عادات و رفتار را شایع
ومتداول مینمودند وچون ناگهان از فقر بثروت رسیده بودند
در نمایش اموال خود اصرار داشتند وضیافتها ومهمانیهای سنگین
پر مخارج مینمودند وبنا برین بزرگان روم مقید بودند باینکه تمول
و مکنت زیاد داشته باشند ولی برای تحصیل این مکنت مقید
باختیار طریق صحیح نشدند وباینواسطه ظلم وغارت وچپاول وتقلب
و امثال این اعمال ناشایسته رائج گردید
از جمله تفنن ها وتفریحات رومیان این بود که در میدانهای بازی
غلامهای خودرا بمحاربهٔ با یکدیگر یا با وحوش وسباع وا میداشتند
یا اینکه سباع را در میدان رها میکردند وشکار جیان آزموده را

بقتل آنها مأمور میساختند واتفاق افتاده که در یك مورد متجاوز
از شصت پلنك بطریق مذکور بهلاکت رسانیده اند واما جنك
غلامان (۱) که عادتی بود که رومیها ظاهرا از مردم اتروسك
اخذ نموده بعد شرح آن خواهد آمد
زنهای رومی در قدیم الایام از خانه بیرون نمی آمدند ومراقبت
خدمتکاران خود بودند وبهترین تمجیدی که در بارهٔ زنی میخواستند
بکنند این بود که بگویند همیشه درخانه بسر میبرد ومشغول رشتن میباشد
شوهر ها بر زنها اختیار تام داشتند و میتوانستند در بارهٔ آنها
محاکمه کنند وحکم بقتل ایشان دهند حق طلاق دادن هم داشتند
لکن اجرای این حق شایع نبود
بعد از فتوحات نسوان رومی هم تغییر وضع دادند از خانه ها
بیرون آمدند و سوار عراده شدند و به تئاتر و تماشاگاه رفتند
و باجرای آداب مذهبی خارجی از قبیل آداب ایزیس (۲) ربة
النوع مصری یا سیبل ربة النوع آسیای صغیر پرداختند جهل و
بیکاری ایشان کافی السابق باقی بود اما آزادتر شدند و نوعی از
مساوجت هم مرسوم شد که زن بکلی در تحت اختیار شوهر نباشد و
اگر یکی اززوجین بخواهد ازدیگری منفصل شود بتواند وبعبارة اخری
طلاق معمول شد و در میان اغنیا خیلی شایع گردید تا آنجا که در
مائه اول قبل از میلاد مزاوجت را وصلی موقتی پنداشتند چنانکه

(۱) Combat des gladiateurs (2) Isis

بسیار اتفاق افتاده که یك مرد چهار یا پنج زن داشته باشد وحتی دیده شده که مردی زن خود را طلاق داده و بمزاوجت یکی از دوستان خویش در آورده است

تفاوتی که در احوال مردم روم واقع شد نزد همه پسندیده نبود وبعضی با این وضع مخالفت میکردند وعیب جوئی مینمودند از جمله کاتن (۱) باینواسطه معروف است که در حفظ رسوم اجدادی کوشش بسیار داشته و سرگذشت او خالی از غرابتی نیست

(سرگذشت کاتن) این مرد در سنه ۲۳۲ در یکی از بلاد کوچك لاسیوم متولد شده خانوادهٔ او ملاّح ودهقان بودند و خود او هم در ابتدای عمر مشغول زراعت بوده در سن هفده حسب الرسم سپاهی شد و جزء لشکری که با انیبال محاربه میکرد داخل گردید و بواسطهٔ شجاعت وحسن بیان وتحمل ریاضت طرف توجه شد همیشه پیاده راه میرفت و هرگز شراب نمیخورد در محاربات از جای خود بهیچوجه منحرف نمیشد و ضربات سخت میزد و هیاهو میکرد و برای ترسانیدن حریف چهرهٔ خویش را دهشتناك مینمود چون بسر منزل خود برمیگشت باز بدهقانی مشغول میشد در صحرا در تابستان برهنه بود و زمستان فقط یك قبا میپوشید و در خوراك باغلامان خود شریك و همراه میشد و چون خوب تقریر وبیان میکرد هر وقت همسایه های او در روم با کسی مرافعه داشتند از

(1) Caton

جانب ایشان وکالت قبول میکرد و بمرافعه میپرداخت تا اینکه یکی از اعیان که با او همسایه بود ملتفت احوال او شده تشویق کرد که بروم برود و معروف شود چنین کرد ومردم اورا برای مناصب دولتی انتخاب کردند از جمله وقتیکه سیپیون بافریقا لشکر کشیده بود کاتن صندوقدار او شد ودر آنجا ملاحظه کرد که سردار بلشکریان زیاد پول میدهد مطلب را باو اظهار کرد و گفت این خلاف رسم قدماست سیپیون جواب داد من صندوقداری باین باویك پنی لازم ندارم کاتن با او عداوت پیدا کرد وچون بروم باز گشت حکایت کرد که سیپیون پول دولت را تبذیر میکند و بعیاشی خود مشغول است باری بعدها بحکومت جزیرهٔ ساردنی (۱) مأمور گردید وانوقت عادت براین جاری شده بود که حاکم هرچه میخواست از مردم میگرفت و هرجا میرفت جمع کثیری از دوستان و خدام و اجزا همراه خود میبرد و اهل ولایت میبایست تحمل مخارج آن جماعت را بنمایند کاتن این ترتیب را معمول نمود از مردم هیچ چیز قبول نکرد و هرجا میخواست برود پیاده میرفت و فقط یك نوکر همراه داشت که لباس یا اشیاء لازمه را با او حمل کند سابقاً در نزد رومیها رسم بود که نسوان نباید جواهر بزنند و سوار عراده شوند وقتیکه کاتن کنسول شد مردم از مجلس ملی خواهش کردند این قانون را منسوخ نماید چنین شد اما کاتن

(1) Sardaigne

جد و جهد بسیار کرد که آن قانون برقرار بماند وازجملهٔ حرفهای او درآن موقع این بود که گفت تمام مردهای دنیا صاحب اختیار زنهای خود میباشند ما رومیها که صاحب اختیار تمام مردم هستیم میخواهیم در تحت حکم زنهای خویش باشیم

کاتن سفری بفرمانفرمائی لشکر اسپانیا رفت و چهار صد قلعه گرفته خراب کرد و هرچه بدست آورد میان سپاهیان تقسیم نمود وبرای خود سهمی قرار نداد بلکه اسب خویش را هم فروخت که برای دولت خرج زیاد نتراشد

از یونانیها تنفر داشت و میگفت هروقت ادبیات و کتب این جماعت میان ما منتشر شود کار ما خراب خواهد شد وبا آنکه یونانی میدانست در سفری که بیونان کرد هرگز به آن زبان تکلم نمود وقتی یونانیها با دولت روم گفتگوئی داشتند سه نفر ازبزرگان فلاسفهٔ خود را بمحض صورت دادن کار بروم فرستادند و ایشان در اجتماعات عمومی رومیان نطقها میکردند و مردم از روی میل و توجه گوش میدادند ازجمله روزی یکی ازآنها درباب ظلم و عدل تحقیق میکرد ضمناً گفت قدرت و عظمت روم مبنی بر ظلم است و رومیان بواسطهٔ ظلم بصاحب اختیاری دنیا رسیده اند کاتن چون از این حرفها مطلع شد بمجلس سنا گفت باید این اشخاص را که چنین تقریر و بیان خوب دارند و گفته های خود را برمردم واضح ومسلم میسازند کارشان را زود انجام داد

تا بروند و خیالات جوانان ما را فاسد و مشوب ننمایند

در مراجعت از اسپانیا بواسطهٔ خدماتیکه کرده بود برای او اسباب تشریفات نصرت فراهم آوردند واین بالا ترین مقامی بود که برای یکنفر از اهل روم ممکن بود حاصل شود وغالباً کسیکه باین شرافت نایل میگردید زیر دست دیگری نمیشد اما کاتن محض خدمت بوطن رعایت این امر را نکرده در جنگهای انطیوکوس تابع سیپیون گردید

بنا بر قیدی که کاتن بصرفه جوئی و حفظ رسوم قدیمه داشت چنانکه سابقاً ذکر شد با سیپیون افریقائی و آسیائی عداوت میورزید و اسباب فراهم آورد که از افریقائی حساب و صورت خزائن انطیوکوس را مطالبه نمودند او دفتر و حساب را بمجالس سنا پرده پاره کرد و گفت قبیح است که آدمی را که چهارصد کرور بخزانهٔ دولت نفع رسانیده برای حساب هشت کرور توهین نمایند لکن کاتن از خیال خود منصرف نشده وا داشت آن سردار را متهم کردند باینکه از پادشاه سوریه پول گرفته وبا او مصالحه کرده است روزی که این مرافعه طرح شده بود سیپیون بمدعیان وعموم مردم که حضور داشتند خطاب کرده گفت دو چنین روزی بود که من اینبال و کارتاژیان را مغلوب نمودم درین روز مرافعه ومحاکمه جایز نیست بیائید با من به کاپیتل برویم وشکر خداوندان را بجا آوریم و شما هم دعا کنید خداوندان همیشه

سر داراني مثل من بشما عطا نمايند مردم روم از شنيدن اين
كلمات تغيير حال دادند وتبعيت او را نمودند واز خيال محاكمهٔ
او منصرف شدند اما سيپيون چون ديد مدعيان او درصدد توهين
وآزار او ميباشند از شهر روم مهاجرت نمود وكاتن با برادر او
يعني سيپيون آسيائي نيز همين قسم رفتار كرد وسبب شد كه دولت
روم اموال او را ضبط نمود باري چون كاتن در امور سخني
ودقت فوق العاده داشت ده سال بعد از رسيدن بمقام كنسولي
برتبهٔ سانسور منتخب شد واز آنجائيكه در اين شغل و منصب
كارهاي نمايان كرده همچنان بلقب سانسور باقي مانده چنانكه در
هر مورد او را كاتن سانسور ميخوانند بسياري از اعضاء
مجلس سنا را بجرم اينكه تجمل و جلال اختيار كرده بودند از
عضويت انداخت براي اسباب زينت ماليات گزاف بست خانه‌هائيرا
كه در كوچه پيش آمده بود خراب كرد آبهائي را
كه بزرگان براي مشروب ساختن خانه وباغهاي خودميبردند برگردانيد
و از اين قبيل اعمال بقدري صورت داد كه مردم روم براي او
مجسمه برپا كردند ودرپاي آن نوشتند (اين مجسمه براي كاتن ساخته
شده بواسطهٔ اينكه در ايام سانسور خود روم را كه ازفساد اخلاق
رو بخرابي ميرفت مجدداً بلند كرد وترقي داد)

چون كاتن بزرگان را متهم ميكرد باينكه مال دولت را صرف تجمل
خود مينمايند بسياري از ايشان با او دشمن شدند ومكرر او را

مقصر كردند اما مردم حامي او بودند ونميگذاشتند آسيبي باو برسد
كاتن بسرپرستي زوجه و اولاد خود نيز كمال قدرا داشت پسر
خويش‌را شخصاً تربيت كرد وصرف ونحو وقوانين ملكي و سواري
وشنا وعلم جنك باو آموخت وبراي او مخصوصاً كتابي دراعمال و
رشادتهاي روميان قديم نوشت، همچنين رساله‌ٔ در علم فلاحت
تصنيف نموده است

اعتقاد كاتن اين بود كه هر فردي مكلف است باينكه تحصيل ثروت
كند ومتمول شود كنيز وغلام بقيمت نازل ميخريد و چون پير
ميشدند وازكار ميافتادند براي اينكه نفقه ندهد آنها را ميفروخت
ومبكفت كاوهاي پير و آهن پاره هاي كهنه وغلامان فرتوت را بايد
بفروش رسانيد وخانه دار صحيح آنست كه همواره بايع‌باشد نه مشتري
خلاصه كاتن فرد كامل و نمونهٔ صحيح روميان قديم بود كه بايد در
زراعت ومحاربه خوب ازعهده برآيند ودوراه وطن جان فشاني كنند
هم بخود سخت بگيرند هم بديگران وامين وصرفه جو وخسيس باشند

فصل يازدهم

(تغيير وضع روميان ازحيث طبقات ناس وامورسياسي)

(انهدام اواسط الناس) دو بدو امر عموم روميان عبارت بودند
از ملاكين جزء كه شخصاً مباشر زراعت اراضي خود ميشدند ودر
موقع حاجت همين اشخاص بجنك ميرفتند و انجمن ملي نيز مركب

از ایشان بود اما چون در مأئه دویم دولت روم در خارج ایطالیا جنك پیدا کرد و لشکر بممالك بعیده فرستاد دهاقین که جزء اردو بودند نمیتوانستند هرسال برسر املاك خود مراجعت نموده بزراعت مشغول شوند ناچار اراضی ایشان بایر میماند بسیاری از آن ملاکان در نواحی مشرق وافریقا و اسپانیا تلف شدند وبعضی دیگر درممالکی که تسخیر کرده بودند ماندند یا اینکه جنگجوئی را پیشهٔ خود قرار داده معاش خویش را از همان ممر حاصل نمودند از طرف دیگر چون از افریقا و جزیرهٔ سیسیل (صقلیه) گندم بروم حمل میشد قیمت غلهٔ تنزل کرده و ملاکی در ایطالیا برای امر معاش کفایت نمیکرد و بنابراین اراضی دهاقین را کم کم اعیان و اغنیا میخریدند واز اجتماع آن املاك جزء املاك کلی تشکیل میدادند و مرتع یا تاکستان یا باغ میوه احداث مینمودند وغلامان زرخرید خویش را به کله داری یا امور فلاحتی در آن املاك وسیعه وادار میکردند تا کار بجائی رسید که باقی نماند مگر معدودی از ملاکین عمده و جماعتی از بندگان وعدهٔ خرده مالك همواره کم شد وضع زندگانی خانواده های ملاك عمده نیز بواسطهٔ اینکه مکنت و ثروت گزاف دارا میشدند بالنسبه باواسط الناس تفاوت کرد شیوهٔ بزرگان وسلاطین مشرق زمین را اختیار نمودند خدم وحشم زیاد برای خود قرار دادند مطاع و مختار مطلق شدند وزیر دستان معتاد باطاعت ومتابعت خیالات و هواهای نفسانی ایشان گردیدند بعبارة اخری تمام مردم منقسم

شدند بجماعتی از اعیان متمول وگروهی از فقرا وبندگان زرخرید و طبقهٔ اواسط الناس ازمیان رفت وبنابرین بین مردم روم اختلاف احوال کلی دست داد

اختلاف احوال بین مردم روم مثل سابق از حیث حقوق نبود زیرا که امتیازات بین پاتریسینها و اهل پلب منسوخ شده و همه از حیث حقوق متساوی بودند لکن مساوات فعلی حاصل نشده بلکه بنابر شرح مسطور در فوق از حیث دیگر اختلاف شدّت یافته و باز هیئت اجتماعیهٔ رومی اعیانی (۱) وترتیب ان از قرار ذیل بود (نجبا) طبقهٔ اول مردم روم نجبا (۲) بودند یعنی کسانیکه اقلا یکی از اجداد ایشان دارای منصبی از مناصب محترم دولت روم بوده زیرا که در آن دولت داشتن مشاغل عالیه اسباب حصول شرف و افتخاری بود که بعد از انفصال شخص از آن شغل باز برای خود و خانواده و اعقاب او باقی میماند کسانیکه دارای آن منصب میشدند حاشیهٔ لباس رسمی (۳) خود را ارغوانی میکردند ونشیمن ارعاج برای خویش ترتیب میدادند و حق داشتند تمثال (٤) برای خود بسازند وآن تمثال عبارت بود از مجسمهٔ ایشان که از موم یا نقره میساختند و علائم و نشانهای منصبی را که متقلد بودند بان نصب مینمودند واین تمثال را نزدیك کانون خانه و ارباب انواع خانگی قرار میدادند و در واقع بمنزلهٔ بتی واقع میشد وهرگاه یکی ازاهل

(1) Société aristocratique (2) Nobles (3) Toge (4) Image

خانه وفات میکرد تمثال های خانواده را بیرون آورده روی یك عراده گذاشته پیشاپیش تشییع کنندگان جنازه حرکت میدادند و باین طریق از کوچه های شهر عبور میکردند تا بمیدانی که محل اجتماع عمومی بود میرسیدند و آنجا یکی از خویشان شخص متوفی در حضور جمع شرحی ازاو تمجید میکرد و مفاخر و اعمال مهمهٔ اعضای خانواده را خاطر نشان مینمود وهر خانوادهٔ که تمثالهای آن زیادتر بود درجهٔ نجابتش عالیتر ملحوظ میشد چنانکه مصطلح بود ومیگفتند نجابت یك تمثالی نجابت چند تمثالی وقس علی ذلك غالباً رومیها وقتیکه میخواستند کسی را برای شغلی انتخاب کنند از اشخاصیکه رتبهٔ نجابت داشتند اختیار میکردند و بنابرین تمثالها در خانواده های معدود جمع میشد چنانکه در شهر روم بیش از سیصد خانوادهٔ نجیب نبود و اعضای مجلس سنا از همین خانواده ها بودند و تمام امور دولت را اداره مینمودند

(را کبین) طبقهٔ دویم مردم روم را کبین یعنی سواران (۱) بودند باین معنی که در قدیم الایام در لشکر روم سواری اختصاص باغنیا داشت چه مخارج سپاهیان بعهدهٔ خود ایشان بود و دولت چیزی نمیداد ازمأنه دویم ببعد از اهل روم کسی جزء لشکرسوار نبود زیرا که سواران لشکر روم همه از اجانب بودند معهذا کسانیکه بضاعت وتمول داشتند نظر برسم قدیم که این قبیل اشخاص

(1) Chevaliers, ordre équestre

سوار میشدند کما فی السابق موسوم بسوار بودند

درقدیم رومیان پول زیاد نداشتند واکثر فقیر بودند لکن فتوحاتیکه در ممالك خارجه نمودند باعث شد که بزودی ثروتهای گزاف برای ایشان حاصل شد ودر روم پول وفور پیدا کرد و باینواسطه نرخ مرابحه درآنجا تنزل نمود وحال آنکه در ممالك دیگر ترقی داشت وبنابراین بسیاری از رومیها بصرافی اشتغال یافتند و بمعاملهٔ پول پرداختند ومتمول گردیدند یعنی درزمرهٔ سواران محسوب شدند علاوه برین درهر مملکتی که مسخر رومیان میشد استخراج معادن نقره واخذ گمرك و سایر عایدات دولتی را مخصوص خود میکردند ولی دولت روم این قسم امور را درتحت ادارهٔ دولتی در نیاورد فقط آنرا باشخاص متمول یعنی سواران مقاطعه میداد ودراینصورت آن اشخاص پوبلیکن (۱) خوانده میشدند تجارت وتجهیز سفاین وحمل کندم وچوب و غلام نیز اختصاص بسواران داشت زیرا که نجبا از این قسم اعمال ممنوع بودند بنابرین سواران یعنی متمولین در ادارهٔ امور ملکی داخل نبودند ولی اعمال با منفعت همه اختصاص بایشان داشت وبعد از اعیان از همه کس محترم تر بودند وهر وقت یکی از ایشان بموجب انتخاب ملت دارای منصبی از مناصب محترم میشد از رتبهٔ سواران خارج وجزء نجبا و اعضاء سنا محسوب میگردید و پسرش نجیب یك تمثالی خوانده میشد

(1) Publicains

(اهل پلب) رومیهائیکه نه نجیب بودند نه راکب تشکیل طبقهٔ پلب (۱) را میدادند و دو قسم بودند بعضی از آنها در دهات لاسیوم وسابین سکنی داشتند و از اولاد اقوام لاتن وسابن بودند که سابقاً مغلوب رومیان شده و بعد جزء ملت روم محسوب گردیده وروز بروز جمعیت ایشان کم میشد برخی دیگر اهل شهر بودند یعنی در روم مسکن داشتند و عدهٔ ایشان رو بتزاید بود زیرا که از اولاد دهاقین بودند که دهات را ترك کرده در شهر سکنی اختیار میکردند یا از اعقاب اجانب بودند که بعنوان بندگی بزرگان رومی آنهارا بروم آورده وبعدها آزاد کرده وباینواسطه جزء ملت روم شده بودند این اشخاص غالباً بفقر و فاقه میزیستند زیرا که مشاغل پر منفعت براکبین تعلق داشت واعمال پست وحقیر را هم بندگان مباشر میشدند فقط مزیتی که برای ایشان بود این بود که جزء ملت روم محسوب شده و دارای حقوق رومی بوده و هیچیك از بزرگان روم حق نداشت ایشانرا چوب بزند یا محکوم بقتل نماید وبنا برین در ولایات متعلقهٔ بدولت روم از شر حاکم محفوظ بودند زیراکه حکام رومی در ولایات اختیار جان و مال سکنه را داشتند علاوه برین طبقهٔ مزبور حق داشتند لشکری بشوند وجزء انجمن ملی رأی بدهند ودر انتخاب صاحبان مناصب ومشاغل دخیل باشند ودر جشنها وتماشاهای عمومی

(1) Plèbe

رومیان حاضر شوند وبرای نشانهٔ رومی بودن لباس رسمی رومیان را به پوشند

اهل پلب بواسطهٔ کثرت فقر و نداشتن وسیلهٔ معاش غالباً سمت کلیان (۱) اختیار میکردند باین معنی که اغنیاء رومی محض اظهار تشخص و علو شأن میل داشتند جمعیت زیاد در اطراف ایشان باشد لهذا هرکس جمعی از رومیان فقیر را درتحت حمایت و رعایت خویش میگرفت و عنوان قدیم کلیان را که ازمیان رفته بود باینطریق تجدید نمودند وکلیانها بزرگانی را که در تحت رعایت ایشان بودند خواجهٔ (۲) خود میخواندند وهر صبح اول طلوع آفتاب لباس رسمی رومی را دربرکرده بدر خانهٔ خواجه میرفتند و در کوچه ها مثل خدام بدنبال او میافتادند خواجه هم در عوض به کلیانهای خود آذوقه و پول میداد وازایشان نگهداری مینمود.

(بندگان) قبل ازفتوحات هریك از رومیان شخصاً در ملك خود زراعت میکردند وکسانیکه املاك وسیعه داشتند کلیانهای خویش را باینکار میگماشتند لکن چون رومیها بجنك رفتند واقوام وملل خارجی را درتحت تبعیت خود درآوردند بندگان و غلامان زیاد داراشدند زیرا که امرای جنگی وسکنهٔ بلادی که بقهر وغلبه بتصرف رومیان در میامد تعلق بغلبه کنندگان پیدا میکردند وحکم زورخرید داشتند و بعرض بیع شرا در میامدند و در شهر روم

(1) Client (2) Patron

بازاری بود مخصوص خرید و فروش بندگان و در آنجا زن و مرد و بچه برای فروش حاضر بود و برای معرّفی ورقهٔ بکردن هریك آویخته معین میکرد که چند سال دارد و اهل کجاست و محسنات ومعایب او چیست و اولاد بندگان هم غلام خانزاد صاحب خود بودند وکلیهٔ بندگان هیچ حقی نداشتند نه مالك میتوانستند بشوند نه زن بگیرند نه شوهر بکنند و نسبت بصاحب خود میبایست اطاعت مطلق داشته باشند اگرچه ایشانرا امر به جنایات ومنهیات نماید و بنابرین آقاهر قسم رفتار میخواست از زدن و بستن و عذاب کردن وکشتن با غلام خود میکرد و اگر غلام مخالفت مینمود یا فرار میکرد دولت باقای او در گرفتن و مطیع کردن او معاونت مینمود و اگر کسی غلام فراری دیگری را نگاه میداشت مسئول بود وبمنزلهٔ دزد واقع میشد

بندگان هم دو قسم بودند بعضی در دهات کار میکردند و برای مالك خود زراعت و شبانی و باغبانی مینمودند برخی در شهر خدمت باقا میکردند و پیشخدمت و فراش و طباخ و حمال و مهتر و مقلد و میرزا و دایه و لله بودند بعضی اشخاص هم بندگان خویش را بصنایع و حرف وا میداشتند و حاصل زحمات ایشانرا ضبط میکردند یا اینکه آنهارا بدیگران کرایه میدادند و باینطریق وسیلهٔ انتفاع مینمودند در بنصورت معلوم است که حال بندگان چگونه بوده است هرگاه آقای ایشان

با مروت وبا انصاف ورقیق القلب بود چندان بایشان سخت نمیگذشت اما اکثر خلاف این اتفاق میافتاد و آقایان با غلامان مثل حیوان بلکه بدتر رفتار میکردند آنهارا بچهت میزدند ومجروح میساختند وسیاستهای شدید مینمودند از قبیل داغ کردن وخفه کردن وبدار زدن و غیر ذلك و بنابرین بندگان رومیها از حال طبیعی انسانی خارج میشدند بعضی حال سبعیت و لجاجت پیدا میکردند برخی مطیع وبیغیرت وتنبل وبیکاره ورذل وبیمارمیشدند

صاحبان غلام حق آزاد کردن او را نیز داشتند و غلام چون آزاد میشد باز میبایست باقای سابق اطاعت کند اما دارای حقوق ملیت رومی میگردید وتفاوتی که با سایر افراد ملت روم داشت این بود که داخل لشکریان نمیتوانست بشود و بمشاغل ومناصب عالیه هم نمیرسید ولی اعقاب او بتدریج از این حال ننك خارج میشدند وبا سایر مردم یکسان میگردیدند

(تعداد نفوس) برای اینکه رتبه و مقام هریك از مردم روم معلوم باشد هر پنجسال یکمرتبه در آن شهر بتعداد نفوس وتعیین مراتب اقدام میشد واین عمل را سانس (۱) میگفتند و برای اینکار دونفر از رجال دولت بانتخاب ملت مأمور بودند و محترم ترین رجال محسوب میشدند وایشانرا سانسور (۲) میگفتند وقتیکه سانسور میخواست تعداد نفوس نماید میبایست تمام مردم

(1) Cens (2) Censeurs

روم را در شان دو مارس احضار کند و یك یك بنوبت خود بحضور او بروند واسم وسن و ولایت وطائفه و سنوات خدمت نظامی خود را با مقدار تمول خویش بگویند و سانسور این جمله را در دفاتر ثبت میکرد و حق داشت که اگر کسی بضاعت خود را زیاده از آنچه هست بگوید بنا برعلم خود کمتر ازمبلغی که او گفته بنویسد ودر بارهٔ کسی اگر اعتراضاتی دارد یادداشت کند از قبیل اینکه در جنك دلاوری ننموده یا باعیال و اطفال خویش بد سلوك کرده یا ملك خود را بخوبی زراعت نکرده یا مراسم دینی را چنانکه باید مرعی نداشته وقس علی ذلك وهرگاه سانسور دربارهٔ کسی از این قبیل تعرضات مینمود آنشخص تنکین میشد علاوه بر این سانسور میبایست فهرست قبایل و اعضاء آنها را هم ترتیب دهد و حق داشت که اگر مصلحت بداند یکی را که در قبیله و رتبهٔ معینی بوده در رتبهٔ دیگر ثبت کند یا محض تخفیف او در جزء هیچ قبیله اورا محسوب ندارد همچنین اسامی را کبین و سناتورها (۱) یعنی نجبا را میبایست ضبط نماید وبرای این مقصود بدفاتر سابق رجوع میکرد واشخاصی را که تازه دارای مناصب محترمه شده و در حوزهٔ نجبا ورود کرده نیز قلمداد نموده برفهرست سابق میافزود اما حق داشت که اگر یکی را بنا بر رفتار نا شایستهٔ او لایق نجابت نداند اسم اورا محو

(۱) Sénateurs

کند چنانکه اتفاق افتاده که یکنفر سناتور بواسطهٔ اینکه ظروف و آلات نقره زیاد داشته از این رتبه محروم شده دیگری بعلت اینکه زن خود را طلاق داده یا در حفظ شئونات مقبره های خانوادهٔ خود مسامحه نموده از درجهٔ نجابت خارج گردیده است بنا برین سانسورها صاحب اختیار شرف و آبروی مردم بودند وبواسطهٔ این قدرت حفظ آداب ورسوم قدیمه را مینمودند باری چون عمل سانس تمام میشد سانسورها مردم را بیکجشن مذهبی معتبری دعوت میکردند باینطریق که عموم افراد ملت روم در شان دومارس حاضرشده هرکس دررتبهٔ خود قرار میگرفت آنگاه یك گاو ویك میش ویك خوك آورده سه مرتبه دور مجمع گردش میدادند وبقربانی مارس که رب النوع حافظ شهر روم میدانستند ذبح میکردند واین عملرا وسیلهٔ تهذیب وتصفیهٔ شهرروم میپنداشتند وبانجهت آنرا تطهیر (۱) مینامیدندبعدن سانسورمراز آدم را مرخص میکرد وخود بمعبدی رفته بیادکار این جشن مینی کوبیده دفاتر تعداد نفوس را که ترتیب داده بود آنجا امانت گذاشته از شغل سانسور استعفا میداد

(کیفیت مجلس سنای روم) اعضاء سنا اشخاصی بودند که سابقاً دارای مناصب محترمهٔ دولت شده و بنابرین نجیب ترین و متمول ترین مردم بودند وبانجهت درواقع مجلس سنا دوامور دولتی اختیار تام داشت لکن ترتیب قدیم همواره مرعی بود یعنی بصورت ظاهر

(۱) Lustration

سنا فقط مجلسی بود که صاحبان ازمهٔ امور باآن مشاوره میکردند ومر وقت کنسول میخواست ازسنا استشاره کند اعضارا بتوسط منادی خبر ودعوت میکرد درمعبدی درفوروم (۱) جمع میشدند کنسولها روی صندلی عاج خود جلوس میکردند سناتورها روی نیمکتهای چوبی می‌نشستند ریاست مجلس باکنسول بود واومطلب را عنوان میکرد واستشاره مینمود که چه باید کرد وازیك یك اعضاء رای میخواست وآنها عقیدهٔ خودرا اظهار مینمودند و غالباً چندنفر اول چون رای میدادند مابقی همان رای‌را تبعیت میکردند گاهی اوقات هم محض تسهیل امر کنسول یکی از آرارا ذکر کرده میگفت هرکس بااین رأی موافق است بطرف یمین رود آنگاه سناتورها از هم جدا شده بعضی بیمین و برخی به یسار میرفتند پس از آن عدهٔ آرا را شماره کرده نتیجه را بدست میاوردند وکنسول مجلس را ختم میکرد و رائی که از سنا بیرون می آمد سناتوس کنسولت (۲) میگفتند

مرکز زندگانی سیاسی رومیان میدان فورم بود واقع مابین تپه های پالاتن وکاپیتل یکطرف ان معبدی بود که مجلس‌سنا آنجا منعقد میشد و اطراف دیگرهم معابد وابنیهٔ دیگر بود در خود میدان فوروم مجلس ملی انعقاد میافت و در این مجلس غالباً یکنفر وکیل الرعایا ریاست داشت برای مردم بیان میکرد که مقصود از انعقاد مجلس

(1) Forum (2) Senatus-Consulte

چیست پس از آن اگر کسی از افراد ملت حرفی داشت بمحل تنطق (۱) میرفت و آن صفحهٔ بود فی الجمله بلند بشکل مربع و متکلمین در آنجا میبایست بصوت بلند حرف بزنند و بواسطهٔ کثرت جمعیت وهمهمه وقیل وقال ایما و اشاره وتدابیر عملی را نیز بحد نطق وبیان خویش نمایند

دراوایل امر که جمعیت شهر روم زیاد نبود هر وقت بنای انتخاب یکی از ارباب مناصب میشد رومیان در فوروم اجتماع میکردند اما بعدها آن محل کنجایش کلیه مردم روم را نداشت ومجبور بودند درشان دو مارس اجتماع کرده رای انتخاب صاحبان مشاغل رأی دهند و اشخاصیکه میل داشتند منتخب شوند میبایست داوطلبی خود را اعلام کنند وروزهائیکه بازار دایر بود لباس سفید پوشیده بمحلی که همه کس ایشانرا میتواند به بیند میرفتند وبا مردم حرف میزدند ومهربانی مینمودند وخواهش وتمنا میکردند که برای ایشان رأی دهند دو روز انتخاب مردم در شان دو مارس جمع میشدند و بهریك قطعهٔ از چوب داده میشد که اسم منتخب خود را روی آن بنویسند بعد از آنکه مینوشتند یك یك آمده قطعه چوب را در ظرفی میگذاشتند و از ملاحظهٔ کلیهٔ آن قطعات نتیجهٔ رأی ملت بدست میامد و منتخب معلوم میشد و این ترتیب بالنسبه جدید بود زیرا که در قدیم هریك از افراد ناس

(1) Tribune

میبایست اسم منتخب خویش را به آواز بلند بگوید و باینطریق رأی بدهد

در موقع انتخابات و رأی دادن بعضی تقلبات هم واقع میشد و کم کم معمول شده بود که اشخاص داو طلب بمردم پول میدادند که در حق ایشان رأی بدهند

(صاحبان مناصب) دارا بودن مناصب و مشاغل در روم شرف وافتخار (۱) خوانده میشد وآنرا جزء کار نمیدانستند و حق الزحمه و مواجب در ازای آن نمیدادند بلکه کسانیکه باین شرف نایل میشدند مخارج کراف هم میبایست بکنند و این نیز علتی بود برای اینکه اغنیا و غالباً نجبا فقط دارای مشاغل و مناصب شوند ولی مدت اشتغال یکنفر بیك شغل وبودن او در آن رتبه کمافی السابق یکسال بود و بعد از انقضای این مدت نمیبایست مجدداً برای همان عمل انتخاب شود وهرکس دارای هر شغلی بود اقلا یکنفر همکار نیز داشت که رقیب و همشأن او بود کم کم برای دارا شدن هر منصبی سنی هم معین کرده بودند واگر کسی بسنی که برای شغلی تجدید شده نرسیده بود برای آنکار او را انتخاب نمیکردند مشاغل مختلفه را هم در مراتب چند قرار داده بودند که هرکس بترتیب میبایست دارای آنها شود و قرار بر این بود کسیکه داو طلب منصبی میشود اقلا در ده جنك جزء قشون

(1) Honneur

خدمت کرده باشد در آنصورت اول رتبهٔ که حاصل میکرد منصب صندوقداری (۱) بود که در بیست و پنج سالگی بدان نایل میگردید عدهٔ صندوقداران متدرجاً به بیست رسید و وظیفهٔ ایشان اینکه تحویلدار ومحاسب یکی از ارباب مناصب عالیه باشند رتبهٔ دویم مأموریت حفظ نظم و امنیت کوچه ها و بازارها ونگاهداری طرق وشوارع بود وصاحب آن شغل را ادیل (۲) میگفتند ورتبهٔ وکیل الرعایا (۳) نیز در همین درجه بود وهر چند بعد از حصول مساوات حقوق بین مردم مختلف روم وکیل الرعایا چندان کاری نداشت معهذا حق داشت در موقع ضرورت انجمن ملی را منعقد کند و در هر امری چون رأی مخالف (٤) مبداد آن امر موقوف میشد

بعد از طی این مراتب شخص بمقام پرتور (٥) و بعد بدرجهٔ کنسول میرسید پرتورها وکنسولها فرمانده لشکر وحاکم ولایت بودند وحق داشتند که در وقت حاجت انجمن ملی را منعقد کرده در آن مجمع ریاست نمایند وبین مردم داد رسی کنند وحکم بعقوبت ومجازات دهند اما قوه واختیار کنسول بیش از پرتور بود و کنسول میتوانست پرتور را از اقدام بامری مانع شود بلکه اورا دستگیر نموده محبوس سازد کنسولها هر سال دو نفر بیشتر نبودند اما عدهٔ پرتورها تا ده نفر هم میرسید کنسول

(1) Questeur (2) Edile (3) Tribun de la plèbe (4) veto (5) Préteur

دوازده نفر یساول همراه داشت وپرتور دونفر و در وقت جنك کنسول اقلا دو لژیون (۱) در تحت حکم خود داشت ولی پرتوریك لژیون بیشتر نمیتوانست زیر فرمان خویش داشته باشد حکومت شهر روم هم با کنسول بود و غالباً کسی قبل از سن چهل باین رتبه نمیرسید

اعلی و اشرف مناصب رومی شغل سانسور بود که سابقاً بتفصیل بیان کرده ایم وسانسورها دو نفر بودند و قبل از سن پنجاه هیچکس دارای این مناصب نمیشد

صاحبان مشاغل محترمهٔ فوق را آقایان (۲) میگفتند و مجموع آن مناصب را دورهٔ مفاخر (۳) مینامیدند

(حکومت ولایات) ترتیب حکومتی قدیم که مذکور داشته ایم متعلق بشهر روم و ناحیهٔ کم وسعت آن بود ولی چون رومیها ولایات و ممالك دیگر نیز مسخر کردند ترتیب دیگری برای حکومت آنها اختیار نمودند

در مملکت ایطالیا رومیها زحمت اداره و حکومت ناحیه و قومی را که در تحت تسلط ایشان درمیامد بعهده نمیگرفتند و امور ایشانرا بخودشان واگذار میکردند و فقط از ایشان توقعی که داشتند این بود که لشکر بدولت روم بدهند و بعضی اوقات بپول هم او را معاونت نمایند بنابرین مادام که متصرفات روم منحصر بایطالیا

(1) Légion (2) Magistrats (3) Carrière des honneurs

بود حکام و آقایان شهر روم برای ادارهٔ تمام آن مملکت کافی بودند اما چون در خارج ایطالیاهم ممالك بتصرف رومیها درآمد برای هر ولایت (۱) یکنفر پرتور بجهت حکومت فرستادند و وقتیکه عده ولایات زیاد شد برای اینکه صاحبان مناصب جدیده تعیین نکنند عادت برین جاری گردید که کنسولها یاپرتورهائی را که مدت کنسولی یا پرتوری ایشان در روم منقضی شده بولایات میفرستادند وایشان در ولایتی که مأموریت مییافتند همان قدرت کنسول یاپرتور را داشتند لیکن در روم نمیتوانستند آن اختیارات را دارا باشند و در آنصورت ایشانرا پروکنسول (۲) یا پرو پرتور (۳) مینامیدند

حکام رومی در ولایات دارای قدرت مطلقه بودند و هر قسم میخواستند آن قدرت را بکار میبردند زیرا که هیچ نوع همکاری نداشتند و صاحب قدرت دیگری هم نبود که از اعمال و خیالات ایشان ممانعت نماید فقط یك صندوقدار همراه داشتند و او هم جوان وزیر دست ایشان بود تمام لشکریان ولایت در تحت اطاعت حاکم بودند هر جا میخواست ایشانرا میبرد و بهر جنگی که میل داشت اقدام میکرد در بلاد کردش مینمود ومحاکمه میکرد و جریمه میگرفت وحکم بحبس وقتل میداد از سکنهٔ ولایت هر قدر لازم میدانست لشکر و آذوقه وسیورسات وحربه وچهاریا میگرفت

(1) Province (2) Proconsul (3) Propréteur

مختصر ولایاتی که رومیان متصرف میشدند ملك ومال خود میدانستند و سکنهٔ آنرا رعیت خویش میخواندند و باآنها معامله اجنبی میکردند و در رفتار با ایشان فقط صرفهٔ خود را منظور داشتند و بهیچوجه رعایت احوال ایشانرا بخاطر نمیاوردند از غله و عایدات و خانواده ها مالیات میگرفتند و حکام رومی جور وظلم فراوان درحق سکنهٔ ولایات روا میداشتند وغالباً حکومت ولایت را وسیلهٔ تحصیل ثروت و مکنت شخصی می پنداشتند خزائن و معابد را غارت میکردند از بلاد و سکنهٔ متمول بجبر و زور پول و اشیاء نفیسه و البسهٔ فاخر اخذ مینمودند وهر چه مطمح نظر ایشان میشد صاحب آن از ترس جان خود ناچارآنرا تسلیم و تقدیم میکرد

چون مدت حکومت حاکم درولایت پیش از یکسال نبود با عجلهٔ تمام هرچه میتوانست ازآنولایت اخذ مینمود سر سال بروم برمیگشت و دیگری جای او را گرفته بهمان کار مشغول میشد و هر چند در روم قانونی برای منع تعارف گرفتن حکام وضع شده و دیوانخانهٔ هم برای محاکمهٔ اشخاصیکه بی اعتدالی وظلم میکردند تأسیس کرده بودند لکن چون اعضاء دیوانخانه ازنجبا بودند حتی‌الامکان حکم بتقصیر حکام که از طبقهٔ خودشان بودند نمیدادند واگر برحسب اتفاق حاکمی مقصر میشد منتها عقوبت او این بود که ازشهر روم تبعید شود ودر یکی از بلاد ایطالیا رفته به آسودگی

ازتمولی که حاصل کرده متمتع گردد بنا براین مقصر شدن حاکم دردی برای مظلومین دوا نمیکرد بلکه متظلمین را بیشتر گرفتار کینه و عداوت حاکم جدید مینمود لهذا اهل ولایت در صدد تظلم برنمی آمدند بلکه بواسطهٔ تقدیم تعارفات و تملقات ومرعی داشتن احترامات وشئونات فوق‌العاده ازقبیل برپا کردن مجسمه ها و معابد باسم حکام دفع شر ایشانرا میکردند ولی حاکم درچاپیدن و اخذ مال از رعایا تنها نبود و همه وقت جماعتی از دوستان و خدام وصاحبمنصبان همراه او بودند ودراخذ وجور با اوشراکت داشتند علاوه براین پوبلیکنها (۱) نیز بودند و آنها چنانکه سابق ذکر شده مردمان متمولی بودند که حق استخراج معدن نقره و اخذ حقوق گمرکی و راهداری و مالیات را در ولایت از دولت روم اجاره کرده و امتیاز گرفته و تشکیل کمپانیها داده بولایات مباشرین و محاسبین وتحویلداران واجزاء چند میفرستادند و این اشخاص البته قدرت خود را برای جبر و تعدی بکار میبردند وسکنهٔ ولایت را بمنزلهٔ رعیت خویش میدانستند وهر قدر میخواستند از ایشان اخذ میکردند و از هر قسم بد رفتاری با آنها مضایقه نداشتند و حتی بعضی اوقات آن بدبختان را مثل بندگان میفروختند و نظر بمطالب مسطوره در عهد استیلای رومیان لفظ حاکم با جابر وکلمهٔ پوبلیکن با سارق مرادف شده بود

(1) Publicains

فصل دوازدهم

داستان کراکوسها

تا وقتیکه رومیان باخلاق قدیمهٔ خود باقی بودند اساس و ترتیب قدیم روم محفوظ بود اما چون اخلاق و صفات تغییر کرد آن اساس مهمل ماند نجبا که اعضاء مجلس سنا وصاحبان اختیارات و مناصب بودند دست از درستی و دولتخواهی برداشتند زیرا که برای تجملات و شئونات خود محتاج بپول بودند لهذا قدرت و مشاغل خویش را وسیلهٔ تحصیل ثروت و مکنت قرار دادند ولایات را چاپیدند رعایای روم را محل اخذ و اجحاف خویش نمودند و اموال دولت را بمصارف شخصی رسانیدند از طرف دیگر رعایا از کار کردن در مزارع صرف نظر کردند ودر شهر روم جمع شدند وچون آنجا وسیلهٔ معاش نداشتند از بزرگان پول میگرفتند و در انتخابات برای ایشان رای میدادند لشکریان هم در محاربات رعایت حفظ وطن را کنار گذاشتند و غرضی جز جلب فایده و تحصیل غنایم نداشتند و گاهی اوقات بقدری ازروم مهجور میماندند که غیر از سردار کسی را از اهل وطن نمیشناختند درینصورت تسلط وصاحب اختیاری مجلس سنا اشکال پیدا کرده مردم دیگر تحمل اقتدار بزرگان را نمودند و سرداران از اطاعت سنا سر پیچیدند و بایکدیگر کشمکش آغاز کردند دورهٔ انقلابات شروع شد

و تقریباً یکصد سال دوام کرد و درین مدت رومیها دوچار اغتشاش و زد و خوردهای داخلی بودند تا عاقبت ریاست و صاحب اختیاری یکنفر را برخود هموار نمودند

(تیبریوس کراکوس) اول کسیکه در صدد تغییر وضع اساس دولت روم برآمد تیبریوس کراکوس (۱) نام داشت و او از نجبا بود و مادرش کرنلی (۲) دختر سیپیون کبیر بوده و از مشاهیر نسوان محسوب میشود دوفرزند خودرا که همین تیبریوس وبرادر او کایوس (۳) باشند چون یتیم شدند در کمال خوبی تربیت کرد حکایت کنند که یکی از بطالسه یعنی سلاطین مصر خواستار او شده بود خواهش اورا رد کرد بسیار ساده و بی تجمل بسر میبرد چنانکه روزی در محفلی از نسوان رومی هریك جواهر و زینت آلات خود را می نمودند چون به کرنلی تکلیف کردند که او نیز جواهر خویش را بنماید دوفرزند خودرا طلبیده گفت کدام جواهر از این بهتر میشود

خلاصه تیبریوس از یمن تربیت مادر فرزانه و بعضی حکما و فلاسفه که با او دوست بودند دانشمند شد فصیح و بلیغ و آرام و متین بود ومانند رومیان قدیم بطور ساده و بی آرایش زندگانی میکرد مردم بزودی قدر او را دانستند و برای مشاغل و مناصب انتخاب نمودند باپایا مأموریت یافت و در مراجعت از

(1) Tibérius Gracchus (2) Cornélie (3) Caïus

ولایت اتروری عبور کرد و خاکی را که سابقاً به حاصل خیزی وآبادی معروف بود بایر و بحاصل یافت وملاحظه کرد که سکنهٔ آن ناحیه منحصر بجماعتی از بندگان شده از این بابت متعجب و متأثر گردید و بمعایب انهدام اواسط الناس و جمع شدن املاك و اراضی دردست معدودی ازملاکهای متمول واقف شد و تشویش پیدا کرد که مبادا افراد ملت رومی چنان قلیل العدد شوند که دیگر لشکر معتبری نتوان از ایشان تشکیل داد لهذا عزم کرد درصدد تغییر این حال برآید واسباب فراهم آورد که باز جماعتی از دهاقین و روستائیان تشکیل شود واز جمله حرفها که دراین باب بمردم روم زده اینست که میکوید وحوش وسباع ایطالیا مکمن و مأوائی دارند اما کسانیکه خون خودرا برای این مملکت میریزند جز هوا و روشنائی آفتاب چیزی مالك نیستند باعیال و اطفال بی خانه ومسکن سرکردانند سرداران ما در هنگام محاربات بلشکریان محض تحریض و تشویق میکویند بکوشید تا مقبره ها و مساکن خویش را حفظ کنید این حرف خطاست و آن سرداران کاذبند زیرا که کدام یك ازلشکریان رومی است که مسکن ومقبرهٔ اجدادخویش‌را دارا باشد در واقع این بیچارکان برای هوای نفس دیکران جنك میکنند و خودرا بکشتن میدهند شما آنها را مالك ووی زمین میخوانید وحال اینکه یك کلوخ هم مالك نیستند

درآنزمان دولت روم املاك خالصه بسیار داشت زیرا که هرقومی

را که مقهور میساخت مجبور میکرد که اراضی خود را تسلیم نمایند وآن اراضی ملك دولت یعنی متعلق بملت روم میشد وغالباً اراضی را که بطریق مذکور بدست میامد سه قسمت میکردند یك جزء را بسکنهٔ اصلی مسترد میساختند مشروط براینکه خراجی نقدی یاجنسی درعوض بدهند یك قسمت از اراضی قابل زرع و مراتع را هم به پوبلیکنها اجاره میدادند ومابقی را بایر میگذاشتند وهریك ازافراد ملت روم حق داشت قطعه زمینی ازاین اراضی بایر را متصرف شود و درآنجا زراعت یا کله داری نماید ولی تمام اراضی از هر قسم بود همواره درملکیت دولت روم باقی میماند و هر وقت دولت میخواست میتوانست از کسانیکه آنها را متصرف هستند پس بگیرد

چون تیبریوس کراکوس برتبهٔ وکیل الرعایا رسید بملت روم تکلیف کرد قانونی وضع نمایند که بموجب آن کسانیکه اراضی خالصه را متصرف میباشند آنرا بدولت واگذار کنند و فقط قسمتی از آنرا برای خود نگاه دارند و دولت اراضی مذکور را بمردمان فقیر بدهد تا آنها هم ممر معاشی داشته باشند و در شهر روم ازدحام نکنند واینکار موافق قانون رومی صحیح بود و کسی هم حق شکایت نداشت زیرا که اراضی خالصه متعلق بدولت روم بود و کسیکه آنرا تصرف نموده نمیبایست خود را مالك آن بداند لکن اجرای این قانون که معروف بقانون اراضی (۱) شده بسیار

(۱) Loi agraire

مشکل بود زیرا که اکثر اراضی دنیای متمدن آن زمان خالصه رومی بود و غالباً در تصرف خانواده هائی درآمده که چند صد سال به کمال فراغت از آن بهره و تمتع برده و مثل املاك خود آنها را خرید و فروش کرده وبطور میراث منتقل نموده و بسیاری اشخاص بودند که اگر آن اراضی را از ایشان میگرفتند مفلس و فقیر میشدند علاوه بر این چون ترتیب تمیزی صحیحی در نزد رومیان نبود تمیز و تشخیص املاك شخصی و اراضی خالصه کمال اشکال را داشت ولی تیبریوس میگفت باید سه نفر را معین و مأمور کرد که حکم کنند کدام زمین خالصه و کدام ملك شخصی میباشد

خلاصه مردم روم این قانون اراضی را پسندیدند لکن اغنیا و نجبا که املاك مذکور را در تصرف داشتند متوحش شدند و یکی از وکلای رعایا موسوم به اکتاویوس (۱) طرفدار ایشان شده مخالف آن قانون رأی داد چون با وجود مخالفت وکیل‌الرعایا اقدام بامری جایز نبود تیبریوس ازا کتاویوس خواهش کرد دست ازمخالفت بردارد قبول نمود تیبریوس هم برای اینکه او را مجبور کند بنا بر حق که بموجب قانون داشت خزانه و دیوانخانه هاوا تعطیل کرد وامور معوق‌شد نجبا لباس عزا پوشیدند و تیبریوس را تهدید بقتل نمودند و او در زیر لباس خویش

(1) Octavius

محض حفظ جان خنجری بکمر زد و چون دید تصویب قانون اراضی بواسطهٔ ممانعت اکتاویوس معوق مانده مردم را دعوت کرد باینکه اکتاویوس را معزول کنند و حال آنکه تا آنوقت هیچکس چنین کاری نکرده بود اما مردم روم تکلیف او را قبول کرده جمع شدند و برای عزل آن وکیل‌الرعایا رأی دادند و از قرار مذکور در حینی که تزدیك بود اکثریت آرا حاصل شود تیبریوس اکتاویوس را بوسیده التماس کرد که دست ازمخالفت بردارد و اسباب توهین رتبهٔ وکالت رعایا را فراهم نیاورد اکتاویوس گریست اما سکوت کرد وملت روم حکم عزل اورا داد ولی اوتمکین بمعزولی نمی نمود ناچار بزور اورا جا بجا کردند و در این موقع زدو خوردی هم اتفاق افتاد و یکی از غلامان اکتاویوس کور شد عاقبت رومیان قانون اراضی را تصویب کردند و برای تمیزی املاك خالصه از غیر خالصه تیبریوس و برادر او کایوس (۱) و پدر زن او اپیوس (۲) را انتخاب نمودند

چون سال بسر رسید ومدت وکالت تیبریوس منقضی شد بمردم تکلیف کرد که برای سال نو نیز مجدداً او را انتخاب نمایند و این خلاف قانون بود دشمنانش اورا تهدید نمودند در مجمع عام آمده بمردم گفت باید مرا ازشر دشمنانم حفظ کنید دوستانش شب اطراف خانهٔ او رفته پاسبانی کردند که مبادا بقتل رسد

(1) Caïus (2) Appius

فردای آنروز که موقع انتخاب وکیل‌الرعایا بود تیبریوس به کاپیتل رفت و مردم در بارهٔ او شروع برأی دادن نمودند لکن بعضی فریاد برآوردند یکنفر نباید دو دفعه وکیل شود همهمه بلند شد وکار بزدو خورد کشید در این ضمن برای تیبریوس خبر آوردند که نجیا جماعتی ازبندکان و خدام را برای قتل تو مسلح کرده‌اند او این خبر را بکسانی که نزدیك او بودند اظهار داشت و برای اینکه اشخاص دور هم ملتفت شوند اشاره بسر خود کرد یعنی دشمنان من میخواهند سر مرا بباد دهند بعضی که این اشاره را دیدند نزد سناتور ها رفته گفتند تیبریوس بمردم میگوید تاج بر سر من بگذارید و مرا سلطان بخوانید آنگاه یکی از نجبا موسوم به سیپیون نازیکا (۱) به کنسول گفت باید بروی این ظالم را بقتل برسانی کنسول گفت من کسی را بی محاکمه نخواهم کشت لهذا سیپیون برخاسته فریاد زد اکنون که کنسول بملت وجمهوری خیانت میکند هر کس مقید بحفظ قوانین است دنبال من بیاید پس بالای کاپیتل رفت و سناتورها هم او را پیروی کردند ودر بین راه هرچه تیر وتخته یافتند بدست گرفتند جمعی از بندکان هم چوب بدست همراه ایشان بودند تیبریوس چون این حال بدید خواست فرار کند پایش لغزیده افتاد یکی از سناتورها چوبی بسر او زده هلاکش ساخت سیصد نفر

(1) Scipion Nacica

از طرفدارانش را هم بضرب چوب و سنك بقتل رسانیدند و جسدهای ایشان را برود خانهٔ تیبر انداختند (سنه ۱۳۳)

قانون اراضی که تیبریوس باعث شده بود بعد از قتل او هم باقی ماند و رجال ثلاثه که برای تقسیم اراضی معین شده بودند بکار خود اشتغال داشتند وقائل تیبریوس هم ظالم وبدکار خوانده شد ومجبور بمهاجرت از ایطالیا گردید اما در آنزمان سردار بزرك رومی یعنی سیپیون امیلین (۱) که خراب کننده کارتاژ ونوماس ومقتدرترین مردم روم بود از اسپانیا مراجعت کرد و بمخالفت قانون اراضی برخاست و وا داشت رومیها قانونی وضع کردند که حق تمیزی اراضی خالصه با کنسولها باشد نه با رجال ثلاثه واز آن ببعد قانون اراضی مهمل ماند در یکی از مواقعی که سیپیون در ملأ عام نطق میکرد مردم بنای فریاد گذاشتند و حرف او را قطع کردند گفت ساکت شوید ای کسانیکه اولاد حقیقی ایطالیا نیستید من خود شما را مغلولا بروم آورده‌ام بر فرض که حالا اسیر هم نباشید از شما ترسی ندارم باری سردار مذکور در تخریب قانون تیبریوس جد داشت لکن یکروز صبح او را در رختخواب خود مرده یافتند وهرچند مرك او طبیعی بود زیرا که پنجاه و شش سال از عمرش گذشته و علیل بود اما دشمنانش متهم بقتل او گردیدند

(1) Scipion Emilien

(کایوس کراکوس) برادر تیبریوس که در وقت موت او بیست و یکسال داشت و کایوس کراکوس موسوم بود دنبالهٔ خیالات او را گرفت واو از برادر خویش خوش بیان تر ومتهور تر بود و از بدو امر در نزد مردم قدر پیدا کرد چون برتبهٔ صندوقداری منتخب شد مأمور جزیرهٔ ساردنی (۱) گردید فصل زمستان وهوا سرد بود ولشکریان لباس گرم نداشتند کایوس در اطراف بلاد گردش میکرد واز سکنه برای لشکریان لباس میگرفت بعد از آنکه مدت صندوقداری او سر رفت مجلس سنا باز اورا محکوم کرد در همان ولایت بماند اما او بروم مراجعت نمود سانسورها خواستند از این نافرمانی او را سیاست نمایند جواب داد بموجب قانون من ده فقره جنك باید بکنم دوازده جنك کرده ام بموجب قانون بعد از یکسال حق دارم از شغل خود خارج شوم سه سال بصندوقداری مانده ام ضیافت ومهمانی نکرده مال دولت را تلف نموده از کسی تعارفی نگرفته ام وقت رفتن کیسه هایم از پول پر بود خالی بر گردانده ام و حال آنکه سایرین کوزه های پر از شراب برده وپر از پول بر گردانده اند باری کایوس برتبهٔ وکیل الرعایا رسید وتمام مردم با خیالات و آرای او همراه شدند چه تا آنزمان مردی بدن فصاحت و بلاغت در روم دیده نشده بود هنگام تکلم با شور و وجد حرف میزد وراه

(1) Sardaigne

میرفت واشارات مینمود وگاهی صدای خود را بقدری بلند میکرد که بدرجهٔ فریاد میرسید قبل از او هرکس درمیدان عمومی بالای صفه حرف میزد رو بطالار سنا میکرد کایوس روی خویش را بجانب مردم گردانید تا معلوم باشد که مجلس ملی را صاحب اختیار حقیقی می داند

اما خیالات کایوس کراکوس بتوسط قوانین چند که وضع هیئت اجتماعیهٔ روم را تغییر میدهد ظاهر میشود و اصول آن قوانین از این قرار است

اولا قانون اراضی که بموجب آن میبایست اراضی خالصه را در ممالك حاصل خیز ازمتصرفین آنها پس گرفته بمردمان فقیر بدهند

ثانیاً قانون غلّه (۱) وآن عبارت ازین بود که دولت کندم خریداری نموده بقیمتی کمتراز آنکه خریده بمردم فقیر روم بفروشد

ثالثاً قانونی که بموجب آن قیمت البسهٔ را که بلشکریان داده میشد جزء جیره و مواجب ایشان نمیبایست محسوب بدارند

رابعاً قانونی که ترتیب محکمه های جزائی را تغییر میداد باین معنی که تا آنوقت قضاة همه از سناتور ها یعنی نجبا بودند و بنابرین نجبائی که جنایتی میکردند نادر اتفاق میافتاد که تقصیرشان ثابت گردد و محکوم بمجازات شوند لهذا کایوس قرار داد قضاة از طبقهٔ را کبین تعیین شوند و میگفت بموجب این قانون من

(1) La loi frumentaire

نجبا را از قدرت و نخوت انداختم و بعدها به سناتور ها میگفت فرضاً که مرا بقتل برسانید خنجری که در پهلوی شما فرو برده ام چگونه بیرون خواهید آورد

دیگر از کارهای کایوس این بود که اقدام بساختن شوارع بزرك نمود و آنها را بخط مستقیم میساخت و باقطعات بزرك سنك سنك فرش میکرد و بر سر هرمیل ستونی نصب مینمود که فواصل راه معلوم باشد

چون مدت وکالت کایوس سر رفت دفعهٔ ثانی داو طلب شد و باتفاق آرا منتخب گردید و اظهار خیالات ومقاصد چند کرد که از جمله میگفت باید تمام مردم ایطالیا یا اقلا مردم لاسیوم را دارای حق ملیت رومی نمود تا افراد ملت روم زیاد شود و مردم را واداشت قانونی وضع کردند که درکاپو وتارانت ودر محل کارتاژ آبادیها (۱) بجهت رومیان ترتیب داده شود که اسباب رفاه زندگانی ایشان گردد اما مجلس سنا برای اینکه مردم را از او بری کنند با یکی دیگر ازوکلای رعایا متفق شده او را وادار نمود که دراظها اقدامات مفیده ودلسوزی برحال فقرا نسبت به کایوس پیش دستی نماید مثلا کایوس تکلیف تأسیس دو آبادی بجهت مهاجرین میکرد او تکلیف تأسیس دوازده آبادی نمود ازآنطرف کنسول با خیال حق ملیت دادن بمردم لاسیوم ضدیت کرد و برومیها

(1) Colonies

گفت آیا تصور میکنید وقتیکه آن جماعت مثل شما جزء ملت روم محسوب شوند شما در انجمنهای ملی واعیاد وجشنها دارای همین مقام امروزی خواهید بود یقین بدانید که در آنصورت آنان جای شما را خواهند گرفت وشما را بجائی راه نخواهند داد باری کایوس مأمور افریقا شد وبعداز سه ماه مراجعت نمود ولی طرفداران اوکم شده بودند ودشمن خاص او که اپیمیوس (۱) نام داشت به کنسولی منتخب گردیده و او انجمن ملی را منعقد کرد تاقوانین کایوس را منسوخ نمایند در سراین مسئله نزاع واقع شد ویکنفر از یساولان کنسول بقتل رسید اعضاء سنا بعداز این واقعه رأی دادند که کنسولها باید مراقبت کنند تا جمهوری روم در مخاطره نماند لهذا اپیمیوس فرمان داد که فردا نجبا و راکبین باید بااسلحه حاضر شوند آنگاه شبانه کاپیتل را متصرف شد کایوس با سه هزار نفر از طرفداران خود بکوه اوانتن (۲) رفت کنسول با نجبا بتعرض او پرداختند کایوس درصدد محاربه برنیامده بمعبدی پناه جست وخواست خودرا بقتل برساند دوستانش مانع شدند پس ازکوه نزول کرده بجانب رود تیبر فرار نمود دشمنان نزدیك پل چوبی باو رسیدند دو نفر از دوستان او در سر پل از ایشان جلوگیری کردند ومقتول شدند و دراین ضمن کایوس مجال یافته به بیشهٔ کوچکی فرار کرده غلام خویش را

(1) Opimius (2) Aventin

واداشت تا او را هلاك ساخت (سنهٔ ۱۲۱) سه هزار نفر طرفداران او را هم مخالفین تلف کردند و جسد های ایشان را برود تیبر انداختند واموالشان را ضبط نمودند وزنهای ایشان‌راهم ازعزا داری مانع شدند پس از آن‌کنسولها قوانین کایوس کراکوس را منسوخ نمودند و مجلس سنا مجدداً قدرت و تسلط پیدا کرد لکن از آنوقت ملت روم منقسم بدو فرقهٔ مخالف گردیدند یکی طرفداران نجبا و سنا دیگری حامیان ملت و فقرا و این دوفرقه بایکدیگر بنای تنازع گذاشتند چنانکه در فصول آینده مذکور خواهیم داشت

فصل سیزدهم

احوال ماریوس

دو سال بعد از مرك کایوس کراکوس مردم روم شخصی را بوکالت رعایا انتخاب کردند که ماریوس (۱) نام داشت و او از اهل یکی از بلاد کوچك لاسیوم و از اواسط‌الناس بود مثل رومیان قدیم عمر خود را بروستائی و جنگجوئی گذرانده سواد خواندن نداشت و یونانی نمیدانست و رسیدن او برتبهٔ وکیل‌الرعایا بیشتر بواسطهٔ حمایتی بود که یکی از نجبا موسوم به متلوس (۲) از او میکرد

(1) Marius (2) Mètellus

(جنك ژوگورتا) آنزمان دولت روم با ژوگورتا (۱) پادشاه ولایت نومیدی (۲) جنك داشت مردم نومیدی که قومی شبان و شکارچی بودند و بحتمل قبایل حالیهٔ کوهستان مراکش و الجزایر از نژاد ایشان باشند در جنگهای پونیك بواسطهٔ مهارت خود در سواری و جنگجوئی معروف شده و رئیس ایشان که ماسینیسا نام داشت چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم با دولت روم برضد کارتاژ همدست شده وژوگورتا هم ازنوادهای او بود لکن دو نفر از شاهزادگان نومیدی را که با روم متحد بودند با آنکه باخود او قرابت داشتند بقتل رسانیده بود دولت روم مأموری نزد او فرستاد که مؤاخذه نمایند ایشان ازاو رشوه گرفتند و کاری نکردند لهذا دولت روم ژوگورتا را احضارکرد تا مطلب را معلوم کند چون بروم آمد و بنا شد در حضور ملت از او مؤاخذه شود یکی از وکلای رعایا که از او رشوه گرفته بود مانع حرف زدن او شد درهمان وقت یکی ازشاهزادگان نومیدی که مدعی ژوگورتا بود بروم آمده بود ژوگورتا اسباب قتل او را فراهم آورد بنا براین مجلس سنا باو حکم کرد از شهر روم خارج شود و مهیای جنك با روم گردد حکایت کنند که ژوگورتا از قدیم ملتفت شده که بزرگان رومی رشوه خوار هستند و میگفت در روم همه کار را بپول میتوان صورت داد

(1) Jugurtha (2) Numidie

و وقتی که از شهر خارج میشد فریاد کرد کل این شهر را بپول میتوان خرید اگر مشتری پیدا شود

باری دولت روم با ژوگورتا بنای محاربه گذاشت لکن ابتدا پیشرفتی حاصل نشد لهذا متلوس را که مردی کافی و امین بود مأمور این جنگ کردند و او لشکریان را در تحت نظام درآورد و بنای سوزاندن خانه ها و غله ها و قتل سکنه را گذاشت ولی کار مشکل بود و لشکریان صدمات فراوان دیدند و در این موقع ماریوس با متلوس همراه بود و بواسطهٔ شرکت در تحمل مصائب لشکریان نزد ایشان محبوب واقع شد چون موقع انتخابات رسید ماریوس از سردار اجازه خواست که بروم رفته داو طلب کنسولی شود متلوس ابتدا مضایقه کرد و اورا بسبب این بلند همتی استهزا نمود ماریوس باطناً رنجید و هر قسم بود مرخصی گرفته در موقع انتخابات خودرا بروم رسانید وبه کنسولی منتخب شد و بسرداری جنگ ژوگورتا مأمور گردید (سنه ۱۰۷ قبل از میلاد)

ماریوس ترتیب جدیدی اختیار کرد باین معنی که تا آنزمان از مردم روم جزء افواج قبول نمیکردند مگر کسانی را که اقلا بضاعت مختصری داشته باشند بعبارة اخری مساکین جزء لشکر نمیشدند ماریوس هر کس را که برای خدمت حاضر شد پذیرفت حتی اشخاصی را که بکلی فقیر بودند واز آن ببعد بعضی ازافراد

ملت روم پیشهٔ خودرا سربازی قرار دادند وعادت برین جاری شد که بیست وپنجسال در خدمت میماندند ماریوس این جنگجویانرا منقسم بافواج ششصد نفری نمود و هر فوجی در میدان جنك علیحده و مستقلا میتوانست کار و حرکت کند باری جنك با ژوگورتا یکسال دیگر هم طول کشید و عاقبت پادشاه نومیدی نزد پدرزن خود پادشاه مریتانی (۱) (سراکس) رفت ولی ماریوس با آن پادشاه سازش نمود وژوگورتا فریب پدرزن خودرا خورده بخیال اینکه با رومیها مذاکرهٔ صلح کند بالای تپهٔ رفت وآنجا جنگیان رومی کمین کرده بودند بر سر او ریختند و زنده دستگیر ش نمودند و دولت روم قسمتی از ملك ژوگورتا را به پدرزن او در ازای این خدمت واگذار نمود ومابقی را ضمیمهٔ ایالت افریقائی روم کرد و یکسال بعد ماریوس در روم اسباب تشریفات نصرت خویش را فراهم آورد و ژوگورتا هم جزء آن تشریفات بود بعد از آن اورا برهنه بحبسی در زیر زمین انداختند ودر آنجا از سرما وگرسنگی بهلاکت رسید (سنه ۱۰۴) (جنك با قبایل سمبر وتوتون) هنگام ختم جنك ژوگورتا خطر عظیمی برای روم رو داده وآن این بود که دو قبیلهٔ وحشی یکی موسوم به سمبر (۲) و دیگری معروف به توتون (۳) با زن وبچه وخدام وکله ها وسگها وآلات وادوات خویش که آنهارا

(1) Mauritanie (2) Cimbres (3) Teutons

روی عراده ها بار کرده بتوسط کاو حرکت میدادند از نواحی آلمان راه افتاده در جستجوی منزل و مسکن کردن مینمودند مردمانی بلند قامت بودند با موهای خرمائی و چشمهای کبود وخوراك ایشان گوشت خام بود واز قرار مذکور سیصد هزار نفر جمعیت داشتند باری این جماعت از رود رن (۱) عبور نموده به مملکت گل یعنی فرانسه هجوم بردند ومدت چهار سال در آنجا بغارت گری اشتغال داشتند وکم کم بجانب جنوب آن مملکت که در تصرف روم بود رفتند دولت روم برای جلوگیری ایشان پنج شش دسته لشکر فرستاد همه مغلوب و مضمحل شدند مردم روم که مترقب بودند آن وحشیان رو بایطالیا نمایند سخت متوحش شدند وچون آنوقت غیر از ماریوس کسی طرف اعتماد واطمینان نبود مجدداً اورا به کنسولی برداشتند ماریوس از افریقا مراجعت کرده بفرمانروائی لشکر رومی در پروانس رفت اما قبایل سمبر وتوتون بجای اینکه متوجه ایطالیا شوند رو به اسپانیا کردند ودوسال در آنجا بسر بردند درین دوسال ماریوس بسرداری لشکر باقی ماند یعنی ملت روم بر خلاف قانون سه سال متوالی اورا بکنسولی اختیار کرد و ماریوس لشکریان خود را آزموده نمود ومشق داد و از هرحیث مستعد محاربه ساخت تا بالاخره وحشیان از اسپانیا بجانب ایطالیا حرکت کردند ولی مجزا شدند

(1) Rhin

قبایل سمبر از مملکت گل عبور نموده بطرف رود دانوب (۱) رفتند که از سمت شمال وارد ایطالیا شوند قبایل توتون در کنار ساحل مدیترانه سیر نمودند کهازمغرب بدان مملکت داخل کردند وچون این راه کوتاه تر بود ایشان قبل از سمبر ها رسیدند و در حوالی شهر اکس(۲) تلاقی فریقین شد لکن ماریوس میترسید ازاینکه لشکریان او از دیدن و روبرو شدن با وحشیان هولناك شوند لهذا از محاربه احتراز کرد تا اتباعش بدیدن آن جماعت عادت کنند و خوف و خشیت ایشان بریزد توتونها چون دیدند رومیان ازمقر خود خارج نمیشوند عزم کردند بجانب جبال الپ حرکت کنند چون براه افتادند ماریوس ایشانرا تعاقب کرد و بالاخره در نزدیکی شهر اکس جنك واقع شد تفصیل آن واقعه بدرستی معلوم نیست همینقدر میدانیم وحشیان تماماً مقتول شدند وماریوس اسلحه و غنایم ایشانرا جمع کرده بر روی خرمنی از هیزم قرار داد و لشکریان خویش را جمعاً حاضر کرد و تاجهای شاخهٔ درخت غار بر سر ایشان گذاشت و خود لباس ارغوانی پوشید و خرمن را آتش زد (سنه ۱۰۲)

اما قبایل سمبر از جبال الپ گذشته در کنار رود آدیژ (۳) بایطالیا نزول نمودند و سرداری که از جانب روم بجلوگیری ایشان فرستاده شده بود از عهده بر نیامد لهذا ماریوس نوبت

(1) Danube (2) Aix (3) Adige

پنجم کنسول شد و بدفع سمبر ها رفت در جلگهٔ نزدیك شهر ورسیل (۱) محاربه واقع شد وتفصیل این جنك هم مثل وقعهٔ اکس مجهول است یعنی ناقلین شاخ و برك زیاد بر حقیقت امر قرار داده اند ازقرار مذکور وحشیان که اهل سرد سیر بودند طاقت حرارت و آفتاب و گرد و غبار ایطالیا را نیاوردند و بزودی از پا در آمدند ورومیان تمام آن جماعت را هلاك ساختند یا اسیر نمودند (سنه ۱۰۱)

مردم روم ماریوس را نجات بخش ایطالیا دانستند و بحی روم خواندند و نوبت ششم او را به کنسولی انتخاب نمودند و درواقع آن دلاور صاحب اختیار دولت روم گردیده بود

(فتنه های روم وجنك متحدین) در همان زمان که ماریوس در نوبت ششم کنسول شد دو نفر دیگر از رؤسای فرقهٔ رعایا که باو معاونت کرده بودند نیز دارای مناصب گردیدند یکی از ایشان ساتور نینوس (۲) نام داشت و وکیل الرعایا شد دیگری کلوسیا (۳) موسوم بود و برتبهٔ پرتور رسید و ایشان مقاصد کایوس گراکوس را پیشنهاد کردند ووضع چندین قانون را تکلیف نمودند اول قانونی که بموجب آن اراضی را که قبایل سمبر غارت و خراب کرده دولت ضبط کند و برعایا و مردم ایطالیا بدهد دویم اینکه بهر فردی از افراد فقیر ملت مقداری گندم بقیمت

(1) Vercell (2) Saturninus (3) Glaucia

نازل فروخته شود سیم اینکه بجهت لشکریان قدیم ماریوس کوچ نشینها (۱) احداث کردد

نجبا باز بنای ضدیت با این قوانین گذاشتند ویکی از وکلای رعایارا بمخالفت وا داشتند ساتور نینوس با وجود مخالفت او وا داشت قوانین را ملت تصویب نمود در انجمن ملی زد و خورد واقع شد عاقبت قوانین را تصویب کردند وقرار برین شد که جمع نجبا رعایت آنها را قسم بخورند چنین کردند ولی متلوس سابق الذکر از قسم خوردن ابا کرد و بهمین جهت تبعید شد و اختیار تام بدست ساتور نینوس وکلوسیا افتاد انجمن ملی را آلت دست خویش کردند و بانتخاب اشخاصی که خود میل داشتند وا داو نمودند بلکه یکی از داو طلبان را که موافق میل ایشان نبود در وسط کوچه بقتل رسانیدند مردم روم از حرکات آن دو نفر رنجیده خاطر شدند ومجلس سنا ماریوس را مأمور دفع ایشان نمود واو جرأت نکرد امتناع کند بایشان حمله برد در کاپیتل با جماعتی از اشخاص مسلح متحصن شدند لکن مجاری آب را بروی ایشان بستند و باینواسطه مجبور بتسلیم گردیدند و مردم ایشان را بقتل رسانیدند وقوانینی که وضع کرده بودند باطل ساختند ومتلوس را دوباره احضار نمودند ومجدداً مجلس سنا صاحب قدرت و اختیار گردید

(1) Colonies

در آن ایام مردم ایطالیا که با ملت روم سمت اتحاد داشتند درصدد بر آمدند که عنوان ملیت روم را حاصل نمایند باین معنی که تا آنوقت سکنهٔ آن مملکت غیر از اقوام مجاور شهر روم عنوان مذکور را پیدا نکرده و فقط متحدین خوانده میشدند یعنی رعایای رومی که مجبور بودند در وقت لزوم در تحت فرمان رومیان برای محاربه حاضر باشند ودرصورتیکه بخرج خود در جزء لشکر روم خدمت میکردند نه برتبهٔ سرداری میرسیدند نه دارای مناصب ومشاغل میگردیدند نه حق داشتند در انجمنهای ملی رأی بدهند و سرداران وحکام رومی میتوانستند آنها را چوب بزنند بلکه بدون محاکمه بقتل برسانند بعبارة اخری در مخارج ومخاطرات شریك بودند اما درمفاخر واختیارات سهمی نداشتند لهذا همچنانکه سابقاً اهل پلب با اعیان دعوی مساوات نمودند ایشان هم با افراد ملت روم داعیهٔ یکسانی وتساوی پیش آوردند وقتیکه کایوس کراکوس اقتدار داشت درصدد بر آمد حقوق ملیت برای ایشان بگیرد بعداز اوهم طرفداران ش دنبالهٔ خیال اورا رها نکردند اما طرفداران سنا همواره ممانعت نمودند عاقبت یکی از وکلای رعایا موسوم به دروزوس (۱) بعضی قوانین تکلیف کرد که بحال جمیع فرق نافع بود مجلس سنا هم از او تقویت نمود و قوانین او تصویب شد از جمله قانونی بود که اهالی ایطالیا را جزء ملت رومی محسوب میداشت در وقت تصویب این قانون

(1) Drusus

باز کنسول میخواست ممانعت کند اورا بزور ساکت نمودند اما دروزوس بفتة در گذشت و چنین گمان رفت که مقتول شده و مجلس سنا قوانین اورا باطل ساخت و بتعرض متحدینی که با او همدست بودند پرداخت لکن متحدین مسلح بودند و بسیاری از ایشان جزء لشکر ماریوس خدمت کرده چون دیدند رومیان بطیب خاطر حق ملیت بایشان نمیدهند مصمم شدند که بزور آن حق را بگیرند پس ابتدا بسیاری ازاقوام مختلف ایطالیا باهم اتفاق کردند و برای یکدیگر گروگان فرستادند آنگاه از سنای روم مطالبهٔ حق ملیت نمودند امتناع ورزید لهذا از دولت روم انفصال جستند و دولتی جداگانه بتقلید روم ترتیب دادند و پایتختی برای خود معین کردند و حتی بضرب سکه نیز پرداختند رومیها از حدوث این اتفاق بسیار مشوش شدند و جمیعاً لباس جنك پوشیدند زیرا که درینوقت معاندین ایشان قبایل کوهستانی جنگجوی شجاع بودند از قبیل سامنیتها که دشمن دیرینهٔ رومیان بوده و قبایل مارس که برشادت معروف بودند چنانکه بطور مثل گفته میشد که غلبه برمارسها یا بدون مارسها ممکن نیست باری نزاع بین رومیان و متحدین از دو سمت یعنی از شمال وجنوب در گرفت و سال اول متحدین پیشرفت حاصل کردند کم کم قبایلی که تا آنوقت با روم وفاداری کرده بودند نیز بنای جنبش گذاشتند و خبر رسید که در ولایات خارج ایطالیا نیز

اغتشاش واقع شده لهذا دولت روم مصلحت در موافقت دید وقانونی وضع شد که تمام قبایل متحد روم که عصیان نورزیده حق ملیت خواهند داشت

اما با متحدین عاصی دولت روم جنك را مداومت کرد وغالب شد و رؤسای ایشان را گرفته بقتل رسانید و بسیاری از معتبرین را اخراج نمود وتمام عاصیان تسلیم شدند آنگاه چون قدرت وشوکت خویش را بواسطهٔ این فتح و ظفر محفوظ نمود از آنجائیکه تنبه حاصل کرده ومصلحت حقیقی خویش را درك نموده حق ملیت را بعموم سکنهٔ ایطالیا عطا کرد (سنه ۸۹)

دراین جنك ماریوس سردار دسته لشکری از رومیها بود لکن پیر وعلیل شده وجزضعف وبیحالی چیزی ازاو ظاهر نگشت واعتباریکه درنزد مردم روم داشت که اورا اول سردار میدانستند ساقط گردید

فصل چهاردهم

((احوال سیلا))

کسیکه بعداز ماریوس دارای مقام او شد سیلا (۱) نام داشت و او از یکی از خانواده های معتبر اعیان بود لکن بی بضاعت شده و ایام جوانی خودرا بعیش وعشرت ودرمصاحبت مقلدین وبازیکران گذرانیده ومردی شدید الخلق بود چهرهٔ قرمز داشت بالکه‌های

(1) Sylla

سفید وهرگاه غضبناك میشد صورتش دهشتناك میگردید ابتدای امر صندوقدار ماریوس ودر جنك ژوگورتا دخیل بود پس از آن جزء لشکری بود که باقبایل سمبر محاربه نموده و بعدها در جنك متحدین فرمانده دسته قشونی شده سرداری باکفایت محسوب گردید ودرصدد برآمد که خودرا محبوب لشکریان نماید وبمقصود نایل شد لکن وسیلهٔ که بکار برد نازکی داشت یعنی سپاهیان هرچه میکردند متعرض ایشان نمیشد چنانکه یك‌روز جمعی ازلشکریان برصاحبمنصب خودعصیان کردند واورا کشتند وسیلا ابداً بخیال سیاست ومجازات ایشان نیفتاد باری بعداز جنك متحدین بکنسولی منتخب شد و برای جنك با مهرداد (۱) مأمور آسیا گردید

(احوال مهرداد) کنار دریای سیاه درآسیای صغیر ولایتی بوده که رومیها آنرا پنتوس (۲) میگفتند و فرنگیها پن (۳) میخوانند در زمان دارای اول ایرانیها این ولایت را متصرف شدند و جزء ایالت دولت ایران گردید در زمان اردشیر دویم حاکم آن ولایت مهرداد نام داشت واو مهرداد اول است که حکومت آن ناحیه در خانوادهٔ مهرداد موروثی شد ونوعی استقلال پیدا کرد و در عهد اسکندر کبیر نوادهٔ مهرداد اول که مهرداد دویم نام داشت درآنجا حکومت میکرد واو بعداز اسکندر بکلی مستقل شده عنوان پادشاهی اختیار نمود وسلطنت پن تامائه اول

(1) Mithridate (2) Pontus (3) Pont

قبل از میلاد همواره در خانوادهٔ او باقی ماند و پادشاهی که دولت روم با او نزاع پیدا کرده سیلا را بمحاربهٔ او فرستاد مهرداد هفتم میباشد

سلاطین مزبور نسب خودرا بشاهنشاهان ایران میرسانیدند و مذهب ایرانی داشتند اما وزرا ولشکریان ایشان یونانی بودند ودر دربار ایشان بزبان یونانی تکلم میشد و در بدو امر در کوهستان کنار دریا مسکن اختیار کرده ولی بتدریج بطرف ساحل رفتند و یکی از بلاد یونانی کنار دریای سیاه را که سینوپ (۱) نام داشت محل اقامت خود قرار دادند

مهرداد هفتم در سمت مشرق زمین آخرین حریف معتبر رومیان بود پدرش در طفولیت او در گذشته واشخاصیکه قیمومیت ویرا داشتند میخواستند اورا از میان بردارند و خود صاحب اختیار شوند درسن چهارده این مسئله را ملتفت شد ودرکوهستان تحصن جست وحکایت کرده اند که برای اینکه مبادا بدخواهان اورا مسموم کنند مزاج خویش را متدرجاً بجمیع سموم عادت داد تاهیچ زهری باوکارگر نشود باری درسن بیست جوانی بود خوش اندام ورشید وباصولت و ابهت درسواری وتیر اندازی مهارت داشت وزبان یونانی وبسیاری از السنهٔ آسیائی را میدانست بعضی ازاوقات خویش را بشکار وعیش وعشرت بارفقای خود میگذرانید وگاهی در صحبت اهل فضل و

(۱) Sinope

ادب بسر میبرد با این حال بشهر سینوپ مراجعت کرد و رشتهٔ امورا بدست گرفت ولشکری ترتیب داده بتوسعهٔ مملکت خویش پرداخت درآنزمان درساحل شمالی دریای سیاه درکنار شبه‌جزیرهٔ قرم (۱) بلادی بود که یونانیها بنا نموده و سابقاً بواسطهٔ تجارت گندم بسیار آباد بود لکن قبایل وحشی سیت (۲) که با آنها همسایه بودند متعرض آنها شده از ایشان خراج میگرفتند مردم آن بلاد به مهرداد متوسل شدند واو لشکری بدانجانب فرستاده وحشیان‌را دور کرد و باینواسطه بلاد یونانی شمال دریای سیاه نیز بتصرف مهرداد درآمد بعداز آن ولایت کلشید (۳) را که در منتهی الیه دریای سیاه در پای کوه قفقاز واقع است با ارمنستان صغیر که مملکتی است کوهستانی وازجانب جنوب شرقی بربحر اسود مشرف میباشد نیز متصرف شد وقلمرو او شامل سه ولایت گردید که از یکدیگر مجزی بودند لکن از راه دریا بهم اتصال داشتند ازشبه جزیرهٔ قرم گندم تحصیل میکرد از ولایت کلشید چوب و قطران برای سفاین اخذ مینمود و قبایل وحشی جلگه های وسیع رود دن (٤) و دانوب با او متحد بودند واز ایشان سپاهیان پر قوه و رشید میگرفت

در آسیای صغیر درآن عهد ولایت پرگام (٥) که از دول قدیمهٔ یونانی بود بتملک روم درآمده ولی مابقی آن خاک مابین سلاطین جزء واقوام

(۱) Crimée (۲) Scythes (۳) Colchide (٤) Don (٥) Pergame

کوچك منقسم بود و در سواحل بعضی بلاد یونانی هم وجود
داشت مهر داد چندین سال با اقوام مزبور زد و خورد کرد و
آنها را مطیع خویش ساخت مجلس سنای روم چون دید مهرداد
عنقریب دارای قدرت و شوکت زیاد خواهد شد باو حکم کرد
فتوحات خویش را رها کند لکن مهر داد کرفتاری روم را
در جنك متحدین مغتنم شمرده محاربات را امتداد داد و مأمور
سنا را که به مملکت او حمله برده بود مغلوب و کرفتار نمود و
توهین و تخفیف زیاد براو وارد آورد آنکاه اورا بقتل رسانید
و معروف است که چون آن مأمور رومی مثل اکثر مباشرین
روم متعدی و حریص و طماع بود برای قتل او طلای مذاب
در دهانش ریخته کفتند بخور تا سیر شوی بعد از آن مهرداد
با یونانیهای آسیای صغیر که در تحت تبعیت روم بودند سازش
کرد و آن جماعت هم از تعدی و شدت عمل پوبلیکنها و عمال
رومی بجان آمده بودند زیرا که بهیچوجه ابقا بجان و مال کسی
نمیکردند اکر اتفاق میافتاد که بد بختی باندازهٔ طمع ایشان مال
نداشت اورا مثل غلام میفروختند ولایتها را غارت میکردند و
رؤسای بلاد را برای جلب نفع شکنجه و عذاب مینمودند باین
جهت یونانیهای آسیا یکمرتبه تماماً بر رومیها شوریدند و هرچه از
ایشان یافتند بقتل رسانیدند چنانکه کویند هشتاد هزار نفر
ایطالیائی در آن موقع کشته شدند و مشهای ایشان را هم مدفون

نساختند و اموالشان را ضبط کردند آنکاه مهر داد مدت پنج
سال مالیات را ببردم بخشید ودر ولایت برکام اقامت کزید و
مردم آتن (۱) نیز از همراهی با روم دست برداشته با مهرداد
متحد شدند ومتعرض متصرفات وتجار رومی کردیدند وبعد ازاین
وقایع بود که سیلا مأمور محاربهٔ با مهر داد کردید (سنه ۸۸)
(فتنهٔ روم) سیلا لشکری در کامپانی فراهم کرده مهیای رفتن
بود لکن ماریوس میخواست این مأموریت را از او کرفته خود
دارا شود لهذا با شخصی موسوم به سولپیسیوس (۲) که آنوقت
در انجمن ملی بواسطهٔ زور تسلط پیدا کرده متفق شد و وا داشت
مردم روم سیلا را از مأموریت آسیا خلع کردند وبا آنکه
ماریوس آنوقت هیچ عنوانی نداشت سرداری لشکر آسیا را
باو دادند وماریوس سیلا را مجبور کرد از شهر روم خارج شود
اما لشکریان سیلا را بسرداری خود میخواستند تمکین ماریوس را
نکردند ورو بشهر روم آوردند وباحربه در آنجا داخل شدند
واین اول دفعه بود که لشکری از حصار روم عبور میکرد و حال
آنکه این عمل بموجب قوانین مذهبی ممنوع بود باری اتباع
ماریوس خواستند دفاع کنند سیلا حکم کرد خانه های ایشانرا
آتش زدند سولپیسیوس بقتل رسید ومجلس سنا ماریوس وبعضی
از همراهان او را دشمن دولت و ملت خواند ماریوس از شهر

(1) Athènes (2) Sulpicius

روم فرار کرده بعد از تحمل مصائب چند بافریقا رفت ودر بارهٔ فرار او وصدمات و خفتهائیکه تحمل نموده تفاصیل و حکایات بسیار منقول است

سیلا بعد از آنکه ماریوس را از روم طرد کرد قبل از آنکه برای انجام مأموریت خویش حرکت کند اسباب فراهم آورد که طرفداران خود او بمشاغل و مناصب منتخب شوند لکن بعد از آنکه سیلا از روم بیرون رفت کنسولها بایکدیگر نساختند و یکی از ایشان که سینا (۱) نام داشت با طرفداران ماریوس همدست شد واورا از افریقا طلبید و ماریوس و سینا با لشکری بجانب روم آمدند وبعد از زد وخوردی وارد آنشهر شدند وسناتورهای معتبر را بقتل رسانیدند و مردم را واداشتند تا سیلا را دشمن ملت خوانده ماریوس را به کنسولی انتخاب نمودند لکن ماریوس سال بعد در گذشت و صاحب اختیاری روم به سینا تعلق گرفت و او مردم را اغوا کرد تا فرمانفرمائی جنك بامهرداد را بیکی از طرفداران خود او تفویض نمودند

(جنك سیلا با مهرداد) سیلا چون از روم حرکت کرد ابتدا بیونان رفت تا آن مملکت راکه با مهرداد سازش نموده مجدداً مسخر نماید. لشکر مهرداد که از آسیا بیونان آمده بود در ولایت بئوسی (۲) اردو داشت ومردم آتن هم طرفداران روم را بقتل

(1) Cinna (2) Béotie

رسانیده دسته لشکری راکه مهرداد برای ایشان فرستاده بود بشهر برده ساخلوی خود قرار دادند لهذا سیلا بمحاصرهٔ آتن و بندر پیره (۱) پرداخت ویکسال در آنجا معطل شد تا آذوقهٔ اهل شهر آتن بانتها رسید بطوریکه چرم کفشها و علف و نعش اموات را هم خوردند عاقبت سیلا مطلع شد که یکی از نقاط حصار درست محفوظ نیست آنجارا خراب کرده شبانه لشکریان خویش را وارد شهر نمود و چون سکنه او را استهزاء کرده بودند اجازهٔ قتل و غارت ایشانرا داد و نصف مردم آن شهر تلف شدند آنگاه بجانب بندر پیره آمده آنراهم بیورش گرفت پس از آن بولایت بئوسی رفته ناگهان در نزدیکی شهر کرونه (۲) بقشون مهرداد حمله برد و ایشانرا مغلوب نمود مهرداد لشکردیگر از راه دریا به بئوسی فرستاد در جلگهٔ ارکومن (۳) اردو زدند سیلا خواست ایشانرا گرفتار نماید باو حمله کردند و رومیان بنای فرار را گذاشتند سیلا بجانب ایشان شتافته فریاد زد هرکاه از شما سئوال کردند سردار خویش را کجا رها کردید بگوئید در ارکومن اورا تنها گذاشتیم رومیها چون این بشنیدند بغیرت آمدند مراجعت نموده باردوی دشمن حمله بردند لشکر مهرداد اکثر هلاك شدند وسیلا بریونان کاملا مسلط گردید (سنه ۸۶)

(مراجعت سیلا بروم) چون سیلا دید که از روم لشکری با

(1) Pirée (2) Chéronée (3) Orchomène

سردار دیگر بطرف آسیا میاید و مدعی او میباشد اظهارات صلح جوئی مهرداد را پذیرفته با او معاهده بست و مهرداد از یونان و ولایت آسیائی دولت روم و ممالکی که مسخر کرده بود صرف نظر نمود و متعهد شد مبلغی پول و هفتاد فروند کشتی با عمله و آذوقهٔ لازمهٔ آنها بسیلا بدهد

اما مدعیانی که سینا برای سیلا تراشیده وبطرف آسیا فرستاده بود بایکدیگر سازش نکردند و از عهدهٔ نگاهداری لشکریان نیز برنیامدند و اتباع ایشان به سیلا ملحق شدند و او کسان خود را بواسطهٔ تعدی و اخاذی از اهل ولایت متمول کرد و سپاهیان را از مال غارت و چپاول سیر نمود و باین تدبیر ایشان تعلق خاطر کامل باو پیدا کردند آنگاه با چهل هزار نفر بایطالیا رفت دشمنانش لشکری فراهم کردند ودرصدد جلوگیری او بر آمدند لکن سپاهیان به آسانی راضی بمحاربهٔ با سیلا نمیشدند بسیاری از ایشان سر داران خود را رها کرده بسیلا ملحق گردیدند و آنها که ایستادگی نمودند بزودی مغلوب شدند و این اول دفعه بود که دو لشکر رومی رو بروی یکدیگر ایستاده مخاصمه کردند باری چون مماندین سیلا از دفع او مأیوس شدند بعضی از سناتورها را که بر ایشان دست یافتند بقتل رسانیدند واز روم خارج شدند و سیلا بدون زحمت وارد شهر گردید آنگاه لشکری از اتروری بمخاصمت سیلا آمد وزد

وخوردی هم کرد لکن متفرق گردید بعد از آن یکی ازمماندین سیلا جماعتی از قبایل سامنیت را که دشمن دیرینهٔ روم بودند جمع کرده بجانب روم آمد وسیلا بمدافعه پرداخت و این شدید ترین محاربات سیلا با مدعیان بود عاقبت ایشان هم مقهور شدند وتماماً بقتل رسیدند و حکایت کرده اند که هشت هزار نفر از اسرای آن جماعت را بروم برده در آنجا سر بریدند در همان حین که جلادان مشغول اعدام نفوس بودند سیلا در مجلس سنا تقریر مطلب میکرد صدای ناله و فریاد آن بیچارگان بگوش سناتورها رسید مضطرب شدند و علت هنگامه را پرسیدند سیلا در کمال آرامی و آسودگی خاطر گفت چیزی نیست چند نفر اشرارند که حکم بسیاست ایشان کرده ام

بعد از آنکه تمام مدعیان سیلا مقهور ومغلوب شدند وتسلط او کمال یافت لشکریان خویش را در شهر روم بقتل و غارت مردم علی الخصوص کسانیکه از فرقهٔ مخالفین او بودند وا داشت پس از چند روز یکی از طرفدارانش گفت خوبست کسانی را که مایل بقتل آنها هستی معین کنی تا دیگران بجهت هلاك نشوند لهذا سیلا صورتی از اسامی اشخاص کشتنی ترتیب داده اعلان کرد هر کس اسمش در آن فهرست (۱) بود قتل کنندگان در اتلاف او مجاز بودند و اموال او هم پس از قتل ضبط میشد

(1) Liste de proscription

وسیلا بهمان یکصورت اکتفا نمود و دو نوبت دیگر هم باز این عمل را مکرر کرد ولشکریانش همواره در صدد جستجوی بیچارگانی بودند که قتل ایشان اجازه داده شده واگر کسی آنها را پنهان میکرد مقصر میشد وپس از آنکه بقتل میرسیدند سرهای ایشانرا بخانهٔ سیلا می آوردند وزدیك فوروم عرضه میدادند وکسانیکه محکوم بقتل میشدند مخصوصاً سناتورها یا راکبین طرفدار رعایا بودند لکن درین ضمن سیلا ودوستانش بغرض شخصی وبنابر سابقهٔ عداوت هم بسیاری اشخاص را بکشتن دادند و جماعتی را نیز محض ضبط اموال و املاك ایشان تلف کردند

(قوانین سیلا وعاقبت کار او) چون سیلا در روم مختار مطلق بود مجدداً رتبهٔ کنسولی اختیار کرد وعنوان جدیدی برای خود قرار داد و آن این بود (دیکتاتور مأمور انشاء قوانین وتنظیم اساس دولت) و مدت دو سال بوضع قوانینی اشتغال داشت که بمناسبت اسم او قوانین کرنلین (۱) نامیده شده زیرا که اسم حقیقی او لوسیوس کرنلیوس سیلا (۲) بود

در محاربائیکه سیلا با مدعیان خود نموده دو قوم از اقوام ایطالیارا منهدم ونابود ساخته بود یکی قبایل سامنیت ودیگری قوم اتروسك پس اراضی این اقوام را ضبط کرده در آنجا آبادیها بجهت لشکریان خویش ترتیب داد واز آنوقت اروری بکلی مملکتی لاتینی شد

(1) Lois cornéliennes (2) Lucius Cornélius Sylla

و زبان اتروسك هم متروك گردید

اما کار مهم سیلا وضع قوانین جدیده است برای دولت روم که بموجب آن قوانین میخواست مجدداً تسلط مجلس سنا ونجبارا برقرار نماید وقدرت را از مجلس ملی و وکلای رعایا سلب کنند زیرا که از زمان گراکوسها آن مجلس و وکلا با نجبا و اعیان تنازع نموده وکشمکش کرده بودند و اصول قوانین سیلا از این قرار است

اولا وکلای رعایا حق نداشته باشند به ملت تکلیف وضع قوانین نمایند

ثانیاً ملت حق نداشته باشد هیچ قانونی وضع کند مگر بعد از آنکه مجلس سنا آن را تصویب کرده باشد

ثالثاً هر کس رتبهٔ وکالت رعایا داشته حق نداشته باشد بعدها برای هیچ شغل ومنصبی منتخب شود و مقصود از این قانون این بود که مردمان معتبر وکالت قبول نکنند

رابعاً چون عدهٔ سناتورها بواسطه کشتارهای اخیر کم شده بود سیلا سیصد نفر از راکبین را بدرجهٔ سناتور رسانید تا مجلس سنا خالی نباشد

خامساً سناتورها در مرافعات جنایی حق محاکمه داشته باشند

سادساً سانسور موقوف باشد واز آن ببعد هر کس دارای شغل و منصب بوده چون مدت منصوبی او منقضی می گردید

بالا ستحقاق سناتور محسوب میشد

بعد از آنکه سیلا بطریق مذکور قدرت سنا را دو باره برقرار کرد برای فتوحات و پیشرفتهای خود تشریفات نصرت فراهم آورد وجشنها گرفت واطعامها کرد آنگاه از دیکتاتور استعفا نموده از مردم کناره گرفت ودر خانهٔ ییلاقی خویش بامصاحبت مقلد ومطرب بعیش وعشرت پرداخت وبرای محافظت خود از شر معاندین جمعی قراول و مستحفظ ترتیب داده بود لکن چیزی نگذشت که دنیا را نیز وداع گفت نعش او را بروم برده در شان دو مارس دفن کردند واین عبارت را که خود او دستور العمل داده بود بر روی قبر او نقش نمودند (هیچکس بقدر من بدوستان خود خیر نرسانیده و بدشمنان خویش آزار نکرده است) وحقیقت چنین بود وفات او در سنه ۷۹ قبل از میلاد بوده است

فصل پانزدهم

(احوال پمپه)

بعد از سیلا معتبر ترین رجال روم پمپه (۱) بود واو از نجیب زادگان وبسیار متمول واز صاحبمنصبان زبردست سیلا بود ودر ایطالیا وجزیرهٔ سیسیل و افریقا برای او محاربه کرده وسیلا باو محبت داشت و با آنکه سن او هنوز بدرجهٔ نرسیده بود که

(1) Pompée

دارای مناصب عالیه شود چون بروم آمد سیلا باو اجازهٔ تشریفات نصرت داد وحکایت کنند که ابتدا سیلا این اجازه را نمیداد پمپه برای او پیغام فرستاد که بخاطر داشته باش که آفتاب طالع بیش از خورشید غروب پرستنده دارد سیلا چون اینحرفرا شنید تمکین کرد ولقب کبیر به پمپه داد و او بعد از سیلا در روم اول شخص شد خوش سیما و خوش رفتار بود و ساده حرکت میکرد وبسیاری از نجبا ولشکریان طرفدار او بودند چون سیلا درگذشت یکی از کنسولها موسوم به لپیدوس (۱) در صدد تخریب آثار ونسخ قوانین او بر آمد سنا ممانعت کرد لپیدوس عصیان ورزید وبین فرق مختلفهٔ روم باز جنك در گرفت اما مجلس سنا پمپه را مأمور دفع لپیدوس نمود و آن جوان دلیر حریف را مغلوب و فراری کرد (سنه ۷۷)

(جنك سرتوریوس) در اسپانیا جنك فرق مختلفهٔ رومی باقی بود و یکنفر از صاحبمنصبان ماریوس موسوم به سرتوریوس (۲) که از درجات پست به رتبهٔ کنسولی رسیده وبعداز غلبهٔ سیلا باجماعتی باسپانیا فرار کرده در آنجا بواسطه خوش رفتاری وشجاعت خویش طرف اعتماد مردم واقع شده لشکر مختصری فراهم کرد و با سرداران رومی بنای جدال گذاشت و بر ایشان غلبه کرد ودر اسپانیا مجلسی مثل سنا تشکیل داد وبزرگان اسپانیول را واداشت

(1) Lepidus (2) Sertorius

اولاد خویش را مثل جوانان رومی تربیت کنند مختصر جمع کثیری در اسپانیا برای روم دشمن تراشید و حکایت کرده اند که ماده گوزنی را بخود رام کرده و اورا در نزد عوام آن ولایت بمنزلهٔ ربة النوعی قرار داده چنین فهمانیده بود که آن حیوان او را از امور آینده مخبر میسازد و هر وقت خبر خوشی برای او میرسید پنهان میکرد و ماده گوزن را میطلبید و بلشکریان خود اعلام مینمود که عنقریب خبر خوبی خواهید شنید

مجلس سنا ابتدا یکی از بهترین سرداران خویش را که متلوس نام داشت بدفع سرتوریوس فرستاد اما او پیر و از کار افتاده بود واز عهدهٔ جنك وگریز و تاخت و تازهای کوهستانی سرتوریوس برنیامد لهذا پمپه بکمك او فرستاده شد این سردار جوان هم مجروح و فراری گردید اما اتفاقاً در همان حین متلوس بمدد او رسید و حکایت کرده اند که سرتوریووس در آن موقع میگفت اگر آن پیر زن نرسیده بود این طفل را چوبکاری کرده بروم برمیگردانیدم و مقصود او از پیر زن متلوس و از طفل پمپه بود باری عاقبت متلوس مبلغ خطیری وعده داد بکسیکه سرتوریوس را بقتل برساند لهذا بعضی از صاحبمنصبان او در کشتن او اتفاق کردند بضیافتی دعوتش نمودند و بضرب خنجر بهلاکتش رسانیدند و چون او از میان رفت لشکریانش نیز متفرق گردیدند (سنه ۷۲)

(جنك اسپارتاکوس) غلامهای رومیان چنانکه سابقاً مذکور

داشته ایم بسیار صدمه میکشیدند و مکرر عصیان ووزیدند لکن در سنه ۷۳ بندگان در ایطالیا طغیان کلی نمودند در شهر کاپو محلی بود که رومیها غلامان را در آنجا جمع کرده برای جنك با یکدیگر یا نزاع با سباع مشق میدادند وتربیت میکردند آن غلامان بهیئت اجماع از آن محل گریختند و جماعت دیگر هم بایشان ملحق شدند و یکی از میان خود سردار قرار دادند و او اسپارتاکوس (۱) نام داشت و با کفایت و رشید بود و چندین مرتبه لشکریان رومی را که بدفع ایشان فرستاده شده بودند مغلوب ساخت و در صدد برآمد که اتباع خویش را بجبال الپ برساند تا از آنجا هریك از بندگان بولایت خود بروند کنسولهای روم بجلوگیری او آمدند ایشانرا عقب نشانید آخرالامر مجلس سنا یکی از صاحبمنصبان زیر دست سیلا را که متمول ترین مردم روم بود و کراسوس (۲) نام داشت مأمور این جنك کرد اسپارتاکوس با این سردار نیز مدتی مقاومت نمود لکن عاقبت اتباع او هلاك شدند و خود او هم بقتل رسید حکایت کرده اند که در جنك اول غلامان با کراسوس متجاوز از دو هزار نفر از ایشان کشته شد چون نعشهای آنها را ملاحظه کردند دیدند تماماً از پیش زخم خورده و غیر از دو نفر هیچیك پشت بدشمن نکرده اند و در جنك آخر اسپارتاکوس بعد از آنکه مردان خودرا واداشت صف کشیدند

(1) Spartacus (2) Crassus

اسب خویش را طلبیده تلف کرد وگفت اگر غلبه بکنم اسب بسیار خواهم داشت و اگر مغلوب شوم محتاج باسب نخواهم بود آنگاه خود را میان معرکه انداخت شاید بتواند به کراسوس برسد چند نفر را هم بهلاکت رسانید و کشته شد

مقارن این حال پمپه با لشکریان خویش از اسپانیا بایطالیا آمد و بیکدسته از غلامان فراری بر خورد و آنها را قتل عام کرد وبمجلس سنا نوشت هر چند غلامان را کراسوس مغلوب نمود لکن ریشهٔ این فتنه را من دو آوردم باری پمپه و کراسوس هر دو با لشکر خود بشهر روم رسیدند وبا یکدیگر متفق شدند واسباب فراهم آوردند تا هر دو به کنسولی منتخب گردیدند و از آنوقت تغییر مسلك دادند یعنی تا آنزمان طرفدار سنا و نجبا بودند چون به کنسولی رسیدند جانب رعایا را گرفتند و قوانین سیلا را منسوخ نموده رتبهٔ تریبون را دوباره برقرار کردند واختیار و اقتدار وکلای رعایا را بحال سابق برگردانیدند (جنك مهر داد) در این اوقات مهرداد مجدداً بنای مخاصمت با روم گذاشته لشکر خویش را ترتیب جدید داده ودول کوچك آسیای صغیر را مسخر نموده بولایت آسیائی روم حمله برده سکنه را از ادای خراج معاف ساخته بود

دولت روم سرداری موسوم به لوکولوس (۱) را بدفع او

(۱) Lucullus

فرستاد واو ابتدا قوهٔ بحریهٔ مهرداد را تلف کرد بعد داخل ممالکی که مهرداد مسخر کرده بود شده بتعاقب او پرداخت و وارد مملکت خود آن پادشاه گردید و لشکریانش در آنجا بقدری غارت کردند وغنیمت بردند که گاو را یك درهم وغلام را چهار درهم میفروختند عاقبت اردوی مهرداد هم گرفتار شد وخود او فرار کرده نزد پدر زن خویش که پادشاه ارمنستان بود پناه برد و در وقت رفتن برای زن و خواهران خود پیغام فرستاد که شما خود را تلف کنید تا گرفتار دشمن نشوید وحکایت کنند که چون این حکم بخواهران او رسید یکی از ایشان او را نفرین کرد و دیگری دعا کفت که راه نجات از دست دشمن را باو نموده وهر دو سم خوردند یکی از زنهایش خواست با پیشانی بند سلطنتی خویش را خفه کند بند پاره شد زن گفت ای بند منحوس این فایده را هم برای من نداشتی آنگاه باضربت شمشیر خودرا هلاك ساخت (سنه ۷۱)

بلاد یونانی مهرداد مدتی با رومیها مقاومت کردند و لوکولوس مدت دو سال بتسخیر آنها مشغول بود بعد در ولایت آسیائی روم بانتظامات پرداخت وقدری به آسایش اهالی از ظلم واجحاف عمال رومی توجه نمود زیرا که آن بیچاره هارا شکنجه و عذاب میکردند تابستان در آفتاب و زمستان در سرما برهنه نگاه میداشتند تا مجبور بادای تکلفات شوند ولا علاج پسرها ودخترهای

خویش را میفروختند و باسیری میدادند

(جنك تیکران) پدر زن مهرداد که تیکران (۱) نام داشت و پادشاه ارمنستان بود در آنزمان در آسیا مملکتی وسیع مالك بود یعنی از جبال ارمنستان تجاوز کرده ازولایت مدی (آذربایجان) تا کوههای توروس (۲) وبلکه ناحیهٔ سوریه را نیز متصرف شده بود وپای تخت جدیدی بنا کرده آنرا بمناسبت اسم خویش تیکرانوسرت (۳) نامیده وحصاری بضخامت بیست وپنج ذرع برای آن ساخته و سکنهٔ چندین شهر یونانی را جبراً به آنجا نقل مکان داده ولقب شاهنشاه اختیار نموده بود و چهار پادشاه در خدمت او بودند و هر وقت او بتخت جلوس میکرد ایشان روی پله های تخت دست بسینه می ایستادند وچون سوار میشد جلو او می دویدند

تیکران ابتدا با داماد خود همراهی نکرد و اورا در قلعهٔ منزل داده دوسال بهمانحال گذاشت تا اینکه لوکولوس مهردادرا ازاو مطالبه نمود تیکران ازاین مسئله خشمناك شد بخصوص که سردار رومی اورا شاه خوانده وشاهنشاه خطاب نکرده بود لهذا داماد خویش را آورده ومصمم شد برومیها حمله وروشود لکن لوکولوس پیش قدمی کرده از رود فرات تجاوز نمود و تیکران که مترقب این سرعت حرکت نبود خزانه و نسوان خود را گذاشته فرار

(1) Tigrane (2) Taurus (3) Tigranocerté

کرد و رومیها بمحاصرهٔ تیکرانوسرت پرداختند تیکران لشکریان خویش را جمع کرده باستخلاص پایتخت شتافت لکن درجنگی که بین رومیان وارامنه واقع شد رومیها فاتح گردیدند وتیکرانوسرت بتصرف ایشان درآمد وغنیمت زیاد عاید شد چنانکه بهر نفر از لشکریان رومی هشت هزار درهم رسید لکن لشکر لوکولوس معدود بودند و از سردار خویش شکایت داشتند که زیاد تخوت دارد و بایشان بد میکند لهذا بدرستی ازاو اطاعت نمینمودند واز محاربه امتناع میورزیدند وبالنتیجه از آن ببعد پیشرفتی برای لوکولوس حاصل نشد و مهرداد دوباره بممالك خویش رفت و دولت روم فرمانفرمائی لشکر آسیارا به پمپه واگذار نمود (سنه ٦٦)

درباب جنك تیکران با لوکولوس حکایات چند منقول است ازقرار گفتهٔ خود لوکولوس لشکر رومی پانزده هزار نفر و لشکر پادشاه ارمنستان دویست وشصت هزارنفر بودند و درین محاربه از رومیان فقط پنج نفر مقتول و صد نفر مجروح گردید و این البته اغراق و گزاف است لکن میگفتند قبل از محاربه چون تیکران قلت عده رومیان را دید گفت این جمعیت اگر بسفارت آمده زیاد است و اگر بمحاربه آمده بسیار کم است و چون ملاحظه کرد که راه خود را برگردانیدند بنای خنده گذاشت وگفت باین زودی فرار کردند اما رومیها در جستجوی کدار بودند که از جلگه عبور نمایند چنین کردند آنوقت تیکران دید که دشمن فرار نکرده

بلکه قصد حمله دارد

(فرمانفرمائی پمپه در بحر و آسیا) مدتی بود در پنادر سیلیسو(۱) سارقین بحری (۲) پیدا شده بودند یعنی اشخاصیکه در دریا و سواحل سیر میکردند و مردم را اسیر کرده بغلامی میفروختند دولت روم در صدد دفع ایشان برآمده بود لکن اینکار اشکال داشت و چون اقدامات جدی درین باب میکرد سارقین در جبال صعب آسیای صغیر متواری میشدند و دیگر دست کسی بایشان نمیرسید کم کم کار آن جماعت بالا گرفت وهنگام محاربهٔ روم بامهرداد و تیگران بایشان مدد کردند و برای خود قلاع و اسلحه خانه و سفاین جنگی ترتیب دادند ودر واقع دولتی تشکیل نمودند وتاخت وتازهای خودرا باکثر سواحل دریای مدیترانه رسانیدند شهرهای کنار دریا را میگرفتند وبغارت میکردند سفاین را ضبط مینمودند و مردمان متمول را دستگیر میکردند تا برای استخلاص خود مجبور بادای مبالغ گزاف شوند و مخصوصاً برومیها آزار و اذیت و تخفیف و توهین زیاد میکردند و کار بجائی رسیده بود که کسی دردریای مدیترانه جرأت رفت و آمد نداشت و کیندم در شهر روم کم شد عاقبت رومیها مستأصل شده برای رفع این بلیه قانونی وضع کردند وپمپه را قدرت فوق العاده دادند که در تمام سواحل دریا تا پانزده میل در درون خاك اختیار تام داشته باشد و صد و

(1) Cilicie (2) Pirates

بیست هزار لشکر و پانصد کشتی جنگی فراهم کند وتمام صاحبان مناصب و مشاغل در اطاعت او باشند درحقیقت به پمپه مقام سلطنت دادند و او در عرض سه ماه غائله را رفع کرد یعنی سارقین بحری را طرد نمود و سفاین ایشانرا خراب کرد و مجبور شدند پایتخت خویش را تسلیم کنند و بسیاری از ایشان هم سر اطاعت پیش آوردند و پمپه در بعضی ازبلاد مشرق برای آنها مسکن معین کرد (سنه ۶۷)

چون اینکار صورت گرفت مردم روم فرمانفرمائی جنك مهرداد را نیز به پمپه تفویض نمودند و او آن مهم را بسهولت انجام داد زیرا که لوکولوس قوای مهرداد و تیگران را مضمحل ساخته و برای پادشاه پن (۱) جز لشکر مختصری باقی نمانده بود لهذا پمپه شبانه باردوی او حمله برده آنرا متفرق ساخت مهرداد خواست نزد پادشاه ارمن پناه ببرد تیگران اورا نپذیرفت بلکه وعدهٔ انعام گرانی داد هر کس که سر مهرداد را برای او ببرد آنگاه خود باردوی رومی رفته در خواست صلح کرد پمپه مبلغی از تیگران خسارت گرفته ملك اورا متعرض نشد پس بمحاربهٔ کوهستانیهای قفقاز آمد و تا نزدیکی بحر خزر پیشرفت حاصل نمود آنگاه برای تنظیم ممالك تسخیر شده مراجعت کرد مملکت پن و بیثنی (۲) را جزء ایالات روم قرار داد و در مابقی آسیای صغیر سلاطین جزء

(1) Pont (2) Bithynie

برقرار نمود که با دولت روم متحد باشند مملکت سوریه را هم که تیگران از انطیوکوس گرفته بود بدون اجازه سنا ضبط کرد ودولت سلاطین سلوکید منقرض گردید درفلسطین یهود خواستند بااومقاومت کنند اورشلیم ومسجد اقصی را گرفت ودولت روم را در فلسطین نفوذ کلی داد (سنه ۶۳)

اما مهرداد بشمال دریای سیاه رفته مهیا شد قبایل وحشی کنار رود دانوب را با خود همراه کند و از درهٔ رود مزبور بالا رفته از راه جبال الپ داخل ایطالیا شود وباروم محاربه نماید اما پسرش بطمع سلطنت با او مخالفت کرد و دم ازاتحاد روم زد مهرداد برای اینکه گرفتار نشود خود را بقتل رسانید (سنه ۶۳)

(سیسرن وکاتیلینا) زمانیکه پمپه درآسیا بود دولت روم بمخاطرهٔ عظیمی افتاد توضیح آنکه آنوقت در ایطالیا جمع کثیری بودند که از وضع و حال خود شکایت داشتند از یکطرف کسانیکه سیلا اراضی ایشانرا ضبط کرده وبلشکریان خویش داده ازطرف دیگر همان لشکریان که اراضی مزبور را فروخته وتهی دست شده بودند ازجانب دیگر اولاد مردمان بدبختی که سیلا حکم قتل ایشانرادادهٔ و اموالشانرا ضبط کرده و همچنین طرفداران قدیم سیلا که در دورهٔ او فواید گزاف میبردند و اکنون از آن محروم مانده بودند و ازجمله اشخاص مزبور یکی ازاعیان بود موسوم به کاتیلینا (۱)

(1) Catilina

که در زمان سیلا مرتکب قتل نفوس میشد و حتی گفته اند برادر خود را جزء محکومین قرارداد برای اینکه اموال اورا ببرد این شخص مقروض و پریشان شد و در صدد برآمد انقلابی در وضع دولت فراهم آورد اعیان مفلس فاسق روم را دور خود جمع کرد و سایر مردمان شاکی را هم همراه نموده در خفیه قرار دادند کنسولها را بقتل برسانند وزمام دولت را بدست بگیرند کنسولها مطلع شدند وآن مقصود بدست نیامد اما کاتیلینا باز پنهانی مشغول اسباب چینی بود مخالفین سنا هم باطناً از او تقویت می کردند تا اینکه داو طلب کنسولی گردید لکن منتخب نشد و قرعه بنام سیسرن (۱) افتاد

سیسرن اشهر خطبا وبلغای روم است از نجبا نبود وفقط جزء را کیین محسوب میشد تمول زیاد هم نداشت لکن فصاحت وبلاغت اورا بتمام مناصب عالیه حتی به کنسولی رسانید در شهر آتن و جزیرهٔ رودس وآسیا نزد خطبا و حکمای یونانی تحصیل کرده و تقریر و بیان عالی داشت در چند فقره مرافعات معتبر سمت وکالت اختیار نموده وبقوت بلاغت و حسن بیان مرافعه را از پیش برده و برای تقویت پمپه نیز مکرر انشاد خطبه نموده بود خلاصه این مرد در زمان کنسولی همواره دوچار تفتین و افساد کاتیلینا بود وآن مفسد از یکطرف در خارج روم تهیهٔ لشکر کرده

(1) Cicéron

از طرف دیگر در داخل شهر بدسایس و حیل میخواست کار بکند سیسرن و اعضاء سنا را بقتل برساند و شهر را بسوزاند سیسرن مطلع شد و اسباب حفظ خود را فراهم کرد لکن برای جلوگیری از فتنه های همدستان کاتیلینا قوهٔ لشکری نداشت زیرا که عساکر رومی همه با پمپه در آسیا بودند لهذا یکچند در تشویش ومخاطره بود عاقبت قسمتی از لشکریان آمدند و سیسرن دروازه های شهر و میدانها و اطراف سنا را مستحفظ گذاشت ومجلس سنا را منعقد نمود وآشکارا کاتیلینا را مخاطب ساخته خطابهٔ عراقی انشاد کرد و باو اعلام نمود که مقاصد تو برما معلوم است و باید از شهر روم خارج شوی و خطابه هائی که سیسرن در سرامر کاتیلینا انشاد کرده (Catilinaires) معروف میباشد

کاتیلینا از روم بیرون رفته بلشکری که در اتروری فراهم نموده بود ملحق شد و اظهار کرد که من میخواهم داد فقرا را از اغنیا بگیرم همدستان او هم در شهر باز در خفیه فتنه میکردند لکن کار ایشان مکشوف شد وبقتل رسیدند وسیسرن برای دفع کاتیلینا لشکر باتروری فرستاد اتباع کاتیلینا مغلوب و منهزم گردیدند و خود او هم با کمال شجاعت در محاربه پایداری کرد تا هلاك شد (سنه ۶۳)

سیسرن از پیشرفت خود و خدمتی که بوطن کرده مباهات داشت

وچون مدت کنسولی او منقضی شد خواست خطابهٔ در اظهار خدمات و مفاخر خویش انشاد کند یکی از وکلای رعایا مانع شد باین عنوان که سیسرن در وقت مجازات همدستان کاتیلینا ایشانرا محاکمه نموده و نگذاشته است برائت ذمه حاصل نمایند لهذا درین موقع نباید از خود تمجید کند فقط باید اکتفا کند باینکه حسب الرسم قسم یاد نماید که مخالف قوانین رفتار نکرده است سیسرن بجای اینکه باین عبارت قسم یاد کند گفت من قسم میخورم که دولت را از مهلکه نجات داده ام حضار همه او را تصدیق وتحسین کردند واعیان لقب پدر وطن باو دادند

فصل شانزدهم

احوال قیصر ورجال ثلاثه

زمانیکه بنظر چنین میرسید که پمپه در دولت روم بکمال اقتدار رسیده شخص جدیدی کم کم طرف توجه شد واو قیصر (سزار) (۱) نام داشت واز نجبا بود لکن از فرقهٔ مخالف سنا و با ماریوس و سینا خویشی داشت سیلا بخیال قتل او افتاد به آسیا فرار کرد ودر آنجا گرفتار سارقین بحری گردید مطالبهٔ فدیه از او کردند مبلغی زیاده از آنچه آنها خواستند فراهم کرد و داد و اوقانیکه نزد ایشان بود همواره ایشانرا استهزا مینمود و میگفت هر وقت من رها شدم شمارا بدار میزنم سارقین

(1) César

میخندیدند ولی چون فدیهٔ خودرا داد و آزاد شد چند کشتی
فراهم کرده دزدان دریارا بغفلت گرفتار نمود و به آسیا برده
بدار زد چون بروم مراجعت کرد مثل سایر نجیب زادگان آن
دوره بعیاشی مشغول شد و مبالغ گزاف مقروض گردید اما
فصاحت و بلاغت او نیز معروف بود و باینواسطه در نزد مردم
محبوب واقع شد ومتدرجاً بمناصب عالیه رسید و باز همواره در
اسراف و تبذیر میکوشید چنانکه وقتی حاکم اسپانیا شده بود
طلبکاران او نمیگذاشتند حرکت بکند عاقبت کراسوس میانی
از قروض اورا ضمانت کرد حکایت کنند که قیصر روزی تاریخ
اسکندر میخواند ناگاه بنای گریستن گذاشت و گفت آیا افسوس
ندارد که اسکندر چون بسن من رسید فتوحات خودرا تمام
کرده بود و من هنوز کار معتبری صورت نداده ام

مقارن آن اوقات پمپه از مشرق مراجعت کرد و اعتقاد او این
بود که صاحب اختیار روم شده وهمه کس تابع خیالات او خواهد
بود لکن مجلس سنا چندان از او تمکین نکرد و بعضی ازاقدامات
او را تصویب نمود پمپه دلتنك شد کراسوس هم از سنا رنجش
داشت همانوقت قیصر نیز از اسپانیا برگشت و پمپه و کراسوس را
بایکدیگر سازش داد واین سه نفر باهم متفق شدند که قدرت را
از سنا سلب نمایند و این اتفاق سه نفری در تاریخ روم باسم اتفاق

رجال ثلاثه (۱) معروف است چون مردم روم ولشکریان با
رجال ثلاثه موافق بودند پیشرفت حاصل نمودند وقیصر به کنسولی
منتخب شد ومردم را واداشت اعمال پمپه را تصدیق کردند وچون
طرفداران سنا خواستند ممانعت نمایند زد وخورد واقع شد ومردم
قوانین را تصویب نمودند قیصر بعداز انقضای مدت کنسولی
بحکومت گل پیش کوه و ایالت پروانس و ایلیری معین شد و
عزیمت تسخیر ناحیهٔ گل پشت کوه یعنی مملکت فرانسهٔ حالیه کرد
در قسمتی از مملکت گل که در تصرف دولت روم نبود قبایل مختلفه
سکنی داشتند که میتوان آنهارا بسه دسته قسمت کرد در جنوب
مابین رود کارن (۲) وجبال پیرنه قومی بودند شبیه بقبایل ایبر
اسپانیا وموسوم به اکیتن (۳) دروسط مابین کارن و رود سن (٤)
قبایل بودند شبیه به قبایل گلوا که سابقاً با رومیها معامله پیدا کرده
بودند و ایشانرا سلت (٥) میگفتند در طرف شمال مابین رود
سن و رور رن (٦) قبایل بودند مخلوط از سلت و ژرمن (۷)
[المانی] موسوم به باژ (۸) [باژیکی] کلیهٔ قبایل مذکور وحشی
بودند واز آداب ورسوم و عقاید ایشان چندان اطلاعی نداریم
اجمالا میدانیم که مملکت ایشان مابین قبایل کوچك بسیار منقسم
بوده که هریك دولتی جداگانه بودند و بایکدیگر زد وخوردها
میکردند و کاهنین یعنی پیشوایان مذهبی ایشان دروئید (۹) نام

(1) Triumvirat (2) Garonne (3) Aquitains (4) Seine (5) Celtes
(6) Rhin (7) Germains (8) Belges. (9) Druides

داشته و در ازمان با یونانیها و رومیها فی‌الجمله تجارتی پیدا کرده و ضرب سکهٔ وخط یونانی، فرا گرفته بودند

(لشکر کشی قیصر به کل) در سمت مشرق کل نزاع قبایل مختلفه بجائی رسید که بعضی ازایشان از رئیس قبیلهٔ سوئو (۱) از قبایل ژرمن که اریوویست (۲) نام داشت ومسکن او در وراء رود رن بود استمداد نمودند واو با جماعتی از قبیلهٔ خویش آمده بجای اینکه بعضی را معاونت کند همه را مقهور و مظلوم گردانید قبایل کل چون چنین دیدند باهم صلح کردند واز روم مدد خواستند در همان اوقات قومی دیگر از اقوام کل موسوم به هلوت (۳) که در سویس سکنی داشتند از مقر خود مهاجرت کرده بجانب کل دست اندازی نمودند بعبارة اخری مملکت کل از یك طرف گرفتار حملات قبایل سوئو شده و از طرف دیگر دوچار دست اندازی قوم هلوت گردیده بود اما قیصر ابتدا بجلوگیری قبایل هلوت پرداخت و با ایشان محاربه کرده بسیاری را بهلاکت رسانید و مابقی تسلیم شدند انگاه بجانب اریوویست شتافت این شخص بسیار مغرور بود و با قیصر با نهایت تکبر گفتگو کرد لکن قیصر مطلع شد که جنگجویان سوئو بعضی کهنه همراه دارند و ایشان چنین پیش بینی کرده اند که تا ماه نو نشود نباید اقدام بمحاربه کنند و الا مغلوب خواهند شد لهذا مهلت نداده برایشان حمله

(1) Suèves (2) Arioviste (3) Helvètes

برد و اکثر را مقتول ساخت و اریوویست به ولایت خود یعنی ژرمانی فرار کرد (سنه ۵۸)

با آنکه مردم کل از شر دشمنان خود آسوده شدند قصد وعساکر رومی در آن مملکت ماندند و بیرون نرفتند قبایل بلژ که در شمال کل بودند از این امر غضبناك شده بایکدیگر متفق گردیدند که ایشان را اخراج کنند قیصر مطلع شد و با بعضی از اقوام کلوا عقد اتحاد بست و با سایرین بنای محاربه گذاشت و هر چند در بعضی مواقع دوچار مشکلات میشد در عرض یکسال قسمت شمالی کل را مسخر کرد

چون زمستان رسید و لشکریان از محاربه دست کشیدند قبایل غربی کل که در کنار اقیانوس اطلس سکنی داشتند با یکدیگر بر ضد رومیان متفق شدند قیصر نیز ترتیب سفاین داد وبا وجود صعوبت امر آن اقوام را نیز مقهور ساخت چنانکه تقریباً تمام مملکت کل بتصرف رومیان درآمد (سنه ۵٦)

در ضمن این جنگها لشکریان رومی که در تحت فرمان قیصر بودند بالنسبه باو کمال تعلق خاطر پیدا کردند زیرا که با ایشان بطور موانست و مهربانی رفتار میکرد و انعام و احسان مینمود و در اوقات بیکاری صاحبمنصبان ایشانرا ضیافت میکرد

(تجدید اتفاق رجال ثلاثه) اوقاتیکه قیصر درکل مشغول فتوحات بود طرفداران رجال ثلاثه در شهر روم با هواخواهان سنا در

کشمکش بودند وچون سیسرن ازسنا حمایت میکرد واز رجال معتبر آنزمان بود اسباب فراهم آورده حکم تبعید اورا از ملت کرفتند بعنوان اینکه همدستان کاتیلینا را بدون محاکمه بقتل رسانیده است بعد از ان مابین خود طرفداران رجال ثلاثه اختلاف افتاد و کار بزد و خورد وخونریزی رسید عاقبت قیصر درصدد برآمد اتفاق سابق را باز محکم کند در فصل زمستان بایطالیا آمده در شهر لوك (۱) از بلاد اتروری با پمپه و کراسوس ملاقات کرد و عقد اتفاق تجدید شد و قرار دادند باز هریك در مدت پنجسال دارای قشونی باشند وخیالات خودرا انجام دهند آنکاه پمپه وکراسوس بروم مراجعت کردند واسباب کنسولی خویش را فراهم آوردند مجلس سنا حکم بعزا داری عمومی داد لکن مردم سناتورها را استهزا نمودند ومقاصد پمپه وکراسوس بعمل آمد یعنی بکنسولی منتخب شدند و حکومت اسپانیا وافریقا به پمپه رسید و مملکت سوریه به کراسوس تعلق کرفت و قیصر در فرمانفرمائی مملکت کل باقی ماند اعضاء سنا مدت چند ماه عزا دار بودند ودر جشنها واعیاد حاضر نمیشدند و مجلس سنا را منعقد نمیکردند وهرچه خواستند مانع پیشرفت ترتیبات رجال ثلاثه شوند فایده نبخشید

(لشکر کشی قیصر بجانب رود رن و جزیرهٔ انکلیس) قیصر

(1) Lucques

چون اقوام کلوا را مطیع ساخته بود بنای تعدی بخارج مملکت کل کذاشت چون بعضی از قبایل ژرمانی از رود رن تجاوز کرده به بازیك دست اندازی نموده بودند از کلواها سواو کرفته بطرف رود رن حرکت کرد وبا ژرمنها ملاقات نموده بمحاربهٔ ایشان پرداخت ومرد و زن وبچهٔ ایشانرا جمیعاً بهلاکت رسانید وبرای تخویف آن قوم پلی از چوب برروی رود رن انداخته بساحل یمین آن رود رفت و قدری در آنجا بتاخت و تاراج مشغول شد آنکاه بکل مراجعت کرده پل را مقطوع ساخت پس ازاین نهضت قیصر خواست اقتدار خویش را بمردم جزیرهٔ انکلیس که آنوقت معروف به برتانی (۱) بود نشان دهد با سفاین و لشکریان حرکت کرده بعد از جنکی در دریا بخشکی پیاده شد و از مردم آن جزیره کروکان کرفته بکل باز کردید وسال بعد مجدداً به آن جزیره لشکر کشید و با یکی از رؤسای قبایل آن ناحیه محاربه کرده مراجعت نمود و قیصر اول کسی بود که لشکریان رومی را بجزیرهٔ برتانی و بساحل یمین رود رن یعنی مملکت ژرمانی رسانیده بود

(طغیان مردم کل نسبت برومیان) بزرکان و اعیان کل چون از قیصر مهربانی میدیدند با او همراه و موافق بودند لکن رعایا نسبت برومیان عداوت داشتند و راضی نبودند که آن مردمان

(1) Bretagne

اجنبی در ولایت ایشان مستقر شوند علاوه برین آن اوقات قحط و غلا شده بود و قیصر لشکریان خویش را در فصل زمستان میان قبایل کلوا پراکنده کرد که بسهولت تحصیل خوراك نمایند لهذا بعضی از رؤسای کلوا در خفیه با یکدیگر متفق شدند که برومیان حمله کنند چنین کردند و در این موقع یکی از رؤسای کلوا موسوم به آمبیوریکس (۱) خسارتها برومیان وارد آورد لکن چون قیصر مطلع شد بکل آمد و بعد از زد وخوردهای چند برقبایل کلوا غلبه کرد و آنها را که در این شورش وطغیان پیش قدم بودند اعدام نمود و آمبیوریکس بمملکت ژرمانی گریخت در زمستان سال بعد باز مردم کل متفق شدند وقسم یاد کردند که رومیها را اعدام نمایند یکی از بزرك زادگان کل که ورسن ژتوریکس (۲) نام داشت وجوانی قوی جثه وشجاع و در سواری وتیر اندازی هنرمند وسابقاً هم جزء لشکریان رومی به قیصر خدمت کرده بود دهاقین را بشورش وا داشت ونظم وترتیبی در جنگجویان خویش قرار داد وبمحاربهٔ رومیان مشغول شد قیصر با آنکه زمستان بود بکل مراجعت کرد وبنای تاخت و تاز گذاشت لکن مردم کل ومخصوصاً ورسن ژتوریکس شجاعت وتهور فوق‌العاده ظاهر ساختند وابتدا برای قیصر پیشرفتی حاصل نشد و از تمام قبایل مختلفهٔ کل وکلا جمع شده انجمنی ترتیب دادند و ورسن ژتوریکس

(1) Ambiorix (2) Vercingetorix

راسردار کل مملکت و مردم کل قرار دادند و او چند فقره لشکر بجانب متصرفات روم فرستاد وخود بتعاقب قیصر پرداخت بالاخره ملاقات واقع شد وجنك سختی در گرفت لکن قیصر بمدد سواران ژرمن که اجیر کرده بود کلواها را شکست داد و ایشان در شهر الزیا (۱) متحصن شدند

قیصر کلواها را در الزیا محاصره کرد و بحفر خندقها و بنای دیوارها واقسام مختلف اسباب و آلات محاصره مشغول شد ورسن ژتوریکس که محصور بود و عنقریب از بابت آذوقه دوچار سختی میشد فرستاده از خارج مدد خواست مردم کل برای او لشکر فرستادند که او را مستخلص سازند لکن قیصر ایشانرا مغلوب و متفرق کرد و ورسن ژتوریکس مجبور بتسلیم گردید و قیصر اورا بروم فرستاد شش سال درآنجا محبوس بود تا وقتیکه قیصر بروم رفته تشریفات نصرت خویش را فراهم کرد آنگاه اورا بقتل رسانید

طغیان عمومی مردم کل بعد از گرفتاری ورسن ژتوریکس بانتها رسید لکن قبایل مختلفه چند بودند که باز دست از مخالفت بر نمیداشتند قیصر یکسال دیگر هم مشغول منقاد ساختن ایشان بود تا بکلی مملکت کل درتحت تصرف وتسلط روم درآمد (سنه ۵۱)

ازقراری که قیصر خود گفته است درعرض هشت سال دوکل هشصد

(1) Alésia

بلده مسخره کرده و سیصد قبله را مطیع ساخته و دو کرور نفس تلف نموده و دو کرور نفر اسیر گرفته است پس از ان مدت یکسال هم قیصر در آن مملکت کردش کرد برای اینکه اسباب نظم و امنیت درانجا فراهم آورد و از بقیة السیف کلواها دلجوئی و استمالت کند و چون این اعمال را صورت داد مصمم خروج از مملکت گردید

(لشکر کشی کراسوس بایران) هنگامی که قیصر بمحاربهٔ قبایل کل اشتغال داشت کراسوس بجنك سلاطین اشکانی ایران رفته بود (سنه ٥٤)

تا آنوقت دولت روم با دولت اشکانی رابطهٔ مهمی نیافته وسابقهٔ که در بین پیدا شده غیر مستقیم بود باین معنی که متصرفات روم در آسیا تا زمان پمپه با خاك سلاطین اشکانی مجاورت نیافته وکار گذاران آن دودولت معظم با یکدیگر رو برو نشده بودند زمانیکه لوکولوس با مهرداد پادشاه پن کشمکش میکرد ممکن بود ما بین او و اشکانیان نزاع شود ولی چون سلاطین اشکانی از پادشاه ارمن خوشدل نبودند بواسطهٔ اینکه تعدی بمتصرفات ایشان کرده وناحیهٔ کردستان را تصاحب کرده بود و پادشاه ارمن هم با پادشاه پن خویشی ویگانکی داشت لهذا در نزاع آنها با دولت روم سلاطین اشکانی حال بیطرفی اختیار کردند بلکه چون پمپه بجنك پادشاه پن آمد با فرهاد سیم پادشاه اشکانی سازش کرد

یعنی فرهاد متعهد شد که پادشاه ارمنستان را مشغول کند تا او نتواند بداماد خویش معاونت نماید پمپه هم قول داد که پادشاه اشکانی را مانع نشود از اینکه ولایات از دست رفتهٔ خود را از پادشاه ارمن بگیرد بلکه در این کار با او همراهی نماید لهذا هنگامیکه پمپه با مهرداد محاربه میکرد فرهاد اشکانی هم با تیگران بنای عداوت گذاشت یعنی پسر اورا که مدعی او بود تقویت کرد و او را گرفتار اغتشاش داخلهٔ مملکت خود نمود پمپه بمقصود خویش نایل شد اما وعدهٔ را که بفرهاد سیم کرده بود بدرستی وفا ننمود یعنی با فرهاد همراهی کامل نکرد که هرچه میخواهد از ولایات پادشاه ارمن بگیرد بواسطهٔ اینکه تیگران چنانکه پیش گفته ایم نزد او رفته سر تسلیم پیش آورده ونوعی تبعیت و اتحاد روم را اختیار نموده بود لهذا فرهاد سیم از پمپه رنجش حاصل کرد لکن در صدد مخاصمه با دولت روم بر نیامد سردار رومی هم مصلحت ندید متعرّض اوشود

زمانیکه کراسوس و پمپه و قیصر اتفاق خودرا تجدید کردند و کراسوس بحکومت سوریه معین شد سلطنت ایران تازه به ارد (۱) رسیده بود کراسوس قبل از آمدن بمقر حکومت خود قصد لشکر کشی بایران را اظهار کرده و خیالات بلند پروز داده بود لکن در اجرای قصد خویش حسن تدبیر ظاهر نمود و

(۱) Orodes

در صورتیکه قوهٔ اصلی اشکانیان سواران ایشان بود برای محاربهٔ با آنها تهیه سوار نکرد و بجانب فرات آمده از آن رود گذشته بغارت و تاراج بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات ودجله مشغول شد و باآنکه همانوقت میتوانست پیش آمده شهر سلوسی (۱) را که پای تخت سلاطین اشکانی بود بغفلت بگیرد چون زمستان نزدیك شده بود بسوریه مراجعت نمود وارد مجال پیدا کرد که تهیهٔ کار خود را به‌بیند و برای دفاع حاضر شود

چون بهار در رسید کراسوس باز همان راه را اختیار کرده تقریباً با چهل هزار پیاده و چهار هزار سوار از فرات عبور نمود و حال انکه پادشاه ارمن که با رومیها متحد بود نزد او رفته تکلیف کرده بود که ازراه ارمنستان بایران بیاید وشش هزار سوار هم از خود بلشکراو مدد بدهد کراسوس نپذیرفت و دنبالهٔ خیال خود را پیش گرفت زیرا در زمانیکه سردار رومی در سوریه زمستان بسر میبرد پادشاه اشکانی لشکر به بین النهرین فرستاده و بلادی را که کراسوس گرفته و ساخلوی آنجا گذاشته بود مسخر کرده و بنابراین سردار رومی خود را مجبور میدانست که بلاد جزیره را از تصرف کسان ارد بیرون آورد

چون کراسوس ازفرات گذشت رئیس قبایل عرب که آن ناحیه درقلمرو او بود (ناحیهٔ اورفه) نزد اورفته اظهار داشت که

(1) Seleucie

کماشتکان پادشاه اشکانی از مقاومت صرف نظر نموده بجانب ایران فراری شده اند و باید ایشانرا تعاقب کرد کراسوس این رأی را پیروی نمود غافل که آن شیخ عرب کماشتهٔ پادشاه اشکانی است و میخواهد او را از راهی که موافق مصلحت آن پادشاه است حرکت دهد باری چون کراسوس سه چهار روز راه پیمود ناگاه گرفتار حملهٔ لشکر اشکانی گردید

اما ارد سپهسالار خود را که سورنا (۱) نام داشت و مردی شجاع و باکفایت بود بالشکری کافی ومکمل بمحاربهٔ سردار رومی مأمور ساخت و خود عازم ارمنستان شد که پادشاه آن مملکت را از مساعدتی که باکراسوس داشته کوشمالی دهد وضمناً اورا مانع شود از اینکه به کراسوس ملحق گردد و باو معاونت کند سورنا در کنار رود بلیخ باکراسوس تلاقی کرد جنگجویان اشکانی لشکریان رومی را بواسطهٔ تیر اندازی خود که در نزد ملل قدیمه معروف بوده عاجز ساختند وچون پسر کراسوس با جماعتی تهور بخرج داده بجانب ایشان حمله بردند آنها جنك گریز اختیار کرده اورا بدنبال خود کشانیدند واز اصل قشون رومی دور انداختند آنگاه براو احاطه نموده تقریباً تمام اتباعش را تلف کردند وآن جوان چون دید گرفتار خواهد شد خود را بهلاکت رسانید لشکریان پارت سر اورا بریده بسر نیزه کردند و بطرف رومیان

(1) Suréna

و کراسوس برکشتند جدال تا شب طول کشید آنگاه طرفین
از کارزار دست برداشتند و رومیان شبانه بنای عقب
نشینی را گذاشتند پارتها بتعاقب پرداختند و عاقبت
سپهسالار اشکانی با سردار رومی قرار ملاقاتی گذاشتند که
مصالحه بعمل آید در این ملاقات باز نزاع در گرفت وکراسوس
بقتل رسید و سپاهیان او همه گرفتار یا هلاك شدند و بیرقهای
رومی بدست لشکریان اشکانی افتاد و سور ناسر کراکوس را
بارمنستان برای ارد فرستاد (سنه ۵۳)

چون کراسوس از میان رفت دولت روم فقط عرصهٔ جولان
اغراض پمپه وقیصر گردید و این دو حریف هم بواسطهٔ محاربه
میبایست تعیین تکلیف کنند و معلوم شود که کدام یك باید
صاحب اختیاری دولت روم را حاصل نماید

(کدورت بین پمپه و قیصر) پمپه که بحکومت اسپانیا معین
شده بود در شهر روم ماند ومحل تماشای عمومی آنجا بنا کرد
که چهل هزار نفر تماشاچی در آن میتوانستند حاضر شوند
و افتتاح آنرا بجشنهای عظیم نمود ولی در همان اوقات در روم
بر سر انتخابات نزاع بود چنانکه دریکسال مدّت هفت ماه نتوانستند
کنسول ها و سایر صاحب مناصب را معین کنند طرفداران پمپه
میخواستند اورا برتبهٔ دیکتاتور برسانند عاقبت در زد وخوردها
یکی ازوکلای رعایا بقتل رسید نعش اورا بنظر مردم رسانیدند وتولید

هیجانی نمودند چنانکه جمعیت بعمارت سنا هجوم آورده آنرا
آتش زدند لهذا مجلس سنا برای رفع این اغتشاشات متوسل
به پمپه شد واو به کنسولی منتخب و دارای قدرت فوق العاده
گردید و چون باین مقام رسید چنین تصور کرد که از همراهی
با قیصر مستغنی شده بنا برین از تزویج دختر قیصر امتناع نمود
و یکی از دشمنان او را در کار با خود شریك ساخت و مردم
روم را وا داشت مدت حکومت اورا در اسپانیا و افریقا امتداد
دادند معذلك خود او در روم ماند و بمقر حکومت خویش
نرفت و برای خرابی کار قیصر و عزل او بنای اسباب چینی را
گذاشت ومجلس سنا هم چون از تمکین پمپه و مساعدت با خیال
او چاره نداشت عاقبت قیصر را دشمن دولت خواند و ایالات
او را بحکام دیگر واگذار کرد قیصر چون حال را چنین دید
با لشکر عزیمت روم نمود ودر صورتیکه بموجب قانون ممنوع بود
که ازایالت خویش با اسلحه وسپاه بیرون آید از نهر روبیکن (۱)
که سرحد بین ایالت پیش کوه و ایطالیا بود عبور کرده داخل
ایطالیا شد لشکر پمپه در اسپانیا بود و باینواسطه در ایطالیا قوهٔ
مقابلی با قیصر نداشت ولی تصور نمیکرد قیصر باین سرعت بیاید
وچندی قبل کسی از او پرسیده بود اگر قیصر بنای مخاصمه
گذارد چگونه دفاع خواهی کرد جوابداد در هر نقطه از ایطالیا

(1) Rubicon

که پای خود را بزمین بکوبم افواج از آنجا بیرون خواهد آمد چون قیصر وارد ایطالیا شد کسی به پمپه گفت اکنون وقت است که پای خود را بزمین بکوبی باری چون پمپه استعداد مقاومت نداشت با سناتورها معجلا از شهر بیرون رفت و قیصر بلا مانع وارد روم شد و همه جا میگفت من می آیم که ملت روم را از شر فرقهٔ ظالم نجات دهم وقدرت وکلای رعایا را دو باره بر قرار کنم و در ضمن حرکت خود بهیچکس صدمه نمیزد وسپاهیانی را که اسیر میکرد اختیار میداد که با او بمانند یا هر جا که میخواهند بروند ومیگفت هر که برمن نباشد بامن است یعنی هر کس را که با من دشمنی نکنند دوست می پندارم وحال آنکه پمپه واتباعش بر خلاف در صدد کینه خواهی و آزار مخالفین خود بودند اما ایشان از تحفظ ایطالیا هم صرف نظر نموده از دریای ادریاتیك گذشتند وبجانب مقدونیه و یونان رفتند

قیصر در روم توقف زیاد نکرد و باسپانیا رفته لشکری که پمپه در آنجا داشت مقهور نمود بعد شهر مارسیل را نیز مسخر کرد در وقت عزیمت اسپانیا گفته بود اکنون بمحاربهٔ لشکر بی سر داری میروم بعد از آن بجنك سر داری بی لشکر خواهم رفت و در واقع همین کار را هم کرد

(فتح قیصر در فارسال) پمپه در مشرق هنوز تسلطی داشت یعنی در مقدونیه دارای لشکر ودر دریای ادریاتیك مالك سفاین

بود و قیصر کشتی زیاد نداشت اما تهور بخرج داده در فصل زمستان هنگامی که سفاین پمپه بجهت محفوظ بودن از انقلابات هوا کوشه گرفته بودند پانزده هزار نفر در خاك اپیر پیاده کرد و حکایت کنند که در آن اوقات روزی منتظر بود که عساکر او بیایند تأخیر کردند حوصلهٔ او تنك شده بلباس مبدل در زورقی نشسته از میان سفاین دشمن خواست از ادریاتیك عبور کند طوفانی در رسید ناخدا ترسید و مصمم مراجعت شد قیصر باو گفت باك نداشته باش زیرا که حامل قیصر و اقبال او هستی و این حرف دلالت بر کمال اطمینان او از بخت و اقبال خویش مینماید باری چون لشکر خود را وارد ولایت ایلیری کرد در صدد بر آمد که قشون پمپه را در تنگنا کرفتار و محصور نماید لکن عدهٔ لشکریان او نصف سپاه پمپه بود و سفاین جنکی و پول و آذوقه هم نداشت و پیشرفتی حاصل نکرد بنای عقب نشینی را گذاشت و به تسالی (۱) رفت پمپه اورا تعاقب نمود و ابتدا نمیخواست با او جنك کند باین خیال که قیصر بواسطه بی پولی و عدم آذوقه نمیتواند لشکر خود را مدتی نگاهداری نماید اما سناتورها که با او بودند اصرار بمحاربهٔ داشتند لهذا در جلکهٔ فارسال (۲) طرح جنك ریخت درصوتیکه چهل و هفت هزار پیاده و هفت هزار سوار داشت

(1) Thessalie (2) Pharsale

قیصر با بیست و دو هزار پیاده وهزار سوار با او رو برو شد و بحسن تدبیر سپاه او را منهزم ساخته نزدیك بود خود او را دستگیر نماید پمپه چون چنین دید سوار اسب شده فرارکرد وچون قبل از واقعه از غلبه وظفر اطمینـان کامل داشت دستورالعمل نداده بود که اگر مغلوب شدیم کجا باید عقب نشینی کرده دوباره جمع شویم لهذا تمام لشکریان او متفرق وگرفتار شدند (سنه ٤٨) پمپه نزد پادشاه مصر پناه برد وآن پادشاه اورا بقتل رسانید و قیصر به تنهائی صاحب اختیار کل ممالك روم گردید

فصل هفدهم

ختم جمهوری روم وتبدیل آن بدولت امپراطوری

(جنگهای قیصر) هرچند بعد از مغلوب شدن پمپه برای قیصر مدعی معتبری باقی نمانده بود لکن باز ولایاتیکه در تصرف پمپه بود درست از قیصر تمکین واطاعت نداشتند لهذا مشغول تسخیر آنها گردید وابتدا بجهت اتمام کار پمپه بمصر رفت چون باسکندریه رسید سر پمپه را باو نشان دادند اظهار ملالت کرد و بر سوء عاقبت آن مرد بزرك تأسف خورد کاشتکان پادشاه مصر متوقع بودند قیصر از قتل پمپه شاد شود و ایشانرا نوازش دهد لهذا رنجیدند وچون جمعیت زیاد نداشت او را محاصره کردند ششماه در اسکندریه محصور بود تا اینکه لشکری بمدد او رسید ودریك

جنك کار مصریها را ساخت و بطلمیوس دوازدهم پادشاه مصر را معزول کرده خواهرش کلئوپاتر (۱) را بجای او گذاشت واز مصر عازم آسیا گردید

علت رفتن قیصر به آسیا این بود که فارناس (۲) پسر مهرداد پادشاه پن اختلافات داخلهٔ روم را مغتنم شمرده بنای مخالفت را گذاشته مملکت پن وکاپادس (۳) را مسخر کرده و صاحبمنصبان رومی را که در آن نواحی بودند مغلوب ساخته بود قیصر کار اورا در عرض پنج روز تمام کرد و آن ولایات را دوباره در تحت تسلط درآورد و برای نقل این وقایع عبارتی برای مجلس سنا نوشته که بواسطهٔ کمال ایجاز و اختصار معروف است وآن عبارت فقط سه کلمه و معنی آن اینست (آمدم دیدم فتح کردم) (٤)

بعد از فراغت ز کار آسیا قیصر بروم رفت مجلس سنا باو رتبهٔ دیکتاتور داده بود که بعضی فتنه و فسادها را که در روم تولید شده رفع نماید ولی بر خلاف توقع عموم مردم در صدد قتل وآزار مدعیان و مخالفین خود برنیامد وچون کاردروم فیصل یافت عازم افریقا گردید زیرا که جمعی از طرفداران پمپه بعد از جنك فارسال بافریقا رفته استعدادی برای خود فراهم آورده و زوبا (۵) پادشاه نومیدی هم بایشان ملحق شده بود قیصر

(1) Cléopâtre (2) Pharnace (3) Cappadoce (4) Veni, vidi, vici (5) Juba

در نزدیکی شهر تاپسوس (۱) ایشانرا مجبور بمحاربه کرده کاملا مغلوب ساخت رؤسای آن جماعت همه کشته شدند یا محض اینکه گرفتار دشمن نشوند خود را بقتل رسانیدند فقط پسر پمپه فرار کرده باسپانیا رفت (سنه ٤٦)

از جمله اشخاص معتبری که درین موقع خود را هلاك کردند کاتن بود و او از اعقاب کاتن معروف سابق الذکر و مانند او در صدد حفظ آداب و رسوم قدیمه ودلتنك بود از اینکه سرداران روم قدرت فوق العاده پیدا کرده واختیارات را تقریباً از سنا سلب نموده اند در اواخر امر برای حفظ مقامات سنا و ترتیبات سابقه کاهی طرفدار قیصر و زمانی حامی پمپه بود بعد از غلبهٔ قیصر برپمپه کاتن بافریقا رفت ودر شهر اوتیك (۲)بنای مخالفت کذاشت ولی چون مقاومت با قیصر میسر نبود مصمم هلاك خویش شد اعیان رومی را که درآن شهر بودند تماماً روانه کرد انکاه شب دوستان خودرا دعوت نموده باکمال آرامی و متانت باایشان مفاوضات فلسفی کرد و غذا خورد وهنکام خواب چون میهمانان رفتند برختخواب رفت ومشغول خواندن تحقیقات افلاطون در بقای نفس کردید در ضمن مطالعه ملتفت شد که پسرش شمشیر اورا برداشته و دور کرده آنرا مطالبه نمود و پسر را ملامت کرد که حربه را از من دور میکنی تا در دست

(۱) Thapsus (۲) Utique

دشمن عاجزمانم پس چرا دستهایم را ببشت نمی‌بندی چون شمشیرش را دادند کفت اکنون مالك نفس خود شدم آنکاه مطالعه را تمام کرده خوابید وقت طلوع صبح بیدار شد و شمشیر را بشکم خود فرو برد طبیب آوردند و زخم را بستند لکن خود دوباره آنرا باز کرد و در حال جان بداد و محض تمیز دادن او از کاتن قدیمی بمناسبت مکانی که درآنجا درکذشته او را کاتن اوتیك لقب دادند

باری بعد از اتمام عمل افریقا قیصر بروم برکشت و تشریفات چهار نصرت برای خود فراهم آورد یکی برای غلبه بر وریسن ژنوریکس دویم محض فیروزی در مصر سیم بجهت مقهوری فارناس چهارم برای غلبه بر ژوبا پس ضیافتی عظیم بمردم روم داد که تقریباً شصت هزار خوانچه چیده بود وبهریك از لشکریان خویش پنجهزار درهم بخشید و بهر نفر از افراد مردم روم نیز صد درهم و مقداری کندم و روغن عطا کرد

آخرین جنك قیصر دراسپانیا بود باین معنی که پسران پمپه با بقایای عساکر او و مغلوبین افریقا و جمعی از اشخاص متفرقه لشکری ترتیب دادند و آغاز خود سری کردند قیصر باسپانیا رفت و یکچند آن جماعت بجنك و کریز اورا معطل نمودند

عاقبت در موندا (۱) محاربهٔ واقع شده مخالفین مغلوب و متفرق گردیدند و ازآن پس برای قیصر منازعی باقی نماند (سنه ٤٥) (دیکتاتور قیصر وعاقبت کار او) مدت چهار سال و نیم قیصر در روم صاحب اختیار تامّ بود لکن بر حسب ظاهر هیچیك از مشاغل و مناصب قدیم را موقوف نکرده و مجلس سنا وانجمن ملی را منسوخ ننموده ملت روم باو رتبهٔ دیکتاتور داده و این قدرت را ابتدا بنا بود یکسال دارا باشد بعد اسباب فراهم آورد که ده ساله شد وعاقبت مردم رأی دادند که قیصر مادام العمر دیکتاتور باشد آنگاه حق حکم بجنك وصلح را هم باو دادند همچنین اختیارات وکلای رعایا وحق تعیین نصف صاحبان مشاغل و مناصب را نیز دارا گردید سایر صاحبان مشاغل را هم که ملت انتخاب میکرد میبایست از اشخاصی باشند که اوتصدیق نماید مشاغل سانسور را نیز قیصر اختیار کرد و باین عنوان بسیاری از اشخاص را سمت سناتوری داد وآن مجلس برای او احترامات و مزایای فوق العاده قرار داد چنانکه مجسمهٔ او را ساختند و باو حق دادند که تاجی از شاخهٔ درخت غار دائماً داشته باشد و برتختی از طلا جلوس کند وجامهٔ ارغوانی بپوشد و بر روی مسکوکات تمثال او را نقش کردند ولقب پدر وطن باو دادند امور مالیهٔ وعدلیه و دینیهٔ ولشکرهمه بدست قیصر آمده ودرحقیقت

(1) Munda

پادشاه بود الا اینکه عنوان سلطنت نداشت و بسیاری معتقد بودند که او طالب این عنوان نیز هست دریکی از اعیاد در حینی که قیصر در صفهٔ مقابل انجمن ملت جلوس کرده آنطوان (۱) که کنسول بود تاجی باو تقدیم کرد که بر سر گذارد از حضار معدودی صدای تحسین برآوردند واز عموم اثر شادی و تصدیق ظاهر نشد و قیصر تاج را باشارهٔ دست دور نمود آنوقت مردم فریاد شادی برآوردند قیصر دانست هنوز رومیان بترتیب جمهوری مایل هستند و بعنوان سلطنت او راضی نمیشوند لهذا برای اینکه تغییر حال و رأی در مردم دهد مصمم شد بعنوان انتقام خون کراسوس بایران لشکر کشی نماید و با دولت اشکانی محاربه کند بلکه همان طریقی که اسکندر مقدونی پیمود به پیماید تا جادهٔ سلطنت برای او کوبیده شود

اما بسیاری از بزرگان روم حتی آنها که برآوردهٔ قیصر بودند از فرمانبرداری و زیردستی نسبت بقیصر که یکی از افراد ایشان بوده واکنون ازهمه مقتدرتر شده دلتنك بودند و او را جبّار ستمکاری میدانستند که ترتیب دولتی قدیم روم را بهم زده و آزادی را از رومیان سلب نموده و بنابرین قریب شصت نفر ازاعضاء سنا برای قتل او اتفاق کردند و معتبرین ایشان دو نفر بودند یکی دوسوم به بروتوس (۲) که قیصر باوحبت مخصوص داشت دیگری

(1) Antoine (2) Brutus

کاسیوس (۱) که بعد از کشته شدن کراسوس در حفظ مملکت سوریّه در مقابل دست اندازیهای اورد پادشاه اشکانی کفایت ظاهر ساخته بود باری متفقین قتل قیصر عزم کردند کار او را روز پانزدهم ماه مارس در مجلس سنا بسازند از قرار مذکور بعضی علائم و اشارات هم بطرق عادی یا فوق العاده بر قیصر خطر ناك بودن روز مزبور را معلوم کرده بود لکن او ملتفت نشد یا اعتنا نکرد و روز پانزدهم ماه مارس چون بمجلس سنا رفت متفقین دور او جمع شدند در صورتیکه زیر لباس خنجرها پنهان داشتند یکی از ایشان درخواستی از او کرد سایرین بعنوان تأئید خواهش آنشخص نزدیك او رفتند و خنجرها را کشیده ببدن او فرو بردند و از قراری که منقول است ابتدا قیصر میخواست مدافعه کند لکن چون دید بروتوس هم که رفیق خاص اوست خنجر بروی او کشیده فریاد برآورد که (تو نیز ای فرزند من) آنگاه جامه بر سر کشید و تسلیم قاتلین گردید (سنه ۴۴) قیصر در زمان صاحب اختیاری خود بعضی اصلاحات و تغییرات درامور داده واقدامات دیگر هم درنظر داشت از آنجمله تغییری که در ترتیب ایام وشهور رومیان داده قابل ذکر است وشرح آن اینکه رومیها تا آنزمان ماه قمری را مأخذ سنوات خود میگرفتند وچون دوازده ماه قمری یکسال صحیح نمیشود گاه گاه یکماه بر

(1) Cassius

دوازده ماه اضافه میکردند تا شهور با فصول چندان اختلاف نیابد لکن در آن سنوات بواسطهٔ انقلاب واغتشاش در این باب غفلت ومسامحه شده و ابتدای سال متجاوز ازدو ماه اختلاف یافته بود قیصر با منجمین مصری در این باب مشاوره کرد وسال چهل و پنجم قبل‌از میلادرا حکم کرد چهار صد و چهل و پنج روز بگیرند واز آن ببعد سال شمسی را مأخذ قرار داده آنرا سیصد وشصت و پنج روز و ربع حساب کنند از آنزمان ماه پنجم سال را رومیان باسم قیصر خوانده وآن هنوز در السنهٔ فرنکی معمول است (۱) (آنطوان واکتاو) مردم روم چون قیصر را دوست میداشتند از قتل او رنجیده بمرتکبین این جنایت تهدیدات کردند وطرفداران قیصر قوت قلب یافتند واز معتبرین ایشان یکی آنطوان سابق‌الذکر بود که رتبهٔ کنسولی داشت دیگر لپید (۲) که رئیس سواران بود این دو نفر جماعتی از سپاهیان جمع کرده نوشتجات و اموال قیصر و خزانهٔ دولت را در تصرف خود در آوردند و صاحب اختیار روم شدند و بر ضد مخالفین قیصر متفق گردیدند ابتدا

(1) Juillet باید دانست که اسم شخصی قیصر Julius بوده وقیصر César اسم خانوادهٔ اوست و چون اولین امپراطورهای روم از خانوادهٔ قیصر بوده این لفظ بعدها لقب سلاطین روم شد اما ماه پنجم از شهور رومی باسم شخصی قیصر منسوب شده وکلیهٔ ترتیب مذکور را که در شهور و سنوات داده فرنکیها باسم شخصی او منسوب کرده Calendrier Julien گویند

(2) Lépide

مجلس سنا میخواست قیصر را ستمکار بخواند وترتیباتی را که او داده منسوخ و باطل کند لکن بعد برای جلوگیری از فتنه و انقلاب رأی داد که باید عفو عمومی کرد یعنی احکام قیصر مصدّق ومجری شود و مخالفین او هم معاف باشند ولی انطوان در حضور عامه وصیت نامهٔ قیصر را قرائت کرد معلوم شد اموال خود را بخواهر زادهٔ خویش اکتاو (۱) واگذار کرده وعمارت و باغهای خود را بملت تقدیم نموده و بهر یك از افراد ناس هم مبلغی بخشش کرده است مردم از شنیدن این وصیت نامه بیشتر نسبت بقاتلین قیصر خشمناك شدند و چون موقع رسید که حسب الرسم جسد قیصر را بسوزانند جمعیت بمجلس سنا ریخته آنرا آتش زدند ویکی از وکلای رعایا را بقتل رسانیدند و مخالفین قیصر مجبور شدند از روم فرار کنند کاسیوس بسوریه وبروتوس بمقدونیه رفت و بین فریقین یعنی طرفداران قیصر وقاتلین او محاربه شروع شد

اما وارث قیصر یعنی اکتاو که خواهر زادهٔ او بود جوانی بود نوزده ساله علیل و رنك پریده چندان شجاعت و رشادت نداشت اما بلند همت و با حزم بود چون بروم آمد و خواست اموال قیصر را تصرف کند نقدینه را آنطوان ضبط کرده و از ادای آن ابا میکرد لهذا اکتاو املاك قیصر واموال خود را فروخته

(1) Octave

مبلغی هم قرض کرد و با آن پول برای خویش تهیهٔ ده هزار نفر لشکر نمود واز آنجا که پیش از آنطوان بسپاهیان خود وعدهٔ احسان میکرد جماعتی از اتباع آنطوان هم باو ملحق شدند در این حال اکتاو اظهار خدمتگذاری بمجلس سنا کرد وچون آنطوان بمحاربهٔ یکی از قاتلین قیصر به کل پشت کوه رفته بود مجلس سنا اکتاو را مأمور نمود که بدفع آنطوان پردازد ودرین موقع سیسرن خطیب معروف که سابقاً شرح حال او مذکور شده از اکتاو تقویت کامل کرد یعنی خطابه ها برضد آنطوان انشاد نمود و بمناسبت اینکه دمستن (۱) خطیب مشهور یونانی برضد فیلیپ پدر اسکندر خطبه هائی انشاد کرده که معروف به فیلیپیك (۲) میباشد این خطب سیسرن هم بفیلیپیك موسوم شده باری اکتاو درشهر مدن (۳) آنطوان را مغلوب ساخت و او فراری شد و مجلس سنا بملاحظهٔ اینکه دیگر احتیاجی به اکتاو ندارد فرمانفرمائی را از او سلب کرد واحتراماتی که شایستهٔ او بود منظور نداشت لکن لشکریان راضی بفرمانفرمائی دیگری نشدند وهمراه اکتاو ماندند وبا او بروم رفتند وآنجا مردم را وا داشتند تا اکتاو را به کنسولی منتخب نمودند

(رجال ثلاثه) در این ضمن لپید وحکام اسپانیا وکل باعساکر خود به آنطوان ملحق گردیدند واو با جمعی کثیر بایطالیا آمد آنگاه اکتاو وآنطوان ولپید مصمم شدند که با یکدیگر شریك

(1) Démosthène (2) Philippiques (3) Modène

ومتفق شوند پس با یکدیگر ملاقات کردند وترتیبات کار خودرا دادند وقرار داد را بلشکریان خویش معلوم نمودند و آنها هم تصدیق کردند آنگاه بروم رفته ملت روم را نیز وا دار کردند تا ترتیبات ایشانرا تصویب نمودند وقرار برین شد که آن سه نفر رسماً برای ترتیب امور دولت جمهوری عنوان رجال ثلاثه داشته باشند و این نوبت دویم بود که تشکیل رجال ثلاثه در روم داده میشد الا اینکه نوبت اول اتفاق رجال ثلاثه رسمیت نداشت باری رجال ثلاثه حق داشتند از خزانهٔ دولت پول برداشته بلشکریان خود انعام بدهند وبموجب قانون یعنی رأی ملت قرار برین شد که هیجده کلنی برای عساکر قدیمی تأسیس شود یعنی در هیجده شهر ایطالیا املاك مردم را ضبط کرده بلشکریان واگذار کنند پس از آن رجال ثلاثه صورتی دادند از اشخاصی که میبایست مجازات شوند وبقتل برسند وهرکس سر یکی از آن اشخاص را می آورد مبلغی انعام میگرفت و البته در این مورد هر یك از رجال ثلاثه دشمنان شخصی خودرا صورت داده بودند چنانکه آنطوان بواسطهٔ خطابه های فیلیپیك که سیسرن بر ضد او خوانده بود با آن مرد بزرك دشمن شده واسم اورا در فهرست اشخاص واجب القتل قرار داده بود لهذا آن نادرهٔ عصر بقتل رسید وسرش را برای آنطوان بردند واو بی اندازه شاد شد و حکایت کرده اند که زوجهٔ آنطوان زبان سیسرن را باسوزن سوراخ کرد بعد آن سررا درفوروم بصفهٔ تنطق آویختند ومردم بتماشای او رفته برعاقبت کار او گریستند

رجال ثلاثه در روم وجانب مغرب تسلط کامل داشتند لکن ناحیهٔ مشرق در تصرف قاتلین قیصر بود یعنی کاسیوس در آسیا وبروتوس در مقدونیه هریك لشکر عظیمی داشتند لهذا آنطوان واکتاو با هشتاد هزار پیاده وبیست هزار سوار بمقدونیه رفتند وکاسیوس هم به بروتوس ملحق شد ودر جلگهٔ شهر فیلیپ (۱) اردو زدند اردوی رجال ثلاثه آذوقه نداشت وبنا برین مصلحت کاسیوس و بروتوس این بود که در جنك تأخیر کنند تا قحط کار دشمنان ایشانرا بسازد لکن از لشکریان خود مطمئن نبودند و میترسیدند که طول زمان آنهارا بجانب دشمن بکشاند لهذا دو نوبت در فیلیپ جدال واقع شد دفعهٔ اول بروتوس سپاه اکتاو را منهزم کرد لکن آنطوان کاسیوس را مغلوب ساخت واردوی او را متصرف شد وکاسیوس خودرا کشت دفعهٔ دویم لشکر بروتوس نیز مقهور شد وبروتوس هم خودرا بهلاکت رسانید (سنه ۴۲) (۲)

(1) Philippes

(۲) این بروتوس خواهر زاده وداماد کاتن اوتیك و مردی باغیرت ونجیب وعالی همت بوده بعقیدهٔ بعضی نسبش به آن بروتوس که تارکن را ازروم اخراج کرد و تأسیس جمهوری نمود میرسیده بهرحال طالب آزادی وطن وملت خویش بوده وبهمین ملاحظه بقتل قیصر که دوست خاص او بود راضی شد لکن دراینوقت که دید آن قتل نفس بیفایده شد ومقصودی که اوداشت بعمل نیامد پشیمان شده کلماتیکه دلالت برأس ازروزکار وپیشرفت نیات حسنه میکرد اداعود که ازجمله گفت ای تقوی تواسمی بی مسمی هستی ومن ترا حقیقت پنداشتم بعدها بروتوس وکاسیوس را آخرین رومیان لقب دادند یعنی آنها آخر کسانی بودند که صفات حسنهٔ رومیان قدیم را داشتند

رجال ثلاثه چون بی منازع شدند ایالات را مابین خود تقسیم کردند افریقا را لپید ضبط کرد اکتاو در ایطالیا ماند آنطوان بمشرق رفت که برای ادای اجرت وانعام سپاهیان تحصیل پول نماید و آنزمان کار بر مردم سخت شده بسیاری از ملاکان از املاك خود محروم گردیده ودوچار افلاس شده خزانهٔ دولت خالی وعموم ناس مبتلا بفقر وفاقه وحتی مردم روم گرفتار قحط و غلا بودند زیرا که در آن اوقات یکی از پسران پمپه موسوم به سکستوس پمپه (۱) در سیسیل برای خود تهیهٔ سفاین کرده در دریا تسلط یافته مانع میشد از اینکه گندم از سیسیل وافریقا بروم حمل شود از آنطرف اکتاو و آنطوان چون از ابتلای دشمنان آسوده شده بودند کم کم باهم بنای نا سازگاری را گذاشتند لکن لشکریان ایشان راضی بمحاربه نبودند ایشانرا مجبور کردند که درشهر برندیزی (۲) کار را باصلاح بگذرانند آنطوان خواهر اکتاو را تزویج نمود و ولایات را با برادر زن خود قسمت کرد بعد از آن باز رومیان آن هر دو را واداشتند تا با سکستوس پمپه مصالحه نمایند لهذا در رأس میزن (۳) باهم ملاقات کردند وفرمانفرمائی سفاین وسواحل را به سکستوس پمپه واگذار نمودند و وعده دادند که حکومت یونان را هم باو بدهند واسباب کنسولی او را نیز فراهم آورند لکن این قرار داد دوام نکرد یعنی

(1) Sextus Pompée (2) Brindisi یا Brindes (3) Misène

آنطوان و اکتاو بوعده های خود وفا نمودند و باو حمله بردند وسفاین او را تلف کردند وسکستوس پمپه به آسیا گریخت و آنجا گرفتار شده بقتل رسید لشکری در مسین (۱) داشت لپید آنرا ضبط کرده خواست جزیرهٔ سیسیل را هم برای خود نگاه بدارد اکتاو باردوی او رفت و سپاهیان او جانب او را رها کرده تابع اکتاو شدند ولپید بیکس شد ودست از کار کشید وگوشه‌گیری اختیار نمود آنگاه صاحب اختیاری دولت روم خاص دو نفر شد اکتاو در مغرب وآنطوان در مشرق (سنه ۳۶)

(آنطوان وکلئوپاتر) بعد از جنك فیلیپ چون آنطوان به آسیا آمد در طرسوس (۲) کلئوپاتر ملکهٔ مصر را احضار نمود بواسطهٔ اینکه مشارالیها به بروتوس وکاسیوس کمك کرده وآنطوان میخواست از او مواخذه نماید اما کلئوپاتر زنی بود در غایت حسن وجمال خوش رفتار و شیرین کلام با صباحت و ملاحت سابقاً قیصررا فریفتهٔ خود نموده و از او پسری هم داشت در این موقع نیز آنطوان را مفتون وشیفتهٔ خویش گردانید ازقراری که حکایت کرده اند وقتیکه کلئوپاتر بملاقات آنطوان رفت سوار سفینهٔ بود که بادبانهای ارغوانی و پاروهای نقره و دنبالهٔ از طلا داشت وخدمهٔ او مشغول نواختن چنك ونی بودند و آن نغمات را با صوت آب دریا وفق میدادند وخود ملکه بطوری که ونوس (۳)

(1) Messine (2) Tarse (3) Vénus

(زهره) ربة‌النوع جمال را تصویر مینمودند لباس پوشیده و در زیرسراپردهٔ زر دوزی شده درازکشیده وپسران‌زیبا ودختران رعنا در اطراف او خدمت میکردند و عود وعنبر میسوختند وهوا را معطر میساختند باری آنطوان دل داده از دنبال ملکهٔ دلفریب باسکندریه رفت و درآنجا چندین ماه بعیش و عشرت پرداختند گویند کلئوپاتر همواره ملازم آنطوان بود و با او بازی و شرب میکرد و در موقع شکار وحتی مشقهای نظامی‌هم همراه اومیرفت وشبها آنطوان بلباس خادم وملکه بلباس خادمه درآمده درکوچه های اسکندریه گردش میکردند و با مردم آمیزش مینمودند و ترتیب زندگانی داده بودند که آنرا تقلید نکردنی (۱) مینامیدند وحتی الامکان مخارج گزاف میکردند در مطبخ آنطوان درآن واحد هشت‌گراز بسیخ میکشیدند که هر وقت غذا طلب کند یکی ازآنها پخته وحاضر باشد کلئوپاتر یك نوبت برای اینکه خوراك گرانبهائی کرده باشد مرواریدی سنگین قیمت را در فنجانی سرکه انداخته حل نمود و نوشید خلاصه آنطوان مدتی در اسکندریه بطریق مذکور وقت تلف کرد و اکتاو درایطالیا مشغول استحکام کار خود و اضمحلال قوای آنطوان گردیدلهذا مشارالیه مجبوراً ازملکه مفارقت کرد ملاقات برندیزی وسایر وقایع سابق‌الذکر واقع شد آنگاه آنطوان که خود را صاحب اختیار مشرق میدانست عازم جنك

(۱) La vie inimitable

با دولت اشکانی گردید

(لشکرکشی آنطوان بایران) هنگامی که آنطوان در مصر بسر میبرد پاکور پسر ارد پادشاه اشکانی درخاك روم بنای تاخت وتاز گذاشته تمام سوریه وفلسطین را مسخرکرد ویکنفر سردار رومی که بخدمت پادشاه اشکانی درآمده بود آسیای صغیر را گرفت چنانکه تمام متصرفات آسیائی روم بدست اشکانیان افتاد

چون آنطوان از اسکندریه بایطالیا رفت سرداری به نیابت خود بدفع اشکانیان فرستاد و او پیشرفت کرده اشکانیان را مغلوب نمود و پاکور کشته شد رومیان مجدداً مالك ولایات‌آسیائی خود شدند ضمناً ارد را پسر فرهاد چهارم بقتل رسانید و آنطوان عازم گردید که بممالك اشکانیان دست اندازی نماید هم تلافی تعدیات ایشانرا بکند هم اگر ممکن شود ازین جانب مملکت ستانی کند و براعتبارات خود بیفزاید و بنظر رومیان در مقابل اکتاو که رقیب او بود آبروئی تحصیل نماید لهذا با صد هزار نفر قشون بطرف ایران حرکت کرد واز راه ارمنستان وارد آذربایجان شد وپادشاه ارمن هم با او همدستی نموده سیزده هزار نفر باو کمك کرد و آنطوان بمحاصرهٔ قلعهٔ معتبری که ظاهراً در ناحیهٔ خمسه واقع بوده آمد لکن دراین مورد تعجیل کرد وقسمتی ازلشکر خودرا باآلات وادوات محاصره و محاربه عقب گذاشت وآن جماعت گرفتار فرهاد چهارم شده مغلوب وهلاك گردیدند وآلات وادوات

ایشان نیز بجنك پادشاه اشکانی افتاد پادشاه ارمن چون چنین دید دست از مظاهرت آنطوان کشیده بملك خود مراجعت کرد و سردار رومی کار خویش را مشکل دید ومراجعت را اولی دانست لکن در این باز گشت نیز از سختی راه وسردی هوا وکمی آذوقه و مخصوصاً تعرّض دائمی سواران پارت صدمات فوق العاده کشید قریب یك ماه طی طریق نمود تا برود ارس و خاك ارمنستان رسید ودرین مدت بیست وچهار هزار نفر از لشکریانش تلف شدند وبعد از آن هم تا وقتیکه بفنیقیه وارد شد باز هشت هزار نفر بهلاکت رسانید (سنه ۳٦)

(جنك اکسیوم) علت عمدهٔ مصائبی که به آنطوان وارد آمد عشق او به کلئوپاتر بود وباینواسطه در کارها عجله داشت ومیخواست زود دوباره خود را باو برساند وهمین کار را هم کرد وباسکندریه رفت و زوجهٔ خود را که خواهر اکتاو بود از آمدن نزد او ممنوع نمود و درمصر بشیوهٔ سلاطین مشرق زمین لباس پوشید وتاج برسر گذاشت وسکهٔ ضرب کرد که صورت خود او وملکهٔ کلئوپاتر روی آن منقوش بود وحتی روزی دو تخت طلا نصب نمود بر یکی ملکه را نشانید و روی دیگری خود جلوس کرد و کلئوپاتر را ملکهٔ سلاطین یعنی شاهنشاه خواند وپسران او را پادشاه نامید وکفت مملکت ارمنستان و ممالك اشکانیان و سوریه وسیلیسی وفنیقیه را بایشان بخشیدم واین اول دفعه بود که سرداری

رومی ولایات رومی را باجانب میبخشید

مردم روم از حرکات آنطوان نهایت غضبناك شدند و اکتاوهم که در صدد تخریب کار او بود آتش را دامن میزد وصیت نامهٔ انطوان را بچنك آورد و در مجلس سنا قرائت کرد ومعلوم شد بخششهائیکه زبانی کرده در وصیت نامه نیز مقید نموده و بعلاوه توصیه کرده که اورا در روم دفن نکنند بلکه در اسکندریه باکلئوپاتر در یك مقبره بگذارند باری چون مردم روم را خوب از انطوان رنجانید و تهیهٔ محاربه را هم دید دست بکار شد وعنوان جنك را باکلئوپاتر قرار داد

آنطوان نیز پانصد سفینهٔ جنکی وصد هزار پیاده و دوازده هزار سوار فراهم کرد وباتفاق کلئوپاتر بیونان رفت که در فصل بهار بایطالیا لشکر کشی نماید اما اکتاو سپاه خود را بیونان برد و بانطوان حمله نمود لشکر انطوان زیادتر از اکتاو بود ومصلحت او چنین اقتضا میکرد که در خشکی محاربه واقع شود لکن میل ملکه بجنك دریائی بود وانطوان از متابعت خواهش او چاره نداشت در مقابل راس اکسیوم (۱) مصاف در گرفت سفاین اکتاو عدداً کمتر اما سبك تر و چالاك تر و اجزاء بحریهٔ اوهم بهتر بودند و در هنکامهٔ جنك ناکاه انطوان دید سفاین کلئوپاتر شراع کشیده رو بجنوب میروند و ملکه فراری شده چون

(1) Actium

طاقت مفارقت اورا نداشت دنبال او رفت و لشکرش بی سردار مانده به اکتاو ملحق گردیدند و جنك بانتها رسید (سنه ۳۱ قبل ازمیلاد)

اکتاو انطوان را باسکندریه تعاقب کرد و در آنجا انطوان بواسطهٔ عدم همراهی سپاهیان نتوانست مقاومت نماید و عاقبت خود را بقتل رسانید وکلئوپاتر گرفتار اکتاو شد

از قرار مذکور ملکه میخواست اکتاو راهم بدام حسن خود گرفتارنماید لکن مشارالیه سخت دلی کرد و درمقابل او سکوت اختیار نمود بعد از آنکه تمام بیانات اورا شنید جوابداد ای زن دل قوی دار که آسیبی بتو نخواهد رسید کلئوپاتر دانست تیر او بسنك آمده و اکتاو میخواهد او را در روم جزء تشریفات نصرت خویش قرار دهد لهذا عزم کرد عمر خود را بسر رساند و چون مراقب اعمال او بودند و هیچگونه وسیلهٔ برای استخلاص از دنیا بجهت او نگذاشتند اسباب فراهم آورد که سبدی انجیر برای او بردند و در زیر انجیرها ماری پنهان کردند و ملکه مار را واداشت تابازوی او را گزید و از هیبت عقوبتی که در پیش داشت رهانید اکتاو پسرهای اورا هم بقتل رسانید و اموال او را ضبط کرد و مصر را نیز جزء ایالات روم قرار داد و سلطنت را از آن مملکت برانداخت

(ختم جمهوری روم) چون اکتاو بکلی بی منازع شد به

تنهائی صاحب اختیار دولت روم گردید و هر چند اقتداری که بموجب عضویت در هیئت رجال ثلاثه داشت منقضی شده لکن بواسطهٔ اعتباراتیکه حاصل نموده بدون هیچ گونه عنوان قدوت را دارا بود چون بروم مراجعت کرد در معبد ژانوس را بست واز آنجا که مردم از طول مدت محاربات ونزاعهای داخلی ملول شده بودند از برقراری صلح وامنیت شاد شدند و اورا باشوق و ذوق پذیرائی کردند قیمت اراضی بالا رفت و نرخ مرابحه که بصد دوازده رسیده بود بصد چهار تنزل نمود ومجلس سنا حکم کرد اسم اورا در دعا ونماز ذکر کنند و برای اطاعت او قسم یاد نمایند وباو اجازه داد در جلوخانهٔ خود تاجی از شاخهای غار بگذارد ولقب امپر سنا اختیار کند واین لقب را بکسی میدادند که در مجلس سنا مقدم بر هر کس تکلم میکرد

اکتاو باجرای شغل سانسور پرداخت و حال آنکه چهل سال بود این عمل متروك مانده پس فهرست سناتورها وراکبین را جرح و تعدیل کرد و در آن موقع عدد افراد ملت روم به هشت کرور نفر رسیده در صورتیکه چهل سال قبل از آن کمتر از یك کرور بود بعبارة اخری دراین زمان تمام سکنهٔ کل پیش کوه جزء ملت روم شده بودند

اکتاو محض حفظ ظاهر پس ازانجام وظایف خود اقتدار تیکه داشت به مجلس سنا تفویض نمود لکن آن مجلس از او استدعا کرد

که کناره نکنند و باز همان اقتدارات را داشته باشد پس رسماً فرمانفرمائی کل عساکر و حکومت ایالات را باو واگذار نمود وعنوان امپراطور (۱) باو داد ومعنی این کلمه در آنزمان فقط فرمانفرما بود ومعنی حالیه را نداشت وباز برای اینکه اورا تفخیم مخصوص کرده باشند لقب تازهٔ برای او وضع کردند و آن کلمهٔ اکوست (۲) بود که بمعنی معظم میباشد وجزء اسم اکتاو کردیده‌است پس برحسب ظاهر عناوین و مشاغل و مناصب سابقه دولت روم ومجلس سنا ومجلس ملی بجای خود باقی است لکن اکتاو اکوست با لقب امپراطوری و فرمانفرمائی کل قشون رئیس مطلق دولت و در واقع سلطان میباشد جمهوری و تسلط سنا از میان رفته ودولت روم سلطنتی وامپراطوری شده است

فصل هیجدهم

اکوست و ترتیب دولت امپراطوری

اکوست بعد از جنك اکسیوم باز مدت چهل سال مملکت داری کرد و ترتیبات دولت امپراطوری را کامل نمود قدرت او باندازهٔ یك سلطان مطلق بود لکن همواره از قبول عنوان سلطان و دیکتاتر بلکه از اختیار اسباب ولوازم ظاهری سلطنت نیزاحتراز میکرد و از ترس اینکه رومیها رنجیده او را هم مثل قیصر بقتل رسانند همیشه مثل یکنفر کنسول ساده راه میرفت با آنکه حق

(۱) Imperator (empereur) (۲) Auguste

داشت لباس سرداری بپوشد درشهر روم جز لباس متعارفی دربر نمیکرد و نمیگذاشت اورا آقا وخداوندکار بخوانند چون بمجلس سنا میرفت مثل یکنفر سناتور قرار میگرفت و رأی میداد و بمجلس ملی هم حاضر میشد و کسانی را که میخواست بمشاغل و مناصب منتخب شوند خود بمردم معرفی وخواهش میکرد که برای ایشان رأی دهند در دیوانخانه برای شهادت دادن‌مثل افراد ناس حضور بهم میرسانید و وکلا را مانع نمیشد از اینکه از او بدگوئی نمایند بطور ساده زندگی میکرد پارچهٔ لباس او را بر وفق رسوم قدیمه زنهای خانه‌اش می بافتند ورود بمنزل او تشریفات و رسوم نداشت و هرکس را که میخواست باو عرضی کند و مطلبی اظهار بدارد می‌پذیرفت روزی کسی میخواست عریضهٔ باو بدهد میلرزید وفروتنی میکرد اکوست باو گفت مکر با فیل روبروشدهٔ که این قسم رفتار میکنی

اکوست پسر نداشت اما ابتدا خویشان متعدد دارا بود از آنها هم کسانیکه ممکن بود جانشین او شوند همه قبل از خود اومردند و فقط پسر زن او تیبر (۱) باقی ماند و جانشین اوشد

اکوست مردی علیل وضعیف بود بجنك وشکار هم میل نداشت و خود بفرماندهی عساکر نمیپرداخت و اینکار را غالباً بیکی از اعضاء خانوادهٔ خویش تفویض میکرد و کسانیکه بیشتر در اینکار

(۱) Tibère

باو کمك کرده تیبر سابق الذکر است و آگریپا (۱) که ازرفقای طفولیت او بود و داماد او شد و میخواست جانشین خود قرار دهد دیگر دروزوس (۲) که او نیز پسر زن اکوست بود و فتوحات نمایان کرده واین هر دو در جوانی مردند و اکوست چون بسن هفتاد و شش رسید مریض شد وتیبر را طلبیده بعضی نصایح و وصایا درباب مملکت داری باو کرده درگذشت (سنه ۱٤ بعد از میلاد)

بعد از وفات اکوست مجلس سنا اظهار کرد که آن مرد در زمرهٔ خداوندان قرارگرفته لهذا معابد برای او تأسیس کردند وکاهنین بجهت آنها تعیین نمودند

(ترتیب دولت امپراطوری) دولت و ترتیبی که اکوست برقرار نمود قریب سیصد سال دوام کرد و آنرا دولت علیا (۳) مینامند وبنای آن براینکه قدرت مطلق بدست یکنفرباشد که امپراطور یعنی فرمانفرما نامیده میشود و امپراطور لقب قیصر هم دارد بعبارة اخری اسم خانوادهٔ اولین امپراطور لقب جمیع ایشان گردیده اوکوست که بمعنی معظم است و پرنس (٤) که بمعنی مقدم میباشد نیز ازالقاب او بوده وتمام اختیاراتی که سابقاً بصاحبمنصبان ورجال مختلفه و بملت راجع بود بامپراطور تسلیم شده و آن اجالا ازاینقرار است

(1) Agrippa (2) Drusus (3) Haut Empire (4) Prince

قدرت پروکنسولی یعنی فرماندهی تمام افواج وتسلط برتمام ولایات

قدرت وکالت رعایا که در واقع بانواسطه زمام ملت روم بدست امپراطور بود و بموجب آن شخص او مقدس و تعرض ناپذیر میشد و توهین و تعرض باو توهین وتعرض به حشمت ملت روم محسوب میگردید

قدرت پنتیف کبیر یعنی رئیس امور دینی

قدرت سانسور یعنی ادارهٔ امور اخلاقی و ترتیب فهرست اسامی سناتورها وراکبین وافراد ملت وتعیین مراتب ودرجات ایشان

حق دعوت سناتورها بانعقاد مجلس سنا ودعوت ملت بانعقاد مجلس ملی وترتیب امور مالیه که بمنزلهٔ قانون میشد

حق قضا ومحاکمه ودادن احکام و دستورالعملها

اکوست از احداث تغییر وتبدیل شدید تا کهانی احتراز کرد واسامی وعناوین قدیم را منسوخ ننمود دولت را همچنان جمهوری (۱) میخواند و بر روی پرقهای لشکر همواره حروف سابقهٔ SPQR که معنی آن (سنا و ملت روم) (۲) میباشد نقش بود لکن تمام اختیارات وقوائی که سابقاً در دست رجال متعدد بود در دست خود گرفت و بجای اینکه مدت اشتغال و صاحب اختیاری او یکسال باشد مادام العمر شد لوازم و نشانهٔ رجال سابق را داشت با علائم ولوازم مذهبی جامهٔ ارغوانی زر دوزی

(1) Respublica (2) Senatus populusque romanus

در بر میکرد وبرتختی ازطلا جلوس مینمود یساولان حامل چوب وتبر مزین بشاخه های غار همراه خود حرکت میداد ودرعمارت خود یکدسته لشکریان بجهت حفظ وجود خویش داشت هرسال برای سلامت او دعاها میکردند و تمام افراد ملت اطاعت او را قسم یاد مینمودند برای خود نوعی از دربار ترتیب داده بود که عبارت بود از جمعی مصاحبین و رفقا ویك دار الشوری و جماعتی از کار کنان وغلامان و آنها را منقسم بسه اداره کرده یکی ادارهٔ مراسلات دیکر ادارهٔ عرایض سیم ادارهٔ محاسبات

مجلس سنا مثل سابق مجمع رجال معتبر متمول دولت بود واکوست برای عضویت آن مجلس مبلغی تمول را که قریب پنجاه هزار تومان بوده شرط قرار داد وبیعضی که این اندازه بضاعت نداشتند خود او اعانت کرد تا دارای آن شرط شدند وعدد سناتورها را به ششصد نفر تنزل داد وتعیین آنها هم با خود او بود وآن مجلس در روز های معین در معبدی مخصوص میبایست منعقد شود وامپراطور پیغامهای خویش را بانجا میفرستاد و از مجلس رأی میخواست لکن مجبور بمتابعت آن رأی نبود بعبارة اخری هرچند مجلس سنا باز عالی ترین هیئت ومجمع دولت محسوب میشد لکن مثل سابق صاحب اختیار امور نبود مجلس ملی هم منسوخ نکردید لکن اکوست آنرا برای وضع قوانین منعقد نمیکرد و فقط برای انتخاب صاحبان مشاغل مجتمع مینمود واین امر راهم

بعد از اکوست به سنا واکذار کردند

صاحبان مشاغل سابق بجای خود برقرار بودند اما همه درتحت تسلط وریاست امپراطور کار میکردند وهرچند تعیین ایشان بنا بر انتخاب بود لکن داو طلبان آن مشاغل را امپراطور معین میکرد و ملت میبایست همان داو طلبان را منتخب کنند و بنا برین در حقیقت صاحبان مشاغل را امپراطور انتخاب مینمود

در سنوات اخیره که رومیها کرفتار انقلابات و نزاعهای داخلی بودند آداب وتشریفات مذهبی مهمل ومتروك مانده وبسیاری ازمعابد خراب شده بود اکوست نسبت بمذهب قدیم رومیان احترام و رعایت کامل منظور داشت وآداب و رسوم مذهبی را تجدید واحیا کرد ومعابد زیاد بنا نمود و بسیاری از معابد سابق را مرمت کرد و در ولایات و ممالك خارج هم که بتصرف روم بود بعضی از آداب مذهب رومی را دایر ومعمول ساخت

در بعضی ممالك مشرق که آداب یونانی اختیار کرده بودند از قبیل مصر وآسیای صغیر رسم بود که رجال معتبر را بعد از وفات رتبهٔ خداوندی میدادند و برای آنها معبد برپا میکردند و نوعی پرستش در حق ایشان بعمل میاوردند و بزبان یونانی این کار را اپوتئوز (۱) یعنی رساندن بمقام الوهیت میخواندند رومیان هم این رسم را برای امپراطورها اختیار کردند وبجهت اکوست مجری داشتند

(1) Apothéose

و بعدهاهم دنبالهٔ این رسم کشیده شد چنانکه در عرض سیصد سال چهل نفر امپراطور یا امپراطریس را بمقام خداوندی رسانیدند و تعیین استحقاق امپراطور برای این تجلیل با مجلس سنا بود یعنی بعداز مردن امپراطور سنا بتحقیق وملاحظهٔ اعمال او میپرداخت وگاه میشد که او را جرح مینمودند یعنی مورد ملامت وطعن میپنداشت واعمال واحکام اورا باطل میکرد پس مجسمه های او را میشکستند واسمش را از ابنیه محو وحك میکردند ولی غالباً سنا اعمال امپراطور متوفی را تصدیق مینمود و او را شایستهٔ رتبهٔ الوهیت میخواند پس برای او معبد میساختند و برای آن معبد خدمه و کهنه معین میکردند

رتبه امپراطوری موروثی نبود وامپراطور حق نداشت برای خود ولیعهد تعیین کند و انتخاب امپراطور بامجلس سنا بود لکن غالباً امپراطورها جانشین خود را معین میکردند ومجلس سنا هم آن تعیین را تصویب مینمود و نمیتوانست مخالفت نماید

(ترتیب حکومت ولایات) امتیازبین افراد ملت روم ورعایای روم باز باقی بود مردم شهر روم و مملکت ایطالیا جزء افراد ملت محسوب میشدند و مستقیماً در تحت ادارهٔ مجلس سنا و صاحبان مناصب بودند بموجب قانون داخل کردن سپاهیان در شهر روم ممنوع بود لکن امپراطور که ریاست قشون داشت برای خود موکبی نظامی نگاه داشت وآنها از لشکریان قدیم منتخب

میشدند و دو برابر سایر سپاهیان مواجب میگرفتند و انعامات هم دریافت مینمودند و موسوم به افواج پرتورین (۱) بودند و بواسطهٔ وجود ایشان امپراطور از مردم روم دیگر باکی نداشت علاوه برین اکوست بجهت نظم شهر نیز افواج بلدی ودسته ها برای شبگردی واطفاء حریق ترتیب داده بود ویکنفر ازکارگذاران بعنوان حاکم (۲) شهر مامور حفظ نظم و امنیت و اجرای عدالت در شهر روم و حوالی ان بود

اکوست بنابر عادت قدیم بمردمان فقیر گندم میداد و یکنفر کاتبه مخصوص اینکار داشت که آذوقه بشهر برساند و مراقب توزیع آن باشد و در موقع اعیاد بزرك امپراطور شراب وروغن و لباس و پول هم بمردم میداد

ولایاتی که احتیاج بلشکر نداشتند اکوست به سنا واگذار کرد وکافی السابق برای ادارهٔ انها پرکنسول میفرستادند اما ایالاتی را که میبایست در آنجا قوج داشته باشند وهمچنین ولایات سرحدی را اکوست در تحت ادارهٔ خویش نگاه داشت وتمام کارگذاران آن نواحی را خود معین میکرد در هر ایالت یك مأمور (۳) میفرستاد که از جانب او حکومت کنند و دارای تمام اختیارات باشد فرماندهی لشکر وحکومت برمردم وگردش کردن ورسیدگی امور مهمه با این حاکم بود واختیارجان سکنهٔ ولایت را هم داشت

(1) Cohortes prétoriennes (2) Préfet (3) Légat

در هر ولایت یکنفر یا چند نفر مباشر و محصل مالیات (۱) هم روانه میکردودر ولایات کوچك حاکم ومحصل مالیات یکنفربود برای حفظ ولایات امپراطور قشونی دائمی داشت که داوطلبانه این خدمت را قبول میکردند و غالباً اشخاص فقیر ازافراد ملت روم بودند که این خدمت را محض تحصیل معاش اختیار مینمودند بیست ساله اجیر میشدند و بعضی اوقات بعد از انقضای مدت تجدید نیز میکردند در مدت خدمت مواجبی میگرفتند و درموقع مرخصی انعام و قطعه زمین کوچکی هم بایشان میدادند باینطریق بیست و پنج الی سی لژیون از افراد ملت ترتیب داده شد که هر یك شش هزار نفر و منقسم بافواج و دسته ها بودند بعلاوه از رعایا هم دسته های سوار و پیاده بعنوان قشون معاون (۲) ترتیب داده شده بود که با لباس و اسلحهٔ ولایتی خود جنك میکردند و غالباً چون موقع مرخصی ایشان میرسید جزء ملت روم محسوب میکردند

سپاهیان تا رتبهٔ یوزباشی ترقی میکردند لکن مناصب عالیه ومشاغل مخصوص متمولین و را کبین و سناتورها بود و برای مخارج قشون اکوست یك خزینهٔ نظام تشکیل داده حاصل مالیاتهای جدید را در آنخزینه ضبط میکرد باینواسطه درروم چهار خزینه موجود شد یکی خزینهٔ قدیمی سنا که در معبد ساتورن بود دویم

(1) Procurateur (2) auxiliaires

خزینهٔ نظام سیم خزینهٔ امپراطور (۱) که عایدات ولایات ازقبیل دخل خالصه جات ومالیات متعارفی وگمرکات را در آن ضبط میکردند چهارم خزینهٔ شخصی امپراطور ولی درحقیقت امپراطور تمام خزائن مزبور را بمصرف امور دولتی میرسانید

(کلنیهای رومی) رومیان هر وقت مملکتی را مسخر میکردند و مراقبت آنرا لازم میدانستند جماعتی از افراد ملت را مسلح و مکمل بانجا میفرستادند و ایشان درآن ناحیه استقرار یافته نوعی ساخلوی دائمی تشکیل میدادند واین مهاجرین ومحل اقامت ایشان را کلنی (۲) میگویند

چون مهاجرین بمحل اقامت خود میرفتند ابتدا آداب و رسوم مذهبی لازمه را بعمل می آوردند و باگلواهن خطی را که میبایست حد محوّطه و حصار ایشان باشد رسم مینمودند آنگاه بواسطهٔ خطوط مستقیمه تمام آن محوطه را بچندین اراضی مربع مستطیل منقسم میساختند وهرقسمتی بیکنفر از مهاجرین تعلق میگرفت و او میبایست آنرا تصاحب کند و به کشت و زرع آن پردازد مهاجرین مزبور جزء افراد ملت روم باقی میماندند و حق رأی دادن در انجمنهای روم داشتند وبخدمت نظامی هم مکلف بودند در اوقاتیکه رومیان مشغول تسخیر ایطالیا وکل پیش کوه بودند درآن نواحی کلنیهای چند تأسیس کردند لکن در مأئه اول قبل

(1) Fisc (2) Colonie

از میلاد و هنگام جنگهای داخلی از همه وقت بیشتر کلنی رومی در ممالك مختلفهٔ متعلقهٔ بروم بنا شده و سرداران مخصوصاً کوچ نشین ها را تأسیس میکردند برای اینکه لشکریان قدیمی خویش‌را صاحب ملك و اراضی نمایند وبسیاری ازبلاد قدیمه بوده وهست که اصلا بطریق مذکور بنا شده یعنی کلنی وکوچ نشین رومی بوده است

(محاربات باقبایل وحشی) تقریباً تمام ایالات رومی با قبایل وحشی همسایه بود وآن قبایل مسلح بودند و بتاراج و غارت آبادیهای رومی میامدند و سکنه را باسیری میبردند اکوست عمر خود را صرف مطیع ساختن آن وحشیان و منظم کردن سرحدات نمود برای محفوظ ماندن قسمت شمال ایطالیا ابتداء کوهستانهای الپ را منقاد ساخت بعد تمام ناحیهٔ واقعه در شمال جبال مزبور را تا رود دانوب متصرف شد و دو ایالت رومی از آن تشکیل داد یکی ولایت رسی (۱) که امروز باویر (۲) گفته میشود دیگر ولایت نوریك (۳) که اطریش باشد

دراسپانیا اکوست با قبایل کوهستانی شمال آن مملکت که عبارت ازطوائف استور (٤) و کانتابر (٥) باشند محاربات کرد و ایشانرا مقهور ساخته برای جلوگیری از تجاوزات آنها افواج رومی در نزدیکی آن کوهستان قرار داد

(1) Rhétie (2) Bavière (3) Norique (4) Astures (5) Cantabres

در کوهستان مشرق دریای ادریاتیك که ایلیری (۱) خوانده میشد قبایل جنگجوئی بودند شبیه به البانیهای امروزی (اوناتوط) و نسبت بدولت روم طغیان کرده بودند اکوست بتوسط پسر زن خود تیبرسه سال با ایشان جنك کرده آنها را منقاد ساخت

در طرفین دانوب در قسمت آخری رود مزبور قبایلی جنگجو قرار گرفته بودند که شمالیها داس (۲) وجنوبیها طراس (۳) خوانده میشدند اکوست جلگهٔ مابین رود دانوب وجبال بالکان را که بلغارستان وصربستان حالیه باشد متصرف شد وایالت مزی (٤) را تشکیل داد وآن ایالت قبایل داس وطراس را از یکدیگر جدا ساخت

مملکت کل پشت کوه را که قیصر مسخر کرده بود اکوست در تحت ترتیب در آورد وآنرا منقسم بسه ناحیه کرد ودر نزدیکی شهر لیون (٥) که از کوچ نشینهای رومی بود معبدی تأسیس نمود که هر سال مأمورینی از تمام قبایل کل در آنجا جمع شده برای روم واکوست قربانی میکردند واگر مطلبی داشتند از آنجا بعرض امپراطور میرسانیدند

اما مملکت کل همواره مبتلا بتعرضات قبایل ژرمن (آلمان) بود که مابین رود رن (٦) ورود الب (۷) سکنی داشتند ووحشی وجنگجو بودند ومملکت ایشان جنگلی و باتلاقی و خالی از شهر

(1) Illyrie (2) Daces (3) Thraces (4) Moesie (5) Lyon (6) Rhin (7) Elbe

و آبادی بود اکوست دروزوس پسرزن خویش را با سپاهی عدید
بان ناحیه فرستاد واو وحشیانرا از رود رن عقب زد بعد میان
خود ژرمنها رفته ایشانرا مغلوب ساخت ودر عرض چهارسال
تمام جلگهٔ شمالی را مسخر کرد و برود الب رسید و شاید که
اکوست خیال داشته که ناحیهٔ بین رود رن و رود الب را در
تصرف خود نگاه دارد وآنرا هم باسم ایالت ژرمانی جزء ایالات
روم قرار دهد چنانکه در کنار رود رن محلی معین کرده که
تمام قبایل ژرمن میبایست بیایند وبرای روم قربانی کنند همانطور
که مردم گل در لیون آمده قربانی میکردند و بعد از آنکه
دروزوس درگذشت اکوست برادر او تیبر را به ژرمانی فرستاد
واو هم تا رود الب رفت وبرای اینکه سرحدات روم از جانب
رود الب بسرحدات طرف رود دانوب وصل شود جز ولایت
بوهم (۱) که مسکن قبایل مارکومان (۲) بود چیزی باقی
نماند تیبر خواست آنرا هم تسخیر کند لیکن مردم ولایت ایلیری
که از وضع مالیات کرفتن رومیان شاکی بودند شوریدند و قصد
حملهٔ ایطالیا را نمودند وروم بخطر افتاد تیبر از تسخیر بوهم صرف
نظر نمود وبدفع آن فتنه پرداخت ودر عرض سه سال بازحمت
زیاد آن کار را بساخت وچون رئیس ایشانرا دستگیر کرد از او
پرسید چرا نسبت بروم عصیان ورزیدی جواب داد رومیها چرا

(1) Bohème (2) Marcomans

برای حفظ کله های خود بجای سك کرك میفرستند
هنکامی که تیبر مشغول آن مهم بود اکوست یکی از منسوبان
خود را که واروس (۱) نام داشت بحکومت ژرمانی روانه کرد
واو چندان کفایتی نداشت ژرمنها هم بترتیب حکومتی رومیان
مأنوس نشده و از ایشان دلتنکی داشتند لهذا بنای عصیان کذاشتند
و لشکر روم را تماماً بهلاکت رسانیدند و واروس چون کار را
چنین دید خود را مقتول نمود واکوست از این خبر مدهوش
کردید و شب در اطاق خویش فریاد میکرد ای واروس افواج
مرا باز کردان اما این واقعه جز هلاك لشکر ضرر دیکر بدولت
روم وارد نیاورد وژرمنها از مملکت خود تجاوز ننمودند وبعد از
اکوست در زمان امپراطوری تیبر باز رومیها در ژرمانی تاخت و
تازها کردند وتلافی آن شکست را در آوردند لکن از تملك آن
ناحیه صرف نظر نمودند و رود رن را از آنجانب سرحد خود
قرار دادند

(سرحدات دولت روم) سابقاً ولایات روم حدود معین منظم
نداشت اکوست سرحدات روم را مرتب ومشخص کرد وغالب
محاربانی که در زمان او واقع شده برای این بوده که سرحدی
پیدا کنند که محافظت آن آسان باشد و حدود دولت روم در
آنزمان از اینقرار بود

(1) Varus

از طرف مغرب اقیانوس از سمت شمال دریای مانش (۱)
ورود رن ورود دانوب ودریای سیاه از طرف مشرق صحراهای
عربستان ورود فرات از جانب جنوب صحرای کبیر افریقا
دولت روم آنوقت شامل تمام ممالك اطراف دریای مدیترانه بوده
بدین تفصیل اسپانیا وفرانسه وایطالیا وباویر واطریش ومجارستان
وعثمانی اروپا وآسیای صغیر وسوریه و مصر وتمام قسمت شمالی
افریقا و بنا برین معظم ترین دولتی بود که تا آنزمان دیده شده
واکوست در وقت وفات بجانشین خود وصیت میکرد که از این
حدود تجاوز نکنند و دیگر در صدد بسط خاك روم نباشد
ممالك مزبوره همه جزء ایالات و خاك روم محسوب میشدند و حاکم
رومی داشتند فقط در آسیا بعضی سلاطین از سلسله های قدیم
در خاك روم باقی بودند که عنوان سلطنت داشتند و تبعیت روم می
نمودند ولی آنهاهم در مأئه اول میلادی همه منقرض شدند وممالك
ایشان نیز حاکم نشین رومی گردید
برای حفظ این ملك وسیع اکوست لشکری ترتیب داد که سابقا شرح
دادیم و ان لشکر را در ممالك پراکنده نمیکرد بلکه در سرحدات
جمع داشت و فرمانده کل لشکری که در ولایتی ساخلو بود حکومت
آن ولایت را هم داشت و محل محاکمه و دادرسی او در همان جائی
بود که اردوی خودرا قرار داده و اهل و عیال سپاهیان و تجار و

(1) Manche

کسبه هم آنجا جمع میشدند و باینطریق محل آباد میشد و هر
اردوی رومی مبدل بیك شهر میگردید
از جانب مغرب و جنوب حفظ حدود روم اشکالی نداشت یعنی جز
معدودی کوهستانیهای اسپانیا و غارتگران صحرای افریقا کسی در
مقابل نبود
در طرف مشرق دولت روم یك مدعی معتبر داشت وان دولت
اشکانیان بود وبرای دفاع از حملات ایشان در ایالات سوریه لشکری
نگاه میداشت که محل اقامت آن شهر انطاکیه بود لکن در زمان
اکوست دولتین روم واشکانی سربسرهم نگذاشتند وبا یکدیگر
بمسالمت و مودت گذراندند و فرهاد چهارم بیرقها و اسرائی که از
آنطوان گرفته بود برای اکوست پس فرستاد
بدترین سرحدات دولت روم حدود شمالی بود که در ورای آن قبایل
وحشی و جنگجو و فقیر سکنی داشتند و همه وقت برای غارت و
چپاول مستعد تاخت و تاز در ممالك روم بودند و قبایل مذکور در
ورای رود رن ژرمنها بودند ودز ورای رود دانوب ژرمنها و
طوائف داس بنا برین دو دسته لشکر معتبر رومی در آنجانب
گذاشتند یکی بجهت حفظ سرحد رن ودیگری برای حفظ حدود
دانوب و آن بچهار قسمت منقسم بود یکی در ولایت ایلیری دویم
در ناحیهٔ دالماسی (۱) سیم در ایالات پانونی (۲) که جایگاه

(1) Dalmatie (2) Pannonie

مجارستان حالیه باشد چهارم درولایت مزی یعنی بلغاوستان وصربستان

فصل نوزدهم

ادبیات و صنایع روم

(نویسندگان قبل از اکوست) رومیها از خود بالطبیعه ادبیات نداشتند و از یونانیها کسب ادب کردند وایشانرا سرمشق خویش قرار دادند چنانکه قدمای روم ابتدا بترجمهٔ نوشتجات یونانی پرداختند یا از ایشان تقلید نمودند وسابق هم مذکور داشتیم که پلوت (۱) و ترانس (۲) تئاتر های یونانی را ترجمه میکردند بعد از آن کم کم در میان رومیان اشخاصی پیدا شدند که بخیال خوه کار میکردند ولی باز از یونانیها اقتباس واخذ شیوه و مضمون مینمودند واول کسانیکه دراین راه مقامی یافتند خطبا میباشند هرچند خطب ایشان باقی نمانده ونديده ایم وفقط صیت ایشانرا شنیده ایم واز آن جمله یکنفررا بخوبی می شناسیم و او سیسرن (۳) سابق الذکر است این مرد ابتدا در جزیرهٔ ردس بلاغت یونانی تحصیل کرده عادات خطبای یونان را نزد رومیان شایع نمود که الفاظ و کلمات فصیح را اختیار کرده با دقت و مراقبت عبارات طویل منقح ترتیب دهند خطب سیسرن بسیار است واکثر آنها را درمرافعه ها برای اثبات یا ابطال مدعائی انشاد کرده وبعداز انشاد انشاء هم مینموده برای بهرمند ساختن رومیان از حکمت یونان رسالات

(1) Plaute (2) Térence (3) Cicéron

فلسفی چند نیز تصنیف کرده در واقع نثر زبان لاتین را سیسرن بدرجهٔ کمال رسانیده و بعدها کسانیکه میخواستند بان زبان خوب چیز بنویسند نوشتجات اورا سرمشق قرار میدادند

در همان اوقات یکی از معتبرین شعرای لاتین میزیسته موسوم به لوکرس (۱) و او در کتاب معروف خود که این عنوان داود (دوباب طبیعت) حکمت اپیقور (۲) از فلاسفهٔ یونان را نظماً بیان نموده است این شخص از خانواده های نجیب روم بوده و از امور سیاسی و دولتی معلول شده در کتاب سابق الذکر میخواهد بطلان و سخافت عقاید دینی همشهریان خود را برایشان ظاهر کند وآنها را از ترس وهول ارباب انواع و عقوبتهای ایشان رهاند و چون بمعنی بیش از صورت توجه داشته کلمات غریبه از قبیل اصطلاحات قدیمهٔ زبان لاتین و الفاظ یونانی در عبارات او بسیار دیده میشود

اما کاتول (۳) که یکی دیگر از شعرای رومی مأئه اول قبل از میلاد است و تقلید شعرای یونانی اسکندریه را میکرده مطالب حزن انگیز و تأسف آمیز یا مغازلات و هجویات در قطعات کوچك شعر بیان مینموده در رعایت قوانین فصاحت و معمول داشتن نکات لطافت و ظرافت ساعی بوده است

دیگر از نویسندگان آنزمان وارن (٤) میباشد که مردی فاضل

(1) Lucrèce (2) Epicure (3) Catulle (4) Varron

بوده و رسالات معتبرهٔ متعدده در فلاحت وتاریخ وصرف ونحو وغیرها نوشته همچنین قطعات ممزوج از نثر و نظم که در آنها از آداب و عادات زبان خود مذمّت میکنند و نقّادی مینماید

آن اوقات نوشتن کتب تاریخ روم مرسوم ومتداول شده وبسیاری اشخاص اینکار را کرده بودند لکن غالباً نوشتجات ایشان باقی نمانده فقط کسی که چیزی ازاو بدست است سالوست (۱) میباشد ولی کتاب بزرگی که درتاریخ روم نوشته مفقود شده وچند قطعهٔ مختصر از او باقی مانده بعضی از سرداران هم آن ایام بنوشتن وقایع ومشهودات خود میپرداختند چنانکه سیلا ولوکولوس اینکار را کرده ونوشتجاتشان ازمیان رفته لکن یاد داشتهائیکه قیصر درباب جنگهای خود درمملکت گل نوشته باقی مانده و او زبان لاتین را در کمال صحت و سلاست مینوشته و وقایع را بطور ساده وروشن نقل مینموده و کتاب او از بهترین کتب تاریخ روم است

قرائت کتب کم کم در نزد رومیان شایع شد و تجارت کتاب متداول گردید و نوشتجات نویسندکان رومی ویونانی را کاتبها که غالباً غلام بودند برروی لوله ها از پوست کتابت میکردند و بفروش میرسانیدند و منتهای ترقی ادبیات رومی در عصر اکوست واقع شده است

(عصر اکوست) در مدت پنجاه سال فرمانروائی اکوست

(1) Salluste

برحسب اتفاق در روم نویسندکان متعدد پیداشدند که اکثر از اهل بلاد ایطالیا بودند و رومی اصل محسوب نمیشدند و از نجبا و اعیان هم نبودند بلکه در زمرهٔ افراد متوسط ملت بشمار می‌آمدند و اکثر ایشان شاعر بوده و نثر نویس در آن سنوات کمتر پیدا شده است

یکی از بزرگترین شعرای آنزمان ویرژیل (۱) است واکوست چون او را شناخت باو مهربانی کرد و منظومهٔ درباب فلاحت از او توقع نمود ویرژیل آنرا گفته وبه ژئورژیك (۲) موسوم ساخت (یعنی اعمال زمینی) وقبل ازآن بشیوهٔ یونانیها اشعاری راجع بصحرا وگلهٔ داری گفته که باسم بوکلیك (۳) یعنی منظومهٔ چوپانی معروف است بالاخره ویرژیل یك منظومهٔ معتبر پهلوانی هم دارد معروف به انئید (٤) که سرگذشت انه (٥) میباشد و او از بزرگان شهر تروا (٦) بوده که بنا بر افسانه های یونانی بعد از خرابی شهر مزبور بایطالیا رفته ودر آنجا اقامت کرده وحکایتها دارد

دیگر از شعرای معتبر هراس (۷) بوده که اورا نیز اکوست مورد تلطف خویش نموده واو بشیوهٔ یونانیها قطعات شعر (۸) بجهت خواندن ونواختن گفته همچنین نامه های منظوم (۹)

(1) Virgile (2) Géorgiques (3) Bucoliques (4) Enéide (5) Enée (6) Troie (7) Horace (8) Odes (9) Epitres

واشعاری مبنی بر عیب جوئی و نقادی (۱) نیز کتابی (۲) دارد درفن شاعری و صنایع شعری که آن هم نظم است

شاعر معتبر دیگر اوید (۳) میباشد که شعر فراوان گفته با ملاحت و ظرافت تمام و منظومه های طولانی (٤) در باب افسانه ها و آداب قدیمهٔ مذهبی از او باقی مانده است ابتدا درنزد اکوست بانقرب ومنزلت بوده وبعد مطرود گردیده وآخر عمر را در بلاد بعیده بسر برده است

دیگر از شعرای آن دوره پرپرس (٥) وتیبول (٦) میباشند که قطعات نظم کوچك (۷) حاوی مضامین تأسف آمیز وتعشق وتغزل از ایشان بنظر رسیده است

اما نثرنویس معتبر آن عصر تیت لیو (۸) میباشد واو مورخ بوده و تاریخ بزرگی از دولت روم از مبادئ آن تا زمان حیات خود نوشته است

اکوست شخصاً بحال نویسندگان مزبور توجه داشته وایشانرا تشویق و تربیت مینموده و مسن (۹) که از طفولیت همدم اکوست بوده وهمواره درنزد او تقرب داشته ومستشار و وزیر او محسوب میشود نیز بعلم و ادب رغبت داشت و نویسندگان را در خانهٔ خود می پذیرفت و بموانست با ایشان مصاحبت میکرد

(1) Satires (2) L'art poétique (3) Ovide (4) Les métamorphoses, les Fastes (5) Properce (6) Tibulle (7) Elégies (8) Tite-Live (9) Mécène

وایشان در اشعار خود از او تمجید و تشکر مینمودند و اما اکوست را همه ولینعمت خود میخواندند ومداح او بودند وباین واسطه آن امپراطور نام باقی یافته علی الخصوص که آن دورهٔ ترقی ادب را باسم او موسوم ساخته عصر اکوست (۱) گفته اند

(آثار و ابنیه) در روم مثل یونان مجسمه ساز و نقاش معتبر پیدا نشد و صنعتی که رومیان بکمال رسانیدند معماری بوده وآثار صنعتی ایشان ابنیه و عماراتست در معماری هم رومیان مثل سایر صنایع از یونانیها اقتباس نموده و مثل آن قوم در عمارات خود ستونها وسرستونها قرار داده وخانه های خویشرا شبیه بخانه های یونانی ساخته ولی یك کار میکردند که نزد یونانیها معمول نبود وآن طاق زدن میباشد و باینواسطه عمارات ایشان وسیع تر ومرتفع تر از ابنیهٔ یونانی است

برای ساختن عمارات خود رومیها مصالح خشن از قبیل خشت و سنك ریزه و آهك بکار میبردند و جز در طاقها و ظاهر ابنیه سنك تراش استعمال نمیکردند وچون مصالح مذکور در همه جا یافت میشود رومیان در تمام ممالك متصرفی خود ابنیه وآثار دارند ولی قبل از اکوست در روم بنای قابل ذکری نبود غیر از معبد کاپیتل و تماشاخانهٔ که پمپه بنا نموده و ابنیهٔ که قیصر در اطراف میدان خود ساخته بود اکوست برای زینت شهر سعی بسیار

(1) Siècle d'Auguste

کرد معابد قدیمه را که رو بخرابی داشت مرمت نمود چنانکه خود او گفته است هشتاد و دو معبد قدیم را مرمت کرده و شانزده معبد جدید بنا نموده‌ام علاوه برین تماشا خانه و میدان و بازار وغیره هم ساخته است وازاین جمله معتبر تر و مشهور تر معبد پانتئون (۱) میباشد که در مائه دویم میلادی مرمت شده وهنوز موجوداست و آن معبد بسیار بزرگی است مدور که بواسطهٔ طاق عظیمی پوشیده شده ورأس آن سوراخی داود بجهت دخول روشنائی لکن از غایت بلندی هیچگونه نسیمی از آن بپائین نمیرسد باری اگوست خود در بارهٔ روم میگفت شهری از خشت یافتم وشهری از مرمر بجای آن گذاشتم

(طرق وشوارع) سابقاً مذکور داشته ایم که رومیها راه سازی زیاد میکرده ودر این باب اختصاصی دارند در زمان اگوست هم این شیوه را معمول داشتند و در ایطالیا بلکه در ایالات خارج نیز راهها ساخته وطرق مزبور غالباً بخط مستقیم ممتد شده واز سنك و احك بوده و فواصل را هم میل بمیل بواسطهٔ سنك های نشانه معین میکردند و منزلگاهها با اسب وچاپار ترتیب داده بودند که پیغامها ومطالب دولت را باماکن مختلفه برسانند

ابنیه وطرق وشوارع زمان اگوست اکثر بمباشرت پسر زن او اگریپا صورت گرفته واو صورتی از تمام شوارع دولت روم با

(1) Panthéon

منزلگاهها و فواصل آنها از یکدیگر ترتیب داده روی سنگی نقش نموده در محلی عمومی نصب کرد وبرای مسافرین هم نسخها از آن بر داشته منتشر نمودند

(تجارت) هرچند دولت روم شوارع را محض حرکت افواج وچاپارهای دولتی ترتیب میداد ضمناً عمل تجارت وحمل مال‌التجاره ها ومسافرت نیز سهل میشد وچون دولت روم مانع بود از اینکه اقوام تابع او با یکدیگر جنك وجدال کنند امنیت بر قرار بود و مردم باطمینان خاطر رفت و آمد میکردند لهذا مابین ممالك مختلفهٔ روم رشتهٔ تجارت معتبری متصل گردید ومهم‌ترین دارالتجاره ها شهر روم بود که سه الی چهار کرور جمعیت داشت و اغنیا و اشخاصیکه امتعهٔ تفننی و تجملی میخریدند آنجا ساکن بودند اجناس مال التجاره را بیشتر از راه دریا میاوردند و دربندر استی (۱) پیاده کرده با زورق از رود تیبر حرکت داده بروم میرسانیدند امتعهٔ که بسایر نقاط ایطالیا میبایست برود غالباً در خلیج نایل پیاده شده بواسطهٔ طرق سابق الذکر ببلاد ایطالیا میرفت یا آنکه با زورق در کنار ساحل ایطالیا سیر کرده بمقصد میرسید در تجارت روم واردات بیش از صادرات بود یعنی رومیها غالباً مشتری بودند نه بایع و پول را از ولایات بطریق مالیات تحصیل مینمودند واجناس وامتعهٔ هر ولایتی را در یك شهر یابندر جمع

(1) Ostie

کرده از آنجا با کشتی بایطالیا حمل مینمودند از ممالك جنوبی یعنی جزیرهٔ سیسیل وافریقا ومصر کندم وبقولات خشك اخذ میکردند ومرکز تجارت آن نواحی بلاد پالرم (۱) و کارتاژ و اسکندریه بود از ممالك نیم وحشی غربی چوب بجهة ساختمان و پوست وپشم و غلام حمل مینمودند ومراکز آن نقاط در اسپانیا شهر کادیکس (۲) (قادس) بود که مال التجاره آن پارچهٔ کتانی و پشم و نقره بود ودر مملکت گل نارین (۳) مرکز تجارت محسوب میشد ودر سواحل پیش کوه شهر ژن (٤) ودر ساحل ادریاتیك شهر اکیله (٥)

از انگلیس قلع میاوردند و از سواحل بالتیك عنبر ولی اشیاء تجملی وتفننی عمده از مشرق زمین حمل میشد و تجارت بحری از آن سمت رونق مخصوص داشت تجار هندوستان و عربستان اجناس کرمسیری از قبیل عطریات وادویه ونیل وعاج وجواهر و احجار قیمتی و پارچه های پنبهٔ و ابریشمی حمل میکردند و از راه دریا و کاروان در سه مرکز عمده مجتمع مینمودند آنچه از بحر احمر و سوریه می رفت در اسکندریه جمع میشد و آنچه از خلیج فارس و صحرای شام بود در انطاکیه و آنچه از داخلهٔ آسیا و جانب بحر خزر حمل می کردند در شهر البا (٦) واقع در کنار دریای سیاه جمع میکردند و من

(1) Palerme (2) Cadix (3) Narbonne (4) Gène (5) Aquilée (9) Albia

حیث المجموع تخمین کرده اند که دولت روم هرسال قریب ده کرور تومان اجناس خارجه میخریده است

(فصل بیستم)

امپراطورهای خانوادهٔ اکوست

(تیبر) — چون از اکوست پسری نماند پسر زنش تیبر جانشین او گردید و او قیصر سیم محسوب میشود اگرچه قیصر اول بامپراطوری نرسیده واز خانوادهٔ او هم غیر از اکوست چهار نفر بیشتر امپراطور نشدند معهذا قیصر را با یازده نفر امپراطور اولی رسم شده که قیاصرهٔ دوازده گانه مینامند ودرنزد مشرق زمینی ها لفظ قیصر برای کلیهٔ امپراطورهای روم بکار رفته است

تیبر چون بامپراطوری رسید مسن بود در امور مملکت بصیرت داشت حکومت ولایت گل کرده و لشکرکشیها و جنگهای سخت نموده بعد از امپراطوری هم بعادت سابق ساده زندگانی میکرد و زحمت زیاد میکشید و شخصاً درکارها مراقبت داشت دوترتیبی که اکوست برقرار نموده تغییری نداد سنا را منعقد ساخت و حقوق تازه برای آن مجلس قبول کرد و محاکمهٔ نجبا را بان هیئت واگذار نمود و بعضی اوقات شخصاً درمجلس حاضر میشد و رای میداد

تیبر چندان قیدی باحترامات وتشریفات نداشت چون خواستند
برای او معبد برپا نمایند مانع شد مجلس سنا میخواست او را
ملقب به پدر وطن نماید قبول نکرد چون سابقاً یکی از ماههای
سال را باسم قیصر ژولیه نامیده و یکی دیکر را باسم اکوست
موسوم ساخته بودند مجلس سنا میخواست یکماه را هم باسم تیبر
نامزد کند نپذیرفت و کفت اکر این رسم را معمول نمائید
چون بامپراطور سیزدهم رسیدید چه خواهید کرد
تیبر درباب حکومت ایالات توجه زیاد داشت و مایل بود حکام
خوب امین داشته باشد و این کاری صعب بود زیرا که حکومت
ولایات به نجبا داده میشد و ایشان معتاد بودند که بهر ولایتی
میروند بواسطهٔ اخاذی از سکنه تحصیل ثروت و مکنت نمایند
تیبر مواظبت میکرد که حکام غارت و چپاول نکنند و بمالیات
چیزی نیفزایند اکرچه آن اضافه باید خزانهٔ دولت شود و
میکفت شبان خوب پشم کوسفندان را میبرد اما پوست آنها را
نمیکند نجبا چون میدیدند حکومت چندان فایدهٔ ندارد شوقی
باینکار نداشتند و داو طلب این شغل نمیشدند و تیبر باینواسطه
حکام را نمیتوانست زیاد تجدید نماید
در زمان این امپراطور جنك بزرکی واقع نشده فقط در کل و
افریقا و ممالك ژرمانی بعضی اغتشاشها رو داد و تیبر لشکریان
نقاط فرستاده فتنه را رفع نمود مهم ترین لشکرکشیهای مذکور

ان بود که بتوسط پسر خواندهٔ تیبر در ژرمانی واقع شد و سه
سال طول کشید و آن جوان که برادر زادهٔ تیبر بود بعد از طی مراحل
در جنکها وبانلاقهای مملکت مزبور و تحمل زحمات بسیار بروم
مراجعت کرد و بمناسبت جنکهائی که در ژرمانی کرده ژرمانیکوس
لقب یافت و سرداری معتبر محسوب شد واز آنجا که خوش رفتار
و مهربان بود لشکریان باو محبت میورزیدند و چون آنوقت
اردوان سیم پادشاه اشکانی مدعی سلطنت ارمنستان بود و دولت
روم میخواست ارمنستان را در تحت حمایت خود داشته باشد
تیبر برای اینکه در مقابل دولت اشکانی در آسیا کاشتهٔ متشخص
با کفایتی داشته باشد ژرمانیکوس را با قدرت فوق العاده بمشرق
فرستاد و بهمین واسطهٔ مقصود او حاصل شد یعنی ژرمانیکوس
سلطانی برای ارمنستان تعیین کرده و با دولت اشکانی هم رفع
اختلافات نمود لکن همان اوقات در کذشت وبعدها معاندین تیبراو
را متهم بمسموم ساختن آن جوان نمودند
تیبر پسری داشت موسوم به دروزوس و میخواست اورا جانشین
خویش نماید لکن زوجهٔ خودتیبر ان پسررا بقتل رسانید وبرای امپراطور
وارثی نماند مکر پسرهای ژرمانیکوس و مابین زوجهٔ ژرمانیکوس که
اکریپین (۱) نام داشت ومادرتیبر نزاعها واقع شد ونجبای روم هم که باتیبر
عداوت داشتند فرقهٔ تشکیل داده طرفدار اکریپین و پسر بزرك او

(1) Agrippine

نرن (۱) شدند بواسطهٔ این وقایع سوء ظن بر مزاج تیبر غلبه کرد و بنای تعرض و دنبال کردن مردم را گذاشت

در قدیم میان رومیان قانونی بود که هرکس بوکلای رعایا توهین نماید حشمت ملت روم را شکسته و مستوجب قتل است و این جنایت را توهین عظمت (۲) میگفتند در زمان امپراطوری هر نوع ایذاء یدی ولسانی بامپراطوررا نیز جزء توهین عظمت محسوب داشتند و مجلس سنا مشغول محاکمهٔ اشخاصیکه مرتکب آن جنایت شده گردید دراوایل سلطنت تیبرهم مجلس مزبور میخواست متعرض کسانی شود که از امپراطور یامادر او بدگوئی کرده بودند لکن خود او مانع شده میگفت در دولت آزاد اقوال وافکار باید آزاد باشد اما دراواخر آن امپراطور برعکس سابق عمل کرد یعنی مانع نشد از اینکه مجلس سنا به عنوان توهین عظمت مردم را درتحت محاکمه درآورد بلکه خود او محرك میشد که خانواده های معتبر را باین بهانه دنبال کنند و بقتل برسانند و اموال ایشان را ضبط نمایند و قسمتی ازان اموال راهم باشخاصیکه دربارهٔ مقتول سعایت کرده بودند میدادند و بنا برین آن اوقات اشخاص ساعی و نمام (۳) فواید و منافع زیاد میبردند

تیبر شهر روم را رها کرده در جزیرهٔ کوچکی در نزدیکی نایل اقامت اختیار نمود و یکنفر از واکیین را که طرف اعتماد او بود

(1) Néron (2) Lèse-majesté (3) Délateur

رئیس افواج پرتورین قرارداده بودگذاشت در روم و او سژان (۱) نام داشت وکم کم معتبرترین رجال مملکت گردید تیبر آراونصایح اورا پیروی میکرد وبخواست اورا داماد خویش نماید اماطمع برسژان غلبه کرده درصدد تحصیل تاج و تخت و برطرف کردن تیبر برامد امپراطور از این قضیه مطلع شد و خبائث اورا جلو گیری کرده خود وخانواده اش را بهلاکت رسانید بعدازآن معلوم شد که مسموم شدن پسر ش در وز وس با غوای سژان بوده لهذا بجستجوی همدستان او پرداخت وبسیاری ازمردم را باین جهت گرفتار شکنجه و عذاب ساخت مختصر در اواخر سلطنت خود تیبر بمردم ظلم وازار زیاد کرد اما ولایات راخوب نگاهداری واداره نموده وخزانه دولت را معمور ساخت وچند سالی در جزیره سابق الذکر بسادگی زندگانی کرد تا در گذشت (سنه ۳۷ میلادی)

کالیگولا — اززر مانیکوس پسری مانده بود موسوم به کایوس لشکریان اورا کالیگولا (۲) میخواندند و او بعداز تیبر بسلطنت رسید ابتدا بمهربانی رفتار میکرد بافواج و سپاهیان انعامات زیاد میداد و بمجلس سنا احترام میکرد و محبوسین را ازاد نمود ولی چیزی نگذشت که تغییر حالت داد ودیوانه وارحرکات قبیح خطرناك از او سر میزد خواهر خودرا تزویج کرد و چون او در گذشت حکم کرد مردم او را مانند ربة النوع بپرستند خودرا هم خداوند

(1) Séjan (2) Caligula

خواند و همه کس را مجبور کرد اورا پرستش نمایند و تصاویر و مجسمه های اورا در معابد بگذارند حتی نقل کرده اند که اسب خاص خویش راعنوان کاهنی داد و میخواست اورا کنترل نماید کار گذاران و سناتورهارا بیجهت می زد وشکنجه میکرد زنهای مردم را ضبط میکرد وبعد رها می نمود

از قرار منقول خود این امپراطور میگفتهاست من دربارهٔ همه کس همه کار حق دارم بکنم روزی در ضیافتی که باعیان روم داده بود ناگهان بنای خنده را گذاشت و گفت خندهٔ من از آنست که فکر میکنم بیك اشاره تمام شمارا میتوانم محکوم بقتل سازم نیز از کلمات اوست که آرزو داشتم تمام ملت روم یك سر داشته باشند تا بتوانم آنرا بیك ضربت قطع نمام در اکل وشرب هم افراط میکرد و مهمانیهای پر مخارج مینمود و کالسکه چیان و مقلدان و غلامان جنگی را بضیافت خود دعوت میکرد وحکایت کردهاند که شبی یکی از ضیافت های خود را بااینطریق ختم نمود که موعودین را بدریا انداخت

خزائنی را که تیبر جمع آوری نموده بود کالیگولا بزودی تلف کرد و برای تحصیل پول بنای حکم قتل مردمان متمول و ضبط اموال ایشان را گذاشت هر ماه سه دفعه صورتی از اسامی اشخاص غنی ترتیب داده چند نفر از انها را محکوم بقتل می نمود ومیگفت حساب صاف میکنم یك روز قمار کرده و

باخته بود فوراً چند نفر از متولین‌را حکم داد بکشند و اموال ایشان را تسلیم کنند انگاه بحریفان قمار گفت شما با هزار زحمت بازی میکنید و چنددینار میبرید من الان بیك‌حکم سیصد کرور اخذ کردم

کالیگولا بادبیات رغبت داشت اما در این باب هم از اعمال هوسناکانه و ظالمانه فرو گذار نمی کرد برای تحصیل افتخار صنکجوئی و سرداری باانکه منتها درجه جبان بود بجنك ژرمنها رفت لکن بمحض اینکه شنید دشمن بجانب او حرکت کرده با کمال عجله رو بفرار نهاد و برای اینکه وانمود کند که جنك کرده و اسیر گرفته از لشکریان ژرمن خود واداشت پنهان کردند و بعد بجنك ایشان رفته آنها را بعنوان اسیر باز آورد و بموجب این قسم وشادت ها در ورود بشهر روم برای‌خود تشریفات نصرت فراهم کرد

رومیان چندین مرتبه درصدد تلف کردن آن امپراطور سفیه برامدند و عاقبت شخصی که با او عداوت خصوصی داشت اورا بقتل رسانید و پاسبانان ژرمنی او چون از وقوع این امر مطلع شدند وارد قصر گردیده هرکس‌را یافتند هلاك‌ساختند (سنه ۴۱)

کلد — بعد از کشته شدن کالیگولا مجلس سنا خواست امپراطوری‌را موقوف کرده ترتیب سابق‌را برقرار نماید لشکریان راضی نشدند و درعمارت سلطنتی‌کردش کرده برادر ژرمانیکوس

را که پنهان شده بود پیدا کردند و بامپراطوری برداشتند واو کلد (۱) نام داشت و پنجاه سال از سن او گذشته و از کارهای مملکت تا ان زمان برکنار بود چون بامپراطوری رسید خواست از روی حقیقت و صحت بوظیفهٔ خویش عمل نماید سالیانهائی را که کالیگولا وضع کرده بود موقوف نمود تبعید شدگان را مرخص فرمود اموالی را که بیجهت ضبط کرده بودند مسترد داشت شخصاً برای محاکمه واجرای عدل و داد حاضر میشد باعضای سنا باحترام رفتار میکرد اما زیاد ترس داشت که خیال قتل اورا داشته باشند و همیشه قراولان مسلح همراه داشت و طوری می کرد که بزرگان و محترمین می رنجیدند شخصاً قوهٔ ادارهٔ اموررا نداشت و کارهارا بغلامان آزاد کردهٔ خود وامیگذاشت نجبا از این مسئله هم آزرده بودند و آن دوره را دورهٔ غلامان آزاد میخواندند لکن غلامان مزبور که اکثر یونانی یا آسیائی بودند مردمان دانای باکفایت بودند و امور را بخوبی اداره مینمودند حکومت ولایات منظم شده و تمول و ثروت ازدیاد یافته تجارت رونق گرفت و آبادیها زیاد شد و بعضی قوانین جدیده سخنی و خشونت قوانین قدیمهٔ رومرا ملایم گردانید اماشخص کلد همان طور که غلامان در مزاجش تصرف داشتند زوجه اش نیز براو مسلط بود زوجهٔ سیم او مخصوصاً خیلی بد رفتار و تلکین کردار

(1) Claude

شد بطوری که کلد عاقبت بقتل او اقدام کرد زوجهٔ چهارمش که اگریپین سابق‌الذکر باشد زنی مغرور و جاه طلب بود و در قدرت و احترامات سلطنتی میخواست با امپراطور شریك باشد وبالاخره چنان برامپراطور مسلط شد که اورا واداشت پسر خود بریتانیکوس (۱) را از ولیعهدی محروم ساخته پسر اورا که از شوهر دیگر داشت و موسوم به نرن بود بولایت عهد برقرار نماید و پس‌ازآنکه مطمئن شد که‌پسرش بسلطنت خواهد رسید کلدرا مسموم ساخت (سنه ٥٤)

نرن — چون کلد درگذشت نرن پسرا گریپین امپراطور شد و او هنوز هفده سال نداشت و از امور مملکت داری و جنك بی اطلاع بود وجز شاعری و نقاشی و آوازه خوانی چیزی نیاموخته بود ابتدا مادرش با او در سلطنت شریک میکرد احکام دولتی را مینوشت و سفرا را می پذیرفت و انواع را سامان میدید و چون بموجب قانون حضور زن در مجلس سنا ممنوع بود اعضاء سنا را بعمارت خود میطلبید لکن بزودی نرن از اینوضع ملول شد و چون مادرش او را تهدید میکرد که اگر متابعت میل من نکنی برادرت بریتانیکوس را بتخت می‌نشانم بریتانیکوس را مسموم ساخت انگاه مادر را از قصر سلطنتی بیرون کرد و خود به تنهائی بسلطنت پرداخت و پنج سال اول

(1) Britannicus

حکمرانی او بخوشی گذشت و مردم راضی بودند بر وفق نصایح بوروس (۱) رئیس افواج پرتورین و سنك (۲) که از فلاسفهٔ بزرك و مربی او بود عمل میکرد و با مجلس سنا باحترام رفتار مینمود روزی حکم قتل دونفر را نزد او آوردند که امضا کنند کفت کاشکی خط نداشتم و این حکم را امضا نمیکردم اما کم کم عیاشی و بوالهوسی دامن کیر او شد شبها درکوچه ها دوندکی و حرکات سبك میکرد بعد از ان بزن یکی ازمصاحبین خود مایل شد و برای تزویج او ابتدا مادر بعد زوجهٔ خودرا تلف نمود چون بوروس سابق الذکر درگذشت یکی از متملقین را بجای او گذاشت و بتعرض وآزار و اذیت مردم پرداخت و دورهٔ سلطنت تیبر تجدید شد

از جمله شناعتهای نرن این بود که میخواست هنر آوازه خوانی خود را در انظار جلوه دهد وبدون رعایت مقام امپراطوری بتماشا خانه رفته مثل مطربها وبازیکرها آوازه میخواند و مردم را مجبور میکرد که تحسین و تمجید کنند کم کم بواسطهٔ ارتکاب حرکات رکیکه وظلم و تعدی در نزد رومیها بسیار مردود کردید چنانکه درزمان او وقتی برحسب اتفاق شهر روم آتش کرفت و دو ثلث شهر سوخت مردم کفتند نرن عمداً روم را آتش زده که از تماشای ان حریق تفریح کند

(1) Burrhus (2) Sénèque

بعد ازاین حریق شهر روم را دوباره بهتر وقشنك تر ساختند و نرن هم برای خود باغی وقصری بنانمود بسیارمزین و مفصل که نظیر ان در روم دیده نشده بود وبسبب کثرت طلا کاری که دران کرده بودند ان را بیت الذهب نامیدند درلباس و اثاث البیت و سایر لوازم زندکی نیز امپراطور مزبور تجمل و اسراف فوق العاده بکار برد به مطربها و مقلدها وغلامهای جنکی انعامهای کزاف میکرد و در اندك زمانی خزانهٔ دولت را تلف نمود وچارهٔ بی پولی را در این دانست که از وزن مسکوکات بکاهد و طلا و نقرهٔ که مردم وقف ارباب انواع کرده و بالکه مجسمه های انها را از معابد برباید نیز مردم را مجبور میکرد که در وصیت نامهٔ خود مبانی را خاص امپراطور قرار دهند

چندین نوبت بزرکان روم که از قبایح نرن بجان آمده بودند بجهت قتل او اسباب چینی کردند لکن قصد ایشان مکشوف شده و بقتل رسیدند و چون سنك فیلسوف سابق الذکر نیز در یکی از ان کنکاشها داخل بود نرن باو حکم داد که خود را بکشد سنك بطریق قصد خویش را فارغ ساخت

باری نرن مشغول اعمال وحرکات سفاهت آمیز بود و از امور مملکتی باز مانده وکار بجائی رسید که همه از او بری شدند و حکام کل و اسپانیا و افریقا براو عصیان کردند لشکر دانوب هم از اطاعت سرپیچیدند و عاقبت افواج پرتورین نیز او را رها

کردند نرن فرار کرده بخانهٔ یکی از بندگان خویش متواری شد مجلس سنا حکم قتل اورا داد و بدنبال او فرستاد چون دید راه نجاتی نیست خنجری بگلوی خویش فرو برد و گفت حیف از هنرمندی مثل من که اکنون از دنیا میرود (سنه ۶۸) نرن آخرین امپراطور از خانوادهٔ قیصر بوده است

تسخیر جزیرهٔ برتانی — سابقاً مذکور داشته ایم که قیصر اول سفری بجزیرهٔ برتانی یعنی انگلستان حالیه کرد لکن اهل ان جزیره خود سرماندند وتابع روم نشدند و چون بامردم گل ازیك نژادوهم زبان بودند ایشانرا بمخالفت دولت روم وامیداشتند وفراریان لشکر روم رابجزیرهٔ خود راه میدادند ومی پذیرفتند لهذادولت روم مصمم شد جزیرهٔ مزبور را تصرف کنند ودر زمان سلطنت کلد قریب چهل هزار قشون بانجا روانه کرد وخود امپراطور هم بقشون مذکور ملحق شد وباهل جزیره محاربه نمودند وآن جماعت باآنکه شجاع و جنگجو بودند چون قبایل مختلف بودند و نظام نداشتند و حربه های ایشان هم بخوبی حربهٔ رومیان نبود مغلوب شدند کلد مراجعت کرد و یکنفر سردار رومی بجهت تنظیم ریاست جدید برتانی در آنجا ماند رومیها باستخراج معادن سرب که درآن حالك بوده پرداختند وکم کم تجار رومی هم بانجا رفتند وبلاد رومی درآن ولایت برپاشد که از جمله شهر لندن میباشد

رومیان جلگهٔ جنوبی جزیرهٔ انگلیس را متصرف شدند

اما کوهستان غربی ولایت کال را (۱) نتوانستند تصاحب نمایند و سکنه ان ناحیه خود سر ماندند وبعضی اوقات بمتصرفات رومیها نیز تعرض میکردند کاهی هم اهل خود جلگه انگلیس میشوریدند و رومیانرا مجبور بمحاربه میکردند چنانکه یك نوبت عصیان عمومی کردند و کلیه مردمان خارجه را که در ولایت ایشان بودند واز قرار مذکور هفتاد هزار بشمار میامدند بقتل رسانیدند درین موقع رئیس شورشیان زنی بود که بواسطه سوء رفتار رومیان با ایشان عداوت پیدا کرده و بلشکریان خود میگفت یا باید غلبه کنیم یا کشته شویم و در حقیت بگفته خویش عمل کرد یعنی چون مغلوب شد خودرا مسموم ساخت

باری رومیها تمام جنوب انگلستانرا مسخر کردند و کوهستانهای غربی را هم بجای خود شان نشانیدند و از طرف شمال ان جزیره تاباسکاتلند رفتند در شمال این ولایت که کالدنی(۲) نامیده میشد کوهستانیها ئی مسکن داشتند و بخیال تعرض برومیان افتادند لکن رومیها ایشانرادفع کردند و در جنوب اسکاتلند ترتیب سرحدی داده اسباب حفظ انرا فراهم اوردند (سنه ۸۵)

فصل بیست ویکم

— امپراطور های فلاوین —

نزاع بین افواج — بعد از قتل نرن افواج پرتورین حاکم

(1) Galles (2) Calédonie

اسپانیا را که گالبا (۱) نام داشت بامپراطوری اختیار کردند ولی او پیرمردی بود صرفه جوو درکار ها سخت میگرفت توقعاتی که در باریان ولشکریان ازاو داشتند بعمل نیامد لهذا لشکریان بایکی از خواص نرن که اتن (۲) نام داشت وبا افواج بمهریانی رفتار میکرد سازش نمودند واو را امپراطور خواندند وگالبا را پس از هفت ماه سلطنت بقتل رسانیدند

اما افواج سرحدات تمکین امپراطوری را که منتخب افواج پرتورین بود ننمودند وقشون سرحد رودرن سردار خودرا که موسوم به ویتلیوس (۳) بود امپراطور خواندند وبجانب ایطالیا حرکت کردند در شمال این مملکت بین اتباع اتن وشورشیان جنگ واقع شد اتن مغلوب گردید وخود را بهلاکت رسانید و سلطنت او سه ماه بیشتر دوام نکرده بود

ویتلیوس که درین موقع بسلطنت رسید در مدت هفت ماه امپراطوری جز صیت پرخوری وقساوت اثری ازخود نگذاشت بیشتر اوقات مشغول اکل بود در یك روز چندین نوبت مهمان میشد و چون غذای زیاد میخورد استفراغ میکرد که باز بتواند بخورد خوراکی ترتیب داده بود از جگر ماهی ومغز طاووس و قرقاول وزبان بعضی از طیور واین قبیل چیز ها مختصر درمدت قلیل سلطنت چندین کرور بمصرف شکم رسانید

بالاخره لشکری که در فلسطین بودند نسبت باین امپراطور

(1) Galba (2) Othon (3) Vitellius

طغیان کرده سردار خود وسپازین(۱) راامپراطوری برداشتند وبسیاری از افواج دیگرهم باایشان همرای شدند جنگ در گرفت وعاقبت شهر روم بتصرف مخالفین درامد وتیلیوس را گرفته پس ازتخفیف و توهین بسیار بقتل رسانیدند و جسدش را برود تیبر انداختند (سنه ۶۹)

وسپازین — وسپازین مؤسس سلسلهٔ جدیدی ازامپراطور ها میباشد که معروف بفلاویین (۲) هستند زیرا که اسم خانوادهٔ ایشان فلاویوس (۳) بوده و این سلسله مرکب از خود آن امپراطور و دو پسرش میباشد که مجموعاً بیست و هفت سال سلطنت کرده اند

وقایع مهمهٔ سلطنت وسپازین فتنه ژرمانی وگل وشورش یهود است بشرح ذیل

چون لشکر رومی که حافظ سرحد رودرن بود برای امپراطور کردن سردار خود ویتلیوس بایطالیا آمد محافظت حدود رن سست شد و قبایل ژرمانی بنای طغیان گذاشتند و یکی از رؤسای سواران طایفه باتاو (٤) که سیویلیس (٥) نام داشت ریاست شورشیان را اختیار نمود ابتدا چنین عنوان می کرد که میخواهم وسپازین را بامپراطوری برسانم ولی بعد از ان که وسپازین بامپراطوری مستقر شد از اطاعت ارهم تن

(1) Vespasien (2) Flaviens (3) Flavius (4) Bataves (5) Civilis

زد و نسبت بدولت روم عصیان ورزید

شورش مردم ژرمانی اهالی گل را نیز بجنبش آورد و یکی از معتبرین آن ناحیه که سابینوس (۱) نام داشت ادعای سلطنت کرد و یك چند این فتنه‌ها اسباب قتل وغارت واغتشاش بود تا اینکه وسپازین بعداز غلبه بروتیلیوس لشکر معتبری روانه نمود و بزحمت زیاد غائله را رفع کرد یعنی سیویلیس از درصلح و اطاعت درآمد و سابینوس بعداز انکه شهر خود را سوزانید در سردابی پنهان شد و مدت نه سال در انجا بسر برد و در این مدت زوجهٔ او که اپونین (۲) نام داشت نیز با او مصاحبت می کرد بالاخره رومیها بمکان او پی بردند و او را روانهٔ روم گردند زوجهاش نیز از عقب او رفت وچون وسپازین حکم قتل سابینوس را داد آن زن تمنا کرد که او را هم بمصاحبت شوهر روانهٔ جهان دیگر نمایند و خواهش او مقبول افتاد

خرابی اورشلیم — دولت یهود منقرض شده و مملکت ایشان جزء ایالات روم گردیده لکن ملت یهود باقی بود وهمواره خود را قوم خداوند و دین و مذهب خویش را تنها دین و مذهب حق دانسته و منتظر بودند که مسیح موعود ظاهرشود و ایشان برتمام اقوام دنیا غلبه یابند در اکثر بلاد واقعه درمشرق دریای مدتیرانه یهودیان بودند و با انکه زبان یونانی حرف میزدند از

(1) Sabinu (2) Eponine

قومیت خود خارج نشده و بر هر فردی از افراد ایشان واجب بود که در عمر خود اقلا یکدفعه برای زیارت مسجد اقصی باورشلیم یعنی بیت‌المقدس رفته آداب لازمه را بعمل آورد و جمیع خانواده های یهودی هرسال میبایست مبلغی برای مخارج معبد مزبور بفرستند

امپراطورهای روم رعایت جانب یهودیان را منظور داشته رومیان را از ورود بمسجد اقصی منع میکردند و چون ساختن تصاویر انسان و حیوان در مذهب یهود ممنوع است تصاویر و مجسمه های خود را به بیت‌المقدس نمیفرستادند وروی مسکوکاتی که درمملکت یهود میبایست رائج باشد تمثال خویش را براو نقش نمیکردند معذالك بعضی از یهود اطاعت رومیان را که اجنبی و کافر میدانستند گناه می پنداشتند و بعضی اوقات درصددعصیان برمیامدند و در گوشه وکنار با رومیها و موافقین ایشان مخالفت میکردند تا اینکه در اواخر سلطنت نرن طغیان عمومی شد و جماعتی از یهود مسلح شده واردداورشلیم گردیدند و معبد و قصر سلطنتی را تصرف کرده لشکریان رومی و رؤسای طرفداران روم را بقتل رسانیدند

در همان اوقات در بلاد یونانی مردم بقتل یهود اقدام کردند لهذا یهود هم در مملکت خود کمر بهلاك اجانب بستند وفتنه‌شدید شد حاکم سوریه هم که با دسته لشکری بجهت دفع فتنه بطرف

اورشلیم رفت از عهده برنیامده مجبور بمراجعت گردید و یهود بیشتر جری شده تمام مملکت قدیم یهودیه را در تحت تسلط خود درآوردند بنا براین امپراطور نرون و سپازین را که از سرداران بود با پنجاه هزار قشون بتسخیر یهودیه فرستاد و او بتدریج و تأنی مشغول تصرف قلاع گردید یهود لشکر نداشتند ونمیتوانستند جلو دشمن را بگیرند معذالك ایستادگی کردند و در هیچ موقع تسلیم نشده تن بهلاکت در دادند و وسپازین در مدت دوسال کلیهٔ نواحی اطراف اورشلیم را بتصرف در آورد در این اثنا سردار مزبور بامپراطوری منتخب شد و با لشکر خویش بروم رفت وباینجهت شهر اورشلیم مدت سه سال در تصرف شورشیان باقیماند لکن دراین مدت بین ایشان اختلاف افتاد وبا یکدیگر بنای زد وخورد را گذاشتند بالاخره وسپازین پسر خود تیتوس (۱) را با شصت هزار نفر بمحاصرهٔ بیت المقدس فرستاد و این امر پنج ماه طول کشید شهر مزبور بسیار محکم و حصین بود لکن جمعیت زیاد داشت و آذوقه کم بزودی قحط و غلا بروز کرد جمع کثیر از گرسنگی مردند و گروهی بخیال فرار افتادند و گرفتار رومیان شده بهلاکت رسیدند عاقبت تیتوس در حصار شهر رخنه‌کرده داخل شد وچند روز درکوچه های شهربزد و خورد پرداخت در بعضی محلات خانه ها را یك یك پس ازمحاربه

(1) Titus

مسخر نمود عاقبت قصر سلطنتی و معبد را بطریق یورش گرفت شهر را منهدم کرد و معبد را آتش زد تمام سکنه قتل رسیدند یا باسیری و غلامی رفتند و تیتوس فقط هفتصد نفر از ایشان را نگاه داشت که با اشیاء وفایس معبد جزء تشریفات نصرت خویش قرار دهد (۷۰)

از انوقت یهود دیگر مرکز معینی نداشته در اکناف عالم متفرق میباشند ولی با نداشتن رئیس و معبد و مرکز باز قومیت خود را از دست نداده بمذهب قدیم باقی هستند و خود را قوم خدا میدانند

احوال وسپازین — خانوادهٔ این امپراطور اصلا ملاك بوده و چندان ذیشان نبودند ولی وسپازین هیچوقت از اصل و نسب خویش عار نداشت و درباریان را که از روی تملق میخواستند نسب او را بالا ببرند استهزا میکرد وخانهٔ دهاتی راکه پدرانش در انجا بسر برده و خود او درطفولیت انجا زندگی کرده همانطور که بود نگاه داشت ساده و بدون تجمل زندگانی میکرد همیشه برای پذیرائی عارضین حاضر بود و حاجب نداشت نصیحت و رأی ناصحین را می‌شنید متعرض کسانیکه از او بد میگفتند نمی‌شد امنیت را برقرار کرد لشکریان را مجدداً بنظم عادت داد در اصلاح حال ولایت میکوشید و کانی‌ها بنا نمود و شهر روم را مرمت کرد و کاپیتل را دو باره ساخت و قنوات

را اصلاح نمود وطرق و شوارع تأسیس کرد و افواج را ترتیب داد و تماشا خانه موسوم به کلیزه (۱) را بنا نمود و با اینهمه مخارج چون صرفه جو و درست رفتار بود امور مالیهٔ دولت را هم مرتب کرد و تاروز اخر عمرخود بکار اشتغال داشت و در وقت مردن هم سعی کرد که سرپا بایستد وگفت امپراطور باید هنگام مرگ سرپا باشد (سنه ۷۹)

تیتوس — پسر وسپازین که تیتوس نام داشت جانشین او شد و او قسم خورده بود که دست خود را بخون نیالاید و بهمین جهت بعنوان توهین عظمت متعرض هیچکس نشد و دو نفر از بزرگان را که بر ضد او کنکاش کرده بودند و حکم قتل ایشان داده شده بود عفو فرمود برای مردم روم اسباب تماشا و جشنهای عظیم فراهم اورد و خود را محبوب القلوب عامه ناس قرار داد حال او از این فقره بخوبی معلوم میشود که یك روز بر حسب اتفاق بخشش و انعامی نکرده بود شب با تأسف بمصاحبین خود میگفت یك روز از عمرم را به بیحاصلی گذراندم و تلف کردم

اما این امپراطور نا در الوجود بیش از دوسال و دوماه سلطنت نکرد و از وقایع عهد او آتش فشانی شدیدی است که از کوه وزوو (۲) ظاهر گردید در صورتیکه اقلا دوهزارسال بود اثری ازان

(1) Colisée (2) Vésuve

دیده نشده بود و سه شهر از بلاد ایطالیا که نزدیك کوه مزبور بود یعنی هرکولانم(۱) و پمپی (۲) و استابیس (۳) در ان موقع زیر خاکستر و مواد آتش فشان مدفون و مفقود الاثر گردید تا در اواسط مائهٔ هیجدهم میلادی کم کم بعضی از ان ابادیها را از زیر خاك بیرون اوردند و اثار و اوضاع قدیمه را مشاهده کردند

دمیسین — بعد از تیتوس برادرش دمیسین (٤) امپراطور شد و او خوش اندام و در اوایل سلطنت خوش رفتار بود و بعدالت کار می‌کرد اما خود پسندی فوق العاده داشت چنانکه وا داشت او را خداوندکار خواندند کم کم همین خود پرستی، بیمهری او منجربه جور وظلم گردید چون نسبت بسناتورها محبتی نداشت انها هم با او مودت نمی ورزیدند بلکه بعضی درصدد قتل وی بر امدند لهذا دمیسین بنای اعدام سناتورها را گذاشت و برای قتل ایشان بهانه های غیر موجه بدست می آورد مثلا یکی را بهانه گرفت که عید امپراطور اتن را در خانهٔ خود گرفته دیگری را اعتراض کرد که نقشهٔ عالم در اطاق خود گذاشته خطابی را تالف کرد بعلت اینکه خطابهٔ در مذمت ظلم و جورانشادکرد وقس علی ذلك

دمیسین مراقب اقوال واعمال مردم نیز بودچنانکه هیچ کس جرات نمی کرد در اندرون خانهٔ خود حرفی بزند از ترس

(1) Herculanum (2) Pompéi (3) Stabies (4) Domitien

اینکه مبادا انحراف بواسطه خفیه نویسها بگوش امپراطور برسد و اسباب مهلکه گوینده شود چون بلشکریان پول زیاد می داد اموال صاحبان مکنت را ضبط می کرد بالاخره کار ظلم او بجائی رسید که همه از او بری شدند و کسان خود او بهلاکتش رسانیدند (سنه ۹۶)

انجام تسخیر جزیرهٔ انگلیس درزمان این امپراطور و بواسطهٔ اگریکولا (۱) که از سرداران او بود واقع گردید اما ان سردار محض اینکه هنر مندی و فتوحات او اسباب سوء ظن و کج خیالی امپراطور نشود هیچگونه تشریفات و سروصدائی برای فتوحات خویش قرار نداد

از اعمالیکه از دمیسن نقل می کنند اینست که یك روز اعضاء سنا را تماماً وعده کرفت لکن تمام عمارت را سیاه پوش کرد و چراغهای قبرستانی روشن نمود و همه قسم لوازم موت فراهم کرد خوراکها را هم مناسب عزا ترتیب داده بود و در هنکام مراجعت سناتورها بمنازل خود غلامهای ناشناس باایشان همراه کرد و چون بخانه رسیدند دیدند یك نفر مامور از جانب امپراطور انجا حاضر است با تفاصیلی که دیده بودند وسوابقی که از حالات امپراطور داشتند یقین کردند که حکم قتل ایشان را آورده است ولی بعد از انکه ترس و تزلزل بسیار تحمل کردند معلوم شد مامور مذکور غلامی است زیبا که بجهت تفریح امپراطور

(1) Agricola

از ترسانیدن سناتورها خود را بشکل ملك الموت ساخته واکنون امپراطور آن غلام را بایشان بخشیده است

(فصل بیست و دویم)

(امپراطورهای انطونن)

نروا — قائلین دمیسین یکی از اعضای سنا و او پیر مردی بود ضعیف و علیل موسوم به نروا (۱) بامپراطوری انتخاب کردند ومجلس سنا این انتخاب را تصدیق کرد واعمال دمیسین را تقبیح نمود و اسم اورا از کتیبه ها محو کرد و اجازه نداد که برای آن امپراطور مقام الوهیت قائل شوند اما نروا چون از عهدهٔ کارها برنیامد و لشکریان پرتورین هم عصیان و مخالفت میورزیدند یکی از سرداران را که طراژان (۲) نام داشت باخود شریك ساخت وجانشین خویش قرار داد وزودی درگذشت (۹۸)

طراژان — طراژان چون بامپراطوری رسید با سنا از روی احترام رفتار کرد و در امور آن مجلس را طرف مشاوره قرار میداد بطور صاحب اختیاری و خداوندکاری رفتار نمیکرد اسامی سناتورها درمجلس جلوس مینمود هرگاه ازامپراطورهای ظالم بد میگفتند یا از رومیهائیکه مردود امپراطورهای سابق شده تمجید میکردند متعرض نمیشد مجسمهٔ پرتوس و کاسیوس

(1) Nerva (2) Trajan

را ظاهر ساختند و ازجمهوری طلبان قدیم مدح کردند ممانعت نمود باری طراژان یکی از امپراطورهای خوب روم محسوب میشود ولی بیشتر اعتبار او بواسطهٔ محاربات وفتوحاتی است که انجام داده است

در ساحل یسار رود دانوب بین رود جبال کاربات (۱) سلطنتی جدید از قوم داس تشکیل یافته پادشاه انقوم لشکری بطریق نظام رومی ترتیب داده و مهندس و سربازان رومی اجیر کرده و بایالت رومی مزی (۲) دست اندازی نموده بود طراژان خواست این همسایه خطرناك را از میان بردارد بانجانب لشکر کشید و از رود دانوب عبور کرده قلاع قوم داس را یك یك مسخر کرد و رومیها و پیرقهای رومی را که بدست ایشان افتاده بودند مسترد نمود و چون پادشاه داس سر تسلیم پیش آورد بکدسته لشکر رومی در پایتخت او بطور ساخلوی گذاشت و زیاده برین متعرض او نشد و پل از سنك بر رود دانوب بست و مراجعت کرد لکن پادشاه مزبور بشرایطی که تعهد کرده بود عمل ننمود لهذا طراژان بر گشت و با او جنك کرد ودیگر از در مصالحه در نیامد پادشاه ان ناحیه خود را بقتل رسانید وولایتش را طراژان تملك نمود و ایالت جدید داسی (۳) را تشکیل داد و برای حفظ ان قلعه ها بنا نمود و مهاجرین رومی بانجا فرستاد تاانرا اباد کردند کم کم

(1) Carpathes (2) Mesie (3) Dacie

ولایت داسی بکلی رومی شد و سکنهٔ ان بزبان لاتین تکلم نمودند و طائفه رومانی که اکنون موجودند و زبانی حرف میزنند که مشتق از زبان لاتین می باشد بقایای همان قوم هستند

قبل از طراژان رومیها معتبر ترین قشون خود را در سرحد رن نگاه می داشتند از زمان این امپراطور قشون سرحد دانوب را اعتبار کلی دادند و ممالك جنوب ان رود خانه چون از تاخت و تاز وحشیانه محفوظ ماند اباد و پر جمعیت و معمور شد وامپراطور بیادکار این فتح معتبر ستونی در روم بر پا کرد و نقوشی روی ان رسم نمود که وقایع جنك را ظاهر می ساخت وان باسم ستون طراژان معروف می باشد

بعد از انجام این امور حریف ورقیبی که برای دولت روم باقی می ماند دولت اشکانی ایران بود در عرض صدسال اخیر دولتین اشکانی و روم مکرر با یکدیگر نزاع پیدا کرده و غالباً کشمکش بر سر ارمنستان داشته و هریك از دولتین مدعی بودند که مملکت مزبور باید در تبعیت ما باشد و تعیین سلطان ان بتصویب و تصدیق ما بشود و دراین کشمکش گاهی رومیها غالب می شدند و بعضی اوقات اشکانی ها تفوق می یافتند و سلطان ارمن را دست نشاندهٔ خویش میکردند در زمان طراژان پادشاه ارمن از جانب دولت اشکانی تعیین شده و آن امپراطور این امر را برای دولت روم وهن محسوب داشته عازم شد که کار دولت اشکانی و کلیه

مشرق زمین را یکسره کند و رفتار اسکندر کبیر را تجدید نماید و چون ان اوقات طایفهٔ اشکانی رو بضعف گذاشته و از حدت و غیرت سابق افتاده بودند امید وار بود بتواند این مرام را انجام دهد لهذا با انکه خسرو پادشاه اشکانی از در موافقت درامده و تا یك اندازه برای حفظ مقامات دولت روم در ارمنستان حاضر شده بود طراژان بعزم حصول مقصودی عالی حرکت کرده بانطاکیه آمد و تهیه لشکر دید و پادشاه ارمن را امیدواری داده بحضور خود طلبید انگاه اورا معزول کرده واداشت بقتل رسانیدند و ارمنستانرا جزء ایالات روم محسوب داشت و انرا تملك نمود پس از ان داخل خاك اشکانیان شده بین النهرین را نیز تصرف کرد و کشتیها ترتیب داده داخل دجله نمود و لشکریان رومی را در جانب شرقی دجله پیاده کرده قسمتی از آن نواحی را که عبارت از مملکت اشور قدیم باشد متصرف شده ببابل مراجعت نمود و از انجا کشتی ها فراهم کرده بدجله انداخت و در این مدت از جانب پادشاه اشکانی هیچگونه مقاومت و ممانعتی ظاهر نشد تا انکه طیسفون پایتخت اشکانیان هم تسلیم امپراطور گردید و خسرو از کرسی خود خارج شده تخت طلای اوهم بدست طراژان افتاد (سنه ۱۱۶ میلادی)

چنین بنظر میرسد که پادشاه اشکانی مصمم بوده که در میدان

جنك با رومیان روبرو نشده فقط بتدابیر و انگیختن وسایل فتنه و فساد و فراهم آوردن مشکلات از حرکت امپراطور روم جلوگیری نماید اما طراژان از این فیروزی سهل و آسان خود اطمینان حاصل کرده با کشتی از رود دجله پائین آمده وارد خلیج فارس و اقیانوس هند شده بتفتیش و استفسار ازامور هندوستان پرداخت و در خیال پیروی اعمال اسکندر کبیر بود که ناگاه خبر رسید بلاد و ولایاتی که مسخر نموده همه بنای طغیان و عصیان را گذاشته و مراجعت اورا ضروری ساخته‌اند لهذا برگشت ودر صدد آرام کردن طاغیان ومطیع ساختن ایشان برآمد بعضی را مقهور ساخت ودر موارد دیگر عاجز شد ودرین اثنا اجل او رسیده در گذشت (سنه ۱۱۷)

هادرین — یکی از منسوبین طراژان که هادرین (۱) نام داشت جانشین او شد و او جوانی رشید و زیبا و هوشمند بود وچون بسلطنت رسید فتوحات طراژان یعنی ایالات ارمنستان و بین‌النهرین وآشور را رها کرد زیرا که میل بجنك نداشت ورأی او مثل اگوست این بود که وسعت دولت روم بکمال رسیده و اراضی جدید لازم ندارد وطوائف وقبایل مجاور ممالك روم‌راهم باید بوسیلهٔ ملاطفت ومهربانی نگاه داری کرد وباین مقصود نایل شد چنانکه در تمام مدت سلطنت او هیچ‌یك از سرحدات روم

(1) Hadrien

مبتلا بحملات قبایل نکردید

هادرین در امور مراقبت تامه داشت وشخصاً بعرض همه کس میرسید در کار حکام تفتیش میکرد وبعضی از ایشارا که تعدی میکردند محکوم بقتل ساخت ومیگفت من میخواهم دولت را طوری اداره کنم که ببینند ملك من نیست بلکه ملك ملت است روزی زنی در کوچه جلو اورا گرفت که عرضی بکند هادرین گفت حالا وقت ندارم زن گفت پس برای چه امپرا طور هستی هادرین متنبه شد بمطالب او رسیدگی کرد در امور زندگان خیلی ساده حرکت میکرد و تجمل و تشریفاتی برای خود قرار نمیداد بممالك یونان وزبان وآداب وصنایع وعلم یونانی میل داشت چنانکه دشمنانش اورا یونانی میخواندند

هر چند مایل بجنك نبود لکن بداشتن افواج خوب منظم قید داشت وشخصاً در امور آنها رسیدگی میکرد وصاحبمنصبان را از عیش و عشرت باز میداشت و سر بازان را بمشق و حرکات نظامی مجبور میکرد و در اردو ها خود مثل سایر لشکریان بسر میبرد و تحمل همان ریاضتها و رنج وتعبها را میکرد مرضی را طرف توجه و تفقد قرار میداد کسانی را که از قدیم خدمت کرده بودند ارتقاء رتبه می بخشید و همه نسبت باو محبت و علاقهٔ کامل داشتند و هیچوقت در صدد مخالفت او بر نیامدند

هادرین توقف در روم راچندان خوش نداشت وغالب اوقات در مسافرت بود تمام ولایات دولت روم را سیاحت کرد ودر غالب امکنه از خود آثار و یادگار گذاشت قلعه ساخت طرق وشوارع احداث کرد بلاد بنانمود در جزیره انگلستان چون دید وحشیان کوهستان شمالی از سر حد تجاوز کرده اسباب خرابی میشوند برای جلوگیری ایشان سدی ساخت که باسم او موسوم گردید و آن سد بطول صد کیلو متر بود وازیك دریا تا دریای دیگر تمام خاك انگلیس را مسدود میساخت در اورشلیم حکم کرد در محل خرابهٔ آن شهر یك کلنی رومی ترتیب دهند لکن یهود درین موقع بنای عصیان گذاشتند و اورشلیم وتمام یهودیه راگرفتند ویکنفر در میان ایشان پیدا شده ادعای مسیح بودن کرد و یهود را در تحت اطاعت خودقرار داده در مخالفت باروم پافشرد عاقبت حاکمی که از جانب هادرین برای سوریه معین شده بود مدت سه سال زحمت کشیده قلاع یهود را یك یك گرفته سکنه را تماماً بقتل رسانید چنانکه میگویند پنجاه قلعه وقریب ششصد شهر تسخیر کرد ونزدیك به ششصد هزار نفر از یهود بهلاکت رسیدند ولایت یهودیه خراب شد و قدغن کردند که یهود در محل شهر اورشلیم قدم نگذارند فقط سالی یك مرتبه اجازه داشته باشند که پای حصار آمده گریه وزاری کنند واز آنوقت یهودیان بیشتر در اکناف عالم پراکنده شدند وکم کم زبان یونانی را هم متروك

داشتند وجز بکتب دینی که بزبان عبری نوشته شده رجوع نکردند وبکلی از سایر مردم کناره گرفتند

انطونن — هادرین یکنفر از سناتور های متمول را که انطونن (۱) نام داشت بفرزندی قبول کرده بود وبعد از او انطونن بامپراطوری رسید (سنه ۱۳۷) واو مردی ساده و صرفه جو بود چنانکه بعداز بیست سال سلطنت خزانهٔ دولت را دارای مبالغ گزاف کرده بسیار ملایم و محجوب بود باسنا باحترام رفتار میکرد ومنظماً در جلسات حاضر میشد در موقع مجازات دادن عفو بتهای خیلی خفیف را رأی میداد وحتی‌الامکان مایل بود که مقصرین را عفو کند وقتی کنکاش برضد او کرده بودند مجلس سنا میخواست کسانی را که داخل در آن امر بوده تجسس کند امپراطور خود مانع شد وگفت از اینکه معلوم شود که چند نفر از هموطنان من ازمن متنفرند چه نفعی عاید من خواهد شد معلم پسر خوانده اش وفات کرده بود آن جوان برفوت معلم میگریست بعضی از دوستان ملامتش میکردند انطونن گفت چه ضرر دارد آدم باشد مگر فلسفه و امپراطوری باید قلب انسان را قسی کند در تمام مدت سلطنت خود جنگ نکرد و میگفت یکنفر دوست را از هلاك مانع شدن بهتر از کشتن هزار نفر دشمن است - باری این امپراطور بقدری خوش

(1) Antonin

رفتار بوده که کلیهٔ سلسلهٔ امپراطور هائی را که او جزء ایشان است باسم وی موسوم کرده سلسلهٔ انطونن مینامند

مارکورل — انطونن جوانی را موسوم به مارکورل (۱) بفرزندی قبول کرده جانشین خود قرار داد و او چون بامپراطوری رسید یکی از خویشان خود را که وروس (۲) نام داشت درسلطنت باخود شریك ساخت (سنه ۱۶۱) مارکورل از طفولیت داخل سلسلهٔ حکما شده خرقه میپوشید و روی خاك میخوابید مادرش با زحمت زیاد اورا راضی کرد که روی تخته پوست بخوابد بمذهب رواقیین که بعد شرح خواهیم داد خیلی مایل شد و در زمان امپراطوری خود نیز آن را مجری داشت و هر روز حساب اعمال خویش را میکرد و از خود مؤاخذه می نمود که ایا تکلیف خودرا بجا آورده یا نه همواره بر خود سخت میگرفت و ریاضت میکشید کم میخورد زیاد کار میکرد با انکه ضعیف المزاج بود وظائف امپراطوری را کاملا بعمل میاورد تفریحی نداشت جز نوشتن افکار و خیالات خود و کتابی از او بیادگار مانده که موسوم است به (افکار من) از جمله چیز هائی که درآن کتاب نوشته اینست که نسبت باشرار نباید غضبناك شد بلکه باید ملایمت پیش گرفت اگر میتوانی ایشان را متنبه کن والا بخاطر بیاور که رأفت را برای آن بتو

(1) marc-Aurèle (2) verus

داده‌اند که در حق ایمان مجری داری

دیگر نوشته‌است عنکبوت خشنوداست ازاینکه مکس گرفته‌است مردم خشنودند که خرگوش یا گراز یا خرس زده‌اند یا آدمی را باسیری برده‌اند آیا این جمله در نظر حکیم دزد نمی باشند

مارکورل رغبت بجنك نداشت معهذا برای حفظ مملکت از دشمنان سالهای دراز مجبور بمحاربه بوده‌است

یکی از محاربات زمان مارکورل بواسطهٔ حملهٔ پلاش سیم پادشاه اشکانی بود بارمنستان و سوریه که این دو ایالت را عرصه تاخت و تاز قرار داده از تحت تصرف روم بیرون آورد بنا براین امپراطور شریك خود وروس را مامور دفع فتنهٔ اشکانی نمود و او باسرداران بسوریه آمد و ولایات از دست رفته را به توسط آن سرداران دو باره بدست آورد و بعد از انجام این مقصود یکی از ان سرداران که کاسیوس نام داشت بخیال افتاد که علاوه بر پس گرفتن ارمنستان وسوریه بممالك خود اشکانیان حمله کند و کار طراژان را تجدید نماید پس باین کار اقدام کرد و پیشرفت حاصل نمود و به طیسفون هم رسید و غنایم زیاد تحصیل کرد لکن در لشکریانش ناخوشی وقحط وغلا افتاد و مجبور بمراجعت شد (سنه ۱۶۵) وهرچند دراین سفر بسیاری از روبان تلف شدند و صدمهٔ زیاد بایشان وارد آمد اما یك قطعه از جانب غربی بین‌النهرین یعنی اراضی واقعه بین فرات و

خابور را متصرف شدند و این ناحیه در تصرف ایشان باقی ماند

جنك سخت زمان مارکورل محاربهٔ با وحشیان ثرمانی جانب دانوب بود که بطور اجماع داخل خاك روم شدند و حتی بیونان و ایطالیا هم رسیدند و بنای قتل و غارت و اسیر کردن سکنه را گذاشتند. طاعون جماعتی از لشکریان روم را تلف کرده و قحط و غلا هم ضمیمهٔ آن شده این جمله کاررا بر مارکول مشکل کرد تا جائیکه جواهرات قصر امپراطوری‌را فروخت و تحصیل پول کرد و باکمال زحمت لشکری فراهم آورد و چون وروس مرده بود شخصاً بمدافعه پرداخت چندین سال باقبایل مارکومان (۱) و کواد (۲) محاربه کرد تا سر تسلیم پیش آوردند بعد از آن کاسیوس سردار سابق‌الذکر در سوریه داعیهٔ امپراطوری پیدا کرد ودراقلابات راجع باین امر بقتل‌رسید انگاه جنك باوحشیان دانوب مجدداً شروع شد و در بین این وقایع مارکورل در گذشت (سنه ۱۸۰)

کمد — مارکورل پسری داشت موسوم به کمد (۳) بعد از پدر بامپراطوری رسید و او جوانی بود خود پسند و ضعیف و ظالم بمحض اینکه امپراطور شد با قبایل وحشی صلح کرد و بروم آمده بنای عیاشی گذاشت بمحاربات غلامان تعشق داشت و شخصاً داخل آن محاربات می شد و میخواست تقلید هرکول

(1) Marcomans (2) Quades (3) Commode

(۱) پهلوان را نماید و لقب هرکول نیز اختیار کرد و مثل همان شخص موهوم با پوست شیر و دبوس واداشت مجسمهٔ اورا بسازند اشخاص عاجز علیل را جمع میکرد وبضرب تیر هلاك میساخت بامور دولت رسیدگی نمیکرد وکارها را برئیس قراولان محول مینمود پول دولت را تفریط میکرد بسیاری از سناتورها و اکثر دوستان پدرش را بقتل رسانید و در همین وقت مردم روم مبتلا به طاعون و قحط وغلا وحریق هم شده بودند لهذا بجنبش افتادند و اجتماع کرده بزد وخورد پرداختند و عاقبت اجزأ خود کد بهلاکش شتافتند مجلس سنا حکم کرد نعش اورا برود تیبر انداختند و مردم مجسمه های او را قطعه قطعه نمودند (سنه ۱۹۲)

گذشته ازچند سال سلطنت کد زمان سلسلهٔ امپراطورهای انطونن بهترین اوقات دولت امپراطوری روم بوده است ممالك امن و منظم و امپراطورها مقتدر ولی خوش رفتار بودند ساده حرکت میکردند و دستگاه سلطنتی و تشریفات درباری برای خود فراهم نمیاوردند مجلس سنا محترم ومسموع القول بود ولی نسبت بامپراطور هم تمکین و اطاعت داشت حکام مواجب میگرفتند و از سکنهٔ ولایات حق نداشتند چیزی اخذ کنند باینواسطه بمردم چندان ظلم وجور وارد نمی آمد و کم کم ایالات آباد شد و پر

(1) Hercule

جمعیت و با ثروت گردید امپراطورها حتی الامکان ادارهٔ امور ایالات را بخود اهالی وا میگذاشتند وعدهٔ قلیلی مأمورین از روم بانجا میفرستادند و در هر ولایتی ترتیب دستگاهی مثل دستگاه دولتی روم داده بودند و در کرسی ان ولایات بهمان طریقی که مردم روم زندگی میکردند بسر میبردند باری هر چند رومیان قبایل مختلفه از اروپا و آسیا و افریقا را از آزادی و استقلال محروم کرده در تبعیت خویش در آورده بودند لکن در عوض این فایده را هم بانها رسانیده که امنیت بر قرارنموده و مردم بدون ترس و تشویش میتوانستند زندگی کنند و رفت و آمد و مسافرت نمایند و مطمئن باشند که گرفتار تاخت و تاز و قتل وغارت و یغما و چپاول نخواهند بود و این حال آسایش و رعایای روم در اصطلاح آنان امنیت رومی (۱) گفته میشد

فصل بیست و سیم

ابنیه و ادبیات و تمتعات رومیان

ابنیهٔ رومیان — در مایهٔ اول و دویم میلادی شهر روم وسعت یافت و بسیار مزین شد وامپراطورها عدهٔ کثیری ابنیه و عمارات در انجا بنا نمودند و خرابهٔ بعضی از ان عمارات هم اکنون موجود است

از جمله ابنیه روم دو فقره بود که وسیازین امپراطور بنا

(1) La paix romaine

نموده یکی طاق نصرتی بیادکار غلبهٔ پسرش تیتوس بر یهود و تسخیر
اور شلیم دیگری عمارت کلیزه (۱) که محلی بود بجهت اجتماع
تماشائیان برای تماشای اسب دوانی و سایر اقسام بازیها و این عمارت
بزرگترین عماراتی بود که بجهت این مقصود بناشده و چنان بزرك
و محکم ساخته شده که هنوز خرابه ان بریاست صدو هشتادوهشت
متر طول و صدو پنجاه و شش متر عرض و پنجاه متر ارتفاع دارد
محل تماشائیان درجات و طبقات داشته و طبقهٔ سفلی متعلق بامپراطور
و اعیان بوده و تقریباً صد هزار نفر تماشاچی درین عمارت جا
میگرفته است یکی از ابنیهٔ معتبر روم فوروم طراژان بوده باین معنی
که یك فورم یعنی میدان عمومی که از قدیم الایام بود و یکی هم
قیصر ساخته وثانی هم اگوست بنا نموده بود لکن میدانی که
طراژان ترتیب داد ازحیث وسعت وعظمت وحسن ابنیه و تزیینات نسبت
بسایرین مزیت کلی داشت و از آثار عجیبه عالم محسوب می شد
دارای یك طاق نصرت بود و یك مجسمه سواره طراژان و یك
کتابخانه و یك دیوانخانه و یك معبد و ستون بزرك معروف بستون
طراژان که شامل نقوش برجستهٔ بسیار بود

ابنیهٔ دیگر نیز از قبیل رواقهای مزین بستونها و مجسمهٔ
و نقاشیها وهمچنین مقبره ها و بقعه ها و قنوات و مجاری اب
و حمامها و غیرها در روم بسیار بوده و امپراطور ها در ولایات

(1) Colisée

خارج از شهر روم چه در ایطالیا چه در اسپانیاو فرانسه وسوریه
و افریقه نیز ابنیهٔ بسیار نمود که اکثر بکلی منهدم شده وبعضی
هم هنوز اثری از انها باقی است خانه های اغنیای رومی درزمان
امپراطوری هم بکلی باوضع خانه های قدیم تفاوت پیدا کرده و
بسبك یونانیها نزدیك شده و دارای زواید و فروع و تجملات
بسیار گردیده بود

تمتعات رومیان — در روم از قدیم الایام رسم بود که
بجهت تجلیل خداوند ان جشنها بگیرند و بازی ها بکنند و بعضی
از جشنها چندین روز طول میکشد و بازیها و تماشا های مختلف
داشت و عدهٔ این بازیها لا ینقطع زیاد میشد چنانکه در زمان
اگوست سالیانه هفتاد جشن داشتند که من حیث المجموع شصت و
شش روز طول میکشید و در اخر دولت امپراطوری مدت ایام بازیها
صدو هفتاد وپنج روز بود وهر بازی ازصبح تانام دایرو افراد ملت
رومی مجاناً در ان محافل حق حضور داشتند

از جمله بازیهای رومیان یکی تیاتر بود لکن درین بازی
مثل یونانیان بظرافت و لطافت کارنمیکردند بلکه البسهٔ مضحك
مقلدی می پوشیدند وحرکات عنیفه میکردند ودر مواردی که تقلید
نسوان می نمودند بر خلاف رسوم قدیمه زنهارا درین بازی داخل
می کردندواز بازیها ئیکه خیلی طالب بودند پانتومیم (۱) بود یعنی

(1) Pantomime

قلید ساکت بکه مقلد فقط بایما و اشاره مطلب می فهمانیدکاهی ازاوقات هم مثل یونانیها اوازه وسرود خوانی میکردند زن امپراطور شخصاً بعنوان اوازه خوانی بعرض تماشا می امد و یکی دیکر از امپراطورها یعنی دمیسین که برای جشنها ترتیبات داده یك تئاتر مخصوص برای اوازه خوانی و مسابقه درین فن بنا نموده که اذئون (۱) نامیده میشده است

دیکر از اقسام بازی مسابقه در راندن عراده بود که در محلی موسو به سیرك (۲) مجری میداشتند و ان میدانی بود که در اطراف پله‌ها ونشیمنها برای تماشائیان داشت و ازاین قسم میدان در روم متعدد بود و معتبرتر از همه سیرك بزرك بود در پای کوه پالاتن که کنجایش دویست و پنجاه هزارنفر تماشاچی داشت و در طرفین میدان دوحداز مفرغ مطلا نصب کرده بودند که عرادها میبایست در اطراف انها بچرخند سائق عراده بالای ان ایستاده شلاقی بدست میکرفت و مهار اسبهارا بکمر می بست و اسبها را میراند و هرکس که پیش می افتاد جایزه دریافت می نمود و در حین حرکت عرادها تماشائیان هر یك طرفدار یکی می شدند و نذر می بستند وقیل وقال می کردند و هیجانی داشتند و دستمالهای خود راحرکت می دادند و بعضی اوقات کار بزدو خورد هم می رسید و هرکاه امپراطور درین امر

(1) Odéon (2) Cirque

دخالت میکرد مسئله دولتی میشد

دیکر از تمتعات رومیان تماشای جنك غلامان بود که در محوطه مدور موسوم به امفیتاتر (۱) واقع میشد و آن این بود که اسرای جنك وغلامان واشخاصی را که محکوم بقتل بودند مسلح می نمودند و بایکدیکر بجنك می انداختند و این اشخاص را کلادیاتور (۲) یعنی خنجر زن می نامیدند کلادیاتورها را درمکان های مخصوص بجهت این جنك ها مشق می دادند و درتحت نظام و سیاست شدید نکاه می داشتند و در موقع جشن بمیدان آورده بجنك تن به تن یا دسته بدسته وادار می‌کردند انها که مغلوب میشدند و از پا در می آمدند تماشائیان حکم میکردند که باید زنده بمانند یا کشته شوند اجسادی که در میدان میافتاد با طناب کشیده بمحلی مخصوص می بردند و آهن کرم بدن آنها قرار میدادند که ببینند مرده اند یا زنده اکر کسی سخت مجروح بود با یك ضرب دبوس او را هلاك میساختند وباقی را معالجه میکردند یك نوبت کلادیاتور جمیع اشخاصی را که در تمام ممالك روم محکوم به قتل بودند جمع کرد قریب بیست هزار نفر شدند انکاه ان جماعت را واداشت با یکدیکر جنك کردند و خود امپراطورها درین قتالی حضور پیدا میکردند و مارکورل که ازاین تماشا مشمئز بود و خود را بخواندن کتاب و صحبت مشغول و از آن منظر منصرف می

(1) Amphitéâtre (2) Gladiateur.

نمود در نزد رومیان بی‌اعتبار شده بود

در امفیتئاتر شکار هم میکردند باین معنی که سباع را ازقبیل شیر و پلنگ و خرس وگراز و فیل و گاومیش و کوزن و شتر مرغ در میدان رها مینمودند و شکار جنان باکمان و تیر و نیزه و زوبین بقتل آنها مشغول می‌شدند ودربعضی جشنها تجاوز ازده هزارحیوان بقتل رسانیده اند گاهی از اوقات هم دوحیوان را باهم یا یك حیوان را با یك انسان بجنك میانداختند در اواخر هوس رومیها چنین اقتضا کرد که آدمها را برهنه کرده بچوب ببندند و سباع را بطرف ایشان رها کنند و از دریدن انهاتفریح نمایند

بازیهای مذکور منحصر بشهر روم نبود و در تمام بلاد مهمه دولت روم واقع میشد

ادبیات و حکمت رومیان — هر چند در ممالك دولت روم السنهٔ قدیمی هر قوم همواره معمول بود و تکلم می شد لکن تحریر و تالیف جز بدو زبان نمی‌کردند یعنی در ممالك غربی زبان لاتن معمول بود و در ولایات شرقی زبان یونانی و قبایلی که درتحت فرمان رومیان درآمدند از خود ادبیاتی نگذاشته و ادبیات یکی ازدوقوم معتبرقدیم راکه یونان وروم باشدقبول کرده بودند

در مائهٔ اول میلادی زبان لاتن در ولایات غربی روم چنان شایع شده بود که نویسندکان معتبر لاتن بیشتر از اهل تل واسپانیا بودند چنانکه سنك (۱) حکیم و سنك (۱) ادیب ولوکن (۲)

(1) Sénèque (2) Lucain.

شاعر و مار سیال (۱) عالم خغرافیائی و بسیاری دیکر از فضلای آن زمان همه رومیان اسپانیائی بوده اند

ازجمله آداب آنزمان قرائتهای عمومی بود باین معنی که چون انجمنهای ملی که‌در فوروم تشکیل می‌یافت ومباحثات دوانی بزرك متروك شده بود خطبا ومتکلمین وسیلهٔ خود نمائی نداشتند لهذا کم کم مرسوم شد که‌ادبا وفضلای روم مردم علی خصوص دوستان خودرا دعوت کرده توشتجات و اشعار و رسائل و کتب خودرا برای ایشان قرائت میکردند و موعودین اکر ازروی ملاحظه‌وادب هم بود تحسین وتصدیق مینمودند

نیز از امور جاریه این بود که جوانها نزد ادبا رفته فن بلاغت و خطابه میاموختند و معلمین این فن قواعد و رموزی را که فضلای یونان در عرض چندین سال درك و جمع کرده بودند تعلیم می نمودند و جوانان را بانشاء و انشاد خطبه ها تمرین می کردند مائه دویم میلادی بهترین اوقات ادبیات دولت امپراطوری روم بوده و در ان عهد هم نویسندکان‌رومی و هم نویسندکان‌یونانی ظهور نموده‌از جمله نویسندکان‌رومی یکی پلین (۲) ثانی (پلیناش) میباشد که مراسلات او معروف است دیکر ژوونال (۳) شاعر که اشعارش متضمن نقادی و عیب جوئی از آداب و عادات زمان می باشد دیکر سوئتون (٤) که تاریخ دوازده نفر قیاصرهٔ اول

(1) Martial (2) Pline le jeune. (3) Juvénal. (4) Suétone.

را نوشته دیگر تاسیت (۱) که از همه معتبر تر و از مورخین مشهور است اما نویسندگان یونانی از همه معروف تر پلوتارك (۲) می باشد که ترجمهٔ احوال مشاهیر عالم را نوشته دیگر لوسین (۳) که حکم و نقاد بوده دیگر بطلیموس (٤) عالم جغرافیائی مشهور وجالینوس (٥) طبیب معروف

مارکورل امپراطور روم هم افکار خود را بزبان یونانی نوشته است

حکمت نظری را رومیان چندان طرف توجه قرار نمیدادند ولی بجهت اینکه در رفتار و کردار خود دستور العملی داشته باشند حکمت اخلاقی را از یونانیهای اخذ کرده بودند وبدواً حکمای رومی بدو طائفه منقسم شدند بعضی پیرو ذوالنون (٦) گردیدند وجماعتی بجانب اپیقور (۷) گرائیدند پیروان اپیقور که از جمله ایشان هراس شاعر معروف سابق الذکر است صلاح را درتمتع و تنعم میدانستند ومیگفتند عقل وحکمت عبارتست ازاینکه شخص با خودکی وفراغت زیسته دربند آینده نباشدواندیشهٔ خیر و شر ننماید

پیروان ذوالنون که رواقیون (۸) خوانده میشوند ازمأئه اول میلادی غلبه داشتند و میگفتند اصل صلاح در تقوی و عفت

(1) Tacite 2 Plutarque. 3 Lucien. 4 Ptolémée. 5 Galien. 6 Zénon. 7 Epicure. 8 Stoïcien.

است و باید بر وفق قوانین آلهی رفتار نمود و شخص حکیم بهیچوجه نباید نظر بمال دنیا و ثروت واعتبار و جمال وسلامت داشته باشد مقید به تقوی باید باشد وبس

معروفترین حکمای رواقیون در مأئه اول یکنفر یونانی بوده که اپیکتت (۱) نام داشته و او ابتداء غلام یکی از مقربین نرن بوده یك روز آقایش او را میزند اپیکیت گفت این قسم که تو مرا میزنی بایم را می شکنی آقا اعتنا نکرده همچنان بزدن مشغول بود تا پای غلام شکست در این حال فقط کاری که اپیکیت کرد این بود که در کمال آرامی و طمانینه گفت نگفتم پای مرا میشکنی خلاصه پس از انکه از اشد بنای موعظه را گذاشت و مرید بسیار پیدا کرد و یکی از مریدان تعلیمات اورا جمع کرده بصورت کتابی درآورد

توصیهٔ اپیکتت باتباع خود مقدم برهرچیز کشتن نفس واطاعت اوامر الهی بود و میگفت باید نفس خودرا همان طور تهذیب کنی که نجار چوب را میتراشد خداوند وقتیکه ترا بدنیا فرستاد احکام خویش را هم بتو داد و ان اینست که بمال مردم طمع نورزی و مردمرا دوست بداری و عادل و وفا دار باشی مرد عادل باید این احکامرا نصب العین خود سازد و خشم و خودخواهی را دور کند و تحمل رنج و تعب را با تسلیم و رضا بنماید و بهمین وسیله ارباب رنج ومشقت را قوت قلب دهد غرض از حکمت اینست که حقیر شمردن حیات

(1) Epictète

دنیوی رابما بیاموزد و مارا دارای فراغت و اطمینان کامل که بهیچ
چیز مشوش نشود نماید و خلاصه حکمت در این دو کلمه است
بردباری و پرهیز

در مائهٔ اول میلادی در میان اعیان روم حکمت رواقیون
مرغوب بود و غالباً بزرگان هر کدام فیلسوفی نزد خود نگاه
میداشتند که در اوقات لازمه ایشانرا موعظه و نصیحت کند و هر
وقت محکوم بقتل میشدند ابرو و شرف خودرا درین میدانستند
که با جلالت و قوت قلب خودرا بهلاکت رسانند چنانکه سنك حکیم
سابق الذکر وقتیکه از جانب نرن امپراطور محکوم بقتل شد باکمال
متانت رك خویش را باز کرد و در حینی که خونش جاری
بود خطابهٔ مفصلی بمنشیان خود املا نمود

بعضی از امپراطورها هم فیلسوف داشتند و فیلسوفها گاهی
بسر کشی محبوسین وعیادت مرضی و محکومین بقتل میرفتند تانور
حقیقت را بایشان بنمایند غالباً حکما خیلی بسختی میگذرانیدند و
ریاضت میکشیدند در اکل و شرب امساك و قناعت میکردند روی
زمین میخوابیدند در لباس تقلیل می نمودند زلف و ریش را دراز
میکردند و بعضی ازایشان خانه بدوش بودند فقط جامهٔ داشتند و انبان
و عصائی و دیار بدیار گردش کرده بگدائی امر میگذرانیدند مرید
های خودرا بریاضت وا میداشتند و دستورالعمل میدادند که دعا
و ذکر بخوانند و تفکر و مراقبت نمایند وهر شب اعمال خودرا

را تفتیش ووجدان خویش‌رابمعرض امتحان در اورند واحوالات
یکی از فلاسفه بزرك را بخوانند حکمای‌مزبور خودرا ابناء جهان
میخواندند نه فرزند یك شهر ودیار وتمام نوع بشر را برادران
خود مبدا نستند حتی اقوام وحشی و بدوی و غلامان و بندگان
را چنانکه سنك سفارش میکرد که باغلامان بمهربانی رفتار کنید
و جنگهای غلامان را تقبیح مینمود

یکی از فلاسفه رواقیون مارکول امپراطور بوده که در عین سلطنت
درویش بود و در اوقات جنك هم هر شب وجدان خود را امتحان
می کرد و برای خود نصایح و حکم می نوشت و از کلمات اوست که
میگوید بخاطر داشته باش که مردم باتو برادرند انوقت ایشان را
دوست خواهی داشت تکلیف انسان چیست خداوندان‌را محترم‌داشتن و
بمردم خیر رسانیدن

فصل بیست و چهارم

قوانین رومی

در اوایل امر رومیها هم مثل اکثر ملل قدیمه قوانین مکتوب
مدون نداشتند و مردم هر دوره آداب و رسوم و عادات اسلاف
خویش را معمول میداشتند رؤسا و حکام نیز بر وفق همان‌عادات
حکم میکردند در اواسط مأئه پنجم از قراری که روایت شده وما
هم سابقا نقل کرده ایم رعایای رومی مجلس سنا را مجبور کردند که

قوانین را بقید کتابت در آورد تا همه کس بتواند از ان باخبر باشد رجال عشره مامور باینکار شدند و قوانین بلاد یونانی را تفتیش کردند و قوانین تازه برای رومیها ترتیب داده در صفایح چوبی یا فلزی نقش کردند و انها باسم قوانین الواح اثنا عشر معروف شد و سر منشاء کلیهٔ قوانین رومی گردید و مدتها مجری بود وحتی در مکاتب اطفال را وا میداشتند که ان قوانین را حفظ کنند

قوانین مزبور بعبارات موجز خشن نوشته شده بود مثلا دربارهٔ شخص مقروض که ادای دین نمیتواند بکند میگوید (هرگاه قرض خود را ادا نمیکند اورا بمحکمه جلب نمایند اگر ناخوش یا پیر باشد باید روانش کنند اما تخت روان باو ندهند سی روز هم مهلت داشته باشد اگر ادای دین نکرد طلبکار اورا با تسمه یا زنجیری که دو من وزن داشته و بیشتر نباشد ببندد و بعداز شصت روز اورا بفروشند اگر طلبکاران متعدد باشند مدیون را قطعه قطعه کنند و اگر عدد قطعات زیاد تر شد بر ایشان حرجی نیست)

قوانین الواح اثنا عشر راجع باموال و هیئت خانواده و میراث و مجازات جنایات بوده مثلا یکی از انها حکم قتل است دربارهٔ جادو گری که بواسطه کلمات سحری خرمن همسایه را بمزرعه خود ببرد و قانون دیگر راجع است بتفتیش که در خانهٔ شخصی که مظنون بسرقت است باید عمل آورد و ان از این

قرار است که مدعی باید برهنه شده فقط با یك زیر جامه در حالتیکه طبقی درهر دو دست دارد وارد خانه شود تا اینکه احتمال نرود که مال مسروق را خود مدعی بانخانه وارد کرده است

بعداز قوانین الواح اثنا عشر انجمن های ملی رومی هم قوانین بسیار وضع نموده لکن انها بیشتر راجع بدولت است نه بامور معاشیهٔ مردم و اما قوانین مزبور جامع تمام امور نمی شد و غالباً مجمل و مبهم بود لهذا کسانیکه مرافعه داشتند نزد اشخاصیکه معروف بقانون دانی بودند رفته از ایشان استشاره می نمودند این اشخاص غالباً از رجال و اعیان بودند مثل کاتن معروف و فتاوای خود را مجاناً میدادند و ان فتاوی را برای حکام و قضات نقل میکردند و ایشان اکثر اوقات متابعت ان فتاوی را لازم میدانستند و کم کم فتاوی بمنزله قانون میشد و در موردی که قانون مجمل بود فتاوی برای قانون توضیح و تفسیر بود وهرگاه قانون نقص داشت فتاوی انرا تکمیل مینمود و از این قرار فتاوی (۱) نیز یکی از ماخذ قوانین گردید

بعد از انکه دولت رومی امپراطوری شد ملت روم دیگر قانون وضع ننمود اما امپراطورها احکامی صادر میکردند که بمنزله قانون بود پس احکام امپراطور ها هم یکی از ماخذ قوانین رومی محسوب میشود

(1) Jurisprudence

قضات رومی بعضی بمرافعات بین افراد ملت روم رسیدگی کرده بر وفق قوانین رومی حکم میدادند و برخی بمرافعات بین رومیان و خارجیان یعنی انهائکه از افراد ملت روم نبودند میپرداختند

و بنا بر این دو قسم قانون بر قرار شد یکی قانون مدنی (۱) دیگری قانون ملل (۲)

هیئت خانوادهٔ — درقانون قدیم رومی خانواده بمنزله سلطنت و دولت کوچکی بود یعنی رئیس خانواده صاحب اختیار مطلق و پدر خانواده خوانده میشد و خانواده او عبارت بود از زن و فرزندان و خدام و اختیار پدر نسبت باین جمله غیر محدود بود زن را میتوانست طلاق دهد واخراج کند فرزندان را میتوانست ازفرزندی خود خارج نماید وبلکه انهارا بفروشد هر چه را که زن و اولادش دارا بودند حق داشت تملك نماید زیراکه او مالك حقیقی بود حکم قتل هم دربارهٔ اعضاء خانوادهٔ خود میتوانست بدهد چنانکه وقتی جماعتی از مردم مرتکب خطائی شده بودند مجلس سنا حکم بقتل مردها داد و محاکمه و مجازات زنها را هم بپدر های خانواده ها محول نمود در موقع فتنه کاتیلینا که سابقاً شرح داده ایم پدری مطلع شد که پسرش دران فتنه شرکت داشته پسر را دستگیر و محاکمه کرده بقتل رسانید

(1) Droit civil (2) Droit des gens

تشکیل هیئت خانواده رومی بواسطهٔ مزاوجت میشد و رسوم مذهبی داشت یعنی در حضور پنتیف کبیر ویکنفر فلامین ودهنفر شاهد زوجین میبایست کلمات معلومه ادا کنند ونانی به زوجهٔ هدیه دهند لکن این ترتیب خاص اعیان بود ورعایا مراسم مخصوص داشتند که مربوط باداب دینی نبود و طریق متعارفی ازدواج همان کردند باین ترتیب که یکی ازخویشان زن اورا بعنوان فروش بشوهر میداد ولی شوهر میگفت من این زن را میخرم تازوجهٔ من باشد پس ازان زن باشوهر هم رتبه و مادر خانواده خوانده میشد و نسبت بغلامان وکنیزان صاحب اختیار بود اما نسبت بشوهر تبعیت داشت ونمیتوانست مالك چیزی باشد یا مالی را بوصیت بدیگری منتقل کند یادرمحکمه حاضر شود وتمام حقوق او بتوسط شوهرش استیفا میکردید

فرزندان را پدر مجبور نبود نگاه بدارد وبپروراند و حق داشت انهارا سر راه بگذارد وهرگاه فرزندانرا نگاه میداشت می توانست بفروشد دختر را بدون رضای او شوهر و پسر را زن میداد در حیات پدر اولاد حق مالکیت چیزی را نداشتند اگر چه خودشان انچیز را تحصیل کرده باشند دختر در تحت اختیار پدر بود تا وقتیکه بشوهر رود وپسر تا وقتیکه پدر بمیرد چنانکه پسر اگر بمقام کنسولی هم میرسید از اختیار پدر خارج نمیشد و چون پدر میمرد پسرها هرکدام رئیس خانواده میشدند اما زنش ازاد نمیشد و باختیار وارث شوهر در میامد یعنی

مادر مطیع پسر خود میگردید

مزاوجت درنزد رومیها ازتکالیف دینی بود یعنی بسیار مقید بودند باینکه کسی‌را داشته‌باشند که برسر قبر ایشان آمده آداب عزا بعمل آورد و این آداب را هم جز پسر یانواده میت کسی حق نداشت بجا آورد لهذا هرگاه مردی پسر نداشت پسر دیگری را بفرزندی قبول میکرد وپسر خوانده هم همان حقوق و وظایف پسر حقیقی را داشت وچون هریك از افراد رومیان علاوه براسم شخصی اسم خانوادهٔ هم داشتند پسر خوانده اسم پدر خوانده را بر اسم پدر حقیقی خویش اضافه میکرد مثلا سیپیون سرداو جنك سیم کارتاژ که آن شهر را خراب کرد پسر پل‌امیل بود که‌باپرسه پادشاه مقدونی‌جنك کرده‌وارراشکست‌داده ولی پسر خواندهٔ پسر سیپیون افریقائی بود وباین مناسبت سیپیون امیلین خوانده می شد

ترتیب مالکیت وتوارث - رومیها مالکیت ومملوکیت را دربارهٔ همه‌کس وهمه چیز قائل نبودند بروفق قانون رومی هر کس از افراد ملت روم نبود مالك چیزی محسوب نمیشد مملوك هم منحصر بود باراضی واقعه درخاك ایطالیا وغلامان و حیوانات که شخص پشت پاکردن آنها را زیر بار میاورد از قبیل قاتر وخر وگاو اما سایر چیزها وحیوانات دیگر از قبیل گوسفند وبز وخوك کاملا در تحت عنوان ملکیت در نمامد اراضی واقعه در خارج

ایطالیا را هم که رومیها تسخیر میکردند کسی مالك آن نمیشد یعنی مالك آنها دولت روم بود اما اشیاء مذکور که در تحت مالکیت در نمیامد در تحت عنوان تصرف در میامد و متصرف هم دارای همان حقوق مالك بود یعنی متصرف میتوانست چیزی را که در تصرف خود دارد از ان متمتع شود یا انرا تلف نماید

مالك شدن چیزی بسه طریق ممکن بود یکی انکه قاضی حکم ملکیت انرا بدهد دویم انکه شخص مدت یك سال ان چیز را متصرف باشد سیم بطریق بیع و شرا

برای صحت بیع وشرا علاوه برتراضی طرفین میبایست پنج نفر شاهد بایکنفر ترازو دار حضور داشته باشند انگاه مشتری دست خود را روی شیئی گذاشته بگوید من ادعا می کنم که بنا بر حقوق رومیت این از من‌است و بواسطهٔ این‌مس و ترازو ان را میخرم در این حال شمشی از مس برداشته به ترازوئی که در دست ترازو دار بود میزد و به بایع میداد و این رسم یادگار زمانی بوده که رومیان هنوز مسکوکات نداشته و با شمش فلز معامله مینموده‌اند

بیع و شرارا بطریق دیگر نیز از روی تصنع انجام میدادند وان این‌بودکه مشتری وبایع نزد قاضی بمرافعه‌حاضرمیشدندمشتری موضوع معامله را بدست‌گرفته ادعا میکرد که ازمن است‌بایع جواب‌نمیداد و

چنین وانمودمیکرد که مدعی حق دارد انگاه قاضی حکم ملکیت ان شئی را در بارهٔ بایع میداد

کم کم طریق خرید وفرش را سهل‌تر کردند باین‌قسم که بایع شئی را تسلیم مشتری میکرد و مشتری متصرف ان شئی میشد و بعد تصرف مبدل بتملك میکردید

کسیکه وفات میکرد اموال او مابین پسرانش منقسم میکردید ودختران سهمی ازمیراث نمیبردند اما هرکس حق داشت ترتیب میراث خود را تغییر داده بموجب وصیت پسر خودرا از میراث محروم کرده هرکس میل دارد اموال خودرا منتقل نماید ودر اوایل امر این کار بموجب قانون یعنی در انجمن ملی میبایست صورت بگیرد اما بعد از ترتیب قانون الواح اثناعشر طریق سهلی اختیار کردند باین معنی که در حضور پنج نفر شاهد و یك ترازو دار شخص میراث خودرا بیکنفر میفروخت و مشتری متعهد میشد که بعد از مرك ان شخص میراث را بوارثی که تعیین میشود منتقل نماید

طریق محاکمات — در قانون قدیم رومی بجهت رجوع بمحکمه و استیفای حق خود شخص میبایست کلمات و حرکاتیکه بر حسب معمول شده ادا کند و بنماید مثلا هرگاه کسی ازدیگری طلبکار بود و طلب خود را نمیتوانست وصول کند نزد او رفته او را توقیف میکرد و بخانهٔ خود برده محبوس مینمود انگاه او را نزد قاضی برده دست خودرا روی او گذاشته کلماتی ادا میکرد

مشعر بر طلبکاری و مبلغ طلب و اینکه طلب خود را نتوانسته است وصول کند شخص طرف مقابل حق نداشت جواب بدهد و بگوید من مدیون نیستم بلکه ثالثی میبایست بمیان بیاید ومدعی شود و با طلبکار مرافعه نماید

هرگاه شخص مدعی مالکیت چیزی میشد میبایست بدواً مبانی بتناسب قیمت ان چیز بطور ضمانت بدهد و اگر در مرافعه ذیحق نمیشد ان مبلغ را ضبط میکردند مرافعه در حضور قاضی شکل محاربه پیدا میکرد مثلا هرگاه کسی مدعی مالکیت غلامی بود چوبی بدست گرفته به غلام میزد و میگفت من بموجب حق رومیت این مرد را ازخود ادعا میکنم و بجنانکه اظهار کردم چوب روی او گذاشتم طرف مقابل هم باچوب خود همینکاررا میکرد وهمین خرف را می زد قاضی بایشان میگفت شما هردو این مرد را لمس کنید پس ازان اولی میگفت من از مدعی میپرسم بچه سبب این ادعارا کرده است دویمی میگفت من حق خود را مجری داشته ام که چوب روی او گذاشته ام اولی میگفت چون تو بغلط مدعی شدهٔ من تورا بقسم دعوت میکنم دیگری میگفت منهم کذلك

هرگاه مابع‌النزاع زمینی بود حاضر کردن ان ممکن نمیشد متداعیان دست یکدیگر را میگرفتند مثل اینکه بخواهند محاربه کنند و هرکدام میگفتند من بموجب حق رومیت این زمین را ملك

خود میخوانم قاضی بایشان میگفت در جلو شاهد هائیکه اینجا حاضرند این راه را بگیرید و بروید متداعیان چند قدم میرفتند مثل اینکه بان زمین رسیدند پس یکی از شهود بایشان می گفت مراجعت کنید انگاه مراجعت می کردند مثل اینکه از زمین بر گشته اند و هر یك کلوخی در دست داشت که نماینده ازمین بود انگاه اداب سابق‌الذکر را در باره کلوخ بجا می آوردند و مرافعه را شروع میکردند

در نزد رومیان قوانین را تحت اللفظ رعایت میکردند و بمعنی تغییرداختند و بنا براین در هر موقع میبایست همان عباراتی که قانوناً مرسوم شده ادا نمایند و اگر کسی یك کلمه تغییر می‌داد حق او ساقط میشد مثلا یکنفر ملاك با همسایه خود مرافعه‌داشت که تاك مرا بریده است بنا بر عبارت قانونی می بایست بگوید درخت مرا بریده است چون بجای لفظ درخت کلمه تاك استعمال کردحق را بطرف همسایه او دادند

تغییر قوانین رومی — قوانین حقیقی رومی مبنی براداب و رسومی بودکه از قدیم بواسطه حکام در باره افراد ملت روم مجری شده بود اما در مورد محاکمهٔ خارجیان قوانین دیگر معمول میداشتند و این قوانین ملل بتدریج از روی مبانی و اصول عادلانه و بنا بر تجارب چندین قرن وضع شده و بواسطهٔ رسوم قدیمه مقید نبود وحکامی که انها را وضع کرده بودند از ادانه فقط

نظر بعدل وانصاف کرده ان احکام را داده بودند کم کم رومیان دیدند قوانین معمولهٔ خودشان که مبنی بر عقاید و اداب نا هموار اسلاف و اجدادشان است ظالمانه و غالباً مخالف عقل و اسباب زحمت میباشد و قوانینی که در بارهٔ خارجیان مرعی میشود بیشتر با عقل و عدالت و انسانیت موافقت دارد لهذا مخصوصاً از زمان امپراطورها بنا گذاشتند که در بارهٔ رومیان نیز بجای قوانین‌قدیمهٔ ملی قوانین ملل را مدار محاکمات قرار دهند و بانواسطه کم کم قوانین رومی بکلی تغییر کرد مثلا قانون قدیم پدر را صاحب اختیار مطلق اعضاء خانواده نموده بود قوانین جدیده فرزند و زوجه را در مقابل پدر و شوهر محافظت مینمود و حتی آقارا از کشتن غلام خود ممنوع میکرد سابقا پدر حق داشت پسر را از میراث خود بکلی محروم کند قانون جدید برای پسرحق در میراث ثابت نمود و دختر ها و منسوبین سببی را هم درمیراث سهیم ساخت از دواج را هم بشکل تازه در اوردند که زن درزوجود شوهر مستهلك نباشد ومالی که بخانهٔ شوهرمیاورد ازملك او خارج نشود بعبارة اخری جهیز زن متعلق بخود او باشد در قانون قدیم فقط شوهر حق داشت زن خود را جواب بگوید بعدها زن را هم حق دادند که از شوهر جدا شود و رسم طلاق از جانبین معمول گردید

قوانین جدیده در دورهٔ امپراطوری صورت گرفت وعبارت

بود از احکام امپراطورها و فتاوای مفتی ها و بسیاری از این مفتی ها مشرق زمینی بودند لکن بزبان لاتن چیز مینوشتند و قسمت عمدهٔ قوانین رومی نتیجهٔ قلم ایشان است و چون بخیالات و عقاید حکمای یونان پرورده شده بودند خشونت قوانین قدیمه را خیلی کم کردند و اصول عقاید رواقیون را در آنها داخل نمودند چنانکه یکی از ان اصول این بود که بالطبیعة تمام افراد ناس آزاد بدنیا میایند خلاصه قوانین مذکور را بعدها فرنگیها درتحت ملاحظه درآورده پسندیدند ومعمول داشتند و هنوز بسیاری از اصول آن در قوانین ممالك فرنکستان دیده میشود و اگر حقیقت مطلب را بخواهیم قوانین رومی که مبنی و مأخذ قوانین فرنکی بوده مخلوطی است از آداب ورسوم تمام ملل قدیمه با خیالات حکمای یونان که این جمله را قضاوة و مفتی‌های رومی مخلوط کرده بترتیب خاص مدون نمودند

﴿ فصل بیست و پنجم ﴾

(مذهب مسیح علیه السلام)

حضرت عیسی علیه السلام درزمان امپراطوری اکوست ولادت یافته و در زمان امپراطوری تیبر بواسطهٔ مجمع یهودیان اورشلیم محکوم بقتل شده باجازهٔ حاکم رومی مصلوب گردید و دراینوقت معتقدین او که حواریون خوانده میشدند بیش از دوازده نفر نبودند و خود انحضرت اظهار داشته بود که دین من در بدو

امر برحسب ظاهر محقر خواهد بود ولی بحواریون امرفرموده که بروید و تمام ملل را تعلیم نمائید حواریون خود را رسول (۱) خوانده برسالت پرداختند و همه جا انجیل (۲) را اعلام نمودند و معنی انجیل بشارت است بنابراعتقاد عیسویان بشارت مزبور عبارت از این بود که خداوند بشکل عیسی متشکل شده وبزمین آمده که هرکس معتقد اومیشود از هلاکت نجاتش دهد

حواریون همه یهودی بودند واکثر در اورشلیم ماندند عیسویان اولی هم از طائفه یهود بودند وآداب یهود را معمول میداشتند از قبیل ختنه و احتراز از گوشت حیواناتیکه بطریق یهود ذبح نشده باشند وسایر مردم را که عیسوی و یهودی نبودند اجانب میخواندند

یکی از عیسویان جدید که از یهودیان رومی بود و زمان حضرت عیسی را هم درك نکرده بود موسوم به پل (۳) پاولس در بلاد یونان وآسیای صغیر بنای گردش را گذاشت وبشارت علاوه بر یهود بسایر ملل هم میداد و بایشان میگفت خون حضرت عیسی شما وایهم نزدیك کرده و دو قوم را یك قوم ساخته است پس کفار میتوانستند عیسوی شوند بدون اینکه آداب یهود را اختیار کنند یهودیان ملل غیر یهودی را همیشه از خود خارج میداشتند لکن عیسویان همه کس را می پذیرفتند

(1) Apôtre (2) Evangile (3) Paul

دین جدید عبارت بود از اینکه شخص معتقد بحضرت عیسی باشد و او را پسر خدا بداند که بدنیا امده تا بواسطهٔ شهید شدن مردم را نجات دهد و میبایست رفتار او را تقلید نموده احکام اورا پیروی کنند (باعتقادما حضرت عیسی فقط پیغمبر بوده و عیسویان حقیقی باید اورا از جانب خداوند مبعوث بدانند لکن عیسویان عموماً حضرت عیسی را خدا و پسر خدا می خوانند) اعمال و اقوال حضرت عیسی درکتبی که بزبان یونانی نوشته شدهٔ منقولداست و ان کتب بهمین مناسبت که حاوی بشارتاست بانجیل موسوم گردیده است

حضرت عیسی که مسیح لقب دارد در نزد عیسویان استاد خداوندکار و نجات دهندهٔ مردم خوانده میشود و میگویند آمد که سلطنت خدا را برقرار کند یهود تصور می کردند او داعیه سلطنت دارد و روی صلیب او از روی استهزا نوشته بودند عیسی از اهل ناصره پادشاه یهود لکن ان حضرت این قسم سلطنت در نظر نداشت و گفته بود سلطنت من دراین دنیا نیست بنا براین عیسویان نه تغییر حکومت در نظرداشتند نه تغییر در وضع هیئت اجتماعیه یعنی مرتبی که در بین مردم معمول بود قبول داشتند و اهمیتی باین امور نمی گذاشتند زیراکه منتظر بودند عنقریب سلطنت خداوند برقرار شود و عموم مؤمنین در نزد خداوند مجتمع گردند

شخص عیسوی برای اینکه در نزد خداوند تقرب یابد و لایق سلطنت خداوند شود لازم نیست قربانی کند و آداب و رسوم دقیقه مثل مشرکین و یهود بجا آورد بلکه باید در صدد تکمیل خود باشد و از کلمات حضرت عیسیاست که کامل باشید چنانکه پدرشما که در اسمانست کامل می باشد (مقصود از پدری که درآسمان است خداوند است)

لازمهٔ کامل بودن اولا محبت و دوستداری است چنانکه عیسی فرموده است باید خدا را از صمیم قلب دوست بداری و بابناه نوع هم مثل خودت محبت بورزی و لازمهٔ محبت ورزیدن بدیگران خیر رسانیدن بایشان است جوانی میخواست حضرت عیسی را متابعت نماید انحضرت باو گفت برو اموال خود را بفروش و بفقراء قسمت کن خلاصه اولین فضیلت عیسویان باید احسان باشد و احسان شامل دشمنان هم باید بشود چنانکه فرموده است اگر کسی بطرف راست صورت شما سیلی بزند طرف چپ را باو عرضه بدارید سابقاً گفته اند دوست خود را دوست بدار وبا دشمن عداوت کن من بشما میگویم دشمنان خود را هم دوست بدارید و بکسی که باشما عداوت دارد احسان کنید تا فرزندان پدر اسمانی خود باشید که او نور خورشید را هم بر اخیار می تاباند هم بر اشرار بر طبق همین فرمایش انحضرت را وقتیکه بصلیب کشیده بودند برقاتلین خود دعا میکرد ومیگفت خداوندا

بر ایشان بخش زیرا که نمیدانند چه میکنند

حضرت مسیح هیچوقت بین مردم تفارت نگذاشته و بجهت نجات همه طوائف و قبایل قبول شهادت نموده وبحواریون خود امر کرده که تمام را تعلیم کنند زیرا که تمام مردم در نزد خداوند یکسان هستند پس مساوات یکی از اصول دین مسیح است

دیگر از تعلیمات حضرت مسیح حب فقر میباشد و خود شهر بشهر سفر میکرد در حالتیکه هیچ چیز مالك نبود و میفرمود کسیکه از هرچه دارد صرف نظر نکند از تبعهٔ من نخواهد بود در بند خوراك و لباس نباشید کلهای صحرا نه کار میکنند نه زحمت میکشد معهذا رونق لباس انها بیش از تمام تجمل سلیمان میباشد مرغان هوا را نظر کنید که نه تخم میباشند و نه خرمن برمیدارند ولی پدر اسمانی شما بانها غذا میرساند

حضرت عیسی مریدان خود را بترك علائق دنیوی از مال و جاه و قدرت و قوم و خویش ترغیب میکرد و میگفت اگر کسی بطرف من اید و پدر و مادر و زن و فرزند و برادر و خواهر خود را ترك نماید از تبعهٔ من نخواهد بود

دیگر از تعلیمات انحضرت تواضع است مخصوصاً توجه تام بفقرا و مرضی و نسوان و اطفال و کسانیکه در نظر مردم بیقدر میباشند مینمود مریدهای خود را ازمیان فقرا اختیار میکرد و بایشان میگفت مهربان و قلبا متواضع باشید یك روز مریدان

بحث داشتند که کدام یك با آنحضرت در اسمان محشور خواهند بود فرمود کردنفرازترین شما انست که خدمت دیگران نماید زیرا هر کس خود را بالاتر میبرد تنزل میکند و هر کس خود را تنزل میدهد بالا میرود اطفال را بسیار دوست میداشت و می فرمود بهشت خداوند متعلق بکسانی است که باطفال شبیه باشند

مجمع عیسویان در قدیم — چون حضرت عیسی وحواریون بیشتر بفقراء و ضعفا توجه داشتند عیسویان در اوایل امر تا مدتی فقط فقرا و کارگران و مزدوران و غلامان بودند و این جمله در بلادی که بزبان یونانی تکلم مینمودند و حتی در شهر روم هم ابتدا مسیحیان فقط درمیان یونانیها بودند وبهمین جهت نوشتجات مقدس عیسویان از قبیل انجل و رسائل و کتیبه های مقبره ها همه بخط و زبان یونانی است و اصطلاحات دین مسیح هم از یونانی مأخوذ است

در هر شهری مسیحیان بجهت اجرای اداب دینی خود حوزهٔ داشتند وحوزه و مجمع در زبان یونانی لفظی است که ما بانك تحریف کلیسا تلفظ میکنیم پس معنی حقیقی کلیسا هیئت جامعه عیسویان است و اعضاء این مجمع حکم افراد یك خانوادهٔ بزرك داشتند و با یکدیگر برادرانه رفتار میکردند و رسم مواخاة ومواساة رامعمول مینمودند هیئت مسیحیان یك شهر را کلیسای ان شهر مینامیدند

وبمجموع تمام عیسویان عالم را کلیسای کاتولیك (۱) یعنی کلیسای عمومی میخواندند

اداب که در این مجامع مجری میداشتند اوایل خیلی ساده بود دعا میخواندند وتسبیح و تحلیل خداوند میکردند انجیل یا رسائل حواریون را بصوت جلی قرائت مینمودند یا یکی از اعضا بجهت تفسیر و توضیح کتاب مقدس یا برای موعظه وترغیب حاضرین باطاعت خداوند نطق و بیان میکرد رسم مخصوص که معمول میداشتند این بود که بیادکار اخرین غذائی که حضرت عیسی با حواریون خورده و بعد از ان مصلوب شده بود بهیئت اجتماع غذائی ساده بخورند و بعد از ان شکر خداوند را بجا اورده با یکدیگر مصافحه مینمودند و این رسم را سن (۲) یا اکاریستی (۳) مینامند

کسیکه تازه میخواست دین مسیح قبول کند و داخل حوزهٔ عیسویان شود میبایست بدواً عقاید ایشانرا تعلم نماید در حین تعلم برهر حوزه قرار گرفته ادعیه وسرودها و قرائت را اصغا می کرد ولی حق نداشت جزء جماعت شود ودر غذاهای اخر ان شرکت کند بعداز انکه تعلیمات باتها میرسید غسل تعمید مینمود واظهار میکرد که از دین سابق دست کشیدم بعد از این مراسم حق ورود بکلیسا یعنی مجمع می‌یافت وجدید الولاده (٤) خوانده میشد

(1) Eglise Catholique (2) Cène (3) Eucharistie (4) Néophyte

در هریك ازبلاد کلیسا مجمع کوچکی بود وبطریق مجمعهای یونانی آنزمان ترتیب داده شده و دو قسم رؤسا داشت بعضی راهنمای مؤمنین در رفتار وکردار بودند وکسانی را که بدحرکت میکردند توبیخ وسرزنش مینمودند زیرا که برای نگاه داشتن عیسویان بیك طریق زندگانی که مخالف طریق سایر مردم بود میبایست باکمال دقت مراقب نظم وترتیب باشند نزاعهای بین عیسویان را هم آنها فیصل میدادند زیرا که عیسویان نمیبایست نزد قضاة مشرکین رفته مدعی یکدیگر شوند کم کم تعلیم اداب دین باشخاص جدید وموعظهٔ مؤمنین هم برعهدهٔ ان رؤسا قرار گرفت وغالباً ایشانرا بچوپان تشبیه میکردند که کلهٔ مؤمنین را ازشر گرگان محفوظ میدارند واین رؤسا مشایخ نامیده میشدند وکلمهٔ یونانی ان بعداز تحریف بزبان فرانسه لفظی شده که ما انرا کشیش (۱) ترجمه میکنیم

قسم دیگر از رؤسای مجمع عیسویان انها بودند که اموال حوزه را اداره میکردند صدقاتی را که مؤمنین می اوردند می گرفتند و بمحتاجین از اخوان از قبیل فقرا و ایتام و بیوه ها تقسیم میکردند این رؤسا را مدیر مینامیدند ولفظ یونانی آن با اندك تحریفی که در زبان فرانسه شده دیاکر (۲) میباشد رئیس کل را ناظر میخواندند و لفظ یونانی ان با اندك تحریف در

(1) Prêtre (2) Diacre

عرب اسقف و در فرانسه اوك (۱) شده و امروز در میان ما خلیفه مصطلح است زیراکه در واقع خلیفه و جانشین حواریون محسوب میشود و ان زمان خلیفه هم بر مدیران ریاست داشت هم رئیس انجمن کشیش ها بود بعبارة اخری کلیهٔ امور مجمع عیسویان با او بود و سمت نمایندگی مجمع را هم داشت

هر بلدی کشیش ها و مدیر ها و یك نفر اسقف یا خلیفه داشت و چون شهر روم پایتخت دولت و معظم ترین بلاد بود و اسقف ان شهرهم خلیفهٔ پطرس (۲) که بزرگترین حواریون عیسی است محسوب میشد لهذا خلیفهٔ شهر روم از سایر خلفا محترم تر و معتبر تر بود

کشیشهای دین مسیح در بدو امر هرکدام بجهت معاش خود حرفهٔ داشتند بعضی جوپانی میکردند برخی نساجی یا کار های دیگر و باسایر مردم تفاوتی نداشتند لکن کم کم مؤمنین رعایت حال ایشان را لازم دانستند دومجامع ایشان را مقدم داشتند و احترام گذاشتند تا انجا که طبقهٔ جداگانه از طبقات ناس شدند و در نظر مردم نسبت بخداوند اختصاص و تقرب خاص یافتند چنانکه برای کلیهٔ آن جماعت اسم مخصوص وضع شد که معنی آن سهم خداوند (۳) میباشد و حال انکه سایر مؤمنین را رعایا (٤) نامیدند

(1) Evêque (2) Saint Pierre (3) Clergé (4) Laïque

عقوبت مسیحیان — در بدو امر یهودیان بعقوبت مسیحیان پرداختند و دولت روم کاری بعقاید رعایای خود نداشت لکن بعضی آداب مذهبی را رو بها بموجب قانون میبایست مرعی بدارند مثلا در جشن های عمومی که با م خداوندان گرفته میشد حاضر شوند هنگام مراقبه بنام خداوندان قسم یادکنند اگر حاکم و قاضی باشند در موقع قربانی که باید در ابتدای هر امر راجع بعامه بعمل اید حاضر شوند و شخصاً بنام اگوست خداوند و ربة النوع روم کندرهدیه نمایند لکن مسیحیان در این آداب و رسوم شرکت نمیکردند بواسطهٔ اینکه انها را کفر آمیز و بجهت پرستندگان خدای حقیقی ناشایسته میدانستند بنابراین دولت روم نه بعنوان مذهبی بلکه بعنوان مخالفت قانون ایشان را معاقب میساخت

مردم بلاد روم هم از مسیحیان تنفر داشتند بواسطهٔ اینکه در جشن ها و تماشاها و ضیافت حاضر نشده و از عموم ناس کناره میگرفتند و غالباً ایشان را جادوگر و ساحر تصور می نمودند

مسیحیان مابین یکدیگر مجامع مخفی داشتند و خارجیان را میان خود راه نمیدادند لهذا گمان میرفت که دران مجامع اعمال ناشایستهٔ متنوعه مرتکب میشوند و مثلا اطفال را میکشند و میخورند

بنا بر این ملاحظات مسیحیان غالبا گرفتار صدمه و عقوبات بودند چنانکه از مأئه اول تا مأئه چهارم میلادی ده مرتبه اقدام بازار و ادیت ایشان شده و دفعات آخری ازهمه شدید تر بوده است از جمله عقوبت هائی که مسیحیان دیده اند یکی در زمان نرن امپراطور بود و او بعد از انکه شهر روم آتش گرفت نسبت ان را بمسیحیان داد و در صورتیکه هیچ دلیلی بر این مسئله نیافتند بسیاری از ایشان را بعنوان دشمن نوع انسان بقتل رسانیدند بعضی را در پوست سباع دوخته نزد سك ها انداختند تا انهارا دریدند بعضی دیگر را قیر الود کرده در باغ نرن واداشتند و زنده اتش زدند و بمنزلهٔ مشعل قرار دادند

اول کسیکه نسبت بمسیحیان حکم کلی داد طراژان بود واو اجتماعات مسیحیان را انجمن های سری خطرناك دانسته ممنوع ساخت و مجازات تخلف از این حکم را قتل قرار داد و فرمود در صدد جستجوی مسیحیان نباید بود هر گاه کسی را متهم بمسیویت کردند و ثابت شد باید مجازات شود اما اگرکسی مدعی شد که من عیسوی نیستم و نماز خداوندان ما را بجا اورد اورا باید رها کرد و متعرض نشد و اما تهمتی که نسبت بشخصی زده شود و تهمت زننده معلوم نباشد بهیچوجه نباید طرف اعتنا قرارداد باری بموجب حکم طراژان همواره مسیحیان

محکوم بقتل شدند و غالباً اقدام از جانب حکام و قضاة نبود بلکه مردم تقاضا می نمودند مثلا هر وقت مرضی شایع می شد یا قحطی رو میداد یازلزله واقع میشد گمان میکردند خداوندان بسبب وجود مسیحیان غضبناك شده و بلا نازل کرده لهذا جمع شده فریاد می کردند که عیسویان را طعمهٔ شیران باید نمود و مسیحیانی که محکوم بقتل می شدند بر وفق رسم آن زمان مجازات میدیدند یعنی اگر از افراد ملت روم بودند سرشانرا میبریدند و اجانب را بدار میزدند یا میسوزاندند یا در میدانهای تماشا طعمهٔ سباع مینمودند و گاهی اوقات شکنجه و عذاب هم می کردند

در کل یعنی فرانسه مجمعی از مسیحیان یافتند و انها را دستگیر کرده بمحبس بردند و مردم فریاد کرده بانها سنك میزدند و دشنام میدادند حاکم محل ایشان را به محکمه طلبید وحکم کرد هر کدام مسیحی باشند بقتل باید برسند پس بنای شکنجه و عذاب ایشان را گذاشتند تا اقرار کنند که در مجمعهای خود اطفال را میخورند زنی که کنیز بود قوت قلب غریبی ظاهر ساخت و با وجود شکنجه و عذاب همواره میگفت من مسیحی هستم در انجمن های ما کار بدی نمی شود بعضی را برای اینکه بحرف دراورند داغ میکردند و معذلك حرف نمی زدند یك روز که بعضی از مسیحیان را بمیدان تماشا اوردند بنابخواهش

مردم صندلی اهنی اورده با اتش سرخ کردند و مسیحیان را روی ان نشانیدند و بوی گوشت کباب شده در محوطه منتشر گردید و شرح عقوبات و بلیاتی که بمسیحیان دران ایام وارد اوردند طولانی و مایهٔ جگر سوزی است

اما عیسویانی که محکوم بقتل میشدند شادی میکردند که باسمان میروند و مقام شهادت می یابند و بهمین جهت عیسویان روز عید شهدای خود را در روز مرگ ایشان میگیرند نه روز ولادتشان و چند مرتبه اتفاق افتاد که جماعتی ازمسیحیان بصرافت طبع رفته اظهار میکردند که ما عیسوی هستیم و یك نوبت حاکم بایشان جواب داد بدبختها بروید اگر بمردن عشق دارید خود را از بلندی بیندازید یا با طناب خود را خفه کنید مرا برای چه بزحمت می اندازید .

مقابر مسیحیان — عیسویان اموات خود را مانند یهود زیر خاك دفن میکردند لکن در شهر های معظم چون زمین قیمت زیاد داشت سردابها حفر کرده قبرستان های خود را در ان سرداب ها قرار میدادند و در بعضی بلاد مخصوصا در شهر روم سردابهای مقابر عیسویان بسیار مفصل و دارای حجرات و دهلیز ها و طبقات روی هم قرار گرفته بود و در واقع شهری در زیر زمین بنا شده که بعد ها محلهٔ قبور (۱)

(1) Catacombes

نامیدند و چون رومی ها مقابر را محترم می داشتند و تعرض بقبرستان را جایز نمیدانستند عیسویان از این بابت اسوده بودند و قبرستانهای خود را پنهان نمیکردند شهدای خود را در همین سردابها مدفون میساختند و دراعیاد وجشنها بزیارت انها میامدند و نماز قرار مذکور در بعضی مواقع که دولت روم زیاد بازار و تعقیب مسیحیان اصرار داشته ایشان بجهت فرار ازان بلیات یا اجرای اداب و عبادت خود بان سردابها متوسل میشدند و متحصن میگردیدند .

فصل بیست وششم

انتهای دولت علیای روم

هنگامیکه کمد امپراطور بقتل رسید فوج قراولان مخصوص امپراطوری (۱) در شهر روم تسلط کامل داشتند و چون کمد بایشان پول فراوان میداد بان محبت می ورزیدند لهذا ابتدا رئیس قراولان بان جماعت بروز نداد که امپراطور کشته شده و چنین وانمود کرد که مرده و یکی از صاحبمنصبان قدیم را که بدواً پسر زغال فروش بوده و بعد منصور شده چون وعده انعام کراف بقراولان میداد بایشان معرفی کرد و انها آن شخص را که پرتیناکس (۲) نام داشت بامپراطوری پذیرفتند پرتیناکس بعداز انکه امپراطور شد خواست قراولان را در

(1) Prétoriens (2) Pertinax

تحت اظم و اطاعت اورد قدغن کرد که با حربه در کوچه های شهر حرکت نکنند ومزاحم مردم نشوند لکن یک‌روز سیصد نفر از ایشان مسلح شده بطرف قصر امپراطوری رفتند پرتیناکس برای ارام کردن انها بنای حرف زدن را گذاشت یکی از ایشان نیزه بجانب او انداخت و دیگران کار اورا تمام کردند و امپراطوری پرتیناکس سه ماه بیشتر دوام اکرد (سنه ۱۹۳)

بعداز کشته شدن او بعضی اشخاص داو طلب امپراطوری شدند و وسیلهٔ نیل مقصود را در وعدهٔ انعام کزاف بقراولان دیدند در حقیقت رتبهٔ امپراطوری بمقام مزایده و حراج آمد لکن در همین وقت لشکریانی که در سرحدات بودند نیز بنای رقابت با قراولان گذاشته هر یک از انها سردار خود را به امپراطوری برداشتند لکن لشکر سرحدیدانوب چون کثیرالعدد تر و قوی تر بودند سردار ایشان که سپتیم سور (۱) نام داشت پیش برد و زود تر خود را بشهر روم رسانید و اردوی قراولان خاصه را محاصره کرده متصرف شد و ایشان را خلع سلاح نموده از شهر خارج کرد و از ان ببعد قراولان خاصه را از میان زبدهٔ لشکریان انتخاب می نمودند

سپتیم سور بعد از فراغت ازعمل قراولان خاصه دونفرمدعی

(1) Septime Sévère

دیگر داشت یکی سردار لشکر برتانی و دیگری سردار لشکر سوریه این دو نفر را هم بتدبیر و زور ازمیان برداشت وبلا مانع صاحب تخت و تاج شد

سپتیم سور مردی بود کار کن اول‌روز برخاسته مشغول کارمیشد و بمحکمه میرفت و هر حکمی میداد بعد از مشاوره با مستشاران بود و بعد از ظهر با اد با مصاحبت میکرد جز در ایام جشن وعید مهمان نمی پذیرفت با مجلس سنا محبتی نداشت و چندان قدرتی برای او نگذاشت میخواست لشکریان را بخود مهربان کندوواجب و جیرهٔ ایشان را زیاد کرد و بعضی مزایا بایشان داد حکایت کرده اند که در دم مرگ بپسران خود میگفت فرزندان من لشکر را غنی کنید و اندیشه دیگر نداشته باشید

از اعمال مهمهٔ سپتیم سور لشکر کشی او بسمت ایران و جنگ با بلاش چهارم پادشاه اشکانی می باشد باین معنی که هنگامیکه سپتیم سور مشغول دفع ان شخصی‌بود که در اسیا مدعی امپراطوری او بود ولایات مجاور سوریه که تبعیت سلاطین اشکانی داشتند با ان مدعی همراهی کردند لهذا سپتیم سور بعد از انکه مدعی خود را از میان برداشت بعنوان تلافی و سیاست اهالی ان ولایت بجانب ممالک اشکانی لشکر کشید و بخیال همسری باطرازان افتاد وپیشرفت هم حاصل کرد یعنی بین النهرین را متصرف شد و از دجله گذر کرد و شهر طیسفون را محاصره و مسخر نمود و اموال و خزائن

انرا بغارت داد و اهالی را باسیری برد و باوجود اینکه در مراجعت در محاصرهٔ شهر حضر گرفتار مشکلات شد و از عهدهٔ تسخیران بلد نتوانست بر اید بلاش چهارم بهیچوجه بخیال تعاقب و ازاراو نیفتاده این وهن بزرك را که ثانیاً بدولت اشکانی وارد امد بر خود هموار نمود

کار دیگر آن امپراطور لشکر کشی بجزیرهٔ برتانی ومحاربهٔ با کوهستانیهای اسکاتلند بود و مدت سه سال بابسران خود درانجا ببسر برد و حصاری مانند حصار ها درین بنا نمود و در همانجا درگذشت (سنه ۲۱۱)

کار اکالا — سپتیم سور دو پسر داشت یکی دیگری را کشت و امپراطور شد و او معروف بکار اکالا (۱) و جوانی بیعقل و خونخوار بود بسیاری از بزرگان و اعضای سنا را بقتل رسانید رئیس قراولان خود را هم هلاك کرد بسبب اینکه درقتل برادرش او را مدح نکرده بود براضی کردن لشکریان خیلی مقید بود و بایشان زیاد چیز میداد مایل بتحصیل شرف جنگجوئی و جهانگیری نیز بود و میگفت روح اسکندر در من حلول کرده است بنا برین بقصد تسخیر اسیا حرکت کرد ابتدا باسکندریه رفت و ان شهر را بباد قتل و غارت داد بعد از ان بطرف ایران امد پادشاه اشکانی انوقت اردوان چهارم بود کاراکالا دختر او را

(1) Caracalla

خواستگاری نمود بعضی گفته اند پادشاه اشکانی از قبول این امر امتناع کرد و کاراکالا باین بهانه بممالك اشکانی تاخت اورد برخی حکایت کرده اند که اردوان بالاخره قبول نموده امپراطور را دعوت کرد و او چون نزدیك طیسفون رسید در حالی که اردوان باستقبال او رفته بود از روی تزویر و خیانت فرمان بقتل اشکانیان داد و بهر حال صدمهٔ بپادشاه اشکانی وارد آورد و در مراجعت بمقابر سلاطین اشکانی نیز توهین نمود و انهارا نبش کرد وبالاخره در بین النهرین قراولان خود او هلاکش ساختند (سنه ۲۱۷)

رئیس قراولان که ماکرن(۱) نام داشت جانشین اوشدواردوان چهارم تلافی صدمه که از کاراکالا دیده بود از این امپراطور در اوردیابن معنی که نزدیك نصیبین جنك سختی واقع شد و ماکرن مغلوب گردید و مجبورشد اسرا و غنائمی راکه کاراکالا از اشکانیان برده بود پس داده مبلغی هم تقدیم کند

از انجا که لشکریان روم بخانوادهٔ سپتیم سور علاقه پیدا کرده بودند خواهر زاده مادر کاراکالا که از نسوان سوریه بود این علاقه را مغتنم شمرده لشکریان را واداشت تاپسر اورا بامپراطوری بر داشتند و ماکرن را گرفته بقتل رسانیدند (۲۱۸) امپراطور جدید که جوانی شانزده ساله و از کهنه یکی از معابد سوریه بود که در ان خورشید را پرستش مینمودند معروف به هلیوگابال(۲)

(1) Macrin (2) Héliogabale

میباشد و او نادان و ابله بود و میل داشت مثل نسوان لباس بپوشد و صورت خودرا رنگین کند قدرت امپراطوری را برای امور مملکت بکار نمیبرد و فقط بعیش و عشرت میپرداخت وجدهٔ خویش را بامور ملکی وا میداشت و کارها را برقاصان و دلا کان میداد چون در سوریه کاهن معبد خورشید بود سنك سیاهی را که بت ان معبد بود بروم اورد وانجا معبدی برای ان بنا نمود و تشریفات زیاد برای ان فراهم کرد البسه خودرا تماما ازابریشم قرار داده وهر جامه را یکبار بیشتر نمی پوشید کف عمارت خود را از خاك طلا میپوشانید روی بستری از گل میخوابید و حمام خودرا از گلاب پر میکرد و شرح اعمال این امپراطور طولانی است بالاخره لشکریان بر او شوریده بقتلش رسانیدند وپسر خاله اورا که الکساندر سور (۱) نام داشت امپراطور کردند (۲۲۲)

الکساندرسور جوانی مهذب و عاقل بود واز میان امپراطوران روم مارکورل را سرمشق خود قرار داده بود و سعی داشت که از روی عدل و صحت سلطنت نماید بالای قصر خود این عبارت را نقر کرده بود (با دیگران مکن انچه میخواهی که دیگران باتو نکنند) و نماز خانه داشت که هر روز بانجا رفته بعبادت میپرداخت و مجسمه اشخاصی را که منعمین نوع بشر مینامید از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت عیسی وآپلن وغیره در انجا قرار داده بود

(1) Alexandre Sévère

اما این امپراطور با تمام صفات حسنه قدرت وکفایتی را که در ان دوره برای سلطنت لازم بود نداشت و نتوانست از لشکریان جلو گیری نماید چنانکه مدت سه روز با مردم زدوخورد کردند و خانهارا آتش زدند ووقت دیگر طغیان کرده رئیس خودرا کشتند

انقراض دولت اشکانی و استقرار سلسله ساسانی در ایران در زمان این امپراطور واقع شد و اردشیر بابکان مؤسس ان سلسله در خیال بود که مانند سلاطین قدیم ایران دارای تمام اسیای غربی باشد و بنا بر این میبایست بین النهرین واسیای صغیر سوریه را هم از رومیها بگیرد لهذا بطرف بین النهرین لشکر کشید و الکساندر سورهم بجلو گیری او آمد و زدوخورد واقع شد امپراطورروم مغلوب گردید لکن اردشیر از ان خیالات منصرف شد

بعد از این واقعه قبایل ژرمن در حدود رودرن بنای تجاوزات گذاشتند الکساندر سور ناچار بدان جانب شتافت و در صدد رفع این غائله بود لکن لشکریان خود او عصیان کردندو در ان معرکه امپراطور بقتل رسید (سنه ۲۳۵)

چون مادر های هلیوگابال و الکساندر سور از اهل سوریه بودند این دو امپراطور معروف به امپراطور های سوریهٔ (سریانی) میباشند چنانکه سپتیم سور و پسرش کاراکالا امپراطوران افریقائی هستند چون از اهل افریقا بوده اند

اغتشاش نظامی — بعداز الکساندرسور عساکر رومی مدت چهل سال بجهت امپراطور کردن سردار ان خود بایکدیگر نزاع داشتند وامپراطورها هم اوقات خود را بمنازعه با همدیگر گذرانیده و تماما مقتول شده اند و این دوره را در تاریخ روم دورهٔ اغتشاش نظامی گویند

اولین ان امپراطورها ماکزیمن (۱) مردی عظیم الجثه و قوی البنیه بود روزی تقریباً چهار من گوشت و پنج من شراب میتوانست بخورد و یك عراده را با بار بکشد و سنك را بشکند و بامشت دندان اسب را دو هم بشکند این شخص ابتدا چوپان بود و بواسطه همین زور وقوت داخل لشکریان شد و قتی پیاده با امپراطور که سوار اسب بود مسابقه کرد و بعد از ان بدون انکه استراحت کند باهفت نفر ازلشکریان مبارزت کرده ایشانرا بزمین انداخت خلاصه کم کم برتبهٔ صاحبمنصبی رسید و چون الکساندر سور کشته شد لشکریان او را بامپراطوری برداشتند ولی اوبسیاری از نجبا و مخصوصاً دوستان امپراطور سابق را تبعید کرد یا بقتل رسانید و برای پول دادن بعساکر مجسمه‌های خداوندان را اب کرد مجلس سنا و مردم روم از او نفرت داشتند و او را باسامی زشت میخواندند ماکزیمن هم میدانست و هیچوقت بروم نمیرفت و از نجبای روم نزدیك خود نمیاورد

(1) Maximin

درافریقا جمعی از دهاقین شوریدند و حاکم محل را که از اعضأ سنا و پیر مردی بود موسوم به گردین (۱) امپراطور خواندند و مجلس سنا و مردم روم هم اورا قبول کردند وپسر اورا نیزدر امپراطوری شریك نمودند اما این هردو کشته شدند و مجلس سنا دو امپراطور دیکر معین کرد یکی پوپین (۲) که سردار بود و دیکری بالبن (۳) که از اعضأ سنا بود ولی قراولان خاصه این امپراطورها را قبول نکرده ثالثی تعیین نمودند که گردین سیم نوادهٔ گردین اول بود و بالاخره دو شهر روم پوپین وبالبن را معزول کرده در کوچه ها کشان کشان گردانیدند درصورتیکه چندی قبل از ان لشکریان ماکزیمن هنکامیکه یکی از بلاد ایطالیا را محاصره نموده بود چون دوچار قحطی شدند محض آسودکی خود امپراطور را هلاك ساختند و بنابر این فقط یك امپراطور باقی ماند وا و هم طفل بود یعنی گردین ثالث و او برای دفع حملات شاپور بن اردشیر نسبت بولایت سوریه بجنك ایرانیها اقدام نمود لیکن لشکر سوریه او را بقتل رسانیده یکنفر را که فیلیپ نام داشت و در بدو امر رئیس قطاع الطریق بود و بعد در لشکر روم صاحبمنصب شده به امپراطوری برداشتند چون لشکر دانوب عصیان ورزیدند فیلیپ یك نفر از اعضاء سنا را که دسیوس (٤) نام داشت برای اسکات ایشان فرستاد انها

(1) Gordien (2) Pupien (3) Balbin (4) Décius

همین شخص را امپراطور خواندند و فیلیپ را مقهور کرده کشتند دسیوس هم بعداز دوسال در جنك با وحشیان که بمملکت روم تاخته بودند مقتول شد پسر او با یك نفر سردار موسوم به کالوس (۱) در آن واحد امپراطور خوانده شدند کالوس پسر دسیوس را کشت که تنها امپراطور باشد سردار دیگر موسوم بامیلین (۲) کالوس را بقتل رسانید و خود اورا هم لشکریان کشتند و یك نفر از اعضاء سنا را که پیر مردی متمول بود موسوم به والرین (۳) با پسرش که کالین (٤) نام داشت بامپراطوری برداشتند (سنه ۲۵۱)

در زمان این امپراطور شاپوربن اردشیر پادشاه ساسانی بمتصرفات آسیائی دولت روم حمله برد و داخل بین النهرین شده از فرات هم گذر کرد و بسوریه رسید و شهر انطاکیه را مسخر نمود والرین بجلوگیری او آمد لکن مغلوب شد وگرفتار و اسیر گردید و بعداز آن شاپور بطرف آسیای صغیر رفته تا کاپادس (٥) تاخت و تاز نمود و مراجعت کرد و والرین را همراه خود بایران آورد و وقتاوی که نسبت بان امپراطور نمود معروف است اگر چه صحت و سقم آن بیقین معلوم نیست

در مراجعت بایران شاپور گرفتار تعرض و تعاقب یکی از امرای عرب گردید که بالنسبه بدولت روم تبعیت داشت و او

(1) Gallus (2) Emilien (3) Valerien (4) Galien (5) Cappadoce

امیر تدمر (۱) و موسوم به ادنات (۲) بود و بلشکر شاپور صدمهٔ زیاد وارد آورد بلکه بمقام حمله بایران هم آمده تا طیسفون راند و یك چند اسباب زحمت شاپورگردید وبالاخره مجبور بمراجعت شد

والرین بعداز گرفتاری بدست شاپور تمام عمر در اسیری بود و پسر کالین در روم سلطنت میکرد لکن باکمال بی کفایتی و در هرگوشه برای امپراطوری مدعیان پیدا شدند چنانکه در آن اوقات سی نفر امپراطور در ممالك روم ظاهر گردید و در تواریخ انهارا جباران سی‌گانه نامیده‌اند که از جمله یکی همان ادنات امیر تدمر میباشد

گذشته از انقلابات داخلی ان‌اوقات دولت‌روم علاوه‌برتعرض ایرانی ها گرفتار حملات قبایل ژرمن نیز بود باین معنی که قبایل مزبوره حال آرامی را که‌چندی بود بان معتاد شده بودند رها کرده بنای نزاع جوئی گذاشتند یکی از آن قبایل که مقدم بر همه بتعرض برخاستند طائفهٔ الامان (۳) بودند که از زمان کار اکالا بنای تاخت و تاز را گذاشتند و شمال ایطالیا را فرا گرفته بلاد آن ناحیه را خراب کردند یکی‌دیگر طائفه فرانك که از رود رن عبور نموده تمام گل‌را عرصهٔ جولان قرار داده باسپانیا رفتند بلکه بافریقاهم تجاوز نمودندیکی دیگرطائفهٔ گت (٤)

(1) Palmyre (2) Odenath (3) Alamans (4) Gtohs

بودند که از طرف رود دانوب هجوم می آوردند ودر ولایات مزی و طراس تاخت و تاز کرده تمام اراضی واقعه در شمال دانوب را از تصرف روم بیرون آوردند و بتصرفات رومی سواحل بحراسود وبحرالجزایر نیز دست اندازی کرده طربوزان و آسیای‌صغیر وجزایریونان و آتن وکرنت و ارکس را غارت کردند

دیگر طائفهٔ ساکسن (۱) بودند که در سواحل دریای شمال سکنی داشته بازورق بغارت سواحل گل وبرتانی میرفتند

حاصل اینکه ممالك روم بعداز سیصد سال امنیت بدست قبایل غارتگر افتاد ولشکریان سر حدی هم از عهده محافظت آن بر نمیامدند وسکنهٔ گل وآسپانیا وایطالیا وآسیا مجبور شده‌بودند برای حفظ خود بجهت شهرها حصار های محکم بنا نمایند

امپراطورهای ایلیری — معتبرترین لشکر دولت روم ازمان لشکر دانوب بود که افراد ان از ایالات مجاور دانوب بودند واهل ایلیری (۲) نامیده میشدند واز نژاد ارناؤطها (البانیها) بودند وچون ان اوقات قانون مقرر کرده که اعضاء سنا نباید سردار لشکر باشند تمام صاحبمنصبان وقشون روم از میان افراد لشکر انتخاب میشدند واکثر ایشان از اهل ایلیری بودند وچون لشکریان سرداران خود را بامپراطوری برمیداشتند

(1) Saxons (2) Illyrens

اکثر امپراطورهای ان دوره از ایلیری بوده واین امپراطورها یکچند مملکت را ازشر وحشیان محفوظ داشتند ونظم وامنیت‌را در دولت روم برقرار نمودند

نخستین امپراطور ایلیری کلد (۱) نامی بود که بعداز مقتول شدن کالین بسلطنت رسید (سنه ۲۶۸) واو با قبایل گت که بمقدونیه دست اندازی کرده بودند نزاع کرد و ایشان را مغلوب ساخته از رود دانوب عقب زد

بعد از مردن کلد سردار دیگری موسوم به اولین (۲) بامپراطوری رسید و با قبایل الامان که بایطالیا تاخته بودند محاربه کرده ایشان را دفع نمود

زوجهٔ اذنات امیر عرب سابق الذکر که زنوبی (۳) نام داشت بعداز شوهر باسم پسر خویش در تحت سلطنت میکرد و او زنی جمیله و دانا بود اکثر السنهٔ مشرق زمین و زبان رومی را بخوبی میدانست و وزیری یونانی داشت که از فلاسفه محسوب میشد شخصاً مغفر بر سر میگذاشت و لشکریان را سان میدید مملکت مصر را متصرف شد و میخواست آسیای صغیر را نیز تصاحب نماید و دولت سلوکید را تجدید کند اعراب و ایرانیها هم با او همراهی داشتند اولین برای جلوگیری از این خیالات باسیا لشکر کشید و نزدیك حمص جنك واقع شد رومیها غالب

(1) Claude (2) Aurèlien (3) Zénobie

کردیدند و بمحاصره تدمر امدند ملکه فرار کرد لکن گرفتار واسیر شد وشهر تدمر تسلیم کرده ولی اهالی چندی بعد طغیان کرد ساخلویان رومی را کشتند اولین معجلا مراجعت نموده شهر را دوباره گرفت و خراب کرد چنانکه حالا جز بعضی خرابه های باشکوه چیزی از ان باقی نیست

پس از ان اولین مملکت کل را که چندین سال بود از اطاعت امپراطور خارج شده مطیع نمود و بشهر روم مراجعت کرده تشریفات نصرت برای خود فراهم کرد و در این موقع ملکه زنوبی و انشخصیکه خود را امپراطور کل میخواند جلو عراده اولین مغلولا حرکت میکردند و بعد از انجام این تشریفات با این دونفر هم بمهربانی رفتار نمود اما از اخراج و حشیان از ولایت دانوب صرف نظر کرد و کوچ نشینهای رومی را که در انجا بودند بساحل یمین رود دانوب نقل مکان داد و رود مزبور دوباره سرحد دولت روم شد

اولین برای محفوظ داشتن شهر روم از حملات خارجی حصار جدیدی بجهت ان شهر ساخت که بر جمیع ابادیهای قدیم وجدید ان محیط بود وبالاخره بخیال لشکر کشی بایران حرکت کرد لکن در بین راه مقتول شد (سنه ۲۷۵)

بعد از اولین مجلس سنا پیرمردی بامپراطوری برداشت موسوم به تاسیت که از اعقاب ناسیت مورخ معروف بود و او

بزودی درگذشت ولشکر سوریه سردار خودرا که پربوس (۱) نام داشت امپراطور کرد سنه (۲۷٦)

قبایل الامان به کل دست اندازی نموده بودند پربوس ایشانرا دفع کرد اما ازماوراء رن صرف نظر نموده باستحکام سرحد رود رن پرداخت و اسرای ژرمنی را در ساحل یسار رود مزبور مستقر کرد تا اراضی بایر شده را اباد نمایند و از ژرمنها داخل لشکر روم هم نمود

سرداران پربوس باقبایل فرانك محاربه نموده انهارا مغلوب ساخته بودند امپراطور جماعتی از ایشان را بکنار دریای سیاه کوچانید لکن انجماعت زورقها گرفته از راه دریا و بسفر و بحر الجزایر رفته تمام مدیترانه را سیر کرده از بوغاز جبل طارق نیز گذشته داخل اقیانوس شده از دهانهای رود رن بولایت خود باز گشتند و در ضمن عبور اسیای صغیر و یونان و سیسیل و افریقارا چاپیدند و این دلیل است بر اینکه وحشیان در ازمان چه گونه جری شده و دولت روم بچه درجه ضعیف بود

اما پربوس با کمال فعالیت درنقاط مختلفه بامدعیان امپراطوری ومخالفین دولت نازع نمود وعاقبت خواست لشکریان را به خشك کردن باتلاقها ومردابهای دانوب وادارد لشکریان از این حکم ناراضی شده امپراطوررا بقتل رسانیدند (سنهٔ ۲۸۲)

(1) Probus

جانشین اوکاروس (۱) بجنك ایران قیام نموده واومعاصر بهرام دوم ساسانی بود ازقرارمذکور آنوقت درمیان ایرانیها اختلافات بوده وقسمت عمده قوای ایران هم درحدود مشرق و شمال شرقی مشغولیت داشته ربدنجهت کاروس بسهولت توانست بین النهرین را فراگرفته تاطیسفون بیاید لکن همین وقت در کنار دجله درگذشت وپسرش نومرین (۲) که امپراطورشد نتوانست کاری صورت دهد وبزودی مقتول شد ولشکریان رئیس قراولان را که دیوکلسین (۳) نام داشت بامپراطوری برداشتند (سنه ۲۸٤)

امپراطورهای ایلیری چون همه روستائیان بودند که بسلطنت میرسیدند عادات ساده داشتند که شباهت باحوال رومیهای قدیم داشت مثلا حکایت میکنند که وقتی فرستادگان پادشاه ایران میخواستند بحضور پروس یا کاروس بروند ایشانرا نزد پیرمردی بردند که روی خاك نشسته لباس خفیف پوشیده بیه خوك نمك سوده و نخود میخورد این شخص امپراطور بود ودرضمن صحبت بایرانیها کلاه را برداشته سر بیموی خویش را نشان داد وگفت عنقریب مملکت شمارا مثل سرخودم صاف خواهم کرد بعد ازآن گفت حال اگر گرسنه هستید ازاین غذا بخورید والا بروید

(1) Carus (2) Numérien (3) Dioclétien

دیوکلسین — این امپراطور یکی از رفقای خویش ماکزیمین را در سلطنت باخود شریك کرد ودر انتظام مملکت سعی وافی بکار برد در مملکت کل دهاقین برضد محصلین مالیات طغیان کرده قوای مقاومت تهیه دیده امپراطور هم تعیین کرده بودند ماکزیمین ایشانرا از میان برداشت وبا قبایل الامان نیز محاربه نمود

فتنه های دیگر نیز در نقاط مختلفه حادث شده و دیوکلسین انها را خواباند لکن جنك معتبر این امپراطور بادولت ایران می باشد باین معنی که چون پادشاه ارمنستان موسوم به تیرداد تعرضات وجسارتهای پیمنی نسبت بایران میکرد نرسی پادشاه ساسانی در صدد تنبیه او برآمد تیرداد که قوه مقاومت در خود ندید بامپراطور روم ملتجی شد و دیوکلسین محض حمایت او و تحصیل اعتبار عازم جنك بانرسی گردید و داماد خود را که کالر (۱) نام داشت مأمور ایران نمود این سردار در بین النهرین ماند کراسوس ازلشکر ایران شکست فاحش خورد لکن جان بسلامت در برد اما دیوکلسین با او خیلی بطور تخفیف حرکت کرد و کالر محض تلافی تهیه فنون جدید دیده همه نوع احتیاط کار را ملاحظه نمود واین دفعه راه ارمنستانرا پیش گرفت وبانرسی رو برو شده وفتح نمایانی نصیب او گردید وپادشاه ایران مجبور شد از ارمنستان صرف نظر کند بلکه تمام بین النهرین وکردستان وبعضی ولایات

(1) Galere

مجاور آرا هم بروم واگذار نماید (سنه ۲۹۷)

اما تدبیر دیوکلسین برای حفظ نظم مملکت از اینقرار بود که اولا قدرت وسلطنت را منحصر بخویش نکرد باین معنی که قرار داد بعدها دو امپراطور باشد بعنوان اگوست که یکی خود دیوکلسین و دیگری ماکزیمین بودند ودونفر هم زیر دست ان دو امپراطور باشند بعنوان قیصر واین هر چهارنفر از اهل ایلیری بودند وبنا براین بود که هروقت یکی از دو اگوست ازمیان برود یکی از دو قیصر جای اورا بگیرد و باینطریق مقام امپراطوری هیچوقت خالی نماند وتعیین امپراطور بدست سنایا لشکریان نباشد

ثانیاً برای محافظت ممالک وسیعه روم امپراطور ها حکومت را میانهٔ خود قسمت کردند دیوکلسین در جانب مشرق یعنی درشهر نیکومدی (۱) قرار گرفت وگالر را زیر دست خود مأمور حکومت ایلیری فرمود ماکزیمین در مغرب درشهر میلان اقامت اختیار کرد وکنستانس کلر (۲) را مأمور حکومت گل و برتانی و اسپانیا نمود

ثالثاً چون ایالات قدیم بنظر میامد که زیاد وسیع و هر کدام برای یك حاکم زیاد است وبعضی از انها را منقسم بد و قسمت کرده بودند دیوکلسین این تقسیم را انجام داد چنانکه پنجاه و هفت حکومت نشین مبدل به نود و شش گردید و حکام بعد از ان

(1) Nicomédie (2) Constance Chlore

در بارهٔ او بعمل می آوردند و ریاضات و رسوم مفصله معمول میداشتند و شخصی که میخواست داخل در حوزهٔ که این آداب را بعمل میاوردند بشود میبایست امتحانات بدهد و درجات طی نماید کرسنگی و تشنگی و سرما و آتش تحمل کند و از قرار مذکور بسا اوقات طاقت این مشاغب را نیاورده تلف می شد

در مأئه سیم لشکریان مخصوصاً این رب النوع خورشیدرا میپرستیدند واولین امپراطور آنرا خداوند رسمی مملکت قرار داد و در شهر روم معبدی با شکوه برای آن بنا نمود

در ظرف همین مأئه سیم عدهٔ عیسویان همواره زیاد شد مخصوصاً درطرف مشرق و از فقراهم تجاوز کرده بتمام طبقات عمومیت یافت در مأئه دویم امپراطور ها در صدد آزار عیسویان و جلوگیری از مذهب ایشان برامدند لکن در مأئه سیم این آزار و اذیت شدت پیدا کرد و دسیوس امپراطور بحکام فرمانداد که تمام مسیحیان را حاضر کرده مجبور نمایند که آداب مذهبی روم را بعمل آورند و هرکس حاضر نشود باو کرسنگی و تشنگی دهند تا مضطر شود ورؤسای کلیسا هارا هم بقتل برسانند

والرین امپراطور این حکم را تجدید کرد و عیسویان ازار و اذیت بسیار دیدند ولی بعد قریب چهل سال راحت بودند

فصل بیست و هفتم

قسطنطین و ترقی مذهب مسیح علیه اسلام

بعداز استعفای دیوکلسین مملکت روم در واقع چهار سلطان داشت دو نفر باسم اگوست یکی کالر دیگری کنستانس کلر در مغرب دو نفر هم باسم قیصر یکی سور در ایطالیا دیگری ماکزیمین دازا (۱) در مشرق و این هر چهار نفر از اهل ایلیری و صاحب منصب بودند اما این ترتیبی که دیوکلسین داده بود دوامی نکرد یانعنی که کنستانس کلر که یکی از دوقیصر بود بزودی در گذشت و پسرش قسطنطین (۲) که تازه از نزد کالر بکل پیش پدر رفته بودبتوسط لشکریان بامپراطوری برداشته شد (۳۰۶) وبارجود اینکه امپراطوری او خلاف ترتیب دیوکلسین بود کالرمخالفت نکرده تمکین نمود یانعنی که سور را عنوان اگوست و قسطنطین را عنوان قیصر داد یاینطریق باز برحسب ظاهر ترتیب رجال اربعه را محفوظ داشت اما مردم روم از اینکه امپراطور ندارند راضی بودند و وقتی بهانه پیدا کرده طغیان نمودند و پسر ماکزیمین را که داماد کالر بود و ماکزانس (۳) نام داشت بامپراطوری برداشتند واو پدر خودرا هم طلبید و ماکزیمین که سابقاً بادیوکلسین شریک السلطنه بود مجدداً برسر کار آمد و بنا بر این سلاطین اربعه مبدل بسلاطین

(1) Maximin Daza (2) Constantin (3) Maxence

سته گردید

اشخاص مزبور مدت هفده سال با یکدیگر زد و خورد نمودند وتفصیل ان وقایع طولانی است بالاخره یکیک از میان رفتند و از انجمله بعداز هفده سال قسطنطین تنها باقی ماند و صاحب اختیار ممالک روم گردید (۳۲۴)

اهمیت سلطنت قسطنطین بواسطه اعتباری است که بدین حضرت عیسی داده و قبل از ذکر این مسئله ایراد بعضی مطالب مقدمة بیفایده نخواهد بود

مأئه سیم میلادی ادیان و مذاهب در ممالک روم با یکدیگر اختلاط یافته هم ارباب قدیم یونان و روم را میپرستیدند هم خداوندان مصری یعنی ایزیس و از یریس را وهم ربة النوع معتبر فریژی و هم رب النوع سوریه را (بعل) علاوه براین جمله پرستش خورشید را هم از ایرانیها اقتباس کرده انرا باسم میترا (۱) یعنی مهر جزء ارباب انواع خود قرار داده بودند ونماز خانهای کوچك زیرزمینی بجهت ستایش ان ترتیب داده و تصویر ان رب النوع را بشکل شخصی ظاهر میساختند که مثل ایرانیها لباس پوشیده و کاوی را از پا در اورده و این عبارت را در پای ان نقش مینمودند (تقدیم خداوند قاهر میترا) وآن را رب النوع حیات و ممات و معاد میدانستند و بعضی آداب و تشریفات پنهانی

(1) Mithra

لشکر در تحت فرمان نداشتند

رابعاً شهر روم در تحت حکومت مجلس سنا بود دیوکلسین این امتیاز را از روم و از سنا سلب نمود و همان مالیاتی را که از تمام ایالات مملکت میگرفتند بر ولایات ایطالیا نیز تحمیل کرد

خامساً تا ازمان امپراطورها جزء یکی از صاحبان مناصب ومشاغل روم محسوب میشدند منتها اینکه در رتبه وقدرت اول شخص بودند دیوکلسین این حال را بگردانید و خود را آقا یا خداوندگار خواند و بسبک سلاطین مشرق تاج بر سر گذاشت

چون حکومت جدید بطریق مذکور در تحت نظم و ترتیب درامد دیوکلسین بعداز بیست سال سلطنت استعفا داده ماکزیمین را نیز مجبور باستعفا نمود واختیار را بدست دیگر قیصر واگذاشت ایشان اگوست شدند وشو قیصر جدید تعیین کردند (سنه ۳۰۵) اما دیوکلسین بولایت اصلی خود در کنار دریای ادریاتیک رفت ودرانجا عمارتی عظیم شبیه بقلعه برای خود ساخته بود و مشغول زراعت گردید حکایت کنند که روزی ماکزیمین باو اصرار میکرد که دوباره بر سر کار برود جواب داد اگر میدیدی درباغ خود چه سبزیهای خوب سبز میکنم هرگز بمن تکلیف نمیکردی که خودرا باز مبتلای اندیشه و تشویش مملکت داری نمایم

تا اینکه دیوکلسین احکامی بجهت خراب کردن کلیساها ومقبره ها و اتلاف کتب مسیحیان و تعقیب ایشان داد یکی از احکام امپراطور را یک نفر عیسوی پاره کرد و دونوبت آتش بعمارت امپراطوری افتاد و این امررا نسبت بعیسویان دادند وامپراطور در آزار آن قوم جازم شد و هریک را که ازاجرای آداب مذهبی رومی امتناع میکردند شکنجه و عذاب میکرد چنانکه بسیاری تلف شدند و بالاخره حکم صادرشد که هرکس امتناع کند بقتل خواهد رسید و مدت هفت سال این حکم مجری بود و مخصوصاً کالر در طرف مشرق باکمال سختی این کار را دنبال میکرد و مسیحیان آن دوره را دورهٔ شهدا نامیده اند عاقبت کالر چون نزدیک بموت شد حکمی صادر کرد باین مضمون که بجهت حفظ دولت و خیر عامه میخواستیم ترتیب زمان اجداد خود را برقرار کنیم و عیسویان را که جسارت ورزیده با آداب جاریه مخالفت نموده‌اند متنبه سازیم ولی چون آن جماعت در سفاهت خود اصرار دارند و باقی هستند بایشان اجازه میدهیم که مجمعهای خود را داشته باشند و آداب خویش را بجا بیاورند و بجهت امپراطوران بدرگاه خداوند خود دعاگو باشند و ازان ببعد امپراطوران در صدد آزار مسیحیان برنیامدند

اما قسطنطین مادرش عیسویه بود وخود او با آنکه مسیحی

نبود با مسیحیان مهربانی داشت و عیسویان هم در مقابل مدعیان او با او همراهی داشتند و یکی از مورخین حکایت میکنند که روایت ذیل را از خود قسطنطین در اواخر عمر او شنیدم که میگفت روز قبل از جنگی که ماکزانس در آن وقعه کشته شد در آسمان بالای خورشید هنگام غروب صلیبی نورانی دیدم که این کتیبه را دارا بود (بواسطهٔ این صلیب فتح خواهی کرد) و شبانه حضرت عیسی را دیدم که همان علامت را بمن نشان داد و حکم کرد آن را روی بیرق خویش بگذارم و چون فتح کردم این حکم را اطاعت نمودم)

قسطنطین علاوه براینکه متعرض عیسویان نمی شد بواسطهٔ حکمی که دوشهر میلان صادر شد و معروف بحکم بیلانست مذهب مسیح را در عرض مذهب قدیم روم قرار داد واعلان کرد که هرکس هر مذهبی که میخواهد داشته باشد و آداب آن را بازادی بجا بیاورد چه در امور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریقی که بدان مایل است ممنوع داشت

بعداز ان اموالی را که در اوقات شکنجه و عذاب ازکلیساهای مسیحیان برده بودند مسترد داشتند و در سنوات بعد قسطنطین محض رعایت کلیساها بعضی اقدامات کرد وروز یکشنبه را تعطیل قرار داد و بالاخره در دولت آن امپراطور مذهب مسیح مذهب دولت روم گردید

مجمع نیقیه — ان ارقات مابین مسیحیان درباب حقیقت وجود حضرت عیسی اختلاف افتاده اکثر قائل بودند که اب و ابن دریك درجه ومرتبه میباشند ولی یکی ازکشیشهای اسکندریه موسوم به اریوس (۱) قائل شده بود براینکه ابن مخلوق اراده اب ومرتبه او پست تر از اب است جماعتی ازکشیشها اریوس را کافر خواندند لکن بعضی طرفدار او شدند ونزاع شدت یافت

قسطنطین ملتفت حقیقت نزاع نبود لکن میخواست امنیت برقرار باشد ومیگفت من میخواهم تمام مردم درباب اعتقادی که بخداوند دارند متفق باشند تا این اتفاق اداره اموررا سهل نماید ایا خوب است که شما برادران برسرکلمات بیهوده جنك ونزاع کنید باری چون دید باین حرفها اختلاف مرتفع نمیشود تمام کشیشها را جمع کرد که تکلیف را معین نمایند واین اول مجمع عمومی (۲) مذهبی مسیحیان بود که درشهر نیقیه (۳) منعقد گردید ودویست وپنجاه نفر ازخلفای عیسویان درانجا حاضرشدند وکشیشهای درجات پست نیز هم همراه ایشان بودند وهنگامی که در قصر دولتی مجتمع شده قسطنطین بالباس رسمی واردشد وروی کرسی زر قرار گرفت کشیشی که درپهلوی اونشسته بود برخاسته نطق کرد امپراطور از او تشکر نمود واظهار مسرت کرد که نمایندگان کلیسا یعنی مذهب درحضور او جمع هستند وتوصیه نمود

(1) Arius (2) Concile Œcuménique (3) Nicée

که حفظ امنیت وارامی را بنمایند پس ازان خارج شده کشیشها بمباحثه مشغول‌شدند وبالاخره باکثریت تا ه رای اریوس‌را باطل دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند وان مبنی براین بود! که حقیقت اب وابن یکی ودریك عرض میباشند وقسطنطین این رای را حقی وبرای عموم مسیحیان واجب القبول دانسته اریوس و اتباع اورا تبعید کرد وکتب اورا بسوزانید

ترتیب امور کلیسا — چون امپراطور مذهب مسیح را قبول کرد اکثر سکنهٔ ممالك روم خاصه درسمت مشرق پیرو این مذهب شدند وخلفای دین درصدد ترتیب امور ان برامدند و ازروی ترتیب امور دولتی نسقی برای ان معین کردند واز انزمان تا کنون برهمان نسق مانده است

درهرشهری یك خلیفه (۱) اقامت داشت که امور مؤمنین ان شهر وتوابع انرا دردست میگرفت و این خلیفه مادام العمر باین کار مشغول وازجانب خلفای سایر بلاد ان ایالت نیز اشتغال او تصدیق میشد وعده خلفا بقدر عده بلاد بود وخلیفهٔ شهر حاکم نشین برخلفای سایر بلاد برتری داشت وخلیفه بزرك (۲) نامیده میشد وخلیفه شهر روم که جانشین پطرس ازحواریون معتبر حضرت عیسی محسوب میشد فوق تمام خلفا بود واو را پاپ نامیده اند

(1) Evèque. (2)Archevêque

اداب ومعتقدات مذهبی مسیحیان درمجامع کشیشها تعیین میشد وهرعقیده ورای که درمجمع مخالف اصول شرع بنظر میامد انرا باطل ومردود میخواندند وهرکس را دران رای وعقیده راسخ میماند تکفیر میکردند وزندیق (۱) مینامیدند وکسانی را که تبعیت احکام مجمع مینمودند صحیح العقیده (۲) میخواندند

بنای قسطنطنیه — چون مردم روم بیشتر بمذهب قدیم باقی مانده بودند قسطنطین عازم شد پایتخت جدیدی داشته باشد محل بیزانس (۳) را که مکانی بسیارخوب ومحافظت ان سهل‌بود اختیار کرد و ان واقع بردماغه بود ویك نهر باریك انرا ازخاك اسیا جدا میکرد هوای ان خوب وخاکش حاصل خیز وبندر ان که معروف به قرن الذهب (٤) میباشد وسیع وعمیق ویکی ازبهترین بنادر عالم محسوب میشد وکنجایش هزار و دویست کشتی داشت وبا یك زنجیر دویست وپنجاه متری مسدود کردن ان بروی سفاین دشمن ممکن بود باری درین مکان شهر قسطنطنیه را بنا کردند (سنه ۳۳۰) و حصاری برای ان ساختند که پنج فرسخ دوره ان بود وقسطنطین برای زینت پایتخت جدید خویش مجسمه‌ها ازیونان بانجا حمل کرد وسکنه بلاد مجاوررا بزور باانجا نقل مکان داد ومثل شهر روم یك مجلس سنا درانجا تاسیس نمود واملاك و قصرها

(1) Hérétiques (2) Orthodoxes (3) Byzance (4) Corne d'or

باعیان و اشراف عطا نمود وملا کهای نواحی مجاوره را مجبور کرد که هریك درقسطنطنیه خانه بخرند وبسازند

هرچند قسطنطین بمذهب مسیح مایل بود بامذهب قدیم هم بکلی متارکه نمود وبسیاری از اداب ورسوم انرا مرعی ومعمول میداشت لکن روز بروز میل او به نصر زیاد میشد چندین کلیسا بنا نمود در اورشلیم در محلی که حضرت عیسی مدفون شده کلیسای مزار شریف را ساخته دربیت اللحم هم درمکان تولد ان حضرت کلیسائی بنا نمود و حکایت کرده اند که مادر امپراطور هم دراین امور شرکت داشت ودرکارمراقبت میکرد وصلیبی را که حضرت عیسی بدان مصلوب شده بود درتحت نظراو تفحص کرده یافتند بالاخره قسطنطین درمرض موت خود غسل تعمید نیز کرد ودرکلیسای مسیحیان درقسطنطین مدفون شد (سنه ۳۳۷)

فصل بیست هشتم

دورهٔ اخیرهٔ دولت روم

پسران قسطنطین — قسطنطین ممالك روم را مابین سه پسر خود تقسیم کرد وبعضی قسمتهای مختصرراهم ببعضی ازبستکان خود واگذار نمود پسران او محض اینکه تمام مملکت متعلق به خودشان باشد لشکریان را تحریك کردند تا اکثر اعضأ خانواده امپراطوری را بقتل رسانیدند وسه پسر قسطنطین بلامنازع مالك

ممالك روم شدند ازاینقرار

قسطنطین ثانی مالك گل واسپانیا وشمال غربی افریقا

کنستان (۱) دارای ایطالیا و ایلیری وافریقا

کنستانس (۲) ثانی صاحب تمام ناحیه مشرق

اما این سه برادرهم بزودی بایکدیگر نفاق پیدا کردند وکار بزد وخورد کشید قسطنطین کشته شد و کنستان در مغرب تنها ماند لکن بقدری بدرفتاری کرد که مردم را ازخود متنفر ساخت یرضد او بر خاستند ورئیس قراولان او که ماتیانس (۳) نام داشت مدعی امپراطوری شد کنستان فرارکرد و عاقبت بقتل رسید

کنستانس تنها ماند اما بعضی اشخاص مدعی او بودند که مهم تر ازهمه ماتیانس سابق الذکر بود انها راهم بعد از چندی کشمکش ازمیان برداشت وبی منازع شد

کنستانس برعکس امپراطورهای سابق بنای تعرض بمذهب قدیم گذاشت وخواست مردم را از رفتن بمعبد و قربانی برای خداوندان ممانعت نماید لکن چندان پیشرفتی حاصل نکرد از منجمان وساحران هم خیلی بیم داشت وهرکس را که باایشان معاوره ومراوده میکرد مردود و معاقب میساخت از شریعت مسیح به مذهب اریوس مایل بود وازپیروان او تقویت میکرد و باینواسطه

(1) Constant (2) Constance (3) Magnence

مابین ایشان وسایر مسیحیان نزاعها واقع گردید وخونریزی هم شد رییروان اریوس (۱) بواسطه همراهی امپراطور غلبه یافتند اگر چه انهاهم متفق نبودند واختلافات عقیده مابین یکدیگر داشتند ونزاعها پیدا کردند

امپراطوری کنستانس مقارن بود باسلطنت شاپور ذو الاکتاف در ایران وامپراطور مزبور درتمام مدت قدرت خود گرفتارجنك باشاهنشاه ساسانی بود باین معنی که ان پادشاه غیورعزم خودرا جزم کرد براینکه ولایاتی را که نرسی سابقا از دست داده پس بگیرد ودوباره دولت ایران را قوت و اعتبار دهد لهذا بعد ازفراغت ازسرکوبی اعراب و انتظام امور داخله فوراً بخیال محاربه بادوات روم افتاد وبه بین النهرین لشکر کشید و همواره در میدان جنك فایق بود اما شهر نصیبین را که میخواست مسخر کند واهمیت تامه بان میداد باوجود انکه سه مرتبه محاصره کرد نتوانست بگیرد ولی بلاد امد وسنجار وبعضی قلاع دیگررامسخر نمود واین وقایع در مدت بیست وسه سال واقع شد و کنستانس درواخر امر گرفتار رقابت ژولین پسرعم خود وداعیه سلطنت او نیز گردید و ازمیدان جنك عازم اروپا شد که ان امررا تصفیه نماید لکن نرسیده باروپا اجلش دررسید (سنه ۳۶۱)

ژولین — هنگامی که پسران قسطنطین اعضاً خانواده

(1) Ariens

امپراطوری را اعدام میکردند ژولین طفل بود وباینواسطه مصون ماند درطفولیت با کشیشها محشورشده باداب دین مسیح پرورده شد اما بعد ازانکه علوم یونانی تحصیل کرد از شریعت عیسی رو گردان شده کم کم اشکارا باعیسویان مخالفت کرد وباینواسطه معروف به ژولین مرتد میباشد

چون سرحدات رودرن مغشوش شده وقبایل مختلفه زرمن دران حدود بنای تجاوز گذاشته بودند کنستانس ژولین را باعنوان قیصری بدان ناحیه فرستاد و مدت پنجسال با وحشیان در جدال بود و چند مرتبه آنها را شکست داد و مملکت گل را باکمال زحمت متدرجاً از ایشان منتزع نموده و شهر کوچك لوتس (۱) را که پاریس حالیه باشد اقامتگاه خویش قرار داد و درکمال سادگی انجا زندگی میکرد کنستانس برای اینکه با ایرانیها بهتر بتواند مقابلی کند برای ژولین حکم فرستاد که لشکریان خود را بطرف مشرق حرکت دهد عساکر که باینکار مایل نبودند بنای مخالفت را گذاشتند و بالاخره با اصرار زیاد ژولین را به امپراطوری برداشتند و او بجانب مشرق حرکت کرد و در همین اثنا کنستانس در گذشت و امپراطوری بر ژولین مسلم گشت

ژولین چون بقسطنطنیه رسید درصدد برآمد که مجدداً دین

(1) Lutèce

قدیم را برقرار نماید و شریعت مسیح را ازمیان ببرد ترتیبات قدیمه را دوباره معمول نمودکهنهٔ سابق را بجای خود برقرار کرد مسیحیان را حکم داد کلیساها را بمعبد تبدیل نمایند مزایائی که به کشیشهای عیسوی داده شده بود منسوخ نمود و ایشان را از تعلیم فلسفه و ادبیات ممنوع ساخت و سفارش کرد که به عیسویان شغل ومنصب داده نشود در استقرار و استحکام مذهب قدیم و تهذیب و تصفیهٔ آن نیز خیالات داشت و اقدامات میکرد لکن برای انجام این مقاصد مجال نیافت

توضیح انکه ژولین که جوانی رشید و شجاع وبا کفایت و همت بود هم میل داشت با امپراطورها و دلاوران قدیم که لشکر بایران کشیده و تحصیل نام نموده همسری نماید هم لازم میدانست شکستها و وهنهائی که در سنوات اخیره از طرف دولت ایران بروم وارد آمده تلافی کند لهذا چند ماه بعد از استقرار خود بتخت سلطنت عازم جنك با ایران شد و به انطاکیه آمد و قریب صد هزار نفر لشکر فراهم کرده بطرف پایتخت ایران رو براه نهاد داخل بین النهرین شد رهمه جا پیشرفت حاصل کرده بدجله رسید در سوریکه ایرانیها هنوز مقابل او نشده و فقط گاه گاه جزئی دست بردی بلشکریان یا احمال وامرال ایشان زده بودند در مقابل شهر طیسفون رومیان از دجله هم عبور کردند و مستعد محاصرهٔ پایتخت شدند لکن ژولین دید این اقدام

ممکن است برای او خطرناك شود زیرا که شاپور ذوالاکتاف تا کنون لشکر خود را بمیدان نیاورده و دست نخورده و تازه نفس نگاه داشته و البته امروز کار تسخیر طیسفون و محاربه با ایرانیان بدان سهولت که طراژان وسپتیم سور انجام دادند نیست بلکه کمال صعوبت و مخاطره را دارد لهذا مصلحت چنان دید که مراجعت کند و از خیالاتی که پیش خود کرده صرف نظر نماید لکن بمحض اینکه بنای رجعت را گذاشت لشکریان ایرانی هم شروع بتعاقب و مزاحمت او نمودند خسارتها وارد آوردند و بالاخره در نزدیکی سامره زد وخورد شدیدی واقع شد و ژولین تیر خورده بهلاکت رسید (سنه ۳۶۳) وقبل ازجان دادن مدتی با بندهای خویش صحبتهای فلسفی کرد و بعدها حکایت کرده اند که وقتی دید تیر خورده وکارش گذشته خطاب بحضرت عیسی نمود و گفت جلیلی آخر تو پیش بردی

اما کراسین که در جانب مغرب حکمرانی میکرد محبوب واقع نشد وکم کم کار بجائی رسید که لشکریان براو عصیان کردند و سردار خود را که ماکسیم (۱) نام داشت امپراطور خواندند واو باکراسین بمجادله پرداخت وکراسین درین هنگامه مقتول شد بعداز ان ماکسیم بایطالیا آمد و متعرض والانین گردید تئودوز بحمایت او برخاست وماکسیم را گرفته بقتل رسانید

(1) Maxime

... قبایل وحشی ... تاخت و تاز میکردند تئودوز ... والانتی نین را با یکنفر سردار موسوم به اربوگاست (۱) بان ولایت ... اربوگاست وحشیان را دفع کرد و باسم والانتی نین مملکت ... اداره نمود اما بزودی مابین ایشان نفاق واقع شد و اربوگاست ... والانتی نین را تلف کرد و برای امپراطورت مدعی تراشید تئودوز ... این امر را نموده با او بمحاربه پرداخت و اتباع او را مقهور ... اربوگاست خود را کشت و کلیهٔ ممالک روم ظاهراً و باطناً ... تئودوز بدست نهائی مسلم گردید (سنه ۳۹۴) ...

ممالک مزبوره عبارت بود از جزیرهٔ انگلیس و مملکت گل (فرانسه و بلژیک) و اسپانیا و پرتقال و ایطالیا) و سویس و قسمتی از آلمان و اطریش و هنگری (مجارستان) و منتنگرو (قره طاغ) و صرب بسنی و بلغارستان و یونان و ولایات عثمانی و طرابلس و تونس و طرابلس و برقه و مصر و آسیای صغیر و سوریه و قسمتی از ارمنستان و غیره و آن عبارت بود از دریای شمال و اقیانوس اطلس و باب ... طارق و صحرای افریقا و بوغاز احمر و ولایات فرات و ... ارمنستان و جبال ... و دریای سیاه و ولایات دانوب و ولاچیا و ...

اینها بود وسعت ممالک مزبوره و لکن با اینکه قبایل وحشی از اطراف ... ممالک حملات متواتر میآوردند نگاهداری آنها برای یکنفر آدم لایق و ... چنانکه مذکور داشتیم امپراطورها متکفل ادارهٔ این ممالک و ا...

(1) Arbogaste

تقسیم کرده و تئودوز هم بهمین ملاحظه قبل از مرگ خود مملکت را بین دو پسر خویش ارکادیوس (۱) و هونوریوس (۲) تقسیم کرده و از آن ببعد این تقسیم برقرار ماند و مانند موقعیات سابقه نسخ نپذیرفت

قسمت شرقی که عبارت از ولایات آسیا و مصر و شبه جزیرهٔ بالکان و ممالکی بود که اکثر اهالی آن بزبان یونانی تکلم مینمودند سهم ارکادیوس شد و پایتخت آن قسطنطنیه بود و قسمت غربی که ممالک واقعه در مغرب آن ولایات باشد باید هونوریوس گردید و پایتخت آن را شهر میلان قرار دادند

از این زمان (سنه ۳۹۵) دولت واحد رومه منقسم بدو دولت مشرقی و غربی گردید دولت غربی قریب هفتاد سال بعد بکلی منقرض شد و دولت شرقی متجاوز از هزار سال دوام کرد تا وقتیکه ترکهای عثمانی قسطنطنیه را مسخر نمودند

در همین سالی که دولت روم بشرقی و غربی منقسم شد تئودوز همت بر کشت و فرنکیها این سنه را ختم تاریخ قدیم و ابتدای تاریخ قرون وسطی محسوب میدانند

گراسین و تئودوز هر دو مسیحی بودند از فرقهٔ بدند که صحیح العقیده خوانده شده و بانواسطه در ترویج شریعت حضرت عیسی کوشش داشتند و ضمناً بپیروان اریوس نیز هم دینهای

(1) Arcadius (2) Honorius

میکردند و تخفیف و توهین می نمودند و در حقیقت
در سلطنت تئودوز مذهب قدیم رومی بکلی منسوخ
و مذهب مسیح طریقه رسمی رعایای روم گردید و بغیر از
دهاقین و بعضی از لشکریان و سکنه خود شهر روم کسی بمذهب
قدیم باقی نماند سابقا امپراطورهائیکه باشریعت مسیح موافق بودند
متعرض دیگران نمیشدند و همه را در اجرای اداب و رسوم
دینی آزاد میگذاشتند کراسین و مخصوصاً تئودوز این شیوه را
رها کرده اجرای اداب قدیمه را ممانعت کردند و تئودوز رئیس
قراولان خاصه را مامور نموده که مذهب قدیم را در تمام قسمت
شرقی موقوف کند و برانداز و لهذا معابد را خراب کردند
و اصنام را شکستند و هرکس را که بمعابد قدیمه میرفت و رسوم
سابقه را مجری میداشت ازار میکردند بلکه بقتل میرسانیدند
مجلس سنای شهر روم که بمذهب قدیم باقی بود و انرا یادگار تاریخ
قدیم روم میدانست از تئودوز اجازه خواست که مجسمه فیروزی
را که در اطاق سنا قرار داده بودند ابقا نماید امتناع کرد و اتش
مقدس را هم که وستالها در کانون شهر روم محافظت می نمودند
خاموش کرد و جشنهای المپیک هم موقوف و منسوخ گردید و اخرین
انها در سنه ۳۹۴ واقع شد و از ان ببعد مذهب مختار شریعت
مسیح بود و کم کم از مذهب قدیم منسوخ جز انچه برسبیل
روایت در کتب ادب منقول است چیزی باقی نماند

از وقایعی که درباره تئودوز نقل کرده اند حکایتی است که
دلالت برکمال جانب داری او از دین مسیح می نماید وان اینست که وقتی
در یکی از بلاد مابین سکنه و لشکریان کشمکشی واقع شد و مردم
چون از ان جماعت زحمت زیاد میدیدند هیجان کرده جمعی از
صاحب منصبان ایشانرا بقتل رسانیدند تئودوز درحال غضب حکم
داد اهالی ان بلد را قتل عام بکنند بعداز این واقعه چون امپراطور
خواست به کلیسا رود خلیفه مسیحی جلو در از او ممانعت کرده
گفت چون خون بی گناهان ریخته قابل ورود باین مکان مقدس نیستی
تئودوز فوراً تمکین حکم خلیفه نموده مدت هشت ماه از ورود
بکلیسا اجتناب کرد تا از گناه توبه نموده کفاره بعمل آورد ودر
روز ولادت حضرت عیسی دوباره بکلیسا داخل شد و این اول
دفعه بود که یکنفر امپراطور قوه فوق قدرت سلطنتی قائل شده نسبت
بان اظهار خضوع می نمود

فصل بیست و نهم

(ترتیبات دولت روم در مأئه چهارم)

وضع دربار — امپراطورهای قدیم بطور ساده مانند صاحبان
مشاغل و مناصب وسرداران رومی زندگی میکردند ولی در دوره
اخر مخصوصاً از وقتیکه کرسی مملکت بطرف مشرق امد کم کم
امپراطورها عادات سلاطین مشرق زمین را اختیار کردند وخودرا

خداوندگار عظمت مدار خواندند افزاد مردم روم وسایر ممالک متفرق ایشان رعایای امپراطور محسوب شده اورا نوعی الوهیت میدادند انچه را باو راجع بود مبارک میخواندند مثلا عمارت مبارک ایوان مبارک خزانه مبارکه و قس علیهذا لباس قدیم رومی را تغییر داده البسه فاخره ازابریشم وزر میپوشیدند اکلیل مروارید نشان که علامت سلطنت بود بسر میگذاشتند بادوستان خود انشست وبرخاست وخورد وخوراک نکرده جدا ز ندگانی مینمودند از عمارت بیرون نیامده جز دراوقات رسمی خودرا بمردم نشان نمیدادند وآن اوقات هم روی تخت طلا نشسته خدام و قراولان ودرباریان را دور خود جمع میکردند هر کس بحضور امپراطور میرفت سجده میکرد و صورت بر خاک می نهاد خلاصه دربار امپراطور روم کمال شباهت را بدربار شاهنشاهان ایران پیدا کرده بعبارة اخری سلطنت استبدادی وموروثی گردیده بود واین دوره را که اززمان قسطنطین اول قوت گرفته دولت سفلی (۱) نامیده اند وماقبل آنرا دولت علیا (۲) چنانکه درمیان ما روم قدیم را رومیته الکبری و قسطنطنیه را رومیته الصغری خوانده اند

دربار امپراطور مرکب ازاجزاء بسیار ازمستحفظین سواره وپیاده وخدمه وبندگان بود مستحفظین درتحت فرمان دو رئیس (۳)

(1) Bas-Empire (2) Haut-Empire (3) Comte

بودند و امپراطور یکنفر رئیس خلوت (۱) داشت و یکنفر رئیس رسائل (۲) که اجزاء او چهار دفتر تشکیل داده ومتجاوز ازهزار نفر مباشر رسائل دراوسال مراسلات و احکام بودند علاوه براین یك دبیرالتوراتی دولتی (۳) داشت که ایضاً آرا خود او معین میکرد و ایشان در امور مملکتی بامپراطور معاونت مینمودند وقوانین واحکامی را که امپراطور مایایست صادر نماید حاضر میکردند

مشاغل ومناصب — اختیارات عامه را که امپراطور دارا بود بواسطه چند نفر صاحبان مشاغل ومناصب کبری میداشت که بمنزله وزرائی بودند که غالبا درحوالی جدیده امور را اداره مینمایند ازقبیل رئیس خلوت رئیس دربار رئیس رسائل رئیس خزانه وصرف جیب رئیس خالصجات رئیس مستحفظین سواره و رئیس مستحفظین پیاده و غیره علاوه برین بلاد روم و قسطنطنیه هرکدام یك حاکم (۴) داشت که متقلد تمام امور شهر از حکومت و قضاوت وتنظیم و غیرها بودند و اجزاء همه کارهای راجع باذوقه شهر ونظم شب وحریق و بتوابد عامه و اعیاد وجشنها در تحت اداره ایشان بودند و اما امور مالیه و عدلیه وحکومت کلیه ممالک روم برعهده چهارنفر مدیر (۵)

(1) Grand Chambellan (2) maître des Offices (3) Consistoire (4) Préfet de la ville (5) préfet du prétoire

بود که بعد از امپراطور مهم‌ترین اشخاص دولت محسوب میشدند

صاحبان مشاغل مذکور منقسم بچند طبقه ودرجه بودند و هر یك رتبه داشتند که بموجب آن جزء طبقات مختلفه نجبا واعیان شمرده میشدند و ان رتبه بوراثت باولاد ایشان میرسید

برای نگاهداری اعضاء واجزاء عدیدهٔ دوایر دولت مالیاتهای جدیده وضع کرده بودند وتعیین مقدار مالیات باختیار امپراطور بود یکی ازآن مالیاتها مالیات اراضی بود که مالکین زمین میپرداختند وهریانزده سال یك مرتبه تمیزی جدیدی ازاین مالیات میکردند دیگر مالیات سرشمار بود که هرفردی ازافراد غیرملاکین ادا مینمودند دیگر مالیات صنایع وحرف که ارباب صنعت وتجارت هرنجسال یکمرتبه میبایست بپردازند علاوه برین مالیاتهای غیرمستقیم هم داشتند ازقبیل مالیات ماخوذ از مواریث وهبوات ومالیات حراج وراه داری وگمرك وانحصار نمك وسربازانه وبیکاری وغیره‌ها

بلاد — مالك روم منقسم بود بنواحی چند که هریك ازانها دارای یك شهر مرکز (۱) وتوابع بود وهر کدام از انها بتقلید سنای روم یك دار الشورا داشت موسوم به کوری (۲) مرکب

(1) Cité (2) Curie

از ملاکین معتبر و ایشان کوریال (۱) نامیده میشدند

دولت روم مالیات بلادرا خود اخذ نمیکرد بلکه بعدازانکه امپراطور تعیین مبلغ کل مالیات را مینمود حاکم ایالت سهم هریك از بلاد ایالت را معلوم میکرد و کوریالها انرا بسکنه طرح مینمودند و اخذ میکردند و برای حاکم میفرستادند ومسئول ان بودند و اگر از سکنه نمیتوانستند وصول کنند خود مکلف بودند از عهده بر ایند

در اوایل که وصول مالیات سهل بود ملاکین و لایات داو طلب مقام کوریال بودند بواسطه اینکه اسباب عزت وشرف میشدلکن بعداز انقلابات مأئه سیم پول کمیاب و ادای مالیات شاق و وصول ان مشکل شده وکوریالها مجبور میشدند غالبا از مال خود بپردازند لهذا این مقام باعث خسارت و طالبین آن کم شدند بطوریکه امپراطورها ناچار بعضی شرایط وضع کردند که هرکس دارای ان شرایط بوده بطور ملایم میبایست کوریال شود و مردم انواع و اقسام تدابیر بجهت فرار از این شغل میکردند

طبقات ناس — مردم مملکت روم طبقات و درجات داشتند از همه بالاتر نجبا و اعیان بودند که انها هم مراتب مختلفه داشتند و غالبا ملاك معتبر بودند ومشاغل و مناصب مهمه هم بایشان تعلق میگرفت و مراتب انها موروثی بود بعد از این طبقه ملاکها و تجار

(1) Curiales

بودند و بعداز ایشان اصناف و ارباب حرف وصنایع و این جمله مردمان ازاد بودند

جماعت دیگر بندگان بودند که جزء اموال اقایان خود محسوب میشدندوعده انها بسیار بود لکن در زمان امپراطوری مخصوصادر اواخرحال ایشان بهبودی یافته بود بعضی ازبندگان راهم صاحبان انها ازاد میکردند لکن باز تابع صاحب خودبودند وجزء سایر مردمان ازاد محسوب میشدند

علاوه براینها یك طبقه دیگر بودند که با وجود ازاد بودن باسایرمردم ازاد تفاوت داشتند و ان طبقه جماعت زارع (۱) بودند بامعنی که املاك در روم غالبا متعلق بارباب وملاکین بزرك بود و انها بندگان خودرا دران املاك بکار و زراعت وامیداشتند لکن کم کم بندگان برای اینکار کفایت نکردند و ملاکین محتاج بمردمان ازاد شدند مستاجر هم پیدا نمیکردند بواسطه اینکه کسی از عهده ادای وجهی که لازمه مستاجری بود بر نمیامد لهذا این ترتیب را اختیار کردند که یك قطعه از ملك را بیکنفر واگذار کنند دران زراعت کند و قسمتی از محصول را بمالك بدهد

زارعین مذکور مردمانی بودند ازاد لکن تا یك اندازه تابع ارباب بودند علی‌الخصوص که غالبا نسبت بارباب مقروض هم میشدند ودر انصورت دیگرحق نداشتند ازملك او خارج شوند ارباب هم هرچند

(1) Colons

نسبت بزارع تعهد ومجبوریتی نداشت لکن صرفه او در این بود که اورا بحال خود نگاه دارد لهذا کم کم زارعین پدر بر پسر در اراضی که زراعت میکردند ماندند و کار بجائی رسید که ارباب ازجواب گفتن زارع ممنوع گردید و زارع یك نوع حق مالکیت دراراضی پیدا کردو فقط سهمی از عایدات میبایست بارباب بدهد و حق مهاجرت از مکان خود هم نداشت و هرسالی چند روز هم میبایست مجاناً در اراضی ارباب کار بکنند ودر مأئه سیم وچهارم وحشیانی را که رومیها در جنك اسیر میکردند غالبا در اراضی خود سمت زارع میدادند

لشکر رومی — دراوایل امر چنانکه مذکور داشته ایم تمام افراد رومیان لشکر بودند بعدها کم کم سربازی حرفه و پیشه گردید یعنی مردم درازای پول جزء لشکرمیشدند چون امور دولت روم ازنظم ورونق افتاد ترتیب کار لشکر وحقوق ایشان هم مغشوش وغیرمنظم شد درمأئه سیم امپراطورها خواستند ترتیبی درکار لشکر بدهند دسته ها و افواج جدیده تاسیس کردند وچون بطریق داوطلب کسی برای داخل شدن درفوج حاضر نمیشد دادن سرباز را برای ملاکین نوعی مالیات قرار دادند یعنی انهارا مجبور میکردند که از زارعین یا بندگان ازاد کرده خود سرباز بدهند واین سربازها چندان کاری نبودند ومثل سربازان قدیم رومی درجنك مهارت ورشادت ظاهر نمیساختند بنابرین

امپراطورها قسمت عمده لشکر خودرا از قبایل وحشی که در ممالك وحدود انها سکنی داشتند وهنوز ازحال جنگجوئی نیفتاده بودند میگرفتند بنابرین در مائهٔ چهارم جزء عمده لشکر امپراطوران روم وحشیان وخصوصا ژرمنها بودند وکم کم رؤسا وصاحب منصبان انهارا هم ازخودشان قرارمیدادند وعادات و اداب جنگی ژرمنها درممالك روم داخل شده وشیوع یافته وبعضی ازدانشمندان مملکت ازاین وضع دلخوش نبودند ومیگفتند ما از حال جنگجوئی افتاده وامور حرب خودرا تسلیم وحشیان نموده وانهارا بر خود مسلط میسازیم وحال انکه میبایست مثل قدمای روم خودمان جنگی باشیم ودشمنان را خودمان دفع کنیم وحق داشتند چنانکه همین مسئله اسباب خرابی وانقراض دولت روم گردید وشرح ان درذیل خواهد امد

قبایل وحشی — درورای سرحدات رود رن ورود دانوب تمام ممالك اروپا مسکن قبایل وحشی بود وقبایل مذکور هرچه بطرف شمال ومشرق نزدیك تر بودند وحشی تر بودند وعمدهٔ ان قبایل از دونژاد بودند یکی نژاد زرد که درشمال اسیا واروپا از رود ولگا (۱) تا دریای ژاپون مسکن داشتند از این نژاد قبایلی که باروپا نزدیك تر بودند معروف به قبایل هون (۲) میباشند که درحدود اروپای شرقی درنواحی رود اورال (۳)

(1) Volga (2) Huns (3) Oural

سکنی داشتند وتاخت وتازهای انها بطرف اروپا باعث انقلاباتی شد که عنقریب شرح خواهیم داد پشت سرانها قبایل اوار (۱) وبلغار وعجار وترك بودند وطوائف مغول که تقریبا هشتصد سال بعد درولایات ایران وسایرممالك اسیا جولان دهشت انگیز نمودند نیز ازهمین نژاد بودند

دیگر نژاد سفید ووحشیان این نژاد منقسم بدو دستهٔ بزرك میشدند یکدسته طوائف اسلاو (۲) که روسها ازانجماعت میباشند ومسکن ایشان هم تقریبا همین ممالك روسیه حالیه بوده است دسته دیگر طوائف ژرمن (۳) که دراروپا درممالك مجاور متصرفات روم ساکن بودند ومنقسم بچندین قبایل میشدند که ذکر بسیاری ازایشان عنقریب خواهد امد

احوال قبایل ژرمن — ژرمنها مردمانی بودند قوی جثه سفید پوست زرد مو ازرق چشم لباس اکثر ایشان پوست حیوانات بود فقط اغنیای انها پیراهن وشلواری ازکتان میپوشیدند وروی ان جامه بلندی ازپشم میانداختند وزنهای ایشان هم تقریبا مثل مردها لباس میپوشیدند شهر نداشتند ومسکن ایشان دهکده ها بود که خانه های انهارا ازتنهٔ درختها وني وحصیر میساختند ومیز وصندلی ونخت خواب نداشتند وروی زمین میخوابیدند ممالك ایشان مستور درجنگلها ومردابها وقسمت قلیل ازان مزروع بود

(1) Avares (2) Slaves (3) Germains

کندم وجو چندان نمیکاشتند ونمیخوردند وخوراك ایشان بیشتر حاصل صید وشکار وگله های گاو وگوسفند بود

قبایل ژرمن غالبا بایکدیگر درنزاع وجدال بودند بعضی ازایشان پادشاه داشتند برخی درتحت رؤسای متعدد بودند وهر وقت جنگی پیش میامدیکی ازانهارا برای سرداری کل انتخاب میکردند هرگاه امر مهمی درپیش بود جنگجویان در اول ماه یا درنیمه ماه درمکان متبرکی جمع میشدند وحلقه میزدند رؤسا مطلب را بیان میکردند ورائی اظهار مینمودند جنگیان کوش میدادند اگر رای مستحسن بود نیزه های خودرا حرکت میدادند والا میغریدند

مذهب ژرمنها ساده بود بت ومعبد نمیساختند وعدهٔ کاهنین ایشان خیلی کم بود چند خداوند میپرستیدند وانها را بشکل انسان تصور میکردند معتبرین انها یکی وتان (۱) خداوند اسمان بود دیگری دنار (۲) خداوند رعد دیگر تیو (۳) خداوند جنك و هم چنین خداوند زمین وماه و خورشید وغیرها گاهی اوقات برای این خداوندان از اسرای جنگی یا اشخاص واجب القتل قربانی هم میکردند محل اجتماع خداوندان را مکانی میدانستند بالای ابرها و انرا والهالا (٤) میخواندند ومعتقد بودند که جنگجویانی که درمحاربه کشته میشوند در والهالا با خداوندان محشور میکردند

(1) Wotan (2) Donar (3) Thiu (4) Walhalla

ژرمنها مردمانی بودند رشید و جنگجو و غالباً پیاده جنك میکردند و حربهٔ آنها هم ساده بود فقط یك سپر مدور از چوب مستور در پوست خوك داشتند ویك نیزهٔ بلند ازچوب که منتهی بسر آهنین میشد تیروکمان را هم فقط درشکار بکار میبردند رؤسای انها جوشن و بعضی اوقات مغفر و شمشیر نیز داشتند وسوار اسب میشدند هنگام جنك زن و بچه و اموال خود را هم با عراده همراه میبردند و وقت زد و خورد سرودی میخواندند که ابتدا زمزمهٔ مختصری بود و کم کم بنعره و فریاد میرسید

اول وقتی که قبایل ژرمن بجانب ممالك روم هجوم آوردند در آخر مأئه دویم قبل از میلاد بود که سمبرها و توتونها دو بایطالیا نهادند ودر آن موقع ماریوس چنانکه مذکور داشته ایم از این بلیه جلوگیری نمود بعد ازانهم بطوری که سابقاً مکرر اشاره شده رومیها در سرحدات غالباً با این طوائف کشمکش داشتند ولی درآخر مأئهٔ چهارم فشار ان جماعت نسبت برومیها شدت یافته بتاخت و تاز رسید و عاقبت دولت غربی روم را منقرض گردانید .

(فصل سی ام)

(حملات قبایل ژرمن و انقراض دولت غربی)

الاریك و قبایل ویزیگت — سابقاً بیان کرده ایم که در

زمان امپراطوری والانس قبایل ویزیکت یعنی کشتهای غربی بواسطهٔ فشاری که از طرف قبایل هون میدیدند اجازه گرفتند که از رود دانوب عبور کرده در خاك روم مسکن اختیار کنند و والانس بایشان اجازه داد ولی بعد نسبت بامپراطور عصیان کردند جنك واقع شد رومیان مضمحل گردیدند و والانس بقتل رسید و بعد از ان تئودوز ایشانرا بر سر اطاعت آورد و جماعتی از انها را جزء لشکر روم کرد و رؤسای ایشانرا دارای القاب و مراتب رومی نمود

یکی از رؤسای مزبور که الاریك (۱) نام داشت و اورا حاکم ایپر قرار داده بودند تقاضای لقب سردار کل نمود چون این تقاضا مقبول نیفتاد اتباع خود را حرکت داده بنای تاخت و تاز گذاشت و از نواحی طراس که محل اقامت او بود بسمت مقدونیه و یونان رفت و آن ولایات را غارت نمود

این واقعه در همان سالی واقع شد که تئودوز درگذشته و ممالك روم مابین دو پسرش ارکادیوس و هونوریوس منقسم گشته بود (سنه ۳۹۵) و این هردو جوان از نگاهداری مملکت عاجز بودند و هریك وزیر و قیمی داشتند که بعوض انها امور را اداره مینمودند و آن هردو وزیر از نژاد وحشیان بودند باین معنی که وزیر هونوریوس از طائفهٔ واندال (۲) که یکی

(1) Alaric (2) Vandale

از قبایل ژرمن است بوده و استیلیکن (۱) نام داشت و وزیر ارکادیوس از اهل کل و موسوم به روفن (۲) بود و این دو وزیر بایکدیگر رقابت و عداوت داشتند و همین نفاق محرك تاخت و تاز الاریك و طائفهٔ ویزیکت گردید استیلیکن چون دید دولت شرقی برای جلوگیری ازالاریك اقدامی نمیکند بمبارزه او آمد و نزدیك بود اورا گرفتار نماید لکن الاریك فرار کرده به ایپر رفت و ارکادیوس برای اینکه اورا از تاخت وتاز جدید ممانعت نماید لقب سردار کل باو عطا نمود لکن چند سال بعد باز تهیهٔ لشکر نموده بطرف ایطالیا رفت این دفعه هم استیلیکن بجلوگیری او آمده اورا مغلوب ساخت و دوباره به ایپر انداخت (سنه ۴۰۳)

چندی بعد هونوریوس نسبت به استیلیکن بدگمان شده اورا بقتل رسانید و وحشیانی را که در ایطالیا اقامت گزیده و دارای شغل و منصب شده بودند اخراج یا مقتول ساخت انهاهم نزد الاریك رفته استمداد نمودند الاریك دفعهٔ ثالث بایطالیا رفت و ایندفعه داخل شهر روم شده بنای جپاول گذاشت (سنه ۴۰۹) بعد ازانجا خارج شده بطرف جنوب ایطالیا رفت وسال بعد درگذشت جانشینهای او با امپراطور هونوریوس موافقت کردند و نسبت باو عنوان اطاعت پیش آوردند از خاك ایطالیا

(1) Stilicon (2) Rufin

خارج شدند و بمملکت گل رفتند و در انجا با سایر وحشیانی که بان مملکت حمله آورده بودند مقاومت نمودند هونوریوس در عوض قسمت جنوب غربی گل را بان جماعت واگذار کرد و بنا برین قبایل ویزیگت در آن ناحیه که اکنون (۱) خوانده شده تشکیل دولتی دادند که شهر تولوز (۲) پایتخت آن بوده است (سنه ٤١٩)

هجوم بزرگ وحشیان — قبایل سوئو (۳) از طوائف ژرمن که در سواحل بحر بالتیک سکنی داشتند در تحت ریاست یکنفر موسوم به راداگز (٤) حرکت کرده رو بجنوب آوردند و داخل ایطالیا شدند در اینوقت استیلیکن هنوز حیات داشت و این شر بزرگ را هم از دولت روم بگردانید و قبایل مذکور را مقهور ساخته راداگز را بقتل رسانید (سنه ٤٠٦) امادستهٔ دیگر از این قوم با قبایل چند از ژرمنها موسوم به الن (٥) و بورگند (٦) و واندال از رودرن عبور نموده داخل مملکت گل شدند و در آن ناحیه بنای تاخت و تاز گذاشتند قبایل ویزیگت که در اینوقت با هونوریوس سر موافقت داشتند چنانکه در فوق اشاره کردیم با آن اقوام مقاومت نمودند قبایل سوئو را بگوشهٔ شمال غربی اسپانیا راندند قبایل الن را تقریبا تمام کردند و قوم واندال را بطرف

(1)Aquitaine (2)Toulouse (3) Suèves (4)Radagaise (5) Alains(6)Burgondes

جنوب اسپانیا کوچانیدند اما قبایل بورگند باجازهٔ خود امپراطور در نواحی مابین جبال وژ و رود رن یعنی قسمت شرقی مملکت گل مستقر شدند

بنابرین در زمان امپراطوری هونوریوس چندین قبیله از قبایل ژرمن در نقاط مختلفه ممالک روم غربی استقرار یافتند و تشکیل دولتهای مستقل دادند یکی قبایل بورگند در شرق مملکت گل دویم قبایل ویزیگت در جنوب غربی همان مملکت سیم قبایل سوئو در کوهستان شمال غربی اسپانیا چهارم قبایل واندال در جنوب این مملکت و آن ناحیه بهمین مناسبت واندالوزی (۱) نامیده شده و این کلمه را ما اندلس تلفظ کرده ایم

قبایل واندال بعد ازمرگ هونوریوس بتحریک یکی از عمال امپراطوری که حکومت افریقا داشت از اسپانیا تجاوز کرده بافریقا رفتند و شمال ان مملکت را بطور وحشت انگیزی غارت و خراب کردند بطوری که غارتگری واندال در نزد مردم اروپا ضرب المثل شده و بالاخره والانتی نین سیم که جانشین هونوریوس شده بود ناچار افریقا را به رئیس واندالها که ژانسریك (۲) نام داشت واگذار کرد (سنه ٤٣٥) و او در آنجا ترتیب سلطنتی برای خود داده تهیهٔ سفاین جنگی دید و جزایر بحرالروم را هم مسخر کرد وبدینطریق نواحی را که آذوقهٔ مردم روم از انجا

(1) Vandalousie (2) Genseric

میرسید بتصرف خود اورد چنانکه بسهولت بتواند بر ایطالیا مسلط شود و ضمنا با قبایل هون که درشمال ممالک روم مانده بودند روابط داشت و ایشانرا بورود بخاك روم دعوت میفرمودند

هجوم قبایل هون — کلیهٔ حملات قبایل ژرمن بخاك روم بواسطهٔ این بود که قبایل هون از سمت آسیا باروپا هجوم برده و ژرمنها را از پیش میراندند قبایل مذکور که از طائفهٔ مغول بودند سبع‌ترین و خونخوارترین و مخرب‌ترین وحشیان و منقسم بدسته های چند بودند و هر کدام از انها خانی داشتند در نیمهٔ مأئه پنجم یکی ازآن خوانین موسوم به اتیلا (۱) تمام قبایل مزبوره را در تحت ریاست خود مجتمع نمود و برقوت و قدرت انها بینواسطه افزود این شخص که در ازمان بمنزلهٔ چنگیزخان بوده مثل تمام افراد قوم خود زرد چهره والمطس و کوچك چشم وکم ریش و فوق العاده خونخوار وسبع بود چنانکه خود او گفته است هر جا که سم اسب من گذر کند علف نمیروید وقتی یکنفر شبان شمشیری زنك زده درصحرا یافته نزد اوآورده بود وی انرا شمشیر رب النوع جنك فرض کرده بخال چنین گرفت که تمام دنیا را مسخر خواهد کرد اسم خودرا بلای خدائی گذاشته ازحدود چین بجانب اروپا نهضت نمود ابتدا عطف عنان بجانب قسطنطنیه و دران نواحی خرابی بسیارکرد وتئودوز ثانی

(1) Attila

که جانشین ارکادیوس شده بود مبلغی‌خراج باو داد اما مارسین (۱) که بعد از تئودوز امپراطور مشرق شد درجواب اتیلاکه مطالبهٔ خراج از او مینمود گفت طلای من مال دوستان است و بدشمنانم آهن میدهم اتیلا ازاین جواب سخت باك نداشت اما چون شنیده بود تسخیر قسطنطنیه ممکن نیست مصمم شد بلای خدائی را متوجه ممالك دولت غربی نماید وزانسریك سابق الذکر هم اورا بانحرکت ترغیب ودعوت میکرد پس باششصد هزار نفراز رود رن عبورنموده داخل گل شد (سنه ٤٥١) هرچه‌آبادی درسر راه خود دید ازبلاد معظمه وغیرها بباد غارت وخرابی داد تا بشهرارلئان (۲) رسید و بمحاصره ان پرداخت دهشت واضطراب عموم مردم را فرا گرفت چه بلای خدائی هر جا میرسید سنك روی سنك نمیگذاشت اما در این موقع اتیوس وزیر و الانی‌نین تمام قبایل ژرمن را جمع‌کرده بمقابل اتیلا برانگیخت خان مجبور شد دست از محاصره ارلئان بردارد پس درنزدیکی شهر تروا (۳) مابین وحشیان مخرب و وحشیان تمدن دیدهٔ عیسوی شده جنك هولناکی واقع شد و اتیلا مغلوب گردیده مراجعت نمود وسال بعد بطرف ایطالیا هجوم برد و شهر اکیله (٤) را خراب کرد بطوری که سکنهٔ ان ناچار بمردابهای مجاور پناه بردند و شهر ونیز (٥) را بنا نمودند بلاد دیگر هم متعدد و یران ساخت تا

(1) Marcien (2) Orléans (3) Aquilée (4) Troyes (5) Venise

به راون (۱) که مقر امپراطور بود نزدیك شد امپراطور سفرا نزد اتیلا فرستاد و پاپ هم همراه سفرا بحضور خان رفت تحف وهدایا و وعده های بسیار دادند وبلای خدائی را بگردانیدند بروز مرض در میان لشکریان و نزدیك شدن ائسیوس اتیلا را عازم مراجعت ساخت ولی چون بسر منزلی که در نزدیك رود دانوب برای خود ترتیب داده بود رسید اجل شر اورا از سر بندگان خدا بگردانید(سنه ٤٥٣) بعد از او ما بین رؤسای قبایل او اختلاف افتاد قدرت از ایشان زایل شد وجز خرابیهائی که کرده بودند اثری از ایشان باقی نماند

پیشرفت وحشیان و انقراض دولت غربی — چون والانتی نین امپراطور در گذشت تخت وتاج امپراطوری دستخوش هوا وهوس مدعیان ووحشیان گردید ودرهمان سال ژانسریك پادشاه واندال داخل ایطالیا شده بروم رفت (٤٥٥) وچهارده روز متوالی ان پای تخت را قتل و غارت نموده و اموال منهوبه را بافریقا برد و مدت بیست سال بعد از ان نیز در کمال قدرت گذرانید اما بعد از مرك او دولت و اندال نتوانست حفظ اقتدار خویش نماید و چند سال بعد بدستیاری سردار امپراطور مشرق منقرض گردید

از ورود ژانسریك بروم دولت غربی بصورت ظاهر انقراض نیافت لکن در حالت نزع بود و از هرطرف قبایل وحشی پیشرفت

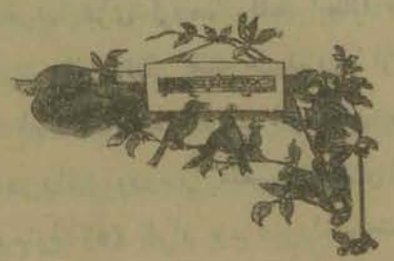
(1) Ravenne

میکردند و قدرت می‌یافتند چنانکه قبایل بورگند که در ناحیه شرقی گل قرار گرفته همواره قلمرو خودرا در انجا بسط میدادند وقبایل ویزیگت که در جنوب غربی ان مملکت مستقرشده ازجبال پیرنه تجاوز نموده داخل اسپانیا میشدند و از طرف شمال هم بالا میرفتند جزیره برتانی (انگلیس) در نیمه همین مائه مطمح نظر چند دسته از ژرمنهای شمالی که معروف انها قبایل ساکسن (۱) و انگل (۲) بودند شده بتصرف ایشان در امده مقدمه تشکیل دولت انگلیس فراهم میاید قبایل فرانك (فرنگ) که انها نیز از ژرمنها بوده ودرمائه سیم در سواحل رود رن قرار گرفته و در مائه چهارم بیشتر بدرون خاك گل داخل شده ودر وقت هجوم اتیلا با سایر ژرمنها در دفع او شرکت نموده بودند همواره در این مملکت قدرت یافته مقدمه تشکیل دولت فرانسه را فراهم میکنند بعبارة آخری ممالك گل وبرتانی واسپانیا وافریقا بواسطهٔ استقرار قبایل بورگند وفرانك و ویزیگت وانگلوساکسن وسوئوو واندال از دولت روم غربی مجزی گردیده وفقط ایطالیا باقی مانده انهم باکمال سستی درین حال رئیس قبیله هرول (۳) از قبایل ژرمن که ادواکر (٤) نام داشت و درخدمت امپراطور بود بر دولت عصیان کرده شهر راون وروم را متصرف شد و امپراطور را که رمولوس اگوستول (٥) نام او بود معزول ساخته علائم وتشان

(1) Saxons (2) Angles (3) Hérules (4) Odoacre (5) Romulus Augustule

امپراطوری را برای امپراطور مشرق قسطنطینه فرستاد و ژفرمانروائی ایطالیارا مخصوص خویش قرار داد (سنه ٤٧٦)

از آنزمان ببعد دولت روم غربی ازمیان رفت و ممالکی که درتحت آن دولت بود بدست قبایل مختلفهٔ ژرمن که ذکر ایشانرا کرده ایم مانده عرصهٔ جدال آنان گردید و شرح آن ماجرا درتاریخ قرون وسطی واحوال دول فرنك مسطور است اما دولت روم شرقی باز قریب هزار سال برقرار بود لکن بواسطه ابتلای بقبایل وحشی ودولت ساسانی و حملات عرب و هجوم ترك بیشتر اوقات درنهایت ضعف وبدحالی گذرانیده و در مقابل دول معظمهٔ اسلامی وفرنکی جز ننك وافتضاح چیزی از خود ظاهر نساخته وغیراز زمان امپراطور ژوستی‌نین (١) که معاصر انوشیروان و هراکلیوس (٢) (هرقل) که معاصر خسرو رویز بودند اوقات دیگر قابل توجه نبوده وشرح این جمله راجع بتاریخ قرون وسطی میباشد .



(1) Justinien (2) Héraclius

فهرست مطالب کتاب

صفحه

دیباچه	. . . . .	٢
فصل اول	کیفیت جغرافیائی ایطالیا وطوائف قدیمهٔ آن	٥
فصل دویم	سلاطین قدیم روم	١٨
فصل سیم	ترتیبات دولتی ودینی رومیها بعد از نسخ سلطنت	٣٢
فصل چهارم	حصول مساوات بین طبقات مختلفهٔ روم	٤٧
فصل پنجم	تسخیر ایطالیا	٦١
فصل ششم	ترتیبات لشکر روم	٨٣
فصل هفتم	جنك اول کارتاژ	٩٦
فصل هشتم	جنك دویم کارتاژ	١٠٧
فصل ٩م	تسخیر حوزهٔ مدیترانه . . .	١٢٤
فصل دهم	نتایج فتوحات رومیان وتغییر احوال ایشان	١٤٦
فصل یازدهم	تغیر وضع رومیان از حیث طبقات ناس و امور سیاسی	١٦٥
فصل دوازدهم	داستان کراکوسها . . .	١٨٤

فصل سیزدهم	احوال ماریوس	۱۹۶
فصل چهاردهم	احوال سیلا	۲۰۶
فصل پانزدهم	احوال پمپه	۲۱۸
فصل شانزدهم	احوال قیصر ورجال ثلاثه . .	۲۳۱
فصل هفدهم	ختم جمهوری روم و تبدیل آن بدولت امپراطوری	۲۴۸
فصل هیجدهم	اکوست وترتیب دولت امپراطوری .	۲۶۸
فصل نوزدهم	ادبیات و صنایع روم	۲۸۴
فصل بیستم	امپراطور های خانوادهٔ اکوست .	۲۹۳
فصل بیست و یکم	امپراطور های فلاوین . . .	۳۰۵
فصل بیست و دویم	امپراطور های انطونن . . .	۳۱۵
فصل بیست و سیم	ابنیه وادبیات وتمتعات رومیان .	۳۲۷
فصل بیست و چهارم	قوانین رومی	۳۳۷
فصل بیست و پنجم	مذهب مسیح علیه‌السلام . . .	۳۴۸
فصل بیست و ششم	انتهای دولت علیای روم . . .	۳۶۱
فصل بیست و هفتم	قسطنطین وترقی مذهب مسیح علیه‌السلام	۳۸۰
فصل بیست و هفتم	دورهٔ اخیرهٔ دولت روم . . .	۳۸۸
فصل بیست و نهم	ترتیبات دولت روم درمائهٔ چهارم .	۳۹۷
فصل سی ام	حملات قبایل ژرمن وانقراض دولت غربی	۴۰۷

وداخل خاك روم شدند اماچون کاشتکان امپراطور بایشان خوب رفتار نکردند بنای تاخت وتاز گذاشته تانزدیك قسطنطینه را غارت نمودند والانس درصدد جلوگیری ومحاربهٔ ایشان برآمد ولی مغلوب ومقتول گردید (۳۷۹)

تئودوز — بعداز والانس گراسین در امپراطوری تنها ماند وچون نگاهداری مملکت را از عهدهٔ خود خارج میدید تئودوز (۱) را که از صاحبمنصبان بود عنوان اکوست داد و بحکم را ی مشرق فرستاد واو بالشکریان بمحبت رفتار کرد وآنهارا در تحت نظم در آورد پس از ان بدفع قبایل کت پرداخت و با انها هم مرافقت و مجاملت را ترجیح داد و ولایات جنوب داتوب را بایمان و اگذار کرده آنهارا وادار نمود باینکه جزء لشکر امپرا طوری در ازاء مزد و انعام قبول خدمت کنند و باینواسطه چهل هزار نفر از طائفه کت داخل لشکر روم شدند



(1) Théodose